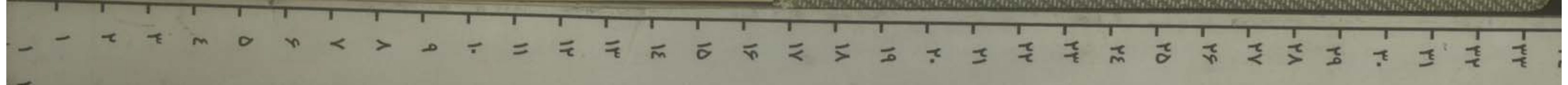
[illegible]

[illegible]

[illegible]



نامه‌های دیگر نگارنده

گزارش اوستا

گاتها پنج سرود زرتشت با متن اوستایی و با ترجمه گفتارهای آن بانگلیسی بدستیاری دینشاه ایرانی . بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی

یشتها بخش نخست از هرمزدیشت تا خود رشن‌یشت با متن اوستایی ، بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۰۷

یشتها بخش دوم از فروردین‌یشت تا خود زامیادیشت (۲۰۰ جلد آن بامتن اوستایی است) بمبئی ، فروردین‌ماه ۱۳۱۰

خرده اوستا هوشبام - پنج نیایش - پنجگاه - دوسیروزه - چهار آفرینگان. بمبئی مهرماه ۱۳۱۰

یسنا بخش نخست ازهات(= فصل)۱ تاخود هات۲۷، بمبئی بهمن ماه ۱۳۱۲

یسنا بخش دوم درزیرچاپ است

گاتها دومین گزارش بخش نخست با متن اوستایی، بمبئی آبانماه ۱۳۲۹، در نیمه‌سال ۱۳۳۱ خورشیدی بدسترس همگان گذاشته‌شده است

گاتها دومین گزارش بخش دوم : یادداشتهای گاتها، تهران مهرماه ۱۳۳٦

✡✡✡

ایرانشاه تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۵ تصویر بمبئی ۱۳٤٤ قمری هجری

خرمشاه گفتارهایی است در باره آیین و کارنامه وزبان ایران باستان، بمبئی ۱۳۰۵ خورشیدی

سوشیانس رساله‌ایست در باره موعود مزد یسنا، بمبئی ۱۳٤٦ قمری
سوشیانس(سوشیانت) دریك جلد کتاب نسبةً بزرك فراهم شده ، بزودی بچاپ خواهد رسید

پوراندخت نامه دیوان شعر با ترجمه انگلیسی دینشاه ایرانی . بمبئی ، شهریورماه ۱۳۰٦ خورشیدی

یزدگردشهریار منظومه‌ایست در دویست شعر (یادگار جشن سال هزارم فردوسی) بمبئی ۱۹۳۳میلادی

گفت‌وشنود پارسی برای دبیرستانهای هند. بمبئی، اسفندماه ۱۳۱۲

Lectures Deliverd by P. D. The K. R. Cama oriental Institute Publication No. 11 Bombay 1935

Mithra-Cult Lectures Deliverd by P. D. Bihar and Orissa 1933

فرهنگ ایران باستان بخش نخست گفتارهایی است در باره واژهٔ میهن ـ دساتیر ـ نامهای ۱۲ ماه ـ واژه فرهنگستان ـ رادی ـ دبیری (خط) ـ خرفستر ـ سك ـ اسپ ـ شاهین ـ خروس ـ آذر کیوان و پیروان او ...
تهران ، امرداد ۱۳۲۶ خورشیدی
بخش دوم وسوم «فرهنگ ایران باستان» هنوز بچاپ نرسیده است

هرمزد نامه نامه‌ایست در دو بخش ، بخش نخست : اسپست (یونجه) ـ نیشکر ـ برنج ـ ترنج ـ بنگ ـ کوکنار ـ لاله ـ ذرت ـ لادن ـ آهار ـ آفتاب گردان ـ سیب زمینی ـ گوجه فرنگی ـ پسته زمینی (بادام شامی) ـ آناناس ـ کاکائو ... ـ تنباکو ـ گل آویز
بخش دوم : پول ـ ارتشتار ـ پرچم ـ افسر ـ دساتیر ـ تیمسار ـ پایوران ـ نمونه‌ای از لغتهای فرهنگستان ـ چارسو...
بیست و شش گفتار این نامه، بحثی است لغوی و ادبی و گیاه‌شناسی و تاریخی.
تهران، دی ماه ۱۳۳۱ خورشیدی

اندیشه نیك گفتار نیك کردار نیك

گاتها : بخش دوم

یادداشتهای گاتها

نگارش

پورداود



بکوشش

بهرام فره‌وشی

از انتشارات انجمن ایرانشناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

فهرست نوشته ها

☼☼☼

اهنودگات ص ۱ ـ ۲۰۶ :

اُشتَودگات ص ۲۰۷ ـ ۳۰۱ :



دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را بزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاکان و فرهنگ ایران زمین برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش از این (در آبان ماه ۱۳۰٤) بگزارش آن پرداختم.

در خرداد ماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از زبان اوستایی بفارسی در آوردم. در سالهای پس از آن بخشهای دیگر نامهٔ مینوی را بفارسی گردانیدم: یشتها در دو جلد، خرده اوستا، یسنا بخش نخست.

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا، دریافتم که گزارش گاتها کم و کاستی دارد باید دگرباره بآن بپردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا، بسر آنها برگردم. این است که با کوشش فراوان دگرباره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم مهرماه ۱۳۱٦ خورشیدی (= ٤ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم، بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود، خودم در همان سال ۱۳۱٦، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بایران برگشتم.

درین دومین گزارش گاتها که در دو بخش است، در بخش نخست، گزارش پنج سرود: اهنُوَد (اهونود) اُشتُوَد ـ سپنتمد ـ وهوخشتر ـ وهیشتوایشت آمده و چندین گفتار دیگر در آن جای داده شده: بهار و مزدیسنا ـ دین دبیری ـ گاتها ـ بیشه وران ـ چینوَدپل.

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخشهای دیگر اوستا بهیچروی نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد، کوششم درین بوده که بجای هریک از واژه‌های اوستایی، در فارسی واژه‌ای بنشانم که از همان ریشه و بن تا کنون در زبان

ما بجای‌مانده‌است. این است که درین گزارش بخودی‌خود واژه‌های فارسی بکار رفته و از واژه‌های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی راه یافته، بی‌نیاز مانده‌است. معنی بسیاری از بندهای این سرودها جداگانه، ساده‌تر بیان شده‌است. درسراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپندارمذ؛ خرداد وامرداد خوانیم برمیخوریم، بسا، از آنها معنیهای آنها که منش نیك؛ بهترین راستی (پاکی، درستی)؛ کشور برگزیده‌یا شهریاری‌مینوی؛ فروتنی‌پاك‌یا نرمخویی پاك و بردباری پاك؛ رسایی و بیمرگی‌یا جاودانی‌باشد، اراده شده‌است وبسا اینان میانجی میباشند، اهورامزدا بدستیاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان‌ودینداران دستورمیفرستد، خواه ازبرای‌زندگی خوش این جهان و خواه از برای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشتهای گاتها) همین‌نامه‌است که بدسترس خوانندگان‌ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزارو پانصد وهشتاد وشش (۲۵۸۶) یاد داشت است. شمارهایی که در سر بسیاری از واژه‌های اوستایی، در بخش نخست دیده میشود، بهمین یادداشتهای بخش‌دوم برمیگردد.

دراین یادداشتها هریك ازواژه هایی که در گاتها آمده، یاد شده و واژه‌ای که از آنها در آمده و درمتن بکار رفته نیز در میان ابروان ( ) یاد شده است. چنانکه میدانیم یك رشته از واژه های اوستایی با اندك تغییری در فارسی بجای مانده، نگارنده نیزهمان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای‌که در گاتها آمده، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری ازپاره‌های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را دربردارد یاد گردید.

باید دراینجا گفته شود که بخشی ازگزارش اوستا (=زند) که بزبان رایج روزگارساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم، ازدستبرد

۱ــ در یاد داشتها، چندین بار از امشاسپندان سخن‌داشتیم، بجلدیك یشتها صفحهٔ ۶۹ــ۹۶ و بجلد فرهنك ایران باستان بخش نخست صفحهٔ ۵۲ــ۸۴ نیز نگاه کنید.

پیش آمد های زشت زمانه، رهایی یافته بمارسیده‌است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین ودشوارترین بخش اوستاست. دربسیاری ازجاهای گاتها درگزارش پهلوی واژه‌ای آورده شده که در بخشهای دیگراوستاهم آورده شده است. اینگونه واژه های‌فارسی میانه یاپهلوی راکه هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز دراین یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژهٔ پارسی میانه درفارسی کنونی ما هم بجای مانده است، این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یادکرده‌ایم. درگاتها ودر سراسر اوستا بواژه‌هایی برمیخوریم که‌درسنگنبشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای‌مانده. زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگارساسانیان از آن در آمده وپارسی نو(فارسی)هم‌ازپارسی‌میانه. این است که درین یادداشتها بیش ازصد واژه پارسی باستان را یاد کرده‌ایم.

چنانکه‌میدانیم‌ازگویش(۱)اوستایی که‌باید آن‌را‌اززبانهای‌شرقی‌ایران‌شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریك اوستای روزگار ساسانیان است، نوشته دیگری دردست نیست‌وهمه واژه هایی که درهمین اوستا بجای مانده، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود، در اینگونه واژه ها بپیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل‌سانسکریت آنهارایاد کرده‌ایم. چنانکه میدانیم زبان‌سانسکریت بسیار نزدیك بزبان اوستایی وپارسی باستان است، کم وکاست زبانهای‌دیرین‌ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت ودایی) برادران آریایی ماجبران میکند.

بجاست‌یادآورشویم که درفرهنگهای فارسی یك رشته از واژه‌ها یادگردیده که‌گواهی از برای درستی آنها ازگویندگان پیشین بدست داده نشده، چون همین واژه‌های از دست رفته، در اوستا دیده‌میشود، هیچ‌شك بدرستی آنها نمیماند. در

---

(۱) گویش یا گُویِش بجای واژهٔ لهجه گرفته‌شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ درگذشت درکتاب الملل والنحل درسخن از آیین زرتشت، واژه‌گویش را در ردیف منش وکنش آورده، همچنان‌صدرالدین ترکه اصفهانی در سدهٔ نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ‌تهران ص ۲۵۳)

چندین جای این یادداشتها اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیزیاد کرده‌ایم. درین یادداشتها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیزدیده میشود که‌از برای‌روشن کردن چندواژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته‌شد، باید از برای‌روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بپارسی میانه وپارسی‌باستان‌و سانسکریت‌و گویشهای گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای‌معروف بهند و اروپایی روی آوریم گزارش گاتها و این‌یادداشتها نمونهٔ کوچکی است‌از این کار بسیار بزرك. امیداست‌در آینده فرزندان‌این‌مرزوبوم درین زمینه‌رستگار بدر آیند و آنچنانکه باید ارزش میراث مقدس نیاکان پارسای خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با «یادداشتهای گاتها» در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان بهند فرستادم.

سالها این دونسخه دربمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی درگرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این پیکار بیش‌ازشش‌سال پایا ماند تااینکه در اردیبهشت ۱۳۲۴ = مه ۱۹۴۵ دراروپا انجام یافت.

درهنگام جنك نمونه هـای چاپی گاتها که از بـرای تصحیح بتهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یااینکه گم میشد وبمن نمیرسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای‌انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر۱۳۲۴ = ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵ بآن چاپخانـه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود ودرمیان آنها گزارش‌اوستای‌نگارنده‌بدم آتش‌سوزان رفت واز آنهاجزمشتی‌خاکستر چیزی بجای‌نماند، چندی گذشت‌تادارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگرباره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای ازگاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتهارادربرابر گزارش فارسی نیزبچاپ رسانیدند. این چاپ دومی درنیمهٔ سال ۱۳۳۱ انجام گرفت‌وبرای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها ازبرای تصحیح برایم فرستـاده نشد.

ازبخت‌بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت.

چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا ازبرلین‌برای‌چاپ به‌بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

امابخش دوم که «یادداشتهای گاتها» باشد (همین نامهٔ حاضر): پس‌ازسوختن دگرباره در آنجا بچاپ نرسید ومن درتهران‌فقط یك نسخهٔ ناقص آن‌را درزیردست داشتم، آنهم چاپ‌نادرستی که دربمبئی انجام داده بودند. ازبرای رهانیدن این‌نامه ازگزنداهریمنی، نامه ای که اینهمه مایهٔ افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتها را ازروی نسخهٔ خطی‌پراکنده وپریشان که نزد خودم‌انباشته بود و درسفراز آلمان بایران‌بااوراق دیگر درآمیخته، درهم و برهم شده بود، دگرباره سرو رویی دهم، پیداست که پس‌ازگذشتن چندین سال براین یادداشتها، دلم راه نداد آنها راکه در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در بارهٔ برخی‌ازنامها که درگاتها آمده است» وازصفحه۳۸۴ تا صفحه ۴۴۰ این‌نامه را گرفته، درتهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه وسرآغاز وپیشگفتارو دیباچه که هریك‌بفاصلهٔ‌چند سال‌ازهمدیگر نوشته شده واینك درگاتها، بخش نخست، پهلوی هم دیده میشود، بخوبی گویای این داستان‌است. سالهای ده و بیست وسی از برای عمرکوتـاه آدمی اهمیتی‌دارد، آنهم از برای زندگی کسی که درکار خواندن ونوشتن‌است. ناگزیر بخشی‌از عمرچنین کسی‌باید بخواندن بگذرد تابدورهٔ نوشتن‌برسد، بازجای سپاس است که پس‌از سپری‌شدن سی‌ودوسال، از آن هنگامی که دست بکار گزارش‌اوستا بردم، هنوز دستم ازین کارکوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خوراندیشه‌است، این است که بیم این میرود عمرنگارنده سر آیدو کاراین گزارش که پس‌ازتاخت‌وتازتازیان‌نخستین‌باراست که بزبان‌کنونی این مرزوبوم در آمده، بسرنرسد. آری آنچه درین میان درخور

دریغ وافسوس خواهدبود همان ازدست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کاراست.

باید گفت خوداوستا نامه‌ایست که سرگذشت دلخراشی دارد، نامه ایست که گویای کینه وستم وخونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است، اگریکی از فرزندان این مرزوبوم درسرنامه‌ای که اینهمه بیداد بآن رفت، بناخوشیهای زمانه دچار آید وبگزندها گرفتار گردد، گوباش. اگربابیش آمدهای بد، بخود کار آسیبی نرسد، آسیب کسان اهمیت ندارد. باخودمیگفتم کار گزارش اوستا را در ده جلدانجام خواهم داد وهیچ گمان نمیرفت اینهمه آسیب اهریمنی درپی باشد وپس از سپری شدن بیش ازسی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد.

بخش نخست یسنا که در بمبئی بچاپ رسیده، درپایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت، بخش دوم آن رادرهشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱٤ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳٥) برای چاپ از برلین به بمبئی فرستادم، آن نسخه هم سالها در آنجا درگوشه‌ای مانـد. پس از گذشتن سیزده‌سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زیانی ندیده، نباید آویزشی(۱) داشته باشند، ناگزیر نسخه خودرا پس خواستم. آن نسخه را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند. شایداگر آن را نخواسته بودم تا بامروز هم در آنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یاازمیان رفته بود.

خدارا سپاس که این بخش ازاوستانیز که جلددوم یسنا باشد درتهران بچاپ رسیده، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن، ازچاپخانه بدر آیـد و بدست خوانندگان ارجمندسپرده شود.

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد، در دوجلد انتشار یابد و اینچنین گزارش اوستاپایان‌بذیرد وبخواست خدا باز در زمینهٔ مزدیسنا، سوشیانت (موعود زرتشتی) انتشار یابد. درست است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا آنچنان که میخواستم پیش نرفت، اما آن اندازه ازاین گزارش که بدسترس خوانندگان

(۱) آویزش بجای علاقه واژه درستی است. در تذکرة‌الاولیاء عطار (چاپ تهران، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده: «سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش نیست»

گرامی گذاشته شده بی‌اثر نبوده. هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاگان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودندوچگونه بااعتقاد بروزپسین، زندگی جهانی را خوارنگرفتند. هرچند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست. اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند وشوری در دلهای فرزندان این کشور برانگیزد، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهدبود.

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان دوست جوان وشاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند، بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند. چندین هزار گراور واژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است.

کسانی که ازچاپ کتاب آگاهند، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شك نیست «یادداشتهای گاتها» که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبةً درست وپاکیزه درایران ازچاپ بیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی که ازبرای تلفظ درست واژه‌های اوستایی وپارسی باستان وپهلوی بکاررفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانهٔ آتشکده که خود آقای بهرام فره‌وشی با همراهی یك دوتن از دوستان خود، ایجاد کرده‌اند، انجام گرفته است. اگر آویزش ودلبستگی این دوست گرامی وارجمندم نبود، بانتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزداخواستارم.

دراین نامه دوهزارو پانصدو هشتاد وشش (۲٥۸٦) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (٥۷۰) واژه پهلوی گراور شده است ویکصد و دو(۱۰۲) واژه پارسی باستان درفهرست آمده است.

همچنین از این نامه چهار صد وسی و هشت (٤۳۸) واژهٔ برگزیده فارسی «

فهرست شده است .

امیداست این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی وفارسی

در پایان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کار گزارش اوستا را در ده جلد بپایان برسانم، باز نمونه کوچك و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیاگان ما.
مزدیسنا در میان دینهای بزرك روی زمین ، در تاریخ ادیان پایهٔ ارجمندی دارد ، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد ، در دینهای بزرك چون بودایی (فرقهٔ بودایی شمالی: مهایانه Mahâyâna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار برارزش است ، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین ما درهمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاك و فرهنگ سالخورده نیاگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵٦۹ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳٦ خورشیدی

فهرست نامه ها

۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände, Wien 1853–1858

۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen. Aus Dem Grundtexte Übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 – 1863

۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände, Wien 1864–1868

٤ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 – 54.

٥ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände, Stuttgart 1886–1895

٦ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 . دیباچه این کتاب بانگلیسی گردانیده شده
Introduction to the Avesta. Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.

۷ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892–1893

۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch – Strassburg 1910

گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :

۹ Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.

۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt; Jena 1920

۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.

۱۲ Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) ; Bombay 1928

۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932

۱۴ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.

۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879

۱۶ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.

۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
درهمین کتاب، پنج‌سرود گاتها، ترجمه بارتولومه، از آلمانی بانگلیسی گردانیده شده‌است.

۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895

۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.

۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.

۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.

۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honover Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است.

۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.

۲۴ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.

۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911

۲۶ Die Vierte Ghâthâ des Zuraxthušthro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen
Philologisch - historische Klasse 1911. Heft 1; Berlin 1911;
(Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913
NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel, Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.

۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

۲۹ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavati (Jasna 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.

۳۰ Yasna 28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.
پس از گزارش گاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینك زبردست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نامها که در گاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه‌جای داده شده، بکار آمده است:

۳۱ The Gathas of Zarathushtra. Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.

۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951
ایرج تارا پوروالا، در یازدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان در گذشت

۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951
اردشیر فرامجی خبردار، شاعر پارسی در سی ام ژوئیه ۱۹۵۳ = ۸ امرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madrass در گذشت.

۳۴ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.
بهرام گور انکلساریا در بیست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی در گذشت.

۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.

۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.

واژه نامه‌های اوستایی

۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864

۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.

۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.

۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.

۴۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.

۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae; Strassburg 1904.

۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906

۴۴ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills. III Volumes. Leipsic 1902.

زند یا گزارش پهلوی اوستا

۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F. Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)

٤٦ Vendidâd. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index

٤٧ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.

٤٨ Pahlavi Vendidâd Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.

٤٩ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms; by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.

٥٠ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia; Bombay 1953.

برخی ازنامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

٥١ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
Vol. V Oxford 1880. بندهش ـ چیتکیهای زادسپرم ـ بهمن یشت ـ شایست نه شایست

٥٢ Vol. XVIII Oxford 1882 داتستان دینیك ـ نامکیهای منوشچهر

٥٣ Vol. XXIV > 1885 داتای مینوخرد ـ شکند گمانیك ویچار ـ صد در

٥٤ Vol. XXXVII > 1892 دینکرد بخش هشتم ونهم ـ زاد سپرم ـ دینکرد بخش سوم و چهارم ـ روایات فارسی ـ دین و یچرکرد...

٥٥ Vol. XLVII > 1897 دینکرد بخش پنجم وهفتم ـ چیتکیهای زادسپرم

٥٦ Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913

٥٧ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar; Bombay 1913.

٥٨ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.

٥٩ Bûndahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908

٦٠ Bundehesh übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.

٦١ Vičarkart i Dênik by Chr. Bartholomae. وچر کرت دینیك
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band; Strassburg 1900; XIV Band; Strassburg 1901.

٦٢ šâyast - nê - šayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دیماه ۲) ۱۳۳٤ خورشیدی درهامبورك درگذشت

٦٣ Yâtkâr - i - Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. یادگارزریران

٦٤ Ayâtkar-žâmâspik par Guiseppe Messina; Roma 1939.
یادگار جاماسپیك

٦٥ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904 جاماسپ نامه

٦٦ Kâr-Nâma-i-Artakhsir-i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935 کارنامك ارتخشیر پابکان

٦٧ Kârnâmak-i- Artakhshir Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900

٦٨ Arda-viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه ـ یوشت فریان ـ هادخت نسك

٦٩ An old Pahlavi - Pazand Glossary, edited by Destur H. J. Asa; revised by Martin Haug; Bombay 1870. فرهنك پهلوی مناختای

٧٠ Frahang i Pahlavik, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912. مناختای

٧١ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.

٧٢ Barthélemy, Adrien, Artâ Virâf-Nâmak Paris, 1887.

٧٣ » Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888

٭٭٭

٧٤ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.

٧٥ » Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.

٧٦ » Vorgeschichte der Iranischen Sprache - im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.

٧٧ » Zum Sassanidischen Recht, Heft I-V; Heidelberg 1918-1923.

٧٨ » Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
نگاه کنید بشماره های ۸ـ۱۵ـ۱٦ـ۱۷ـ۲۸ـ٤۲ـ٤۳ـ٦۱ در همین فهرست

٧٩ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I. Teil II; Leipzig 1888.

٨٠ Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.

٨١ » Les Infinitifs Avestique; Paris 1935.

٨٢ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides, Copenhagen 1936

٨٣ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.
بشماره ٧ نگاه کنید

٨٤ Geldner, Karl F. , Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta Stuttgart 1884.

٨٥ " Studien Zum Avesta, Strassburg 1882

٨٦ " Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen Sprachen B. 14

٨٧ " Der Rig - Veda, III Volumes. Harvard University Press 1951. بشماره‌های ٥ و ١٦ نگاه کنید

٨٨ Gray, Louis H , Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay 1929.

٨٩ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.

٩٠ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925

٩١ " Beiträge Zur Metrik Des Awestas Und Des Rigveda; Leipzig 1927.

٩٢ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg 1893.

٩٣ " Neupersische Schriftsprache (im grundriss der Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.

٩٤ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
بشماره ١٩ نگاه کنید

٩٥ Haug, Martin , Essays on the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west; London 1878.
بشمارهٔ ٩ نگاه کنید

٩٦ Jackson , Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran; New - York 1901.
بشمارهٔ ٢٣ نگاه کنید

٩٧ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
بشماره های ٣٧ و ٦٠ نگاه کنید.

٩٨ Kent, Roland G. , Old Persian, New Haven 1950.

٩٩ König, Friedrich Vilhelm, Relief Und Inschriften Des Koenigs Dareios I, Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.

١٠٠ Lommel, Herman, Die Yašt's Des Avesta ; Göttingen 1927.
بشمارهٔ ٤٢ نگاه کنید

١٠١ Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.
بشماره ٢٩ نگاه کنید

١٠٢ Meillet A. Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta , Paris 1925.

١٠٣ Messina, Giuseppe, Der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion ; Roma 1930.

١٠٤ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

١٠٥ Moulton, James H. , The Treasure of the Magi. Oxford 1917.
بشمارهٔ ١٧ نگاه کنید.

١٠٦ Nöldeke. T. Tabari, Leyden 1879.

١٠٧ Pavry Memorial Volume , London 1933.

١٠٨ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951

١٠٩ Reichelt, Hans, Awestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909
بشمارهٔ ٥٢ نگاه کنید.

١١٠ Söderblome, Nathan, La Vie Future D'après Le Mazdeisme; Paris 1901.

١١١ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume; Bombay 1914.

١١٢ Spiegel, Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen; Wien 1860.

١١٣ " Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.

١١٤ " Arische Studien; Leipzig 1874

١١٥ " Arische Periode; Leipzig 1887
بشماره‌های ١ و ٢ و ٣ و ٤ نگاه کنید.

١١٦ Scheftelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum. Giessen 1920

١١٧ West, Mainyo - i Khard, The Pazand and Sanskrit Texts, Stuttgart 1871 بشمارهٔ ١٥ نگاه کنید. مینوخرد

١١٨ West, E.W. Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 بشمارهٔ ٥ نگاه کنید

١١٩ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882

١٢٠ Band XXXVII " 1882

١٢١ Band XLV " 1891

***

۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره ۱۳۰۱

۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹

۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶

۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لیپیك ۱۹۲۳

۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنك‌لارستانی، تهران ۱۳۳۴

۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند

۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱۴

۱۲۹ تاریخ‌قم، تهران ۱۳۱۳

۱۳۰ ثعالبی، غرر اخبارملوك الفرس‌وسیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامهٔ ثعالبی ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸

۱۳۱ جاحظ، کتاب‌التاج، چاپ‌قاهره ۱۳۲۲

۱۳۲ حمزه‌اصفهانی، تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء برلین

۱۳۳ خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران ۱۳۳۳

۱۳۴ دینوری، اخبارالطوال چاپ‌بغداد

۱۳۵ روایات‌داراب هرمزدیار، بمبئی ۱۹۲۲میلادی

۱۳۶ The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932.
بشماره های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید

۱۳۷ ستوده(منوچهر) فرهنك گیلکی، تهران ۱۳۳۲

۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران۱۳۱۳ـ ۱۳۱۵

۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل بمبئی ۱۳۱۴

۱۴۰ ترجمه‌فارسی الملل‌والنحل بدستیاری افضل‌الدین‌صدرترکه‌اصفهانی‌تهران۱۳۲۱

۱۴۱ طبری، تاریخ‌الامم والملوك، قاهره ۱۳۵۷ـ ۱۳۵۸

۱۴۲ Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubeaux, Tome Premier, Paris 1836.

۱۴۳ صددر، بمبئی۱۹۰۹ Saddar Nasr And Saddar Bundehesh by Dahabhar.
بشمارهٔ ۱۳۶ نگاه کنید.

۱۴۴ قزوینی، (محمد) بیست‌مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳

۱۴۵ مجمل‌التواریخ، تهران ۱۳۱۸

۱۴۶ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶

۱۴۷ معین (دکترمحمد) مزدیسنا وتأثیر آن‌درادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶

۱۴۸ میرخواند، روضة‌الصفا، چاپ هدایت طهران۱۲۷۱ـ ۱۲۷۴

۱۴۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین دبیری

[illegible]

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	[illegible]	a short	[illegible]
âdâ	[illegible]	â long	[illegible]
yazamaide	[illegible]	e short	[illegible]
daênâ	[illegible]	ê long	[illegible]
ə-vərəzika	[illegible]	ə short	[illegible]
ə̄mavant	[illegible]	ə̄ long	[illegible]
gaona	[illegible]	o short	[illegible]
nōit	[illegible]	ô long	[illegible]
ånhan	[illegible]	å = aw	[illegible]
asu	[illegible]	ą	[illegible]
idha	[illegible]	i short	[illegible]
išti	[illegible]	î long	[illegible]
urvarâ	[illegible]	u short	[illegible]
ûtha	[illegible]	û long	[illegible]

حرفهای بی آوا CONSONANTS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
kar	[illegible]	k	[illegible]
gam	[illegible]	g	[illegible]
xratu	[illegible]	x=kh	[illegible]
ghžar	[illegible]	gh	[illegible]
čithra	[illegible]	č=ch	[illegible]
Jâmâspa	[illegible]	j	[illegible]
tafnu	[illegible]	t	[illegible]
dûra	[illegible]	d	[illegible]
gâthâ	[illegible]	th	[illegible]

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	[illegible]	dh	[illegible]
barat	[illegible]	t̰	[illegible]
pərətu	[illegible]	p	[illegible]
bar	[illegible]	b	[illegible]
fraēšta	[illegible]	f	[illegible]
awra	[illegible]	w	[illegible]
vaṅhu	[illegible]	ṅ ang nasal	[illegible]
daiṅhu	[illegible]	ṅ ang nasal	[illegible]
nmâna	[illegible]	n	[illegible]
Haêtumant	[illegible]	n	[illegible]
myazda	[illegible]	m	[illegible]
yasna	[illegible]	Y	[illegible]
nyâka	[illegible]	y	[illegible]
varəz	[illegible]	V	[illegible]
hâvana	[illegible]	v	[illegible]
raoxshna	[illegible]	r	[illegible]
sarəta	[illegible]	s	[illegible]
zyâ	[illegible]	z	[illegible]
uštra	[illegible]	š=sh	[illegible]
shu	[illegible]	sh	[illegible]
šyâ	[illegible]	š(y)	[illegible]
žnâtar	[illegible]	ž	[illegible]
hunara	[illegible]	h	[illegible]
hyaona	[illegible]	ḣ=kh	[illegible]
xᵛafna	[illegible]	xᵛ=khᵛ	[illegible]
		Y	[illegible]

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۱۷	توانگزی	توانگری
۱۱	۲۳	چاشتن	چاشیتن
۱۵	٤	وخشو	وخشور
۱۵	۲٤	زبام	زبان
۳٤	۱۱	[illegible]	[illegible]
٤۰	٦	بند ٤	بند ۱٤
٥۱	۱۱	[illegible]	[illegible]
٥۷	پاورقی سطر ۱	Yusti	Justi
۷٥	۱۳	Altiranisch	Altiranisches
۷٦	۲٤	بند ۳۱	بند ۱۳
۱۱۰	٥	جز	خبر
۱٤۹	۱٤	[illegible]	[illegible]
۱۸٦	۱۸	جاشتن	چاشیتن
۱۹٥	۱۷	Anhu	Añhu
۲۰٦	سر صفحه	٦۰۲	۲۰٦
۲۷٤	۸	باجزء آ [illegible]	باجزء آ [illegible]
۲۷٤	۹	[illegible]	[illegible]
۳۱۲	۱۹	in	im
۳۱٥	۷	in	im
۳۳۷	٤	یادداشت ۱	یادداشت ٦
۳۷٦	۸	رك	رگ
۳۸۰	۲۲	dəǰit	dāǰit
۳۹۲	۱٤	درپارههای ۱۱٤ و ۱۱۹ و ۱۲۳	درپارههای ۱۱٤ و ۱۱۹ و ۱۲۳ فروردین یشت
٤۲٤	۱۷	Roma 139	Roma 1939
٤۳٦	۲۰	شکاف ار	شکاف اره

یاد داشتهای پنج گاتها

اهنود گات ـ یسنا ، هات ۲۸

نخستین بند

۱ ـ خواستن ، خواستار بودن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن = یاس [illegible] yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به‌خواستن [illegible] یاخواستاربوتن [illegible] گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژهٔ یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یادگردیده است. واژه‌های یاسه ویاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یادشده وبمعنی راه ورسم وقانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند ، مغولی است وپیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنهمه یاسهای زشت برفت　　یار باما هنوز در سرجنگ　(نزاری‌قهستانی)

۲ ـ نماز = نَمَنگه [illegible] namaṅh درزند (= گزارش پهلوی) گذشته ازنماج [illegible] به نیایشن [illegible] هم گردانیده شده است.

نَمَنگه ازمصدر نَمْ [illegible] nam که بمعنی خمیدن‌وسرفرود آوردن است درآمده‌است، باجزء اَپَ [illegible] apa = اَپَنَمْ [illegible] apa-nam در زامیاد یشت درپاره های ۳۵و۳٦و ۳۸ بمعنی بر گشتن وبدر رفتن وروی برتافتن آمده وبا جزء فرا [illegible] frâ =فرانَم [illegible] frâ namدر پارهٔ ۹٦ازهمان‌یشت‌بمعنی گریختن وبدررفتن‌است و باجزء وی [illegible] = [illegible] vî-nam در دومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ شدن است .

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

کردن نوشته شده یا نمْ اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است.

۳ - دست بلند شده، دست بالا کرده، دست بنماز برداشته = اوستانَ زَسْتَ = ustâna-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده: نخست اوستانَ ustâna اسم‌مفعول است ازمصدر تن tan که باجزء اوس us بمعنی کشیدن و بلندکردن ودراز کردن است تن tan برابر است با واژهٔ لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است دربهلوی تنوتن tanutan ودرفارسی تنودن وتنیدن.ازهمین بنیاداست تننده درفارسی بجای عنکبوت تازی.

مصدرتن باجزء اوس = اوس-تن us-tan بمعنی کشیدن ودراز کردن درهات ۲۹ بنده بکاررفته وباجزء پئیری: پئیری- تن pairi-tan بمعنی دور کردن و بر کنار کردن در پارهٔ ۷ از یسنا ۱۹ و جُز آن آمده است.

دوم زَسْتَ zasta درفرس هخامنشی دستَ dasta درپهلوی دست (درهزوارش یدمن yadman = ید) در فارسی دست گوییم. بسا «زاء» اوستا درفارسی «دال» شده چنانکه زرَیَنْگه zrayanh در فارسی دریا شده در واژهٔ زره که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء» بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اُوستانَ زَسْتَ بر میخوریم، در جا های دیگر اوستا هم بسیار آمده، چنانکه درمهر یشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۶

۴ - رامش = رَفذرَ rafədhra این واژه در گاتها بسیار آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ٤٦ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن

در گزارش پهلوی اوستا (=زند) به‌رامشن گردانیده شده، دربسیاری از جا های دیگراوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفذرائی rafədhrâi در بند ۳ از همین‌هات ودربند۱۳ ازهات۳۳ ودربند ۱۲ از هات ٤٦ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژهٔ رَفنَنگه rafənanh که در بند ٦ ازهمین هات ودربندهای ۸ و ١٤ ازهات ٤۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شده است، همهٔ این واژه ها از مصدر رَپْ rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است درآمده‌است، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند دوم همین‌هات نگاه کنید.

۵ - آفرینش یا کارو کُنش = شیَئوتهنَ shyaothana در جا های دیگر اوستا شیَئوتَهنَ shyaothna (shyaothəna) نیز آمده است. درزند یا گزارش پهلوی اوستا کنشن بسا این واژه در گاتها باواژه‌های پندارو گفتار یکجا آمده ونگارنده درهمه‌جا به کنش یا کردار گردانیده‌است این واژه ازمصدر شیو shyu در آمده درجاهای دیگر اوستا، شو و در فرس هخامنشی شیو shiyu در پهلوی شوتن ودرفارسی شدن گوییم که بمعنی رفتن ونیز بمعنی کردن است:

گر بزرگی بکام‌شیر دراست شوخطر کن زکام شیر بجوی (حنظله بادغیسی)

بیادداشت شمارهٔ ۸ از بندسوم ازهات ۲۹ نگاه کنید. بواژهٔ شیَئُومَن shyaoman که نیز از همین بُنیاد و بمعنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید بشمارهٔ ۹ از بند سوم ازهات ۳۲

٦ - سپند مینو = سپنتومئینیو spentô-mainyu روان یا خرد پاك آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷ - اردیبهشت: بجای این واژه اَشَ asha آمده جداگانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گـاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است.

۸ - خرد = خرتو xratu در پهلوی خرت بساهم در اوستا خرثوَ Xrathwa آمده. خرتومنت Xratumant که در پارهٔ ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (ارادهٔ ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پـارهٔ ٤٤ از چهـارمین فرگـرد و ندیداد و در پـارهٔ ٦ از هجدهمین فرگرد وندیداد.

۹ - بهمن = وُهو مَنَنگه vohu manaṅh امشاسپند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، درهر جای از گاتها که آمده بهمن یا معنی آن را که منش نیك باشد نگاشتیم.

۱۰ - خـوشنود کـردن = خشنو xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یـا خوشنودی چنانکه در هات٤٨ بند ۱۲ و درهات۵۳ بند ۲، همچنین ایـن واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده، چنانکه درهات٤٦ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود وخشنو (بی دال) گوییم:

نه خشنو شوم زو بتخت و کلاه نه آرام گیرم به بیگاه و گاه (فردوسی)

خوشنود ساختن در گزارش پهلوی شنایینیتن shnâyênîtan آمده است، ازهمین بنیاد است واژهٔ خشنوت xshnût که در بند۳ ازهات۳۱ ودربند۹ ازهات۵۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب وبد. بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات۳۲ نیز نگاه کنید.

۱۱ - گوشورون = گئوش اوروَن gāus urvan از آن جداگـانه سخن داشتیم، گوشورون فرشته ایست کـه بنگهبانـی همهٔ

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ از هات۳۱ نگاه کنید.

دومین بند

۱ - واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن از مصدر گم gam (= جس Jas) که بمعنی گامیدن و گامزدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، دررسیدن رفتن و نزدیك شدن در اینجا باجزء پیشری آمده: pairî-gam بسا در گاتها باجزءهای دیگر چون فرا frâ؛ هامْ ham؛ وی vî؛ us؛ آ â؛ اوپا upâ و جز آن آمده و درهر جا که آمده باهمان جزء یاد میکنیم. گم در گزارش پهلوی بهرسیتن رسیدن گردانیده شده و چندبارهم مَتَن matan (= آمتن) آمدن. گامَ gâma که درهادخت نسك فرگرد دوم پـارهٔ ۱۵ آمده همان است که در پهلوی و فـارسی گام گوئیم، در فُرس هخامنشی نیز گم gam بمعنی آمدن است.

۲ - ارزانی داشتن = داوُئی dâvôi (Inf.) از مصدر دا dâ دادن، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هریك از آنها در معنی انـدك تغییری یـافته است. در فرس هخامنشی نیز دا dâ، درپهلوی داتن و در فارسی دادن، دا نیز چنانکه در یاد داشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است دا dâ نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است داتر dâtar که درهات ٤٤ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ٦ و ۱۱ آمده است، در پهلوی داتار ودرفارسی دادار که بمعنی بخشنده یابخشایشگر و آفریدگاراست.

۳ - آبادی: آیپتَ âyapta در جا های دیگر اوستا (جُزازگاتها) اَیپتَ ayapta، در گزارش پهلوی(=زند) این واژه

در همین بند یه آپاتیه âpâtîh (آبادی) گردانیده شده است، چنانکه میدانیم واژهٔ آباد درفارسی بمعنی خوش وخرم نیز آمده:

با آبات دلت از غم آزاد باد   همیشه تن ونخت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی است.

واژهٔ آیفت باید باهمین واژهٔ اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هرچند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده : آیفت حاجت باشد که از کسی خواهی ، دقیقی گفت : تاسزا را مکن آیفت که آبت بشود بسزاوار کن آیفت که ارجت دارد. آیت = (آیفت) در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است. در بند ۷ از همین هات نیز بواژهٔ آیتَ برمیخوریم.

۴ - جهان = اَهو ahu = (اَنگهو anhu

هستی، بود، زندگی، مردمان گیتی، جهان، جا، آرامگاه، ازمصدر اَه ah هستن و بودن درآمده است. انگهو از برای هردوجهان آمده چه این جهان وچه جهان مینوی آینده، درپهلوی اخو axv گویند.

۵ - خاکی = استَونت astvant (در تأنیث astvaiti) درپهلوی استومند astaomand؛ این صفت ازواژهٔ استَ asta درآمده که درفارسی، است واسته وهسته واستخوان گوئیم، اَستوَنت یعنی خاکی و جهانی یامادی وجسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - مینوی = مَنَنگه mananh ، از همین واژه است منش از مصدر مَن man که بمعنی اندیشیدن وپنداشتن است درآمده است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

مَنَنگه هرگاه باواژهٔ آنگهو (جهان، زندگی) آید بمعنی مینوی یا منشی ومعنوی است در برابر اَستوَنت که بمعنی مادی است، چنانکه در همین بند ودربند ۳ ازهات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند بمنوکان mênûkân گردانیده شده است.

۷ - بدستیاری یا «از» هچا hacâ همچنین درگاتها و در جاهای دیگر و در فرس هخامنشی هَچَ haca آمده، درپهلوی هچ و درفارسی «از» گوییم.

۸ - بجای واژهٔ یار در متن رَپَنْت rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپ rap که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ - گشایش یا آسانی و خواری = خواثْرَ xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه xvârih این واژه درزبان فارسی بمعنی زبون و پست بکار میرود ؛ اصلا بمعنی آسانی وگشایش و فراخی و رامش و خوشی است . نگاه کنید بهمجمل‌التواریخ ص۵۱

بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجلد خرده اوستا گزارش نگارنده صفحهٔ ۱٦۲ نگاه کنید.

سومین بند

۱ - سرود گفتن ( ) = وَپْ vap سرودن، سراییدن، نیاییدن، در هات ٤۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفو vafu در بند٦ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.

۲ - واژه ای که بروش نوگردانیدیم : اَپئو اورویم a-paourvîm یعنی نه پیش از این یا آنچنان که پیش نبوده. مراد پیغمبر این است : درود و ستایش نو، آنچنان که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده. در بند۱ از همین هات بواژهٔ پئو اورویم paourvîm برخوردیم، ازظروف زمان است : نخست، درآغاز، دراینجا اَپئو اورویم با آ «a» آمده که ازادات نفی است یعنی «نه» درزند هردو واژه چه بهیئت مثبت و چه منفی به فرَتوم fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به :

Arische Forschungen von Bartholomae II Heft, Halle 1886 S. 138

۳ - سپندارمت = آرمتی ârmati یا آرمئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است. درفارسی سپندارمذ گوییم. از او جداگانه سخن رفت دربند ۷ ازهمین هات نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ ازهات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۴ - واژه ای که به کشور گردانیدیم = خشَثْرَ xshathra آمده، درفرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهریاری و کشور است، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات۲۹ و بیادداشت پارهٔ ٤۱ از فرگرد ۷ وندیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشَثْرَ نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهریور گوییم، از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی xshi درآمده که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن ودست یافتن و پادشاهی کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱٥ ازهات۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خشَثْرَ کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

٥ - نکاستنی، کم نگردیدنی = اغژیَو نوَمنَ a-ghjaonvamna (در نسخه بدل) یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp .50

٦ - بالیدن ( ) = وَرِد varəd در پهلوی والیتن vâlitan ودرفارسی بالیدن. بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۷ - یاری = رَفِذْ رائی rafədhrâi و رسیدن = گم gam. دریادداشتهای شمارهٔ ٤ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ۲ همین هات گذشت.

۸ - خواندن ( ) = زَوَ zava در زند خوانشن (= استغاثه) دربند۳ از هات ۲۹ نیز آمده است از مصدر زو zu (= زبا zbâ) درآمده است که بمعنی خواندن و یاری خواستن است. بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

چهارمین بند

۱ - واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم درمتن مِنْ دَدِ ... mən-dadê آمده: مِنْ از مصدر مَنْ man که در یادداشت شمارهٔ ٦ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است؛ دَدِ از مصدر دا dâ که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازهمان بند بمعنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مَند mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گذاردن یا بیاد سپردن و بخاطر نشاندن، دربنده ازهات ۵۳ نیز آمده است، بیادداشت شمارهٔ ۷ از همان بند و بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۹ ازهات ٤٤ نگاه کنید.

۲ - روان = اوروَنْ urvan درپهلوی رووان در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خُرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ٤٥ از رَوان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گاتها از رَوان پس از مرگ سخن رفته چنانکه در هات ٤٤ بند ۸ و هات ٤٥ بند ۷ و هات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ٥۱ بند ۱۳، از این بندها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که در گیتی نیکوکار بوده‌اند دربهشت درآیند و روانهای گناهکاران بدوزخ روند. درباره های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین: نخست اَهو ahu (= جان)، دوم دَئنا daênâ (= دین) سوم بَئوذَ baodha (= بوی، دَراکه) چهارم اوروَن urvan (= روان) پنجم فروَشی fravashi (= فروهر) چنانکه در یسنا ۲٦ پارهٔ ٤ و فروردین یشت پارهٔ ۱٤۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۸۳ ـ ۹۰ و بجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به هادخت نسک و بگفتار دین ص ۱۰۵ ـ ۱۷۸ نگاه کنید.

در بارهٔ دین نگاه شود یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۳- باهمراهی = هَتهرا hathrâ درهات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه، یکجا.

۴- نگهبانی کردن ( ) = گر gar، پاسبانی کردن، نگریستن و بیدار ماندن. گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه، چنانکه در سر واژه مَن mā n که در یادداشت شمارهٔ ۱ گذشت، بسیار اختلاف کرده اند.

برخی نخستین واژه را بجای گَرُودمان garô-dəmâna (= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند.

۵- پاداش = اَشی ( ) ashi بهره و بخش و پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود، همچنین پادافراه و کیفری که بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گاتها: هات ۲۸ بند ۷؛ هات ۳۳ بند ۱۳؛ هات ۴۳ بند ۱ و بند ٤ و بند ۱۲ و بند ۱٦؛ هات ٤٦ بند ۱۰؛ هات ٤۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن اَشی نیز ایزد پاداش و فرشتهٔ آبادانی و توانگری و بهره و بخش است، چنانکه در هات ۳۱ بند ٤؛ هات ۳٤ بند ۱۲؛ هات ٤۳ بند ۱۲؛ هات ۵۰ بند ۳

اشی از مصدر اَرْ ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن است در آمده است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۳ نگاه کنید.

بگفتار اَرت (= اشی) درجلد دوم یشتها ص ۱۷۹ ـ ۱۸۵ نگاه کنید.

٦- کردار یا کُنش = شیئُوتَهن shyaothana در یادداشت شمارهٔ ۵ از نخستین بند گذشت.

۷- آگاه، شناسا، دانا = ویدوش vidus از مصدر وید vid (بارتولومه درفرهنگ خود وَئد vaêd نوشته) که بمعنی دانستن و شناختن و آموختن و دریافتن و آگاه بودن در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی (= زند) آکاس بوتن آگاه بودن، وید vid نیز بمعنی یافتن و پیدا کردن و جستن است بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید، در بند آینده نیز باین واژه برمیخوریم.

وید باجزء نی: ni-vid در سر هریک پاره های نخستین یسنا و نخستین کردهٔ ویسپرد آمده: در زند نودنیتن nivêdhenîtan واژه نوید و نوید دادن درفارسی باید ازهمین بنیاد باشد

۸- واژه هایی که به «تا» و «هر چند» گردانیدیم نخستین یَوَت yavat و دومی اَوَت avat از ظروف (ظرف زمان و مکان) است.

۹- توانستن، یارستن، توانا بودن ( ) = ایس is (بارتولومه درفرهنگ خود aês نوشته) در گاتها بسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه درهات ٤۳ بند ۸ و بند ۹؛ هات ۵۰ بند ۱ و بند ۱۱ و جز آن، در گزارش پهلوی (= زند) توانیک بوتن (توانا بودن). بیادداشت شماره ٤ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰- تاب و توش داشتن ( ) = تو tu از همین بنیاد است توش درفارسی که در اوستا تَویشی təvîshi آمده، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز بفعل تو tu برمیخوریم.

۱۱- آموختن ( ) = خسا xsâ در بند ۲ از هات ٤٦ با جزء «آ» آمده: â-xsâ در گزارش پهلوی آموختن و چاشتین câsîtan .

۱۲- جُستن ( ) = ایش ish (بارتولومه اَئش aēs نوشته) در گزارش پهلوی خواستن

در گاتها بسیار باین فعل برمیخوریم : در هات ۳۱ بند ٤ بمعنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده ؛ در هات ۳۰ بند ۹ و هات ٤٥ بند ۱ و هات ٤٦ بند ۹ و هات ٤۷ بند ٦ بمعنی خواستار شدن و آرزومند نیوشیدن آمده ؛ در هات ٤٦ بند ٦ و هات ٥۰ بند ۲ بمعنی درخواستن و خواهش کردن است ؛ در هات ٤٥ بند ۷ بمعنی دریافتن است.

ایش ish در اوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن و گسیل داشتن است بهمین معنی اخیر است اَیش aish در فُرس هخامنشی که در سنگ نبشتهٔ (کتیبهٔ) بیستون آمده است. یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ ازهات ٤۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱- دیدن ( ) = دَرِس darəs در گزارش پهلوی (= زند) دیتن دیدن.

یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ٥ از بند ۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۲- تواناتر = سویشتَ səvišta در تأنیث سویشتا ( ) صفت تفضیلی است ازواژه سورَ sûra (درتأنیث سورا) توانا ، زبردست ، نیرومند. ازهمین واژه است نام سورن که در کارنامه ایران بسیار بآن برمیخوریم ، نام یکی ازخاندانهای بزرگ روزگار اشکانیان بوده ، ازنامهای رایج ارمنی کنونی است (ازایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳- بارگاه = گاتو gâtu در فُرس هخامنشی گاثو gâthu، در فارسی «گاه» گوییم که بمعنی جا و زمان و هم بمعنی تخت و اورنگ است. در اوستا بمعنی جا نیز آمده است . در گزارش پهلوی گاه و گاس .

۴- واژه ای که به پیرو گردانیده ایم درمتن سَرَئوش sәraosha آمده، همچنین در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا سرئوش sraosha آمده . همین لغت است که درفارسی سروش گوییم، در اوستا این واژه همیشه بمعنی ایزد سروش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده ، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی وفرمان آسمانی . باین معنی در گاتها : هات ۳۳ بند ۱٤ ؛ هات ٤٤ بند ۱٦ ؛ هات ٤٥ بند ٥ ؛ هات ٤٦ بند ۱۷ و جز آن بکار رفته است . سرئوش (= سروش) ازمصدر سرو sru در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن ونیوشیدن وشنوانیدن است ، در گزارش پهلوی نیوشیتن ، همچنین سَرَئوش در بند ۱٤ از هات ۳۳ ، چنانکه در پاره های یسنا ٥٦ ، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوشش یعنی شنوایی گردانیده شده.

اَسروشتی a-srušti که در گاتها ، هات ٤۳ بند ۱۲ ، هات ٤٤ بند ۱۳ وبسا درجاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی ونافرمانبری ؛ همان واژهٔ سرئوش است کـه با حرف نفی اَ ( ) آورده شده است . صفت سروت srûta که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است . لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سرودن و سراییدن است . یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سروش نیز در گاتها نام ایزدی است ، چنانکه در هات ۳۳ بند ٥ ، هات ٤۳ بند ۱۲ ، دربند ٥ از هات ۲۸ سرئوش (= سروش) اسم جمع است یعنی پیروان ، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور وفرمان آسمانی هستند .

سروش یکی ازبزرگترین ایزدان مزد یسناست ، بگفتار آن درنخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ٥۱٦ – ٥۲٤ نگاه کنید .

٥- مِهین تر = مَزیشتَ mazišta (در تأنیث مَزیشتا) صفت تفضیلی است ازواژه مَز maz که درفارسی

مه (= بزرگ) گوییم، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مَسْ [illegible] mas شده «مزیشت» در گزارش پهلوی مَهیست [illegible] mahist یعنی مهتر، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١٦ از هات ٢٩ نگاه کنید.

٦ - واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانثرَ [illegible] mathra آمده، در زند (= گزارش پهلوی اوستا) مانسر [illegible] mânsr

مانثر از مصدر مَن [illegible] man در آمده که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است، مانثر یعنی گفتار ایزدی و سخن، چنانکه در هات ٣١ بند ١٨، گذشته از این مانثر بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی و دستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه در هات ٢٨ بند ٥، هات ٢٩ بند ٧، هات ٣١ بند ٦، هات ٤٣ بند ١٤، هات ٤٤ بند ١٤ و بند ١٧، هات ٤٥ بند ٣ و جز آن.

در گاتها نیز بسیار بواژهٔ مانثرنْ [illegible] mathran برمیخوریم، چنانکه در هات ٢٨ بند ٧، هات ٣٢ بند ١٣، هات ٥٠ بند ٥ و بند ٦، هات ٥١ بند ٨ مانثرنْ کسی است که مانثر [illegible] یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را از سخن و دستور و فرمان خداوندی آگاه میسازد، بعبارت دیگر مانثرن پیغمبر است. وخشور ایران، زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خودرا مانثرن (= پیغمبر) میخواند واز سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند.

در اینجا یاد آور میشویم که لغت وخشور (در پهلوی وخشوَرْ [illegible] vaxšvar بفتح واو دوم وراء زده) یعنی پیغمبر:

بگفتار وخشور خودراه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)

این واژه نیز مانند مانثرن دارای واژه ایست بمعنی گفتار و سخن، چه وخش [illegible] vaxsha بمعنی گفتار و سخن است، چنانکه در پارهٔ ١٥ از نوزدهمین فرگرد وندیداد آمده، از مصدر وَچْ [illegible] vac گفتن و جزء دوم که وَرْ باشد همان واژهٔ «بر» میباشد که در اوستا و فرس هخامنشی «بَرَ» [illegible] bara یعنی برنده از مصدر [illegible] bar بردن است.

نگاه کنید به: Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;
Neupers.Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Iran. Philol. I B. 2 Abt. S. 188.

اینچنین وخشو برندهٔ گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی را بمردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر. بیاد داشت شمارهٔ ١٠ از بند ٧ از هات ٤٦ نگاه کنید.

٧ - گروانیدن ([illegible]) = وَرْ [illegible] var یعنی بدین آوردن، باعتقاد و بایمان آوردن، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است. واژهٔ «باور» در فارسی بـاید با واژهٔ اوستائی وَرْ [illegible] var پیوستگی داشته باشد. بیاد داشت شمارهٔ ٧ از بند ٢ از هات ٣٠ نگاه کنید.

٨- زیانکار = خرَفْستَر [illegible] xrafstra در هات ٣٤ بند ٥ و ٩ نیز آمده، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و تبهکاران دیوسرشت و ددان وجانداران زیان رسان آمده در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها از برای زیانکاران و چادر نشینان وبیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین مزدیسنان دشمنی ورزند وازراه راست دور باشند وبکشت وبرز و پرورش چارپایان نپردازند، آمده است چنانکه در یسنا ١٩ پارهٔ ٢، از این گذشته در سراسر اوستا خرَفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته، بـویژه جانوران خُرد چون حشره و هوام. در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده است و بمعنی جانوران زیانکار چون مار و گژدم ومور وزنبور وجز آن گرفته شده است. بگفتار خرفستر در جلد دوم یسنا، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش نخست، تهران ١٣٢٦ بگفتار خرفستر ص١٧٨-٢٠١ نگاه کنید.

٩ - زبـان = هیزُو [illegible] hizû در گـزارش پهلوی هـوزوان [illegible] huzvân دربرهان قاطع هزوان بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زبان یاد گردیده است. بیادداشت شمارهٔ ٣ از بند ٣ از هات ٥١ نگاه کنید.

ششمین بند

۱ — بخشایش، دهش = داه dāh در گزارش پهلوی دهشن از مصدر دا dā دادن، بخشودن، که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۲ — واژه ای که به «پایدار» گردانیدیم درمتن دَرِگایو darəgāyu آمده، از مصدر دَرَج draj پاییدن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ — گفتار = اوخذَ uxdha، بویژه گفتار ایزدی و دستور آسمانی؛ در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وچ vac گفتن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۶ همین هات نگاه کنید.

۴ — درست = ارشوَ arəshva صفت است. ارِش ərəs نیز بمعنی راست و درست جداگانه و بساهم باواژه‌های دیگر ترکیب یافته، در گاتها بسیار آمده و در همه جا در زند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست» آورده شده است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ — نیرومند = اَئوجَنگهونت aoǰanhvant (در تأنیث اَئوجَنگهوئیتی aoǰanhvaiti) صفت است یعنی پرزور و زبردست و توانا از واژهٔ اَئوجَنگه aoǰanh، زور، توانائی، نیرو. در گاتها اَئوگنگه aoganh چنانکه در بند ۱۰ از هات ۲۹، بیادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژهٔ پناه = رَفنَنگه rafənanh در یادداشت شمارهٔ ۴ از نخستین بند همین هات سخن داشتیم، در بند ۸ از هات ۴۳ نیز واژهٔ پناه با صفت نیرومند یکجا آمده است.

۶ — ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دوا اِشَنگه dvaēshanh (در بخشهای دیگر اوستا تبَشَنگه tbaēshanh) تبَش tbaēsha یعنی دشمنی و بدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن

دَبیشوَنت daibishvant (در بخشهای دیگر اوستا تبَشوَنت tbaēshvant) یعنی بدخواه، یادشمن، این واژه‌ها از مصدر دبیش daibish (در بخشهای دیگر اوستا تبیش tbish = تبَش tbaēsh) درآمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی کردن و آزردن است، در پهلوی بشیتن bēshītan، بواژهٔ مغوتبیش moghu tbish مُغ آزار که در پارهٔ ۷ از یسنا ۶۵ آمده در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷ — چیرشدن (= تر) tar چیره شدن شکست دادن، برانداختن. تبَشو تئوروَن tbaēshô- taurvan درپاره ۱۷ از یسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده، شکست دهنده دشمنی، همچنین تَرو تبَشَنگه tarô tbaēshanh در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده. درباره نام ویسپ تئوروَیری vîspa taurvairî که در پارهٔ ۱۴۲ از فروردین یشت یاد گردیده بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده، ص ۱۰۸ نگاه کنید.

هشتمین بند

۱ — پاداش = اَشی ashi، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ گذشت.

۲ — آبادی = آیپتَ âyapta، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ گذشت.

۳ — خواهش = ایش îsh، در بند ۹ از همین ها نیز آمده، در گزارش پهلوی (= زند) خواهشن، از مصدر ایش ish در یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است.

۴ — پادشاه = خشَیَه xshaya از مصدر خشی xshi که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی کردن است.

خشَیَه در گزارش پهلوی همین بند به پاتَخشاه pâtaxshâh گردانیده شده. دوبار در دین یشت پارهٔ ۱۸ نیز واژهٔ خشَیَه آمده است، نام خشیارشن xshayârshan چهارمین پادشاه هخامنشی، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واز اَرشَن arshan است که در اوستا بمعنی مرد و نرویل یا پهلوان بسیار آمده است. خشَیارشَن (خشیارشا) یعنی در میان پادشاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. دربارهٔ آرشَن arshan که جداگانه از نامهاست بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۸ از هات٤٤ نگاه کنید.

۵ - پیغمبر = مانثرَن mathran بیادداشت شمارهٔ٦ از بنده نگاه کنید.

٦ - سرود ستایش: در متن سرویم sravim آمده از مصدر سرو sru که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ گفتیم بمعنی سرودن و خواندن و شنودن است. گزارندگان اوستا درین واژه و در واژهٔ پس از آن، اختلاف کرده‌اند. بارتولومه Bartholomae آن را Sravay (=) نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷ - واژه ای که روا کند آوردیم بجای آرادَنگه ârâdanh میباشد بمعنی گستراننده. نگاه کنید به:

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

هشتمین بند

۱ - بهتر = وهیشتَ vahišta (در تأنیث و هیشتا) صفت تفضیلی است از واژه وَنگهو vanhu که در فارسی وه یا به گوییم، خود واژهٔ وهیشتَ نیز درفارسی بجای‌مانده و آن واژهٔ بهشت است که درپهلوی وهیشت گویند، در اوستا بساصفت وهیشتَ با واژهٔ انگهو anhu آمده که در یادداشت شمارهٔ٤ از بند۲ گفتیم بمعنی جهان وزندگی است، ازاین صفت وموصوف: بهتر جهان یابهتر زندگی، بهشت اراده میشود چنانکه درخود گاتها درهات ٤٤ بند۲ همچنین

ازواژهٔ‌آنگهو anhu باصفت اَچیشتَ acišta: بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده ودرخود گاتها درهات ۳۰ بند٤، بیادداشت شمارهٔ٦ از آن بند نگاه کنید وهمین صفت است که درواژهٔ اردیبهشت دیده میشود: ارد بجای اَشَ asha وبهشت بجای وهیشتَ vahišta است، ازامشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم

۲ - همکام = هَزَئوشَ ha-zaosha، باین صفت در بند۷ ازهات۲۹ ودربند۲ ازهات۵۱ وبسا دربخشهای دیگراوستا نیز برمیخوریم. واژهٔ همکام که درشاهنامه بکاررفته: دلارام اوبود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی دُرست معنی واژهٔ اوستایی هَزَئوشَ میباشد چه هَه ha وهَن han و هام ham ( ) با واژهٔ «هم» فارسی یکی است؛ زَئوشَ zaosha که خود جداگانه درگاتها و در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۲ و بند ۱۰، هات ٤۷ بند ۵، هات ٤۸ بند ٤ و دربخشهای دیگر اوستا: فرگرد ۲ وندیداد پارهٔ ۱۱، کردهٔ ١٤ ویسپرد پارهٔ۲، زامیادیشت پارهٔ۸۲، زَئوشْ zaosh دراوستا ودَئوشْ daush درفُرس هخامنشی بمعنی دوست‌داشتن و پسندیدن و خوش داشتن است. زوش zush یعنی نغز وخوش ودلربا؛ زوشتَ zušta نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند ونازنین. دُوشارم در پهلوی یعنی آسایش بخش وخوشی دهنده یاموافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی دوستی ومهراست، مرکب است از واژهٔ دوش = زَئوشَ zaosh = دَئوش daush و آرَم â-ram، رَمْ ram دراوستا یعنی آساییدن وباجزء آ: آرَم â-ram در فارسی آرامیدن شده است. دَئوشتَر daushtar درفرس هخامنشی یعنی دوست، همین واژه است که درفارسی دوست شده‌است.

۳ - خواهان = واءُونوش vâunuš اسم فاعل است ازمصدر وَنْ van خواستن، خواهش‌داشتن و پاس حرمت داشتن؛ برابرواژهٔ

لاتین veneràri که در فرانسه véserer شده است. وَنْ vari نیز در اوستا بمعنی چیره شدن وبستن بافتن وشکست دادن است، باین معنی در گاتها با آن برخواهیم خورد، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۴ – فرشوشتر در گاتها فَرَشَوشتَر Farashaostra در جا های دیگر اوستا فرَشَئوشتر Frashaostra برادر جاماسب و وزیر کی گشتاسب است، از او جداگانه سخن داشتیم.

۵ – دلیر = نر nar در فارسی نیز نر گوییم، دراوستا بمعنی مرد برابر زن و نیز بمعنی دلیر و یل وپهلوان است و بساهم بمعنی «کس» بکاررفته و باین معنی اخیر بیشتر نا nâ بسیار آمده چنانکه دربند ۱ ازهات ۳۲ و دربند ۳ و بند ۱٤ ازهات ٤۳ و بند ۱۰ ازهات ٤٦ وجز آن.

٦ – آن = ایت it ای î ضمیر اشاره و اسم اشاره است، دو صرف واژه، ایت it؛ ایم îm؛ ایش ish میشود، در گاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند ٦؛ هات ۳۱ بند ۱۸؛ هات ۳۲ بند ۱۳؛ هات ٤٦ بند ۱۲؛ هات ۵۱ بند ۲۱؛ هات ۵۳ بند ۵ وجز آن یعنی آن، این، ایشان، دربند ۸ ازهات ٤۵ زیت zi t ازهمین واژه و زی zî ساخته شده است.

۷ – بخشیدن ( ) ازمصدر را râ ازهمین بنیاد است راتی râti و رائیتی râiti و راتا râta که دراوستا بمعنی دهش و بخشش بسیار آمده، در پهلوی راتیه ودر فارسی رادی گوییم.

بهین رادی آنکه که بی دردوخشم ببخشی نداری بپاداش چشم (اسدی طوسی)

راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ ازهات ۲۹ و به جلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص ۲۸۱ نگاه کنید.

۸ – همواره، همیشه (همه) = ویسپَ vispa بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا، گزارش نگارنده، نگاه کنید. جاودان = یو yu

بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید.

بهمین بند

۱ – نیکی = یانَ yâna، درفرس هخامنشی یان yân همچنین در اوستا یانَ yana آمده چنانکه دردین یشت پارهٔ ٦، در اوستا بسیار باین واژه بر میخوریم، درگزارش پهلوی «چند» بار بجای آن یان آورده شده و چند بار دیگر نو کیه nêvakih نکویی. یانیه yânya یعنی نیکی رسان، نکویی بخش. درهرجای اوستا که واژهٔ یانَ آمده معنی نیکی و نکویی ودستگیری و بخشایش بالطف ومساعدت ومرحمت از آن برمیآید، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۹ و یسنا ٦۵ پاره ۱۱ و جز آن. واژهٔ یان که در فرهنگها بمعنی هذیان گرفته شده و بشعر فرّخی گواه آورده شده: باسخن توهمه سخنها یان است با هنر توهمه هنر هابیکار باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما معنی دومی که باین واژه داده اند: «وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود یان میگویند ودر عربی کشف خوانند» تااندازهٔ یاد آور معنی اصلی این واژه است.

این نیکی یا نکویی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش داشتن آن آرزو شده است.

۲ – بهتر منش همان وُهومَنَنگه vohu manaňh میباشد، دراینجا باصفت تفضیلی وَهیشتَ که دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای وُهو vohu یا وَنگهو van hu به، نیک.

۳ – آزردن ( ) = زَرْ zar، درمهریشت پاره ٤۷ و در سروش یشت هادُخت پارهٔ ۵ نیز آمده بمعنی آزردن و رنجانیدن باجزء آ: â zar در فروردین یشت پاره ۳۰ آمده است، همین واژه است که درفارسی آزاردن و آزردن گوییم و در پهلوی آزارتن

۴ – کوشیدن ( ) = یَت yat، در گاتها همین یکبار اما در جا های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پارهٔ ٦؛

وسپرد کرده ۱۶ پارهٔ ۳؛ وندیداد فرگرد ۲۱ پارهٔ ۲؛ مهریشت پارهٔ ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شتافتن ورسیدن . دریسنا ۵۷ پـارهٔ ۲۹ و آبان یشت پاره ۶۵ با جز فرا: فرا یت fra-yat آمده بمعنی فرارسیدن براهٔ: ابی یستا abi-yas-tā کوشش دریادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۵ از هات ۳۰ نگاه کنید

۵ - ستایش = ستوت stūt در گزارش پهلوی نیز ستایشن از مصدر ستو stu ، در پهلوی ستوتن و در فارسی ستودن گوییم . یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که بـه پیش آوردن گردانیدیم در متن دَسِم dasəma آمده، در بخشهای دیگر اوستا، چنانکه دریسنا ۱۱ پاره ۹ دَسْم dasma آمده ، از مصدر دا dā دادن نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات گذشت .

۷ - آرزو یا خواهش و کام = ایش ish بیادداشت، شماره ۳ از بند ۷ نگـاه کنید.

۸ - زودتر = زَویشتیَه zəvīstya صفت تفضیلی است: زودتر ، تندتر ، چست تر، چالاکتر ، از مصدر زو zu شتابیدن ، زود بجای آوردن . از همین بنیاد است زود درفارسی ، دربند ۹ ازهات ۴۶ و دربند ۷ از هات ۵۰ نیز باین صفت برمیخوردیم همچنین درجاهای دیگر اوستا ، چنانکه درفروردین یشت پـارهٔ ۲۱ بمعنی زودتر سازنـده و چست‌تر بجا آورنـده است، باواژهٔ زئوش zaosh که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۸ گذشت، پیوندی ندارد . نگاه کنید به: Altir . Wörterb . von Barthol . Sp. 1691 برخی ازدانشمندان صفت زَویشتیَه را از واژهٔ زاور zâvar دانسته انـد که بمعنی زور دراوستا بسیار آمده اینچنین زویشتیه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانیروتر .

۹ - سود = سَوَنگه savanh در پهلوی سوت ؛

ودرفارسی سود گوییم، ازمصدر سو su سود بخشیدن. بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

واژهٔ کشور = خشتهر xshathra دریادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۳ ازهمین هات سخن داشتیم .

دهمین بند

۱ - دانا یاهوشیار وبینا = داتهه dâtha در هات ۳۲ بند ۱۰ و هات ۴۶ بند ۱۵ وبند ۱۷ وهات ۵۰ بند ۲ وهات ۵۱ بند ۵ نیز آمده است ازمصدر دی dī دیدن، نگریستن نگاه کردن . بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۲ - سزاوار = اِرِثوَ ərəthva درخور، برازنده دربند ۱۳ ازهات ۴۶ نیز آمده .

۳ - شناختن ، دانستن ، آگاه بودن = وید vid ، دراین بند دوبـار آمده : ؛ بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ همین هات نگاه کنید .

۴ - واژه ای که به « یافتن » گردانیدیم = آپَنَ âpana جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است ، از مصدر آپ ap که در اوستا بسیار آمده و در گاتها در هات ۳۳ بند ۵ بآن برمیخوریم، درگزارش پهلوی ایافتن یافتن ، ازهمین بنیاد است یافتن .

آپَنَ âpana اسم است بمعنی یابندگی ، از این واژه یافتن آرزو یارسیدن بمقصود اراده شده است .

۵ - کام = کامَ kâma در فرس هخامنشی نیز کامَ kâma در پهلوی کامک ، درفارسی کام وکامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کا kâ کامخواستن ، آرزو کردن ، آموزش خواستن، چنانکه دربند ۶ از هات ۳۳ آمده ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ بمصدر کن kan نیز نگاه کنید .

۶- واژه ای که به روا کردن گردانیدیم درمتن پرنَ parəna آمده صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَرْ par که بمعنی پر کردن و انباردن و انباشتن است. یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ٤٤ نگاه کنید.

پیداست که این مصدر با واژهٔ کام، بمعنی کامروا کردن و کامیاب کردن است.

۷- رستگاری: بجای آن خوَرَئیثیَه xᵛaraithya آمده واین واژه صفت است، دربنیاد آن اختلاف کرده اند «رستگاری» معنی ای است که نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسی تاراپور والا Taraporewala برگزیده است. نگاه کنید به: Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸- سخن یا گفتار = سْرَوَنگه sravanh، بسا این واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و گویشها، درگزارش پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب آمده است، درهات ۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳٤ بند ۱۵ و جز آن باین واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی وستایش ونماز و درود هم آمده است. یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۹- خواهش: بجای آن وَئوِرَه آمده. از مصدر وَن van که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است.

۱۰- شما = خشمَ xshma و نیز در اوستا یوشمَ yûshma آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱- کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = اَسونَ جز همین یکبار دراوستایی که امروزه در دست است باین واژه برنمیخوریم.

یازدهمین بند

۱- راستی = اَشَ asha؛ منش نیک = وُهومَنَنگه vohu mananh

همسان است که در آغاز بند پیش یاد شده است.

۲- جاودان = یوَئتات yavaêtât، یادداشت شماره ۸ ازبند ۸ همین هات نیز نگاه کنید.

۳- نگاهداشتن، پاییدن ( ) = پا Pâ باجزء نی: نی پا ni-pâ، دربند ۱۰ ازهات ۴۹ نیز آمده، در گزارش پهلوی (= زند) پاییتن، همچنین پا pâ بمعنی بازداشتن است چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بند های ٤ و ۸ ازهات ٤٦، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۰ ازهات ٤٤ نگاه کنید.

۴- بجای خرد، مَئینیو mainyu آمده، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۵- آموزانیدن ( ) = ساونگه sâṅh، دراینجا باجزء فرا (فرو) آمده چنانکه دربند ٦ از هات ٤٥. دربند ۱۲ ازهات ۳٤: sîshâ ودر بند ۳ از هات ٤۳ sîshôit آمده، در گزارش پهلوی آموختن، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ ازهات ۳٤ و یادداشت شماره ٦ از بند ۳ ازهات ٤۳ نگاه کنید. این واژه را نیز میتوان بمعنی الهام کردن گرفت.

٦- دهان = اِااونگه ə̄əâṅh، دربند ۳ ازهات ۳۱ آونگه âṅh آمده، در گزارش پهلوی دهان (= فم در هزوارش pumman)، اِاآونگه = اِاآه ə̄əâh؛ آونگه âṅh = آه âh. آه âh نیز دراوستا بمعنی نشستن است چنانکه درارت یشت پاره ۱۰ و ۱۱ و جز آن.

۷- آگاهانیدن، گفتن ( ) = وَچْ vac، در گزارش پهلوی گفتن، وَچْ وواچ نیز در اوستا سخن و گفتار وگویش وسرودی است که آهسته برزبان رانند یا زمزمه کنند. ازهمین بنیاد است

وَچَنگه vacanh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۱ بند ۵ و جز آن.

وَچهین vacahina که در فرگرد چهارم وندیداد در پارهٔ ۲ آمده، مهر و پیمان زبانی است یا معاهده‌ئی که فقط با گفتار یا قول باشد.

واژه‌هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است، از آنهاست آوا و آواز و آوازه و گواژ و گوازه که بمعنی نکوهش و سرزنش گرفته اند، همچنین واژه های باج و باژ و واج و واژ و باژ

پرستندهٔ آذر زردهشت همیرفت باباژ و برسم بمشت (فردوسی)

لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه ولفظ، همان واژهٔ اوستایی وَچَنگه میباشد. در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ همین هات گفتیم که واژهٔ اوخذ uxdha بمعنی گفتار از مصدر وَچ vac گفتن، درآمده است.

۸ - نخستین = پئوئوریه paourya در گاتها، در بخشهای دیگر اوستا پئوئیریه paoirya، در فرس هخامنشی پَروویه paruviya، صفت است یعنی نخستین. یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید.

۹ - جهان، زندگی، هستی = اَنگهو anhu، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ همین هات گذشت.

۱۰ - چگونه = یائیش آ yâis â، همین یکبار دراوستا آمده، نگاه کنید به: Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ - بودن ( ) = بُو bû، در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن (در هُزوارش یهونتن) درفارسی بودن. در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند ۱۰ و هات ٤٥ بند ۷ و هات ۳۰ بند ۱۰ باجزء اَوُ avô آمده، درجاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته است.

(اَهنودگات : یسنا، هات ۲۹)

نخستین بند

۱ - گِله کردن ( ) = گَرِزْ garəz، در هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ٤٦ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی گرزیتن garzîtan، از همین بنیاد است گِله در فارسی و گذشته از این، واژه های گرزیدن که در فرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده و گرزش (بفتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم و دادخواهی و تضرّع و زاری نزدیک تر بهیئت قدیم اند. خسروانی گفت:

بده دادمن زان لبانت و گرنه سوی خواجه خواهم شد از تو بگرزش (فرهنگ اسدی)

شمس فخری گفته:

مگر سرگرانی گرزش تواند که بردارد ازمملکت رسم گرزش

چنانکه از این شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَرِزْ اوستایی است یعنی گِله کردن و دادخواهی کردن.

۲ - گوشورون = گِئوش اوروَنْ gəus urvan

۳ - آفریدن ( ) = تهوَرِسْ thvarəs، در گزارش پهلوی (=زند) بریتن brîtan (بریدن)، از این واژه آفریدن و به پیکر هستی درآوردن اراده شده است. بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ همین هات نیز نگاه کنید.

۵ - ساختن ( ) = تَشْ tash در پهلوی تاشیتن tâshîtan، ازهمین بنیاد است واژهٔ تَش یا تیشه که در اوستا تَشَ tasha آمده چنانکه در فرگرد ١٤ وندیداد پارهٔ ۷. تَشْ که بمعنی

بریدن و تراشیدن و ساختن است، مانند واژه تهوَرِش بمعنی آفریدن و پدید آوردن بکار رفته است.

۵ - خشم = در گاتها آئِشِم aêshəma، در بخشهای دیگر اوستا آئِشم aêshma، در پهلوی اِشم و درفارسی خشم گوییم. بسا هم در جاهای دیگر خشم دیوی است، چنانکه در بند ۲ از همین هات و در بند ٦ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ٤۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پرآسیب ترین دیوها دانسته شده است. نگاه کنید به:

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray: The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

٦ - ستم = هزَنگه hazaṅh. در گزارش پهلوی ستهمك stahmak (ستم). در بند ۱۲ از هات ۳۳ و بند ٤ از هات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده از مصدر هَز haz یعنی دست یافتن، از آنِ خودساختن، گرفتار کردن. بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۰ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۷ - بجای سنگدل، رِم rəma آمده، در هات ٤۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم. در هات ٤۹ بند ٤ رامَ râma آمده، هردو در گزارش پهلوی اَریشك arishk (رشك = حسد) شده. یوستی Justi واژهٔ رمیدن را درفارسی از همین بنیاد دانسته: Handbuch der Zendsprache s. 254

همچنین اشپیگل. Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206

رِم rəma در بند ۱ از هات ۲۹ در وزن شعر زیادتی است، ناگزیر اصلاً توضیحی بوده پس از آن جزء متن پنداشته شده است.

۸ - درُشتی = دِرِش (= دَرِش darəsh)، درفرس هخامنشی دَرش darsh بمعنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است.

هورن Horn واژهٔ «درشت» را درفارسی ازهمین بنیاد دانسته است:
Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552

نظر بواژهٔ دَرش darsh در فرس هخامنشی، میتوان دِرِش dərəsh را بمعنی گستاخی گرفت.

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده، از آنهاست دَرشی darshi یعنی گستاخ، دلیر، بی‌پروا، زبردست، سخت. همیشه صفت وات vâta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشت پارهٔ ۳۳ و پارهٔ ۳٤؛ اشتادیشت پاره ٥ و پاره ۷؛ یسنا ٤۲ پاره ۳؛ ویسپرد کرده ۷ پاره ٤، بهمین معنی است دَرشیت darshita در یسنا ٥۷ پاره ۱۱ و دَرشیو darshyu در بهرام یشت پاره ۲. دَرِشون darəshvan یعنی ستم پیشه، در تیریشت پارهٔ ٥ آمده. دَرشی‌درو darshi dru که در پاره ۲۰ از یسنا ۳ و بسا درجاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است. بنخستین جلد یسنا ص ۱۳٦ نگاه کنید. دَرشی کَئیریه darshi kairya (دَرشی کَرَ darshi kara) یعنی گستاخ در زامیادیشت پاره ۷۲ آمده است.

۹ - زور = تِویش təvish در اینجا بمعنی زور است و واژهٔ تِویشی təvishi که در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۳ بند ۱۲؛ هات ۳٤ بند ۱۱؛ هات ٤۳ بند ۱؛ هات ٤٥ بند ۱؛ هات ٤۸ بند ٦؛ هات ٥۱ بند ۷ در گزارش پهلوی به توخشیشن tuxshishn (کوشش) گردانیده شده و از برای توضیح گاهی نیروك nêrôk (نیرو) و گاهی زور افزوده شده است. توش که درفارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه اوستایی یکی است:

چو بگسست زنجیر بی‌توش گشت بیفتاد از آن درد و بیهوش گشت (فردوسی)

این واژه از مصدر تو tu در آمده که بمعنی توانستن است و خود

واژهٔ توانستن با واژهٔ «تو» tu یکی است. بیادداشت شماره ۲ ازبند۱۲ازهات ۳۳ نگاه کنید.

۱۰ - بستوه آوردن ( ) ازمصدر هی hi بستن، بدکرت چنانکه درباره ۱۰۰ فروردین‌یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن وجادبسا بیکرونه بستن است. در اینجا باجزء آ: آهی âhi یعنی بستوه آوردن، بتنگ آوردن، فشاردادن، ناچار ساختن. در بند ۱۶ ازهات ۳۲ واژهٔ نیز از همین مصدر و بمعنی بازداشتن است. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hi (r)

هیتَ . hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته، بسته شده؛ هیتوهیزونگ hitô-hizvañh که دریسنا ۵۶ پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته؛ هیتاسپ Hitâspa که دررام یشت پاره ۲۸ و درزامیاد یشت پاره ۴۱ آمده نام کسی است یعنی دارندهٔ اسب بسته شده (زین شده یابکردونه بسته شده).

۱۱ - نگهبان = vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند. دردعای معروف «یتها اهو وئیریه» زرتشت واستر یعنی شبان (=نگهبان) بینوایان خوانده شده است. بنخستین جلد یسنا گزارش نگارنده در صفحهٔ ۲۳۲ بپاره ۱۳ از یسنا ۲۷ نگاه کنید.

۱۲ - ایدون = اَتها athâ، درگزارش پهلوی (=زند) نیز ایتون یعنی اینچنین.

۱۳ - نیکی: بجای واژهٔ وُهو vôhu = بهی

۱۴ - کشاورز: بجای آن واستریه vastrya آمده، صفت است ازبرای آنچه از کشت وورز و کاردهکانی است یا کشاورز وبرزیگر. بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند آینده نگاه کنید.

۱۵ - ارزانی داشتن ( ) = سَند sand، در بند ۱۱ ازهات ۴۳ ودربند ۱۹ ازهات ۴۶ ودربند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن وانجام دادن وبجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

دومین بند

۱ - آنگاه اَدا adâ در فرس هخامنشی اَدَ ada، در بخشهای دیگر اوستا اَدَ adha، درگزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» وگاهی به «ایدون» گردانیده شده است.

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَن tashan از مصدر تَش tash که دریادداشت شمارهٔ ۴ ازنخستین بند همین هات گذشت. بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ - پرسیدن ( ) = پَرِس parəs (= فَرَس fras)، درفرس هخامنشی نیز فرس fras، درپهلوی پورسیتن درفارسی پرسیدن، درگاتها بسیار آمده، درهات ۵۱ بند ۱۱ باجزء آ ودرهات ۴۷ بند ۳ وهات ۵۳ بند ۳ باجزء هامْ ham بآن برمیخوریم. بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۶ ازهات ۳۳ نگاه کنید. فرَس frasa دربند ۱۳ ازهات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فِرَسا fərasâ در بندهای ۷ و ۹ ازهات ۴۳ و دربند ۱۳ ازهات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ - چگونه = کَتها kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ وهات ۴۶ بند ۱ وجز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، درگزارش پهلوی چیگون وگاهی کَتار katâr کدام، چه.

۵ - رد = رَتو ratu، درپهلوی رت ، درفارسی رد که بمعنی دانا وخردمند وخواجه گرفته شده:

یکی انجمن ساخت بابخردان — هشیوار وکار آزموده ردان (فردوسی)

درگاتها رَتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است، چنانکه دراین بند ودربند ۶

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داور دادگاه (محکمه) ایزدی است، در روزشمار داوری با خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پارهٔ ۱۲۶ از فرگرد ۵ و از پارهٔ ۷۱ از فرگرد ۷ وندیداد بخوبی پیداست که رد بمعنی داور است. اَهو . ahū در اوستا بیشتر با واژهٔ رَتو آمده اما در اینجا بجای اَهو ahū آهورَ . ahura آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است = سرو سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژهٔ رَتو . ratu در گاتها بمعنی داوری است، چنانکه در بند ٦ از هات ۴۲، درجاهای دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۱۸۰ — ۱۸۱ و بجلد دوم یسنا بگفتار ویسپرد و بجلد وندیداد بگفتار یادا فراه نگاه کنید.

٦ — خورش: بجای این واژه واستر . vāstra آمده، در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ وبند ٤؛ هات ٤۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۱٤ وجز آن بآن برمیخوریم. در گزارش پهلوی (= زند) همین واژه، واستر vāstr بکار رفته‌است، واستر بمعنی چراگاه و کشت‌زار وچمن است و آنچه ازبرای خورش مردمان وچارپایان بکار آید یاخواربار. دریادداشتهای شمارهٔ ۱۱ و ١٤ از بند پیش ازواژه‌های واستر vāstra و واستریه . vāstrya سخن داشتیم..

هورن Horn گمان کرده، واژهٔ باسره که در فرهنگها یاد شده همان واستر اوستایی وپهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کِشت زار امیدش ز آب کام　　سیراب باد تا که بود نام باسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی درواژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت، بویژه که ازبرای واژهٔ باسره ریشه وبنیاد دیگری سراغ نداریم. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۷ — همچنین = هَدا . در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ، درجاهای دیگر اوستا هَذَ . hadha . در بند ۱۷ ازهات ٤٦ و بند ٤ از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم بمعنی «همانگاه» و «همانجا» و «باهم» نیز آمده است.

۸ — واژه‌ای که به‌نگهداری گردانیدیم درمتن گَئوُدایَنگه . gao-dâyanh آمده، بهمین واژه درپارهٔ ۱۱ ازکردهٔ دوم ویسپرد هم برمیخوریم. گَئوُدایو . مرکب است از واژهٔ گَئوُ (= چارپا) و دایَنگه . از مصدر دا . dâ، در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vi : وی دا . vî-dâ نیز بهمین معنی است. صفت گَئوُدایَنگه را میتوان بمعنی چارپا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچارپایان سودمند مراد است.

۹ — واژه ای که «بسزا» آوردیم بجای تهوَخشَنگه . thwaxshanh میباشد، در گزارش پهلوی این بند توخشاکیه و در بند های دیگر توخشاك tuxshâk، tuxshâkîh این واژه از مصدر تهوَخش . thwaxsh درآمده که بمعنی کوشیدن است. واژه های تخشیدن وتخشا بمعنی کوشیدن و کوشا همان تهوَخش وتهوَخشَنگه اوستایی است.

۱۰ — تواند دادن (.) از مصدر دا . dâ دادن و خشی xshi توانستن آمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت.

۱۱ - سردار، سرور، خدایگان = اهورَ ahura، یادداشت شمارهٔ ۱ از همین بند و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱۳ - برگزیده: اوشتا ušta (اوشتَ ušta) اسم مفعول از مصدر وَس vas که بمعنی خواستن و خواهشداشتن و آرزو کردن است. در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ٤ و ۸ و ۱۹ از همین هات و در هات ٤۳ بندهای ۱ و ۹ و جز آن. در بند ۲ از هات ۲۹ آمده: کی را شما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته اید که رد او باشد.

۱۴ - واژهٔ دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژهٔ درِگونت (dragvant) که در متن آمده، یعنی دروغمند از واژهٔ دروگ (= دروج druj) drug. در جاهای دیگر اوستا این صفت دروَنت drvant (در تأنیث drvaiti) آمده، در پهلوی دروَند druvand، ما بجای آن دروغپرست یا پیرودروغ آوردیم. واژهٔ دروند در فرهنگها هم یاد شده بمعنی بدمذهب و فاسق و بشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده:

درود از ما بـه بهدین خردمند که دور است ازره و آیین دُروند

(فرهنگ جهانگیری)

دُروند در اوستا از برای گمراهان و پیروان آیین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر اَشَوَن ashavan یا اشاوَن (اَشَوَنت ashavant) یعنی راستیمند یا پیرو اَشَ asha دین راستین زرتشتی. در گزارش پهلوی اهروب ahrob، همین واژه است که در برهان قاطع اهلوب و بواژهٔ زند و پازند بمعنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی. این واژه باید اهلوب باشد؛ همچنین واژهٔ آشو بهمین معنی در فرهنگها یاد شده است. یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱۴ - باز داشتن یا برگردانیدن و دور داشتن ( ) = وادایَـه vâdâya از مصدر وَذْ vad (= وَذ vadh) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن و بدربردن و راندن است چنانکه در گوش یشت پارهٔ ۱۸ و در رام یشت پارهٔ ۲۵ و جز آن. با جزاوپَ : upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ٤٤، و با جزء اوس : (= us-vad) ربودن و بدربردن است چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۵۹ و با جزء وی : vi-vad گردانیدن و گردش دادن است چنانکه در فرگرد ۸ وندیداد پارهٔ ۱٦.

سومین بند

۱ - پاسخ گفتن ( ) = مرو mrû گفتن، در گزارش پهلوی نیز گفتن . در اینجا، چنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ با جزء پَئیتی : paitî-mrû یعنی پاسخ گفتن، در گزارش پهلوی پسخون گفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱.

۲ - سردار = سَرِجن sarәjan یاور، همین یکبار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی سرداریه سرداری.

۳ - بی آزار = اَدوَاِشَنگه a-dvaêshanh، در جاهای دیگر اوستا اَتبَیشَنگه a-tbaêshanh، همان واژهٔ دوَاِشَنگه و تبَیشَنگه میباشد که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۸ گذشت و گفتیم بمعنی ستیزه و دشمنی و آزار است، در اینجا با حرف نفی «اَ» یعنی بی‌ستیزه یا بی آزار و بی گزند.

۴ - واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن اَوَئشام avaêsham آمده، مردمان جهان مراد است.

۵ - دریافتن = ویدویه vîduyê (Inf.)، در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ٤٤ نیز آمده و در بند ۹ از هات ٤۳ با جزء

وی = vi-vīduye بازشناختن و دریافتن از مصدر وید vīd که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱٤ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه بودن و دانستن است.

۶ — زیردست = آذر ādra صفت است بمعنی خُرد (کوچك) زیردست نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷ — درست = اِرِشوَ ərəshva در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۸ گذشت.

۸ — رفتار کردن ( ) = شیو shyu، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.

۹ — واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم در متن آمده از مصدر اَه ah: هستن، بودن. از این واژه کسانی که هستند یا آنانی که میباشند اراده شده است (درمیان کسان = درمیان مردمان)

۱۰ — نیرومند تر = اَئوجیشتَ aojista. (در تأنیث اَئوجیشتا) صفت تفضیلی است از واژهٔ اوگرَ ugra (در تأنیث اوگرا)، در بخشهای دیگر اوستا اوغرَ ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. در گزارش پهلوی چیر

۱۱ — خواندن ( ) زَوَن zavan خوانش (استغاثه): یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۲ — یاری، پناه = کِرِدوشا karədushâ، نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-35

۱۳ — رسیدن، آمدن ( ) = گَم gam (= جَس Jas)، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

چهارمین بند

۱ — سُخن = سَخوار saxᵛâr، در گزارش پهلوی نیز سخون در بند ٥ از هات ٥۳ نیز بواژهٔ ساخوَن

sâxᵛan برمیخوریم که بمعنی سخن است از مصدر سَنگه sanh یعنی گفتن، آگاهانیدن، آموزانیدن. در فُرس هخامنشی ثَه thah، در گزارش پهلوی آموختن درهات ۳۱ بند ۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات ٤۳ بند ٦؛ هات ٤٤ بند ۱ و بند ۹؛ هات ٤٦ بند ۱۷ بفعل سنگه برمیخوریم.

نگاه کنید به: Commentar über das Avesta von spiegel II B. S. 210;

Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ سَنگه در پارهٔ ۷ از بیستمین فرگرد وندیداد چندین بار باجزء پَیتی: paiti sanh آمده بمعنی دفع بلا کردن یا برگردانیدن آسیب و گزندی بانماز و نیایش، ازهمین واژه است پاسخ درفارسی. یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۲ — بهتر بیاد دارد یا بهتر بیاددارنده = مَئیر یشتَ mairista، صفت است ازمصدر مَرْ mar بیادداشتن، چنانکه دربند ۱ ازهات ۳۱ و دربند ۱٤ ازهات ٤۳ آمده. مَرْ mar نیز بمعنی واج گرفتن وزمزمه کردن است یعنی نماز ونیایشی‌را آهسته برزبان راندن و برشمردن، باین معنی در اوستا بسیار آمده است. در گزارش پهلوی اُشمُرتن oshmurtan شمردن، ازهمین بنیاد است واژهٔ بیمر (= بی + مر) و امار و اماره یا آمار و آماره که بمعنی شمار وشماره است. لبیبی گوید:

اگر خواهی سپاهش را شماره   برون باید شد از حد اماره (فرهنگ سروری)

مَرْ mar در اوستا چنانکه در فُرس هخامنشی، نیز بمعنی مردن است، در پهلوی مورتن . یادداشت شمارهٔ ٦ همین بند نگاه کنید.

۳ — واژه هایی کـه به «پیش از این» و «پس از این» گردانیدیم در متن پَئیری چیتهیت pairicithit و آئیپی چیتهیت .

aipi.ithāt آمده، مرکب است از پَئیری pairi : پیش (یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۳٤ نگاه کنید)، اَیپی aipi : پس، و واژهٔ چیت cit که در فارسی چه گوئیم، در جاهای دیگر اوستا چیت cit و در فرس هخامنشی چی čiy و جزء ایت it در جاهای دیگر اوستا ایت it که از برای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهمدیگر بکار میرود. نگاه کنید بـه: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860: Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309
این واژه ها را عنوان بمعنی « چه پیش وچه پس » یا « چه در گذشته و چه در آینده » گرفت.

۴ - ورزیدن ( ) = وَرِز varəz، در پهلوی ورزیتن بمعنی کردن، ساختن، بجای آوردن، انجام‌دادن و گزاردن است. در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳؛ بند ۱۱ از هات ٤۳؛ بند ۱۹ از هات ٤٦؛ بند ۱۰ از هات ۵۰؛ بند ۱ از هات ۵۱ وجز آن باین واژه بر میخوریم.

۵ - دیو = دَئو daēva، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت چنین نامیده میشده‌اند، از آن جداگانه سخن داشتیم.

٦ - مرد = مَشیَه mashya، همچنین در گاتها مَرِتَ marəta آمده، در فُرس هخامنشی مرتیه martiya، درپهلوی مرتوم، درفارسی مردم. صفت است یعنی مردنی، درگذشتنی ونیست شدنی، از مصدر مَرْ mar که دریادداشت شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۷ و بواژه مَشَ masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین هات و ازبرای واژه های دیگر ازهمین بنیاد بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید.

۷ - دادگستر بجای ویچیرَ vī-čira آمـده، همین واژه است که درفارسی وزیر گوییم ودر زبان عربی از فارسی گرفته شده است.
ویچیرَ (درتأنیث ویچیرا vī-čirā) صفت است یعنی تصمیم

گیرنده، فتوی دهنده، حکم کننده، دانا، بخرد، ازمصدر چی či یعنی برگزیدن، بازشناختن یاانتخاب کردن وامتیاز دادن. باجزء وی: وی چی vī-či، دربند ۱۵ وبند ۱۷ ازهات ٤٦ آمده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید.

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده بسیار است. از آنهاست: چیدن، انجیدن، گزیدن، گزاردن، گزارش، گزاره، و جر، وجرگر، گزیدن. درپهلوی ویچیتن vicitan، گزاردن درپهلوی ویچارتن vicârtan، گزارش درپهلوی ویچاریشن vicârishn. گزارش و گزاره بمعنی تفسیر است. چـون امروزه از واژهٔ وزیر معنی اصلی بـرنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. بواژه وی‌چیتَهه vī-čitha دریادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید.

۸ - خواستن ( ) = وَس vas، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید، از برای واژهٔ « همچنان » بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - ما نیز برآنیم: ازمصدر آه ah : هستن، بودن که دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ گذشت.

پنجمین بند

۱ - ایدون یا اینچنین = اَت at مانند واژهٔ اَثها athā که دریادداشت شمارهٔ ۱۲ ازنخستین بند همین هات گذشت. درگزارش پهلوی ایتون شده وبساهم ترجمه نشده‌است.

۲ - برآنیم: درمتن ازمصدر آهْ ah : هستن، بودن.

۳ - دستِ بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، بیادداشت شماره ۳ ازنخستین بند ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - آفرین‌خواندن ( ) = فری frī ستودن، خوشنود کردن وبمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن و آمُرزش خواستار

بودن وستاییدن و ناییدن با آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۴۹ وبسا درجاهای دیگر اوستا. باجزء آ: . نیز دراوستا بسیار آمده وازهمین بنیاد است آفرینَ ، afrîna که در فارسی آفرین گوییم ،چنانکه در گشتاسب یشت پارهٔ ۳، و آفرینی . âfriti و آفریونَ ، âfrivana و جز آن و ازهمین بنیاد است فریَه . frya بمعنی‌درست. یادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۴ ازهات ۴۳ وبجلدخرده اوستا ص ۲۴۴ــ۲۲۵ نیز نگاه کنید.

۵ - دراینجا مراد از « روان من» همان گوشورون یاروان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات ازستم مردمان گله‌مند است اما جانوران بارور = . در بند ۱۴ ازهات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۴ وبند ۱۹ از هات ۴۶ همچنین درپارهٔ ۳۷ از فرگرد ۹ وندیداد آمده ودرهمه جا اَزی . azi صفت گَئو آورده شده است، دریسنا ۳۸ (هفت‌هات) پارهٔ ۵ اَزی صفت آب آمده‌یا اینکه‌نام یک گونه مایع است» درگزارش پهلوی (= زند) همان پاره ازیسنا ۳۸ آزیش . azis (بخط اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده « خذوك » چنانکه میدانم‌خذوك = خدو یعنی آب دهان :

اوخدو انداخت بر روی علی — افتخار هر نبیّ و هر ولی
اوخدو انداخت برروی که‌ماه — سجده آرد پیش اودرسجده گاه

(جلال‌الدین)

درفصل ۲۱ بند هش که هفده‌گونه مایع برشمرده شده درنخستین فقره آمده : « دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پُوس (پُس = جنین) پرورند » نریوسنگ Neriosangh دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه‌های اَزی azi وگَئو gao . را چنین گردانیده : trivârshiki-gauh یعنی گاو سه ساله .

۶ - خواهش: . ،باواژهٔ فرَسا . fərasâ

یعنی پرُسش که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۲ ازهمین هات گذشت ،پیوستگی ندارد .

فِرَسانگه . fəra-sâṅh درگاتها ودرجاهای دیگر اوستا فرَسانگه . fra-sâṅh یعنی خواهش (التماس) ازمصدر سانگه . sâṅh یعنی فرمودن ، آموزانیدن ، چنانکه‌دربند ۱۲ ازهات ۳۴ وبند ۳ ازهات ۴۳ وبند ۳ ازهات ۴۸ وبند ۶ ازهات ۵۰ ، وبا جزء آ ، . »دربند ۴ از هات ۳۴ وباجزء فرا (.)بمعنی آموزانیدن والهام کردن دربند ۱۱ ازهات ۲۸ ودربند ۶ ازهات ۴۵ آمده. ازهمین بُنیاد است ساسنا . sâsnâ بمعنی آیین و آموزش و فرمان ودستور که در بند های ۷ و ۸ ازهمین هات ودربند ۱۸ ازهات ۳۱ ودر بند ۳ ازهات ۴۸ ودربند ۹ ازهات ۴۹ آمده ؛ ساستَر . sâstar دربند ۱ ازهات ۴۶ از برای فرمانگزار و حاکم ستمگر آمده ؛ فرَساستَر . fra-sâstar که‌درپارهٔ ۸۳ ازفروردین یشت آمده یعنی فرمانگزار یا سرور و مهتر . یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید .

مصدر سانگه . sâṅh و سَنگه . saṅh که دریادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۴ همین هات گذشت هردو درگزارش پهلوی به‌آموختن گردانیده شده ، هردوهیئت ازیک ریشه وبنیاد است . یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۷ ازهات ۳۴ نگاه‌کنید .

۷ - بر آن داشتن ، وادار کردن (.) = دو du دربند ۱۰ ازهات ۳۱ بمعنی اصرار کردن وخود رنجه ساختن آمده است .

۸ - راست زندگی کننده = اِرِزِجی . ərəzəjî در بند ۲ ازهات ۵۰ ودربند ۹ ازهات ۵۳ نیز آمده، مراد دینداری است که ازروی آیین مزدیسنا زیست کند. نخستین‌جزء این‌صفت اِرِز . ərəz یا اِرِش ərəš بمعنی راست ودرست‌درگاتها بسیار آمده ودربند ۶ ازهات ۲۸ ودربند ۳ ازهمین هات بواژهٔ اِرِشوَ . ərəshva برخوردیم،درجا های دیگر اوستا

آرش . ari آمده . یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید . جزء دوم این صفت ازمصدر جی . ji که درپهلوی زیویستن zivistan و در فارسی زیستن گوییم درآمده است . از همین بنیاد است جیتی . jiti یعنی زندگی و نیز ازهمین بنیاد است صفت جو . jva که دربند۷ ازهات ٤٥ آمده یعنی زنده، درپهلوی زیوندك zivandak و درفرس هخامنشی جیو jiva ، ازهمین واژه است جیوه که زیوه هم گفته‌شده ومعرب آن زیبق است. یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ ویادداشت شمارهٔ۲ ازبند٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید. همچنین واژهٔ گیه . gaya بمعنی زندگی درخود گاتها بسیار آمده ، چنانکه دربند٤ ازهات ۳۰ ودربند۱ ازهات ٤۳ و دربند۱۹ ازهات ۵۱ ، جی . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است، چنانکه در فرگرد ۱۵ وندیداد پاره‌های ۱۳ـ۱٤ . همچنین جی ji دریسنا ۳۹ (هفت‌هات) پارهٔ۱ بمعنی پروراندن وجان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجا یاد آور میشویم : گیه مرتن . . gaya-marətan که درفارسی کیومرث گوییم در اوستا نخستین بشراست بجای آدم در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گیه واز مصدر مر . mar که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند پیش گفتیم بمعنی مردن است. کیومرث یعنی زندهٔ درگذشتنی یاجانداری که مردنی است . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - شبان = فشوینت . fshuyant اسم فاعل است از فشو . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان‌پرورانیدن ، از گله پرستاری کردن ، از رمهٔ گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشوینت در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز بر میخوریم ، همچنین پسو . pasu و فشو fshu بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی است ، چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ٤٥ و در بند ۱ از هات ۵۰، درگزارش پهلوی به پاه pâh گردانیده شده و بسا هم بجای آن گوسپند آورده شده . پسو pasu در اوستا برابر است با واژهٔ لاتین pecus . از واژهٔ فشو fshu در فارسی واژهٔ شُبان (بضم شین) که چوپان نیز گوییم بجا مانده است ، درپهلوی شوپان . دراینجا یادآور میشویم که افتادن حرف فاء اوستایی ازسر واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشرم . fsharəma درپاره‌های ۹ـ۱۱ ازفرگرد ۱۵ وندیداد که درپهلوی ( ) ودرفارسی شرم شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه های فارسی چون خشپ . xshap که در پهلوی ( ) شپ و شب شده ، وخشتر . xshathra درپهلوی شتر درفارسی شهروجز آن.

۱۰ - دروغپرست = درِ گونت . dragvant ، یادداشت شمارهٔ۳ ازبند۲ همین‌هات نگاه کنید .

۱۱ - آسیب = فرجیائیتی . fra-jyâiti: آسیب ، گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، ازمصدر جیا . jyâ : پیرشدن ، کاهیدن ناتوان گردیدن . همچنین جیا Jyâ در اوستا بمعنی زِه (زِه‌کمان) آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و ۱۲۸ .

ششمین بند

۱ - آیین یادستور وداوری دربند ۹ ازهات ٤۸ نیز آمده = وفو . vafu ازمصدر وف . vaf که دریادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت .

۲ - خودگفت = . : a ضمیر است یعنی خود (خویش) از بنیاد آ . a : من خود ، توخود ، او خود . از همین بنیاد است واژهٔ آس‌چیت . asčit در بند ۱۸ از هات ٤٦ : من خود نوید میدهم . نگاه کنید به: Awestalitteratur von Geldner , im Grundriss der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 11

گفتن = وَچ vač در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت.

۳ - فرزانگی، بخردی، دانایی = ویانا vyânâ، در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن (= گزارش) vičirishn بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است، در بند ۷ از هات ٤٤ نیز بهمین واژه برمیخوریم و در آنجا در گزارش پهلوی آمده: که ویندینت amat vindênêt «که داند». ریشهٔ واژهٔ ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا yâ باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی: vî-yâ، یاyé با جزء اَپَ apa در پارهٔ ۵۷ از بهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و باجزء اوپَ upa در پارهٔ ۳۳ از تیر یشت آمده یعنی رسیدن.

۴ - یافتن = وید vid (بارتولومه در فرهنگ خود وَید vaêd نوشته) یعنی جستن، پیدا کردن، پدید آوردن، بدست آوردن، گرفتن، یافتن، رسیدن. در پهلوی ویندانن vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ٤۹ و در بند ۵ از هات ۵۱ نیز آمده و با جزء فرا: frâ-vid، در بند ۱۱ از هات ٤٤ بآن برمیخوریم. همچنین از واژهٔ وید vid در بند ٦ از هات ۵۱ و در بند ٤ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید. واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته و چاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. در اینجا ویستَ vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یا پیدا شده و پدید گشته. در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن و دریافتن است. درهمین بند ٦ از هات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته: vîdvanh ویدونگه و به شناس گردانیدیم. اسم مفعول آن نیز ویستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده در بند ۸ از همین هات و در بند ۲ از هات ٤۸ و در بند ۱ از هات ۵۰ بکاررفته است. بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ همین هات نیز نگاه کنید.

۵ - ونه = نَیِدا naêdâ، در بخشهای دیگر اوستا نَیذَ naêdha، در بند ۲ از هات ٤۵ و در بند ۲ از هات ٤۹ نیز آمده. در گزارش پهلوی هم به «ونه» گردانیده شده است.

٦ - از واژهٔ سردار یا خدایگان و خواجه و بزرگ و از واژهٔ رد که در متن اَهو ahû و رَتو ratu آمده در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم.

۷ - بدرستی = اَشات چیت ashât-čît از روی راستی و درستی، آنچنان که برابر است باداد و آیین ایزدی، از روی اَشَ asha پاکی و پارسایی و دین راستین.

۸ - چه = زی zî در پهلوی نیز چیه و بساهم در گزارش پهلوی ترجمه نشده است.

۹ - آفریدگار = تهوُرِشتَر thwôrəstar از مصدر تهوَرِس thwarəs که در یادداشت شمارهٔ ۳ از نخستین بند همین هات گفتیم بمعنی بریدن است و از آن معنی آفریدن و پدید آوردن اراده میشود.

۱۰ - ساختن = تَش tash، بیادداشت شمارهٔ ٤ از نخستین بند نگاه کنید و از برای واژهٔ برزیگر یا کشاورز بیادداشت شمارهٔ ٤ از همان بند نگاه کنید.

هفتمین بند

۱ - سُخن = مانتهرَ mąthra. بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - افزونی : آزُوتی âzûti (= آزُوئیتی âzûiti)، در بند ۵ ازهات ۴۹ نیز آمده،دربخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم چنانکه در یسنا ۱۶ پارهٔ ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۲ و دریسنا ۶۸ پارهٔ ۲ و در رشن‌یشت درپاره‌های ۳-۴ و در فرگرد ۹ وندیداد در پاره های ۵۳ - ۵۷ ودرفرگرد ۱۳ پارهٔ ۲۸ ودرپاره‌های ۵۲-۵۶ ازهمان فرگرد.

بـواژهٔ آزوئیتی دا azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در مهریشت پـارهٔ ۶۵ بـرمیخوریم . آزوتی درگـزارش پهلوی (زند) بسا به چربیه čarpih (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه awzûn-kîh (افزونی) چنانکه درهمین بند هفتم از هات ۲۹ و درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات)، درپارهٔ ۸ ازیسنا ۱۶ که درپارهٔ ۸ ازیسنا ۶۸ تکرارشده، همچنین در پارهٔ ۲ از یسنا ۶۸ و در پارهٔ ۲۸ از فرگرد ۱۳ وندیداد آزوتی باواژهٔ خشویذَ xshvîdha که بمعنی شیراست یکجا آمده‌است . خشویذ یا خشوید xshvîd در گـزارش پهلوی بـه شیرینیه shîrînih (شیرینی)گردانیده شده‌است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی âzûti با واژهٔ خشوید xshvîd یکجا آمده وبمعنی فراوانی گرفتیم. دراینجا یادآورمیشویم که واژهٔ شیرین وشیرینی‌ازواژهٔ شیر درآمده است .

آزوتی اصلا بمعنی چربی است اما بسا ازآن چیزی خوردنی اراده میشود در مقابل خشویذ ،چیزی آشامیدنی وروان .

آزوتی بسا باواژهٔ ایژا îzâ آمده ، چنانکه درگاتها در هات ۴۹ بند ۵ و درجا های دیگر اوستا : در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد ۹ وندیداد ودرپاره های ۵۲ - ۵۶ ازفرگرد ۱۳وندیداد . این واژه هم درگزارش پهلوی گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است . از بند ها وپاره هایی که ازگاتها و از بخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآیدکه از خشویذَ و ایژا یك چیز اراده

میشود و نیز دیده میشودکـه آزوتی بسا خشویذ یـا بـاایژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیه و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی وایژا اوستامیباشد .

چنین هینمایدکـه آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکـار رفته باشد ، چنانکه درگزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ۴۹ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی وآبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمـان و بالندگی و پرورش و رُستن گندم وگیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی‌وفراوانی بـاشد ، اما در پارهٔ ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشویذ که بـاواژهٔ گِئوش gəus یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی وشیر وگوشت است و درآنجا چنین دستور رفته که خوراك‌سگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هـات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در بارهٔ چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست‌کـه از آنها پرستاری کنند تا از برای آنـان مایهٔ فراوانی وگشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ - باراستی همکام یاباااشا (اَش asha)همخواست‌وهم‌اراده. بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - فرمـان = ساسنا بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ همین هات‌نگاه‌کنید .

۵ - فراوانی=خشویدxshvid یادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید.

۶ - واژه‌ای که « بخورش نیازمندان » گردانیده شده در متن hvôurushaêibyō آمده اما درست این است که hvôurusha باشد بصیغهٔ جمع از برای واژهٔ هواوروش یعنی خورش خواستار یا غذا خواهنده و بخورش نیازمند، از مصدر خوار xvar (با واو معدوله) یعنی خوردن، در گزارش پهلوی نیز خوار تاران xvartârân خورندگان شده است.

۷ - بجای واژهٔ پاک سپنت spanta آمده، صفت است یعنی مقدس، از آن اهورا مزدا اراده شده است.

۸ - مردم=مرت marəta در بند ۵ از هات ٤٥ ودربند ۱۳ ازهات ٤٦ نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات ویادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید.

۹ - نگهداری کردن، پرستاری کردن=دا dâ. یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید.

هشتمین بند

۱ - شناخته‌شده=ویست vista. بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ همین ها نگاه کنید.

۲ - آیین یا آموزش وفرمان=ساسنا sâsnâ. بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.

۳ - شنیدن ( ) گوش gush (= گئوش gaosh) یعنی گوشیدن، گوشدادن، دریافتن وپذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن، درفارسی نیوشیدن:

بنگر که چگویدت همی گنبد گردان   گفتار جهان را بره چشمت بنیوش
(ناصر خسرو)

باین واژه در بند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ ودربند ۱ ازهات ٤۵ ودربند ۷

ازهات ٤۹ نیز برمیخوریم. بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - خواستار بودن، خواستن، خواهشداشتن، آرزوکردن ( ) = وَس vas، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید.

۵ - واژه‌ای که به « اندیشه » گردانیدیم: چَرکِرِتهر čarəkərəthra آمده. ازهمین واژه‌است سِکال درفارسی که بمعنی اندیشه وپنداراست و واژه‌های سکالش وسکالیدن:

جهان برتو چون بدسِکالد همی   تو فتنه چرایی بدین بدسِکال (ناصرخسرو)
سکالش نجوییم جُز با ردان   خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
کسی کو بود شهریار زمین   نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)

چَرکِرِتهر از مصدر کَرْ kar درآمده که گذشته از معنی کردن بمعنی اندیشیدن ویادکردن هم میباشد.

۶ - واژه‌ای که به « بگستراند » گردانیده شده بجای سراوینگهه srâvayañhe یعنی بشنواند وبگوش برساند از مصدر سرو sru که بمعنی شنیدن ونیوشیدن وگوش فرا دادن در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ ازهات ۲۸ گذشت.

۷ - گفتار = وَخذَر vaxədhra گویش وسخن، ازمصدر وَچْ vac گفتن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۸ - دلپذیر، شیرین، نغز = هودِمَ hudəma، همین یکبار دراوستا آمده. نگاه کنید به: Altiran-Wörterb. Sp. 1826

نهمین بند

۱ - نالیدن ( ) = روذْ rud (بارتولومه در فرهنگ خود raod نوشته) در بند ۲۰ ازهات٤٤ نیز بآن برمیخوریم، دربخشهای دیگر اوستا روذْ rudh نالیدن، گریستن، ودر گزارش پهلوی همین بند۹ ازهات۲۹ گرزیتن آمده. بیادداشت شمارهٔ ۱ ازنخستین بند همین‌هات نگاه کنید.

روذ rudh در جاهای دیگر اوستا از برای نالیدن آفریدگان بد

واهر بمعنی بکاررفته، چنانکه در یسنا۹ پارهٔ ۲٤ وفرگرد۳ وندیداد پارهٔ ۳۲ وفرگرد ۱۰ وندیداد پارهٔ٤۵، دراین دوپارهٔ پسین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud بمعنی بازداشتن است، چنانکه درهات ۵۱ بند۱۲ و دریسنا ۱۹ پارهٔ ۷ باجزء اَپَ: apa-rud بمعنی فروگذاشتن، انداختن. دریسنا۷۱ پارهٔ ۱۸ باجزء اَوَ: ava-rud نیزبهمین معنی است، سوم رود rudh بمعنی روییدن است، درپهلوی روستن (رُستن)، چنانکه دریسنا ۱۰ پارهٔ ۳، وباجزءوی: vî-rudh درپارهٔ ۱۲ ازهمان یسنا بمعنی سربرزدن ورُستن است.

چهارم رود rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۱ وزامیاد یشت پارهٔ ٤ وجز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) درفارسی.

۲ – خوشنود شدن = خشانمن (Inf.) xshạnmāne همین یکباردراوستا آمده. نگاه کنیدبه: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554

۳ – آواز = وَچْ vac. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – سُست، ناتوان = اَنَ ئِش an-aêsha، باحرف نفی اَنْ an در بند ۲ از هات ٤٦ نیز آمده، این صفت ازمصدر ایس is (aês) درآمده که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن ویارستن است. بیادداشت شمارهٔ ۷ همین بند نگاه کنید.

۵ – نگهدار = رادَ râda، در بخشهای دیگر اوستا رادَ râdha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت. در پارهٔ ۲۳ از یسنا ۹ رادَ râdha بمعنی شوهراست، رادَنگه râdaṅh که دربند های ۱۳ و۱۷ از هات ٤٦ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه دربارهٔ کیش وآیین است. همچنین رادَنگه râdaṅh دربند ۷ از هات ٤۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده. این واژه ها ازمصدر راد râd

درآمده که بمعنی آماده بودن وخود حاضر کردن وکامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه دربند ۲ ازهات ۳۳ ودربند ٦ ازهات ۵۱. درفرس هخامنشی نیز راد râd بمعنی آراستن وآماده کردن وپرداختن است.

راستَ râsta صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد، یعنی آراسته وآماده وپرداخته ودرست شده. درفارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژهٔ راد râd اوستاوفرس است. درواژهٔ «آراید» مصدرراد râd با جزء آ بهتر دیده میشود.

٦ – ناتوان = اَسورَ a-sûra با حرف نفی اَ a، سورَ sûra یعنی توانا، زورمند، زبردست ونیرومند. بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۷ – شهریارتوانا، پادشاه نیرومند = ایشاخشَتهریَه îshâ-xshathrya، مُرکب است از واژهٔ خشَتهریَه xshathrya یعنی شهریار، پادشاه، ازواژهٔ خشَتهرَ xshathra (بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید) وازواژهٔ ایشا îshâ که صفت است از مصدر ایس îs که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازهمین بند گذشت.

۸ – آرزوداشتن، خواهشداشتن ( ) = وَسْ vas. بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

۹ – کی = کَدا kadâ، در جا های دیگر اوستا کَذَ kadha.

۱۰ – خواهدبود = ازمصدراَه ah هستن، بودن.

۱۱ – آنهنگام = یَوا yavâ، دراینجا ازظروف زمان است. بواژهٔ yu دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۱۲ – ضمیر «او» = هُوئی hôî برمیگردد به چارپا.

۱۳ – اَوُ avô = اَوَنگه avaṅh در بند ۱۲ ازهات ٤۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی

ایاریه ayârih یاری ؛ در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱٤ ازهات ۳۲ بواژهٔ اَوْ avô (Inf.) بمعنی یاری کردن نگاه کنید.

این واژه از مصدر اَوْ av درآمده که بمعنی یاری کردن است و دربند ۷ ازهات ٤٤ آمده ودرآنجا بمعنی کوشیدن وغمخواری کردن گرفتیم، ازهمین بنیاداست اَوَرْ avar بمعنی یاروباور که دربند ۱۱ ازهمین هات آمده است.

۱۴ – زَستَوَنت zastavant همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی توان از واژهٔ زَستَ zasta (دست) درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ۲۸ گذشت.

دهمین بند

۱ – شما = یوژِمْ yûzəm ، دربند ۱۱ نیز آمده و دربند ۹ از هات ۲۸ هم بآن برخوردیم، بواژهٔ خشمَ xshma در یاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژهٔ یوشمَ yûshma در بند ۹ ازهات ۳۲ وبواژهٔ خشماکَ xshmâka دربند ۱٤–۱۵ ازهات ۳٤ وبواژهٔ یوشماکَ yûshmâka دربند ۵ ازهات ۵۰ وبواژه های خشماوَنت xshmâvant و یوشماوَنت yûshmâvant در شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۲ – ضمیر آنان: برمیگردد به چارپایان.

۳ – نیرو = اَئوگَنگه aogańh ، درفروردین یشت پارهٔ ۱۲ اَئوگَر بمعنی نیرووتوانایی وزوراست، همچنین دراوستا اَئوجَنگه aojańh بهمین معنی آمده ، چنانکه درگاتها هات ۵۰ بند ۳، اَئوجَنگه aojańh نیزصفت است بمعنی نیرومند و توانا ، چنانکه درگاتها هات ۳٤ بند ۸، دربند ٦ ازهات ۲۸ بصفت اَئوجَنگهوَنت aojańhvant ( ) بمعنی نیرومند برخوردیم ودربند ٤ ازهات ۳۱ ودربند ٤ ازهات ۳٤ ودربند های ۸ و ۱٦ ازهات ٤۳ نیز بآن برخواهیم خورد ، در پهلوی اُوژ ôz و اُوژومند ôzômand.

۴ – شهریاری = خشَتْهر xshathra دربند آینده نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۵ – او : این ضمیر برمیگردد به راد râd که بمعنی نگهدار است ودربندپیش یادشده است.

٦ – خان و مان خوب = هوشیتی hu-shiti ، دربند ۱۰ ازهات ۳۰ و در بند های ٦و۱۱ ازهات ٤۸ نیز آمده . در گزارش پهلوی (زند) هومانیشْنیه humânishnîh (خان‌ومان‌خوب)، واژهٔ هوشُوئیتهِمَنْ hu-shôithəman که در بند ٦ از هات ٤۸ آمده با واژهٔ هوشیتی یکی است . درگزارش پهلوی خواریه xᵛârîh یعنی آسانی وگشایش. بنیاد این واژه ها شی shi میباشد که بمعنی خان ومان کردن وجای گزیدن ونشیمن ساختن و زندگی کردن و آرام گرفتن است ، چنانکه در بند ۵ ازهات ۳۳ و در بند ۹ از هات ٤٤ و دربند ۱٦ ازهات ٤٦، همچنین باجزء آ : â-shi بمعنی جای گزیدن و آسایدن و نشیم کردن است ، چنانکه دربند ۳ ازهات ٤۳ ودربند ۵ ازهات ٤۷ ، واژهٔ نشیم که بمعنی جا ونشستگاه است باید ازواژهٔ شی shi باجزء نی ni: ni-shi باشد:

چنین گفت سیمرغ با پور سام　　که ای دیده رنج نشیم وکنام

نگاه کنیدبه: Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن . شَیَنَ shayana از مصدر شی shi یعنی جای سرای ، گاه، خانه، با واژه های دیگر ترکیب یافته چون رام شَیَنَ râma-shayana یعنی رامشگاه . هوشَیَنَ hu-shayana یعنی خوبسرای چنانکه در پاره ۲ تیریشت و پارهٔ ٤ مهریشت . گَوَشَیَنَ gava-shayana یعنی گاوگاه ، چنانکه در پارهٔ ۱۵ مهریشت ، گَوَشَیَنَ درست بهمان معنی است که گَوُستانَ gavô-stâna یعنی گاوستان

که باواژه‌های اسپوُستانَ aspō-stâna یعنی اسبستان یا ستورگاه (طویله ، اصطبل) و اُشترُوستانَ ustrô-stâna یعنی شترستان درپاره های ۲٤ـ۳۰ از فرگرد پانزدهم وندیداد آمده است. درزبان ارمنی واژهٔ شِن shēn که بمعنی ده است از شَیَنَ ایرانی گرفته شده است. این واژه درفارسی در واژهٔ گلشن بجا مانده که مرکب است از گل و شن یعنی گلستان. بواژهٔ شوئیتهر shōithra (روستا) دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱٦ ازهات ۳۱ نیزنگاه کنید.

۷ – رامش = رامَنْ râman، در بند ۱۱ ازهات ٤۸ و دربند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن ، در فارسی رام و رامش و آرامش گوییم ازمصدر رَمْ ram درآمده که بمعنی آسودن است وباجزء آ: آرَم â-ram همان است که درفارسی آرمیدن وآرامیدن شده است، فعل رَمْ دریسنا ۱۰ پارهٔ ۱ و فعل آ رَمْ در فرگرد ۵ وندیداد پارهٔ ۲۱ بکار رفته است.

۸ – اندیشیدن( ) = مَن man درپهلوی مِنیتن mênitan. من man نیز در گاتها بمعنی ماندن است چنانکه در بند ۲ از هات ٤۹، درفرس هخامنشی نیزمَن man ، در پهلوی ماندن .

۹ – نخستین : پئواوروِیه paouruya ( ) صفت است، درجاهای دیگر اوستا پئوئیریَه paoirya، درفرس هخامنشی پَروویَه paruviya. دربند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز باین صفت برخوردیم، دربندهای ۷–۸ از هات ۳۱ وبسا دربندهای دیگر ازگاتها نیز آمده . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ – بدید آرنده = وَیدَ vaêda ، صفت است از مصدر وید vid (= وَید vaêd) که بمعنی یافتن وپیدا کردن وبدید آوردن است . یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ همین هات نگاه کنید .

وَیدَ vaêda ، نیز در گاتها بمعنی یابندگی ورسیدگی است چنانکه

دربند ۱۱ ازهات ۳۲، دربخشهای دیگر اوستا وَیذَ vaêdha چنانکه در یسنا ٦۸ پارهٔ ۱۳ ، وَیدیشتَ vaêdista که در بند ۱۹ از هات ٤٦ آمده صفت تفضیلی است از وَیدَ یعنی بدید آورنده تر ، چاره سازتر .

۱۱ – مقصود ازواژه « این » = اَهیا ahyâ این است : برانگیختن چنین توانایی وشهریاری که آسایش بخشد ورامش دهد ، ازاهورامزداست وبس ، اوست نخستین کسی که آن را بدید تواند آوردن .

یازدهمین بند

۱ – کجا = کودا kudâ ، همین یکبار در گاتها آمده .

۲ – بجای راستی، منش نیك، شهریاری؛ اَشَ asha ، وُهومَنَنْگه vohu-manaṅh ، خشتَر xshathra آمده ، چنانکه پیداست دراینجا این واژه‌ها اسم مجرداند نه اسم خاص امشاسپندان اردیبهشت و بهمن وشهریور .

۳ – مردم = مَشَ masha ( ) یاد داشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات نگاه کنید .

۴ – پذیرفتن ( ) = زَنْ zan ، در فرس هخامنشی دَنْ dan دانستن وشناختن، همان است که در پهلوی ( ) ودرفارسی دانستن گوییم. دراینجا باجزء پَئیتی : paitî-zan یعنی شناختن، پذیرفتن وباجزء فرَ : fra-zan بنیاد واژهٔ فرزان وفرزانه است که بمعنی دانش وداناست . زاء اوستا در آن بجا مانده است :

مخالفان توبی فرهند و بی فرهنگ معادیان تو نافرخند و نافرزان (بهرامی)

یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – شناختن ( ) از مصدر خشنا xshnâ ، درفرس هخامنشی نیزخشنا xshnâ همان است که درپهلوی ( ) ودرفارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوییم. دراینجا باجزء فرا: frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، بهمین واژه دربند ۱۲ از هات ٤۳ نیز برمیخوریم .

۶ – مه = مَزْ maz، درپهلوی مس (مسمغان = مصمغان یعنی بزرگ مغان. درلهجهٔ دری: لهجهٔ زرتشتیان ایران ماس وباس یعنی مادربزرگ وپدربزرگ)، درفارسی مه یعنی بزرگ وواژه‌های مهتر ومهتری ومهست ومهی ومهین یعنی بزرگتر وبزرگتری وبزرگترین وبزرگی وبزرگ دربرابر که (کوچک) وکهتر وکهتری وکهی وکهین است. دربند ۲ از هات ۳۰ و دربند ۱٤ ازهات ٤٦ نیز بواژهٔ مَزْ maz (= بزرگ) برمیخوریم. مَزِشْتَ mazista صفت عالی است یعنی مهست ، مهترین ، دربند ٥ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۱۳ ازهات ۳۱ ودربند ٦ ازهات ٤٥ ودربند ۸ ازهات ٥۳ باز بآن خواهیم رسید.

مَزَنْگه mazaṅh یعنی مهی وبزرگی وفراوانی چنانکه در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ٥۱ ویسنا ٥۸ پارهٔ ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگتر، در گاتها مَزْیَنْگه mazyaṅh چنانکه در بند ۱۷ ازهات ۳۱، همچنین مَزَن mazan یعنی بزرگی و بزرگواری ، چنانکه در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات).

مَزَنْتْ mazant یعنی مه وبزرگ در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه درمهریشت پارهٔ ٤٤ وجز آن. بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٥ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۷ – واژه‌ای که به « آیین مُغ » گردانیدیم درمتن مَگَ maga آمده، دربند ۱٤ ازهات ٤٦ ودربندهای ۱۱ و ۱٦ از هات ٥۱ ودربند ۷ از هات ٥۳ دوبار نیز یادشده است، دربند ۷ ازهات ۳۳ و دربند ۱٥ از هات ٥۱ بواژهٔ مَگَوَنْ magavan بر میخوریم ، صفتی است که از واژهٔ مَگَ maga درآمده است . باین دو واژه فقط در گاتها برمیخوریم، گزارندگان (مفسّرین) اوستا بآن معنی های گوناگون داده‌اند از آنهاست : کاربزرگ ، وظیفهٔ مهم = Great work[1] .

(۱) Haug's Essays P. 166 در ترجمه بند ۱٤ از هات ٤٦ (اشتودگات)

بزرگی ، کار بزرگ = Grosse Tat، Grösse[1] ؛ اشپیگل Spiegel نیز بهمین معنی گرفته است[2] ؛ شغل و پیشه وکار = enterprise[3] ؛ پونگر K.E.punegar از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است[4] ؛ توانایی ، بزرگی ، شکوه = Herrlichkeit, Macht, Grösse[5] ؛ کاربزرگ ، وظیفهٔ مهم ، دهش ، بزرگی = Grandeur , don , grand oeuvre[6] ؛ برادری، انجمن یگانگی = Brotherhood[7] ؛ میلز Mills در گزارش گاتهای خود هر کجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بزرگ و مقصد مقدس ترجمه کرده = Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm[8] ثروت = riches[9] ؛ مقصد مغ = Magian cause[10] ؛ گلدنر Geldner واژهٔ مَگَ maga را به مُغو moghu (مُغ) که از آن سخن خواهیم داشت ، پیوسته مینویسد : مُغو یکی ازاعضاء مَگَ میباشدومَگَ بمعنی جمعیت وفرقه یاانجمن است:

Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder einer Genossenschaft„[11]

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 ; Commentar über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga، complete Dictionary of the Avesta Language , Bombay 1900 p. 388.

(٤) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

(٥) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(٦) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220; ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra,Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas,Leipzig 1895.

(۹) Carnoy,Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38,s.200.

همین دانشمند چندی پس از آن مَکَ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته[1] و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = Gnadengabe (auf das Paradies) ترجمه کرده است[2] ؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund, Religionsbund, Geheimbund[3] ؛ ریخلت Reichelt از بارتولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی[4] ؛ اندر آس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel[5] ؛ مار کوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است[6] ؛ دارمستتر واژهٔ مَکَ [illegible] maga را در بند ۱۱ از هات ۲۹ و در بند ۱٤ از هات ٤٦ فضیلت = vertu و در بندهای ۱۱ و ۱٦ از هات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژهٔ پهلوی در گزارش اوستا (زند) که توانسته درست بخواند ودریابد

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussichen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avesta) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(٤) Avesta Reader p. 188.

Baily نیز بهمین معنی گرفته : Covenant
H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghatha des Zuraxthushthro (yosno 28,29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(٦) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.

در آورده است ، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گزارش پهلوی بیرون آورده است[1].

معنی‌هایی که باین واژه داده‌شده برخی از یك واژهٔ سانسکریت که برابر این واژهٔ اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند . در سانسکریت واژهٔ مَگه magha بمعنی ثروت ، پاداش، دهش است. ازدیرباز چندتن ازدانشمندان باین واژهٔ سانسکریت برخورده مَکَ را باآن یکی دانسته وبهمان معنی گرفته اند اما در استعاره ومجاز معنی آیین ویاجامعه زرتشتی بآن داده‌اند باین معنی : دین زرتشتی که ازاهورا مزدا الهام شده ، پیغمبر ایران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانی دانسته مردم را بدریافتن این گنجینهٔ مینوی اندرز فرمود . در گزارش پهلوی (زند) مَکَ [illegible] maga به مکیه [illegible] makîh گردانیده شده یعنی مِهی و بزرگی و ازبرای توضیح افزوده شده اپیچکیه [illegible] apêčakîh یا اپیچك شپریه [illegible] apêčak-shapirîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی پاك وبی آلایش، ناگزیر ازواژهٔ اویژگی، پاکی اخلاق یاتقدس اراده شده،چنانکه واژه‌های ویژ و ویژه و ویژگان و ویژش درفارسی ، گذشته ازمعنی خالص و پاك و ناآمیخته ، بمعنی تقدس ومقدس‌است .

هرمعنی که واژهٔ مَکَ دربنیاد داشته باشد و هرمعنی که گزارندگان روزگار ساسانی در گزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند وهرمفهومی که دانشمندان این روزگاران ما ازپارسیان واروپاییها ازاین اراده کنند ، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای معنی آنست.چون امروزه معنی سرودهای گاتهاروشنتر ازپارینه‌است ناگزیر واژه‌های آنها هم پرتوی یافته مفهوم هریك هویداتر است.

ازپنج بند گاتها که واژهٔ مَکَ در آنها بکاررفته:هات۲۹ بند۱۱، هات ٤٦ بند۱٤، هات۵۱ بند۱۱ وبند۱٦، هات ۵۳ بند۷،دربنداخیردوبار آمده ودردوبنددیگر که واژهٔ

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مَگَـوَنْ magavan در آنها آمده: هات۳۳ بند۷، هات ۵۱ بند۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران ازاین دو واژه دین و آیین خود وپیروان دین خودرا اراده کرده است، گذشته ازاین خود واژهٔ مَگ یاد آور مُغو moghu اوستا ومَگو magu درفرس هخامنشی است ، واژه‌ای که در فارسی مُغ گوییم و درعربی مجوس شده ، وموبد ،نامی که به پیشوایان دین زرتشتی میدهیم، هیئت اوستایی آن باید مُغوپَئیتی moghupaiti باشد .

در اوستا یکبار واژهٔ مُغو آمده آنهم در آمیزش بابك واژهٔ دیگر : مُغوتْبیش moghu-tbish ،صفت است یعنی مغ آزار (یادداشت شمارهٔ ٦ از بند٦ ازهات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه دریسنا ٦۵ پارهٔ ۷ آمده است .

داریوش بزرگ درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از گماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ درهنگام لشکرکشی کنبوجیه بمصر، بتاج وتخت هخامنشیان دست اندازی کرده وخودرا پادشاه ایران خوانـد و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش ازمسیح[1]) کشته‌شد، نام‌میبرد وچندین بار اورا یك مَگو magu یعنی مغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان ازقرن پنجم پیش ازمسیح ببعد پیشوای دینی ایران mogos (مغ) نامیده میشده است .چون در جای دیگر از مغ سخن داشتیم[2] در اینجا بیش ازاین نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحهٔ ۷۵ـ۷۹) ، درگاتها واژهٔ مَگَـوَنْ magavan که صفت است ،کسی است پیرومَگَ maga یا پیرو آیین مُغ. ازاین واژه مطلق زرتشتی اراده میشود نه‌مانند واژهٔ

(۱) نزد کونیك ، دهم ماه باك یادی برابراست با ۲۸ اکتوبر :

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است ازبرای پیشوای دین مزدیسنا ، آنچنان که واژهٔ مجوس در درنوشتهای قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشتی نزد نویسندگان‌ایرانی وعرب بکاررفته است درفارسی نیزواژهٔ مُغ (مُغان) درنظم ونثربمعنی موبدان وهمه بهدینان‌یازرتشتیان بکار رفته است .

۸ - اکنون: nû درپهلوی چنانکه درفارسی نون نیزدرردیف کنون واکنون آمده، فرخی گوید .

مردمان را راه دشوار است نون اندرآن دشت ازفراوان استخوان
(فرهنگ جهانگیری)

۹ - یاور = آوَرْ avar از مصدر اَوْ av یـاری کردن ، پاسبانی کردن. بیادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند ۹ همین‌هات نگاه کنید.

۱۰ - بهره = راتی râti بمعنی بخشش ودهش ازمصدر «را» râ بخشیدن،درفارسی رادی گوییم، مُعزّی گوید :

آن کامگارمحتمل نیکوخصال ونیکدل شادی‌بطبعش‌متصل‌رادی بدستش مقترن

دربند۷ ازهات۳۳ نیزباین واژه‌برمیخوریم . دربند۱٤ ازهات ۳۳ ودربند ۹ ازهات ٤۳ واژهٔ راتا râtâ نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ - مانندشما=یوشماوَنْت yushmâvaṇt بسا هم در گاتها خشماوَنت xshmâvaṇt چون‌شما،بسان شما دربند ۲ـ۳ ازهات ۳٤ ودربند ۸ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤٤ ودربند۱۰ ازهات ٤٦ ودربند ٦ ازهات ٤۹ نیز آمده،بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱۰ ازهات۲۹ وبیادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۱ ازهات ٤٤ نیز نگاه کنید.

۱۲- ایستاده‌ایم = اِهما əhmâ ازمصدر اَهْ هستن،یعنی هستیم ازبرای خدمت‌شما ، ازبرای بهره و سوددادن بشماهستیم و آماده‌ایم.

(اهنودگات: یسنا، هات ۳۰)

نخستین بند

۱ – سخن داشتن، گفتن (vac) = وَچ. vac، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۲ – خواستار شنیدن ( ) = ایش ish = ( ) یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۳ – دانا، آگاه = ویدوش vidus، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – بیاد سپردن مَزداثه از مصدر مزدا maz-dâ که در بند ۱ از هات ٤٥ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا maz-dâ بیاد سپردن، بخاطر داشتن. مزداثه mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی، چیزی که باید بخاطر داشت. ازهمین بنیاد است هومازدَر hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه میدارد، نیکو بخاطر می‌سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است. در گزارش پهلوی هومینیتار hu-mênîtâr یعنی آنکه خوب یاد و منش دارد.

۵ – ستایش = ستَئوتَ staota از مصدر ستو stu که درفارسی ستودن گوییم. ستَئوتَ در بند ۸ ازهات ٤٥ و در بند ۱۲ از هات ٤٩ نیز آمده، ستَئوتَر staotar یعنی ستایشگر، چنانکه در بند ۱۱ ازهات ۵۰ بواژه ستوت stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ برخوردیم، (بیادداشت شمارهٔ ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ وبند

۱۵ از هات ۳٤ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو که بنیاد این واژه هاست در گاتها بسیار آمده: هات ۳٤ بند ٦، هات ٤۳ بند ۸، هات ٤٥ بند ٦، هات ۵۰ بند ٤ و بند ۹.

٦ – واژه‌ای که به «درود» گردانیدیم درمتن یِسنیَه yesnya آمده، در بخشهای دیگر اوستا یَسنیَه yasnya از مصدر یز yaz ودر فرس هخامنشی یَد yad یعنی پرستیدن، ستاییدن. واژه هایی که ازاین بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است. چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳–۲۵ از واژهٔ یَسنَ yasna که گفتیم بمعنی پرستش ونماز وستایش است سخن داشتیم دراینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) وجشن ویزدگرد را یاد آور میشویم. یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۸ ازهات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷ – شادمانی = اوروازا urvâzâ ازمصدر اورواز urvâz یعنی شادبودن، دربند ٥ ازهات ۵۰ نیز آمده. اوروازِمَن urvâzəman که دربند ۱ ازهات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی ورامش است، دریسنا ۱۰ پارهٔ ۸ اورواسمَن urvâsman، اوروازیشتَ (درتأنیث اورواز یشتا urvâzista) صفت است یعنی رامش دهنده‌تر، شادمانی بخشنده‌تر، چنانکه دربند ۸ ازهات ٤۹. اوروازیشتَ urvâzista نیز نام یکی از آتشهای پنجگانه‌است چنانکه دریسنا ۱۷ پارهٔ ۱۱ ودر فروردین یشت پارهٔ ۸۵ یادشده‌است. بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، ص ۱۹۸ نگاه کنید.

مصدر اوروادurvâd که بمعنی شادشدن است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz، ازاین هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اورواذَنگه urvâdanh که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ٤۳ آمده، اورواِیدیَنگه urvâidyanh یعنی شادمانتر دربند ٦ ازهات ۳٤ آمده است، همچنین واژهٔ اورواخش urvâxs که بمعنی شادشدن

است بامصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشت urvâxshat که در بند ۱۲ از هات ۳٤ آمده از همین بنیاد است و در بند ۸ از هات ٤٤ اورواخشنت urvâxshant یعنی شادکننده وخوشبخت سازنده (نگاه کنید به Altiran. Wörterb. von Barthol. Sp. 1542-

اورواخش اوختی urvâxš-uxti که در بند ۱۲ از هات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، در پهلوی اورواخمنه urvâxmanih نیز بمعنی شادمانی و رامش است.

۸ - یادداشت شمارهٔ ٤ نگاه کنید بواژهٔ هوماتَنز در، از برای واژهٔ هو hu یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - روشنایی = رَئوچَنگه raocanh ، در فرس هخامنشی نیز رَوچه raučah ، در پهلوی روشنیه rôshnîh در بند ۷ از هات ۳۱ و در بند ۵ از هات ٤٤ و در بند ۱ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روچ ruč (= رَئوچ raoč) روشن کردن، در پهلوی روشنینیتن rôshanînîtan ، باجزء اَوی یا اَیوی aivi-raoč = (=) همان است که در پهلوی ( ) و در فارسی افروختن گوییم. واژه‌های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد، بسیار است، از آنهاست روز و روزنه و جز آن.

۱۰ - نگریستن ( ) = دَرِس darəs دیدن، نگاه کردن، در بند ۵ از هات ٤۳ نیز آمده و با جزء وی: vi-darəs در بند ۸ از هات ٤۵، دَرِس darəs نیز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژهٔ دیگر ترکیب یافته چون خونگ دَرِس xᵛəng-darəsa بمعنی خورشید نگرش یا خورشید سان. یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱٦ از هات ٤۳ نگاه کنید. در بند ۱۳ از هات ۳۲ دَرِسات darəsât بمعنی نگرش و نگاه یا نگریستن است. یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

دومین بند

۱ - شنیدن ( ) = سرو sru ، در بند آینده و در بندهای ۳ و ۷ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۳۳ و در بندهای ۱ و ٦ و ۱۰ از هات ٤۵ و در بندهای ٦ و ۷ و ۹ از هات ٤۹ و در بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است. در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فرَ: fra-sru نیز بآن برمیخوریم. یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ - گوش = گئوش gāusha ، در بخشهای دیگر اوستا گئوش، gaosha ، در فرس هخامنشی گَوُش gausha همان است که در پهلوی ( ) و در فارسی گوش گوییم از مصدر گوش gush (= گئوش gaosh)، یعنی شنیدن، نیوشیدن. یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - دیدن ( ) = وین vin (وَئین vaên)، در فرس هخامنشی وَئین vain ، در گزارش پهلوی (زند) دیتن = دیدن، در فارسی بین همان وین اوستا و وئین فرس است اما در واژه‌های مرکب آمده چون جهان بین، خردبین و جز آن. واژه های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون بینا، بینایی، بینش، بیننده. گذشته از این، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی همین مصدر و برخی از روی مصدر «بین» صرف میشود، مثلا زمان گذشته: دیدم، دیدی، دید و جز آن از مصدر دیدن است و زمان حاضر: بینم، بینی بیند و جز آن از «بین» برابر مصدر دیدن در اوستا «دی» dî آمده که بمعنی دیدن و نگریستن و نگاه کردن است چنانکه در بند ۱ از هات ٤٤ و در بند ۹ از هات ٤۹ (بارتولومه در فرهنگ خود در ستون 724 چنین یاد کرده: 2 dâ(y))، گذشته از بند ۲ از هات ۳۰ که مصدر وین باجزء آ (a) آمده: آوین a-vin (= آوَئین a-vaên) در بند ۲ از هات ٤٦ نیز با همین جزء بکار رفته است (یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ٤٦ نگاه کنید)، در بند ۱۳ از هات ۳۱ باجزء اَئیبی aibî آمده.

در بند ۱۰ از هات ۳۲ (Inf.) vaênanhe بمعنی دیدن از همین بنیاد است ، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانده : وینشن ، ویناك ، در فارسی به به تبدیل یافته است ، همچنین در پهلوی و پازند خود این مصدر بجامانده : وینستن vênastan .

۴ — منش = مَنَنگه manañh ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ — روشن = سوچَ sûča ، دربخشهای دیگر اوستا sûka ، در گزارش پهلوی (زند) روشن ، ازهمین واژه‌است «سو» که بمعنی روشنایی است چون چراغ کم‌سو و چشم بی‌سو وستارهٔ کم‌سو ، شمس فخری گفته :

مه وخورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

سوچَ sûča از سوچ suč (= سَئُوچ saoč) در آمده که در پهلوی ( ) ودرفارسی سوختن گوییم ، همچنین درپهلوی سوچینیتن sočinitan آمده . دربند ۱٤ ازهات ۳۲ همین فعل بکار رفته‌است امادر آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یابغیرت وهیجان آوردن وبرانگیختن . واژهٔ سوخرَ suxra که درپهلوی سُخر soxr ودرفارسی سرخ گوییم ازمصدر سوچ suč در آمده‌است .

sukra درسانسکریت بمعنی روشنایی است ، دربند ۱۹ ازهات ۳۱ ودربند ۹ ازهات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان بآذر افروزان یا آتش سرخ گردانیده ، دراینجا یاد آور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارندهٔ آب و تاب سرخ یاسرخگون .

٦ — جدایی = وی‌چیتَه vi-čitha بمعنی دستور وامتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی‌چی vi-či یعنی برگزیدن ، بازشناختن ، دربند ۸ ازهات ۳۲ ودربند ۱۸ ازهات ٤٦ نیز آمده . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۷ — بجای واژهٔ کیش در متن آوَرِنَ â-varəna آمده ، بساهم درگاتها بی جزء آ (â) آمده : وَرِنَ varəna یا وَرَنَ varana ، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۳۱ ودربند ۱ـ۲ ازهات ٤۵ ودر بند ٤ ازهات ٤۸ ودربند ۳ ازهات ٤۹ بمعنی دین وکیش یاایمان واعتقاد است ، برابر واژهٔ اوستا باید در فارسی گرَوش یا باورباشد . وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (درطبرستان) چنانکه درفقرهٔ ۱۷ ازنخستین فرگرد وندیداد ودرفقرهٔ ۳۳ آبان‌یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرِنَ بمعنی کیش و اعتقاد ازمصدر وَر var در آمده که بمعنی گروانیدن یابمعنی بایمان واعتقاد آوردن است ، همچنین بمعنی برگزیدن و گرویدن ودین پذیرفتن وبرتری دادن است . درپهلوی ورویتن varavîtan ، ورویستن varavîstan ، گرویتن (= گرویدن) آمده ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ ازهات ۳۱ نگاه کنید . گذشته ازاینکه واژهٔ گرویدن درفارسی همان وَرْ var اوستا و وَر var فرس هخامنشی است که مانند بسیاری ازواژه‌های دیگر واو به گاف برگشته ، واژهٔ دیگری درفارسی نیز ازهمین بنیاد بجا مانده و آن واژه باور است بمعنی اعتقاد که ازواژه های رایج فارسی است :

ز سودا به گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی رابمرد (فردوسی)

دراوستا فعل وَرْ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵ ، هات ۳۰ بند ۵ و ٦ ، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ (در بند ۱۰ ازهات ۳۱ باجزء فرا) ، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲ ، هات ٤۳ بند ۱٦ ، هات ٤۷ بند ٦ ، هات ۵۱ بند ۱۸ ، هات ۵۳ بند ٤ . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۸ — بجای «هریك ، هریك» درمتن نَرِمْ نَرِمْ narəm-narəm آمده از واژهٔ نَرْ nar که درفارسی نیز نر گوییم دراوستا بجای مرد میاید در برابر نائیری nâirî زن ، دراینجا بمعنی هریك یاهر کس گرفته شده است ، در گزارش پهلوی بجای آن مرد وزن آورده شده‌است .

۹ - خویشتن = ... از واژهٔ خو ... xᵛa وتنو ... tanû . خو xᵛa درگاتها و در بخشهای دیگر اوستا یعنی خویش همچنین در بخشهای دیگر اوستا هو ... hva یا هو ... hava آمده است (در تأنیث خوا ... xᵛâ ، هوا ... hvâ)، این واژه ها نیز دراوستا مانند واژهٔ خود درفارسی از ضمایر است. تنو tanû همان است که در فارسی تن گوییم. خو و تنو دراوستا درست برابر میافتد باواژهٔ خویشتن درفارسی. دربند ۷ از هات ۴۳ ودربند ۸ ازهات ۴۶ و دربند ۶ ازهات ۵۳ واژهٔ تنو بمعنی خود یاکس بکار رفته اما دربند ۱۰ ازهات ۳۲ بمعنی تن و پیکر است، به بند ۱۴ ازهات ۳۳ نیز نگاه کنید. در بند ۲ ازهات ۳۱ ودربند ۴ وبند ۱۱ از هات ۴۶ و دربند ۴ ازهات ۴۹ ودربند ۱۳ وبند ۱۴ و بند ۲۲ ازهات ۵۱ بواژهٔ خو xᵛa برمیخوریم

۱۰ - انجام : درمتن یاونگه ... yâṅh (= یاه ... yâh)، در گزارش پهلوی همین بند یا صفتش که مز ... maz باشد به مس کار ... یعنی کار بزرك گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده : ... به ساختن به تن پسین، یعنی درسازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از « سرانجام بزرك » روز رستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است پیروان آیین مزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند. دربند ۱۴ ازهات ۴۶ و در بند ۹ ازهات ۴۹ نیز بواژهٔ یاونگه yâṅh برمیخوریم، درجاهای دیگر اوستا نیز این واژه بمعنی سرانجام بزرگ ودادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده ، چنانکه درپارهٔ ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پارهٔ ۷ از یسنا ۵۸ و درپارهٔ ۳ از سروش یشت هادخت و در پارهٔ ۴۱ از فروردین یشت. یاونگه yâṅh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن . بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۶۳ نگاه کنید.

۱۱ - بزرگ ، مِه = مز ... maz ، بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از

هات ۲۹ نگاه شود .

۱۲ - دریافتن (...) = بود ... bud (= بئود ... baod)، بوذ ... budh ؛ درپهلوی بوییتن ... ودرفارسی بوییدن گوییم . بود bud دراوستا چنانکه بوی بردن درفارسی بمعنی دریافتن (درك کردن) ، وآگاه شدن نیز آمده، پارهٔ ۲۱ ازهات ۹ نگاه کنید درنخستین جلد یسنا ص ۱۶۵ ؛ در بند ۲ ازهات ۳۰ این واژه باجزء پئیتی ... paiti آمده .

۱۳ - پایان پذیرفتن ، انجام گرفتن = سزدیائی ... sazdyâi (Inf.) دربند ۱۶ ازهات ۵۱ نیز آمده ازمصدر سند ... sand که بمعنی ساختن وبجای آوردن است . بیادداشت شمارهٔ ۱۵ ازبند ۱ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

برخی این واژه را ازمصدر سنگه ... saṅh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن وآموزانیدن است گرفته اند ، بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۴ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

سومین بند

۱ - درآغاز = پئو اورویه ... paouruyê ازظروف زمان است، دربند ۱۱ ودربند ۱۹ ازهات ۴۴ ودربند ۲ از هات ۴۵ نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه شود .

۲ - گوهر: بجای این واژه مئینیو ... mainyu (منیو ... manyu) آمده ، درپهلوی مینوك ... درجمع مینوکان ... . مئینیو ... mainyava صفت است (درتأنیث مئینیوا ...) که درفارسی مینو شده بمعنی بهشت وفردوس است ، نظامی گفته :

یکی مجلس آراست ازرود و می — که مینو ز شرمش برآورد خوی

دراوستا مینو بمعنی خرد وروان یاروح است، درزبانهای اروپایی چون فرانسه وانگلیسی وآلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید.

صفت مئینیو mainyava که درجاهای دیگر بمعنی روحانی ومعنوی است ، بسا باصفت گئیتهیه ... gaêthya (از گئیتها ... .

gaêthâ =گیتی) آمده که بمعنی مادی وجسمانی است ، چنانکه در پارهٔ ۲۰ از یسنا ۱۹ ودر پارهٔ ۸ ازیسنا ۲ و در پارهٔ ۱ ازیسنا ۳۵ (هفت هات) وجز آن، (بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ همین هات نگاه کنید) . مینوی = مَئینیَو mainyava وجهانی = گَئِتهیه gaêthya درفارسی درست برابر است بامعنوی یاروحانی ومادی یاجسمانی عربی، بنابراین مَئینیو چیزی که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیرمرئی) باین معنی در پارهٔ ۳ سروش یشت ودر پارهٔ ۷۶ فروردین یشت آمده. درآن دوپاره سخن ازدروغ بچشم نیامدنی است بساهم صفت ایزدان ودیوها آمده: ایزدان چشم نیامدنی ودیوهای ناپیدا ، چنانکه درپاره ۹۷ مهریشت ودرپارهٔ ۱۹ ازیسنا ۱ . درپاره‌های ۱ـ۲ ازیسنا ۱٦ درمیان ایزدان یعنی کسانی که درخورستایش اند، اهورامزدا درسرایزدان مینوی وزرتشت درسر ایزدان جهانی یاد شده اند (بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۸٦ نگاه کنید). از مینو که درفرهنگ (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.

سپنتو مَئینیو spəntô. mainyu یا سپنتو مَئینیو spəntô mainyava چنانکه درآغاز همین هات گفتیم نمایندهٔ خرد یاروان پاك مزداست در برابر انگرو مَئینیو anrô. mainyu یا انگرومَئینیو anrô mainyava نمایندهٔ روان تیره که درفارسی اهریمن گوییم (بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۲ ازهات ٤٤ نگاه کنید) . مَئینیو ومَنَنگه mananh که بمعنی منش است ازیك بنیاد است، هردو ازمصدرمن man درآمده که بمعنی اندیشیدن است ودر پهلوی مینیتن شده است (بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید)

مَئینیو ومَنَنگه هردو درفارسی « من » شده چنانکه در واژه های اهـرمن و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه) ، به بند ۲ از هات ٤۵ نیز نگاه کنید .

چون درفارسی واژه‌ای ازبنیاد واژهٔ مَئینیو ا ستاکه درست معنی آن رابرساند بجا نمانده ناگزیر بجای آن « گوهر » آوردیم و آن را بمعنی اصلی خود که تخمه

ونژاد یا ذات واصل وعنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهـی ز شب (فردوسی)

« که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »
(ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ٤٦)

جوهر (جواهر) معرّب ازگوهر یا گهر پهلوی ( ) وپارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعد ها بآن داده شده است .

۳ – همزاد : یِم yəma، درسانسکریت yama ازاین واژه همزاد اراده شده یعنی دو بچه که یکبار ازمادر زاییده شوند ، آن را درتازی توأم خوانند . زمخشری همین واژهٔ بسین را درمقدمة الادب (ص٤٦ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دوقلو گویند ودرزبان ادبی جُنابه بضم اول :

دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی)

درکتاب نهم دینکرد در فصل ۳ فقرهٔ ٤ نیز ازمصدر خیر وشرّ یا این دو گوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی وبدی جهان اند و آبشخور همهٔ نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ – بجای پندار و گفتار و کردار ، مَنَنگه mananh ، وَچَنگه vačanh ، شیئُوتهنَ shyaothna آمده است.

۵ – بهتر و بتر : وَهیَنگه =وَخینگه vahyanh=vahyanh، درجاهای دیگر اوستا وَنگهَنگه vanhanh، درپهلوی وهتر ودرفارسی بهتر گوییم ، صفت تفضیلی است از واژهٔ وَنگهو vanhu (=وُهو vohu) که در پهلوی وه و در فارسی به گوییم. وَهیَنگه= وَخینگه دربند۲ ودربند٤ ازهات ۳۱ ودربند ۳ ازهات ٤۳ و دربند٤ ازهات ٤۸ ودربند ٦ و ۱۹ ازهات ۵۱ و دربند ۹ ازهات ۵۳ آمده است .

بتر : درمتن اَکَ aka یعنی بدوزشت، بمناسبت عطف بواژهٔ پیش بتر آوردیم. صفت تفضیلی اَکَ درگاتها اَشیَنگه ashyanh میباشد چنانکه

دربند ٤ از هات ٤٨ و در بند ٦ از هات ٥٦ بکار رفته است. درجاهای دیگر* اوستا اَشَنگه ashanh چنانکه در پارهٔ ٣٦ از هات ٥٩. همچنین در پارهٔ ٢٦ از مهر یشت بواژهٔ اَکَتَرَ akatara برمیخوریم یعنی بتر، اَکَ aka در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ٣٢ بندهای ٣ و ٥ و ١٢، هات ٣٣ بندهای ٢ و ٤، هات ٤٣ بند ٥، هات ٤٥ بند ١، هات ٤٦ بند ١١، هات ٤٧ بند ٤، هات ٤٩ بند ١١ یعنی بد و بد خواه، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید: آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آک
درفرهنگها اَک نیز یاد شده است.

٦ – دراندیشه: درمتن خوَفنَ x^vafna آمده، همین واژه است که درفارسی خواب گوییم، دربند ٥ ازهات ٤٤ نیز آمده از مصدر خُوَپْ x^vap، درپهلوی خوپتن ( ) ودرفارسی خفتن وخوابیدن وخسیدن گوییم، دربند ٣ ازهات ٣٠ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور واندیشه.

٧ – هویداشدن ( )=سرو sru، دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ٢٨ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن وسرودن وشنوانیدن است، دراینجا باجزء اَ: a-sru آمده، مُراد شنوانیدن و بگوش رسانیدن وخودرا شناسانیدن ونمودن وهویدا ساختن است.

٨ – برگزیدن ( )= وی چی vî-či، در بند ٦ همین هات نیز آمده، دراین دو بند با واژهٔ اِرِش ərəš آمده یعنی درست برگزیدن. دربند ٥ ازهات ٣١ ودربند ٦ ازهات ٤٩ واژهٔ وی چیدیائی vičidyâi (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن و باز شناختن نیز باواژهٔ اِرِش آمده است. بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٤ ازهات ٢٩ و بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٢ همین هات نگاه کنید.

دراینجا یادآور میشویم که واژهٔ چینوَد (پُل صراط) که دربند های ١٠–١١ ازهات ٤٦ ودربند ١٣ از هات ٥١ آمده از بُنیاد همین مصدر است، ازآن جداگانه

سخن داشتیم.

اما واژهٔ اِرِش ərəš در گاتها و دربخشهای دیگر اوستا اَرِش، جداگانه در گاتها بسیار آمده چنانکه درهات ٤٤ بند های ١–١٩، هات ٤٨ بند ٩ وجز آن، بساهم باواژه‌های دیگر آمیزش یافته چون اِرِش رَتو ərəš-ratu یعنی درست‌رد (دربارهٔ رد بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٢ ازهات ٢٩ نگاه کنید) چنانکه در هات ٥١ بند ٥؛ اِرِش وَچَنگه ərəš-vačanh یعنی راست گفتار، درست سخن چنانکه در بند ١٢ از هات ٣١ و دربند ٩ ازهات ٤٩. در جاهای دیگر اوستا اَرِش وَچَنگه arš-vačanh؛ اِرِژ ərəz نیز همین واژه است و با واژه های دیگر درآمیخته چون اِرِژاوخذَنْ ərəz-uxdhan (= اِرِژ اوخذَ ərəz-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ٤٤ بند ١٩؛ اِرِژ اوخذائی ərəz-uxdhâi یعنی راست گفتن چنانکه درهات ٣١ بند ١٩ (جزء اخیر این واژه ها ازمصدر وَچْ vač میباشد، بیادداشت شمارهٔ ٧ ازبند ١١ ازهات ٢٨ نگاه کنید).

در جاهای دیگر اوستا اَرِش اوخذَ arš-uxdha آمده؛ اِرِژجی ərəzəǰi یعنی راست زندگی کننده چنانکه در هات ٢٩ بند ٥ ودرهات ٥٠ بند ٢ و در هات ٥٣ بند ٩ (بیادداشت شمارهٔ ٨ از بند ٥ از هات ٢٩ نگاه کنید.)

اِرِشیَه ərəshya که درپارهٔ ٤ ازیسنا ٤٠ (هفت‌هات) آمده یعنی درستکاریاراست کُنش؛ اِرِشوَ ərəshva نیزصفت است بمعنی راست ودرست یا درستکردار (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ٢٨ نگاه کنید)

همچنین صفت اِرِزو که بمعنی راست ودرست است ازبنیاد اِرِش میباشد باین واژه دربندهای ٥ و ٦ از هات ٣٣ ودر بند ٣ ازهات ٤٣ و دربند ١٣ از هات ٥١ ودر بند ٢ ازهات ٥٣ برمیخوریم ودرهمه جا صفت راه آورده

شده است. رَزیشتَ razišta صفت عالی است از اِرِزو ərezu یعنی راست ترین، درست ترین چنانکه در بند ۶ از هات ۳۳ (یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ از هات ۱۰ نگاه کنید.)

۹ــ نیک اندیش،بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا hu-dâ ( ) دوزدا duz-dâ ( ) در گزارش پهلوی هوداناك ، دزش داناك

درسرواژهٔ «دا» اختلاف کرده‌اند،برخی آن را ازمصدر دا dâ بمعنی دانستن گرفته اند، اما چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم مصدر زَنْ zan دراوستا بمعنی دانستن است ودرفرس هخامنشی دَنْ dan (اَدانا adânâ) چنانکه درسنگ نبشتهٔ داریوش بزرگ دربهستان (بیستون)، درکُردی که یکی ازلهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است، درواژه‌های فرزان وفرزانه که گفتیم بمعنی دانش ودانا‌ست ازهمین مصدر است،باجزء فرا : frâzan، در پهلوی فـرزانك frazânak و فرزانکیه frazânakih فرزانکی، چنانکه‌دیده میشود دراین واژه زاء اوستا بجامانده است.

دربند ۳۲ از هات ۳۱ ودربند ۳ وبند ۱۳ از هات ۳٤ وبند ٦ از هات ٤٥ و بند ۳ ازهات ٤۸ بواژهٔ هودا hu-dâ ودر بند ۱۰ ازهات ۵۱ بواژهٔ دوژدا duždâ برمیخوریم. دربخشهای‌دیگراوستا نیز این دو واژه‌بسیار آمده امابادال: هوذا hu-dhâ ودرگزارش‌پهلوی هوداك hu-dâk شده است. ازگزارش پهلوی برمیآید که بگاه ساسانیان نیز بنیاد واژهٔ دا dâ روشن نبوده چه واژهٔ هوداhu-dâدرگاتها وهوذاhu-dhâ درجاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است درگزارش پهلوی گاتها هوداناك شده یعنی «دا» ازمصدر دانستن گرفته شده اما دربخشهای دیگر اوستا هوداك شده، «ذا» ازمصدر دا dâ که بمعنی دادن وبخشیدن و آفریدن است گرفته شده است.

واژهٔ دُزد در فارسی باید با همین واژهٔ اوستائی دوژدا duždâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که بواژه هوذا hu-dhâ برخورده آن را به نیك کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده‌و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون دریسنا ۱٦ پارهٔ ۵ ، یسنا ۳۵ (هفت‌هات) پارهٔ ۱ ، هفتن یشت پارهٔ ۱۲، سیروزه‌بزرگ پارهٔ ۲۲ ، ویسپرد کردهٔ ۸ پارهٔ۱ وجز آن و واژه دوژدا duž-dâ را به بدکنش گردانیده چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۵۲، یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۵ وجز آن. در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است. همچنین در گـاتها بصفت هودانو hu-dânu (درتأنیث hu-dânû) بسیاربرمیخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱٦ ، هات ٤٤ بند ۹ ، هات ۵۰ بنـد ۹ ، هات ۵۳ بند ۳. این واژه نیز مانند واژهٔ هودا hu-dâ درگزارش پهلوی هوداناك hu-dânâk ترجمه شده است.

بار تولـومه .Bartholo این واژه ها را ازمصدر دا 2 dâ (y) بمعنـی دیدن گرفته است. (Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823)

ازاین مصدر بمعنی دیدن که معمولا دی dî ضبط شده در یادداشت شماره۳ ازبند۲ ازهات۳۰ سخن‌داشتیم. صفتهای هودا (=هوذا)، هودانو هرمصدری که در بنیاد داشته‌باشند معنی که گزارندگان پارسی واروپایی اوستاباًنها داده‌اندهمان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا یك معنی نزدیك بآن: هوداناك ، هوداك

نگارنده هودا ودوژدا را به‌نیك‌اندیش وبداندیش گردانیده میتوان‌دانا ونادان، بخرد ونابخردهم گفت،اماواژه‌های هو و دوژ : هو hu یا hû همیشه دراوستاباواژه‌های دیگردرآمیخته، همچنین است درفُرس‌هخامنشی هو hu : هواسپ hvaspa ، هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ‌نبشتهٔ‌پارس(تخت جمشید)، پارس‌رادارای‌اسبهای‌خوب‌ومردمان‌خوب‌خوانده‌است.

دراوستا مثال آن‌بسیاراست،ازآنهاست‌درگاتها: هومانْزدَرَ

hu-mazdra یعنی خوب یاد دارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده ، بیادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه کنید؛ هوجیتی . hu-jîti خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه hu-zîvishnih چنانکه درهات ۳۲ بند ۱ آمده، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید ؛ هوجیاتی . hu-jyâti زندگی خوب درهات ۳۲ بند ٥ ودرهات ٤٦ بند ۸ آمده ؛ هوشیتی . hu-shiti خان ومان خوب چنانکه درهات ۲۹ بند ۱۰ ودرهات ٤۸ بند ۱۱ ؛هوشوئیثمن . hu-shôithəman خان ومان خوب چنانکه درهات ٤۸ بند ٦ ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

هوچیستی . hu-čisti خوب آموزش چنانکه درهات ۳٤ بند ۱٤ ودرهات ٤٦ بند ٤؛ هواَپنگه . hv-âpanh خوب کنش چنانکه درهات ٤٤ بند ٥ ، بیادداشت شمارهٔ ۲ آن بند نگاه کنید ؛ هوخرتو . huxratu خوب خرد چنانکه درهات ۳٤ بند ۱۰ وهات ٥۱ بند ٥ ؛ هوخشتهر . hu-xshathra خوب شهریاری کننده چنانکه درهات ٤٤ بند ۲۰ وهات ٤۸ بند ٥ وهات ٥۳ بند ۸ ؛ هونر . hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه در هات ٤۳ بند ٥ ؛ هومرتی . hu-məreti خوب پیک چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ ازمصدر مر . mar، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید ؛ هوزنتو . hu-zəntu خوب شناسا چنانکه در هات ٤۳ بند ۳ و هات ٤٦ بند ٥ وهات ٤۹ بند ٥، زنتو ازمصدر زن . zan دانستن درآمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

هوشن . hu-shāna خوب ارزانی یادرخور وشایسته ازمصدر هن . han بچیزی ارزانی بودن، بیادداشت شمارهٔ ۱٤ ازبند ٥ ازهات ۳٥ نگاه کنید؛ هوش هخی . hus-haxi خوب دوست چنانکه درهات ٤٦ بند ۳۱، هخی . haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جزاز گاتها) بسیار

آمده است .

هو . hu درسریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده وبسا «ها» به «خا» برگشته چون هنر که گفتیم در اوستا هونر . hu-nara ازواژهٔ نر . nar که درفارسی نیز نرگوییم دراوستا بمعنی مرد ویل ودلیر و پهلوان است ، بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

هژیر یعنی خوب وپسندیده و نیکو ، در اوستا هوچیتهر . hu-čithra چنانکه در یسنا ٥۸ پارهٔ ۱ و درارت یشت پارهٔ ۱٥ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت. چیتهر . čithra دراوستا بدومعنی آمده نخست آشکار وروشن وپدیدارو هویدا ، همین واژه است که درفارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه وپیوند ، دقیقی درشاهنامه گوید:

بشاه جهان گفت زرتشت پیر — که دردین ما این نباشد هژیر

خرم ازواژهٔ هو . hu ورم . ram که دراوستا بمعنی آرمیدن است آمده . همچنین واژهٔ دوش . dus یادوژ . duz دراوستا همیشه با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار dushiyâr یعنی بدسال یا قحط سال درسنگ نبشتهٔ پارس . دراوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست درگاتها : دوشیتی . dushiti خان و مان بد ، چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۸ ؛ دوش خرتو . dus-xratu بدخرد چنانکه در هات ٤۹ بند ٤ ؛ دوش شیئوتهن . dus-shyaothana بدکردار ، چنانکه درهات ۳۱ بند ۱٥ و در هات ۳٤ بند ۹ ودر هات ٤۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خشتهر . dusə-xshathra بدشهریاری و دوژوچنگه . duzvačanh بدگفتار و دوژدئنا . duzdaênâ بددین و دوش مننگه . dus-manaṅh بدمنش ، آمده است ؛ دوژجیاتی . duzjyâti زندگی بد، چنانکه درهات ٤٦ بند ۸؛ دوش سستی . dus-sasti

آموزگار بد، ازمصدر سانگه . sânh فرمودن، آموزانیدن ، چنانکه درهات ۳۲ بند۹ ودرهات ٤٥ بند۱، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٥ ازهات ۲۹ نگاه کنید. دوش خورتهٔ . dus-xvarətha بد خورش ازمصدر خور . xvar خوردن ، چنانکه درهات۳۱ بند۲۰ ودرهات ۵۳ بند٦ ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

دوش اَزُبا . dus-azôbâ بد خوانده شده ، بدنام ، از مصدر . zbâ خواندن ، چنانکه درهات ٤٦ بند٤ ، یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید؛ دژوَرِن . duz-varəna بدباور، بدگمان، بدکیش ازمصدر وَر . var چنانکه درهات۴۵ بند۹، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید؛ دژوَرِشنَنگه . duz-varəshnanh بدکیش،بدکردار،ازمصدر وَرِز . varəz ورزیدن،چنانکه درهات۵۳ بند ۸، یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ ازهات ۲۹ نگاه کنید ؛دوش اِرِتهری . dus-ərəthri بدنگهداری شده یا گمراه از مصدر هَرِ . har نگهداری کردن ، پاسداشتن ، چنانکه درهات ٤٩ بند۱ ، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۳ ازهات ۳۱ ویادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ٤٩ نگاه کنید .

دُوش . dus و . duz درسر یك دسته ازواژه های فارسی نیز بجا مانده است . در شاهنامه ، بنا بفرهنگ واژه های شاهنامهٔ ولف wolff یکبار واژهٔ دُشت بمعنی بد وزشت ، جداگانه درداستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای که نگارنده دردست دارد آن شعر را نیافت . واژهٔ دُشت با تاء درجزء واژهٔ دُشتیاد درفرهنگها بمعنی غیبت یاد شده است ، دُشتیاد یعنی کسی را به بدی یاد کردن، ازاین واژه گواهی درنظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه‌های دیگر فارسی که بادُش و دُژ آمیزش یافته گواه درستی آن است چون دشمن دراوستا دوش مَنَنگه dus-mananh که یاد کردیم یعنی بدمنش؛ دُشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن . nâman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بزشتی نام بردن ؛ دُشخوار

(دُشوار) یعنی سخت از واژهٔ خواتهرَ . xvâthra یعنی خوار ، آسان، یادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید ؛ دُژخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بد خُلق از واژهٔ هَیَه . haya (هَئِم . haêm) درفرگرد سیزدهم وندیداد در پاره های ٤٤ ـ ٤٨ آمده که در فارسی خیم گوییم ؛ دوزخ در اوستا دوژآنگهو . duz-anhu درزامیاد یشت پارهٔ ٤٤ آمده اَنگهو . یعنی هستی و بود و زندگی وجهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت ، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن .

در انجام سه واژهٔ معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم : هومَتَ . humata هوختَ . hûxta ؛ هوَرْشتَ . hvarsta یعنی پندار نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك در برابر دوش مَتَ . dus-mata ؛ دوژوختَ . dûzuxta؛ دوژوَرْشتَ . duzvarsta یعنی پندار بد ، گفتار بد ، کردار بد .

چهارمین بند

۱ ــ بهمرسیدن (...) = گَم . gam (= جس . jas) با جزء هام . ham در بند ۱۵ ازهات٤٤ نیز آمده یعنی بهم آمدن ، بهمرسیدن، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ ــ بجای هستی ونیستی گَیَه . gaya و اَجیاتی . a-jyâti ، درگزارش پهلوی(زند) زیوندکیه zîvandakîh و اَزیوندکیه a-zîvandakîh یعنی زندگی ونه‌زندگی ، گَیَه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی اَ (a) آمده‌اند هردو از یك بنیاد واز مصدر جی . ji (= گی . gi)در آمده‌اند که درپهلوی زیوستن ودرفارسی زیستن گوییم . یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ازهمین بنیاداست گَیثها . gaêthâ،درفرس هخامنشی نیز گَیثها

gaithâ، در پهلوی گیهان gêhân و در فارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوییم، گَیتها در اوستا بمعنی هستی، دارایی، زندگی، جهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه در گاتها : هات ۳۱ بند ۱ و بند ۱۱ ، هات ۳٤ بند ۳، هات ٤۳ بند ٦ ،هات ٤٤ بند ۱۰، هات ٤٦ بند ۸ و بند ۱۲ ، هات ۵۰ بند ۳ .

در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ گفتیم که گَیه‌مَرِتَن gaya-marətan (= کیومرث) از واژهٔ گَیه و از مصدر مَرْ mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زندهٔ درگذشتنی (بمقالهٔ کیومرث در دومین جلد یشتها ، گزارش نگارنده، ص ٤۱ ــ ٤۵ نگاه کنید و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٤ ازهات ۲۹) ، از همین بنیاد است گَیتهیه gaêthya که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ همین هات گذشت، واژه‌ای که در پهلوی گیتیك gêtik شده و در فارسی گیتی گوییم و گفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی وجسمانی.

۳ – بنیاد نهادن ( ) = دا dâ دادن، بخشودن، نهادن.

۴ – همچنان = یَتها yathâ، در فرس هخامنشی نیز یتها ، در بخشهای دیگر اوستا یَتهه yatha از ظروف زمان است، بسا در گزارش پهلوی به چگون گردانیده شده ، در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم .

۵ – انجام، پایان = اَپِم ، apəma (apāma) صفت است در برابر پَئوئوروُیه paouruya نخستین. بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید. اَپِم در گاتها بسیار آمده : هات ٤۳ بند ۵ ، هات ٤٤ بند ۱۹، هات ٤۵ بند ۳ ، هات ٤۸ بند ٤ ، هات ۵۱ بند ٦ و بند ۱٤ و جز آن . از این واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود .

٦ – بدترین = اَچیشتَ acista ، صفت عالی است از واژهٔ اَکَ aka بد که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ همین هات گذشت ، در بندهای ۵ و ٦ از همین هات و در بند های ٤ و ۱۰ و ۱۳ از هات ۳۲ نیز بآن برمیخوریم. در برابر وهیشتَ vahista بهترین که نیز درهمین بند آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۷ – زندگی = اَنگهو anhu، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۸ – بجای پیرو راستی و پیرو دروغ اَشَوَن (اشاوَن آمده) ، همچنین در اوستا اشَوَنت ashavant و درِگوَنت drəgvant آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ – بجای « جایگاه » در متن مَنوَ manô آمده ، بارتولومه Bartholomae آن را از مَنَنگه mananh از بنیاد مصدر مَنْ (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه ، نشیمنگاه ، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر ، از آنان است گلدنر Geldner از مَنَنگه mananh (منش) از بنیاد مصدر مَنْ man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه وجایگاه یا بهشت آورده ، زیرا چنانکه در بند ۲ ازهات ٤۳ آمده ، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی وهومنگه یا منش نیك برخوردار گردند . بواژهٔ مَنوَ manô در بند ۸ ازهات ۳٤ نیز برمیخوریم. هر مصدری که این واژه در بنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده در برابر جهان وهستی تیره یا دوزخ که پیروان دروغ راست. دربارهٔ واژه مَنْ man = اندیشیدن و مَنْ man = ماندن بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۱ – دروغ : بجای این واژه درِگوَنت drəgvant آمده که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن مراد است .

پنجمین بند

۲ – رفتار : ورِزیوُ . از مصدر وَرِز varəz ورزیدن ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ – برگزیدن یا باور کردن : = وَرْ var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .

۴ – پاکتر خرد = سپنیشتَ مَئینیو .

spānista-mainyu ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ همین هات و یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵ - آسمان = آسَن asan وهیئت دیگر آن اَشَن ashan همچنین اَسمَن asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان گوییم. اَسَن asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است، چنانکه در فرگرد ششم وندیداد پارهٔ ۵۱ ودرفرگرد نهم پارهٔ ۱۱ وجز آن وبمعنی سنگ فلاخن درفرگرد هفدهم پارهٔ ۹ . اَسَن asan و اَسمَن asman بمعنی آسمان نیزدراوستا بسیار آمده، چنانکه دریسنا ۴۲ (هفت‌هات) پارهٔ ۳ ودر فروردین یشت پارهٔ ۲ و درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۵ وجز آن.

درسانسکریت نیز asman بمعنی سنگ و آسمان است. اَسمَن اصلا بمعنی سنگ است، چون آسمان بسان سنگ آسیا پنداشته شده ازاین رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجامانده آس گوییم و بمعنی آرد هم گرفته اند:

آسمان آسیای گردانست آسمان آس مان کند هزمان (لغت اسدی)

ازهمین واژه آمیزش‌یافته واژه‌های آسیاب و باداس و دستاس و پاداس وخراس، بفارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید.

۶ - بجای استوار: خْرَئُوزدیشتَ xraozdista آمده، صفت عالی است ازواژهٔ خروژدرَ xrûzdra که درگزارش پهلوی به سخت وسختتوم saxttum گردانیده شده است. خروژدرَ در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۴ ودر پارهٔ ۸۲ آبان یشت آمده و واژهٔ خروژدا xrûzdâ بمعنی سختی درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۴ آمده وبواژهٔ خروژدیسمَ xrûzdisma یعنی سخت زمین در پارهٔ ۸ ازفرگرد هشتم وندیداد برمیخوریم همچنین درپارهٔ ۱۱ ازفرگردنهم، ودرگزارش پهلوی سخت زمیك شده است.

۷ - پوشیدن، جامه دربر کردن، رخت‌پوشیدن ( ) = وَنگه

vaṅh ، بهمین معنی درپارهٔ ۱۹ ازفرگرد سوم وندیداد وپارهٔ ۱۲۹ آبان یشت و پارهٔ ۱۲۶ مهر یشت و پارهٔ ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش پهلوی نهفتن . وَنگه vaṅha نیز جای گزیدن است چنانکه در گشتاسپ‌یشت پارهٔ ۵۴، همچنین ونگه vaṅh بمعنی درخشیدن است چنانکه درپارهٔ ۲۰ بهرام یشت و باجزء وی: vî-vaṅh درپارهٔ ۲۸ از فرگرد نوزدهم وندیداد.

۸ - بجای شادمانه فرَئورِتْ fraorət : ازمصدر وَرْ var که دریادداشت شمارهٔ ۳ گذشت باجزء فرَ fra ، بنابراین یعنی ازروی ایمان واعتقاد. دربند ۲ ازهات ۵۳ نیز آمده ومیتوان بمعنی بخوشی وبمیل وبرغبت گرفت.

۹ - آشکار = هَئیتهیَه haithya ، درگزارش پهلوی نیز آشکارك . درفرس هخامنشی هشییه hasiya بمعنی آشکار و راست و درست است، این صفت ازواژهٔ هَنت hant درآمده یعنی باشنده اسم فاعل‌اَه ah هستن، بودن. درهات ۳۱ بند ۶ وبند ۸، هات ۳۴ بند های ۶ و۱۵، هات ۴۳ بند ۳، هات ۴۴ بند ۶، هات ۴۶ بند ۶، هات ۵۳ بند ۶ نیز آمده، درهمه جا صفت نیست، بسا دراین بند ها ازقیود است بمعنی بدرستی، براستی. هَئیتهیاوَرِشتَ haithyâvarəsta که دربند ۱۱ ازهات ۵۰ آمده اسم است از هَئیتهیَه haithya وازصفت وَرِشتَ varəsta ( ) از مصدر وَرِز varəz ورزیدن که دریادداشت شمارهٔ ۲ گذشت، هَئیتهیاوَرِشتَ یعنی درستکاری یا نیك ورزیدن و درست بجای آوردن. بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۱۱ ازهات ۵۰ نگاه کنید.

هَئیتهیُودوَاِشَنگه haithyô-dvaêshaṅh که دربند ۸ ازهات ۴۳ آمده یعنی دشمن آشکار. دربارهٔ دوَاِشَنگه بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۶ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - خوشنودکردن ( ) = خشنو xshnu ،

بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – دَیوَ daêva : پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده، دربندهای ۳–۵ ازهات ۳۲ ودربند ۲۰ ازهات ٤٤ نیز یاد شده اند، ازدیو جداگانه سخن داشتیم .

۲ – بازشناختن یا برگزیدن ( ) ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۳ – باهم درپرسش وپاسخ بودن یامشورت کردن ( ) = پَرِس paras ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۴ – فریب: آدِبئومَن â-dəbaoman . ازمصدر دبو dəbu فریفتن، دربند ۱۷ ازهات ۳۱ باین فعل باجزء ائیپی aipî برمیخوریم ، دِبو هیئت دیگری است ازمصدر دَب dab (دَوْ dav) که دربند ٦ از هات ٤۳ ودربند ۵ ازهات ۳۲ آمده .

صفت دَفْشْنیَه dafshnya . که در بند ۸ ازهات ۵۳ آمده بمعنی فریفته شده ازهمین بنیاد است . درگزارش پهلوی فریفتن

۵ – فرارسیدن یادررسیدن ( ) = جس ǰas . باجزء اوپا: upâ-ǰas (= اوپاگام upâ-gâm) بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

٦ – برگزیدن ( ) = وَرْ . var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ – خشم = آئِشِمَ aêshəma بسا در گاتها نام دیوی است ، نمایندهٔ خشم . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ – شتافتن ( ) = دوَرْ . dvar رفتن ، این فعل ازبرای رفتن اهریمنی بکارمیرود دربرابرجَسْ . ǰas یا گَم . gam که ازبرای رفتن ورسیدن و خرامیدن آفریدگان پاک میآید، درپهلوی دواریستن

گویند، درلهجهٔ گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن وگذشتن است. دراینجا باجزء هَن . han̩-dvar آمده یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرا رسیدن وشتافتن .

۹ – زندگی = اَهو . ahu هستی. بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – تباه کردن ( ) = بَن ban̩ ناخوش کردن ، تیره ساختن، درگزارش پهلوی ویماربنیتن vîmarênîtan یعنی بیمار کردن. بَنْتَ ، ban̩ta (درتأنیث بنتا) صفت است (اسم مفعول) از مصدر بَن ban̩ یعنی بیمار چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ٢٤ آمده درگزارش پهلوی ویمار

هفتمین بند

۱ – ضمیر «او» بمردم برمیگردد .

۲ – اندام: کِهرپ . kəhrp (کِرِف . kəɹəf) ، در گزارش پهلوی نیز کرپ karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد دربند ۱۷ ازهات ۵۱ نیز آمده ، کِرِفْش خوَر . kərəfs-xᵛar که چندین بار دروندیداد آمده ودرگزارش پهلوی کرپ خوار شده یعنی لاشه خوار .

۳ – ازبرای واژه‌های پایداری واستواری درمتن اوتَ یوتی . uta-yûti (اوتَ یوئیتی uta-yûitî) وآنْمَن . an̩man آمده است . اوتَیوتی در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳٤ بند ۱۱. هات ٤۳ بند ۱ ، هات ٤۵ بند ۷ وبند ۱۰ ، هات ٤۸ بند ٦ ، هات ۵۱ بند ۷ آمده ، دربرخی ازاین بند ها بمعنی همیشه ودربرخی دیگر صفت است بمعنی پایدار. درگزارش پهلوی توخششن tuxsishn یعنی کوشش ، بسا درگاتها باواژهٔ تویشی təvishî آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید.

واژهٔ آنمن annman دربند ۲۰ ازهات ٤٤ ودر بند ۱۰ از هات ٤٥ بمعنی همیشه وجاودان گرفته شده است .

۴ - پاداش = آدانَ â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها ودر بخشهای دیگر اوستا آدا â-dâ و اَدا a-dâ وبساهم آذا a-dhâ آمده چنانکه دریسنا ۲۰ پارهٔ ۳ .

در بند های ۱۱-۱۲ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤۸ بواژهٔ آدا â-dâ واَدا a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که دربند ۱ ازهات ٤۹ آدا â-dâ نام فرشته ای باشد ، در یسنا ٦۸ پارهٔ ۲۱ و در کردهٔ چهارم ویسپرد پارهٔ ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است، نگاه کنید به : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130

آدانَ و آدا هر دو ازمصدر دا dâ دادن وبخشودن در آمده وهر دودر گزارش پهلوی (زند) به دهشن گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم ازبرای پاداش نیکو کاران بکاررفته وهم ازبرای پادافراه گناهکاران .

۵ - آهن = آیَنگه ayanh ، درسانسکریت âyas ،درپهلوی آسِن ،درهات ۳۲ بند ۷ ودرهات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . ازآهن گداخته که درروز آزمایش بکار آید وپاك از ناپاك باز شناساند ، جداگانه سخن داشتیم .

٦ - ضمیر «آنان» برمیگردد بدیویسنان

هشتمین بند

۱ - آنهنگام ، آنگاه = یَدا yadâ ،دربندهای ٤ و ۱٦ ازهات ۳۱ ، در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، دربخشهای دیگر اوستا یَذَ yadha از ظروف زمان است .

۲ - سزا یاکین و کیفر = کئِنا kaenâ ، درپهلوی ( ) ودرفارسی کین ، در گزارش پهلوی ازبرای توضیح افزوده شده پاتفراس که در فارسی پادافراه گوییم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراهی (دقیقی)

دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کَئِنَن kaenan یعنی کین کشنده یاکین جوی و کین‌خواه در گوش‌یشت (=در واسپ یشت) پارهٔ ۱۸ ودر رام یشت پارهٔ ۲۸ بآن برمیخوریم .

۳ - گناهکار = اِئِنَنگه aênanh صفت است یعنی بزهکار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. دربند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم وزور و گناه و کین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ وبند ۱۵ ، ودرهات ۳۲ بندهای ٦-۷. مصدر این in (= اَئِن aen) بنیاداین واژه‌است . اینیتَ inita اسم‌مفعول آن است که در گزارش پهلوی ازپارهٔ ٦۱ ازفرگردهجدهم وندیداد به کینینیتن kînînitan گردانیده‌شده‌است یعنی کین توختن، کین ورزیدن . ازهمین بنیاداست اِنیتی āniti بمعنی درد و رنج که دربند ۱۱ ازهمین هات آمده‌است ، همچنین ازاین ریشه و بن‌است اِئِنَنگه aênanh بمعنی آزار و آسیب و زیان که دربند ۱٦ از هات ۳۲ و دربندهای ۷-۸ ازهات ٤٦ آمده‌است .

۴ - بجای کشور ، خشَثرَ Xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است .

۵ - پایان = سَستَ sasta ، دربند ۱۲ ازهات ٤٦ نیز آمده ازمصدرسَند sand ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سَزدیائی sazdyâi دریادداشت شمارهٔ ۱۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

٦ - بر پا کردن ( ) = وید vid (= وَئِد vaêd) یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - یعنی دینداران که بادیو دروغ ستیزیده ، اورا دربند کرده بدست فرشتهٔ راستی سپردند . دربند ۱٤ ازهات ٤٤ نیز ازسپردن یا دادن دروغ بدست راستی سخن رفته‌است .

نهمین بند

۱ — از مصدر اَه ah هستن، بودن.

۲ — زندگی = اَهو ahu هستی، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ همین هات نگاه کنید.

۳ — واژه‌ای که بجای «تازه» آمده، فَرَش fərasha میباشد، دربخشهای دیگر اوستا فرَشَ frasha یعنی برازنده وشایسته یا تازه ونووخرم، دربند ١٥ ازهات ٣٤ نیز آمده و در آنجا با واژهٔ اَهو ahu آورده شده است، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است. در نامهٔ سوشیانت از آن سخن خواهیم داشت.

۴ — کردن ( ) = کر Kar، درفرس هخامنشی نیز کر kar درپهلوی کرتن ، در فارسی کردن؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه درگاتها: هات ٣٤ بند٧، هات ٤٤ بند٧ وجزآن. دربند١ از هات ٥١ باجزء اَنتَرِ antarə آمده بمعنی ساختن، فراهم کردن، آماده کردن.

۵ — بجای سروران آمده، همچنان در بند ٤ از هات ٣١ واژهٔ اهورَ ahura بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است، درتأنیث اَهورانی ahurânî، این واژه گذشته ازاینکه نام آفریدگار یکتاست، مانند واژهٔ مزدا در اوستا بمعنی سرور و خدایگان وبمعنی داوروفرمانگزار نیز بسیار آمده چنانکه درگاتها: هات ۲۹ بند ۲ (بیادداشت های شمارهٔ ٥ و١١ ازآن بند نگاه کنید)، هات ۳۱ بند ۸ وبند ۱۰، هات ٤٦ بند ۹، هات ٥٣ بند۹. اَهوئیریَه ahûirya صفت است یعنی ازاهورا یا آنچه باهورامزدا پیوندد، اهورایی، وهمین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد وسرورزاده وآزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت پارهٔ ۳۹.

٦ — بجای «همراهی ارزانی داشتن» در متن

آمده، باید مَیَشترا بَرَن myastrâ-barana باشد واین صفت است یعنی همراهی دهنده، پناه یا یاوری بخشنده. نخستین پارهٔ این واژه را برابر واژهٔ سانسکریت medi بمعنی همدم ویار و انباز گرفته‌اند ودر آمیزش با واژهٔ بَرَن بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش وپیوند دهنده است. جزء بَرَن ازمصدر بَر bar همان است که درفارسی بردن گوییم. در یادداشت بند ۱۲ ازهات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به:

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ — اندیشه = مَنَنگه manaṅh منش، اندیشه.

۸ — باهم = هتهرا hathrâ دربند٤ ازهات۲۸ بآن برخوردیم. بیادداشت شمارهٔ۳ آن بند نگاه کنید.

۹ — بودن ( ) = بو bû در فرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن در فارسی بودن، در بند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم، در بند۱۰ همین هات باجزء اَوُ avô بآن برمیخوریم اما این اَوُ نظر بوزن شعر زیادتی است، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود

Bartholomae : Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ — آنجا = یَتهرا yathrâ، ازظروف مکان است یعنی کجا، دربند۱۲ ازهات۳۱ نیز بهمین معنی است اما دربند۱۱ ازهمان هات بایدازحروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ — شناسایی = چیستی čistî بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی است همچنین بمعنی آیین ودستوردینی است، بمصدرچیتْ čith که بنیاد این واژه است بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن و آموزانیدن درگاتها بسیار برمیخوریم. از چیستی = چیستا čistâ درجلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقالهٔ آن در صفحهٔ ۱٥۷ — ۱٥۸ نگاه کنید وبیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱.

۱۲ – واژه ای که به پریشان گردانیدیم درمتن مِئِتَه maêtha (در تأنیث مَئِتها maêthâ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و متردد.

مَئِتها maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی و پریشانی و سر گردانی و تردید یاتغییر و تبدیل وبرگشتگی چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۳۱ و بند ۹ ازهات ۳۳ و بند ٦ ازهات ۳٤.

در بنیاد این واژه اختلاف کرده اند، برخی آنرا از ریشهٔ مصدر میثه mith (=میت mit، بارتولومه مَئِتْ maêt نوشته) که بمعنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته، پیوسته وبهم آمده و گرد هم آمده معنی کرده اند وبرخی دیگر بمعنی پریشان وسر گردان وسر گشته گرفته، بواژهٔ سانسکریت methete پیوسته اند چنانکه بارتولومه:

Bartholomae: Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran. Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژهٔ چیستی که یاد کردیم، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaube ترجمه کرده است.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که از گاتها برشمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol. و گلدنر Geldner بر گزیده‌اند درست میافتد و بامفهوم آن بندها میسازد.

دهمین بند

۱ – آری = زی zî: پس از نخستین واژه یك جمله میآید ازبرای اثبات آن جمله در بند ٤ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در بسیاری ازبندهای دیگر خواهیم برخورد، در گزارش پهلوی چیه آمده و بسا هم ترجمه نشده است.

۲ – بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهر spayathra آمده، جزهمین یکبار، دیگر دراوستا باین واژه برنمیخوریم، در گزارش پهلوی به‌سپاه گردانیده شده است، در اوستاسپادَ یا سپاذ spâdha بمعنی سپاه است. چون سپیتهر اندك شباهتی با سپاذ دارد، در گزارش پهلوی‌مایهٔ اشتباه شده است، نگاه کنید به:

Altiran. Wörterb, Sp. 1612

۳ – شکست سکندَ skəṇda ازمصدر سکند (،)، در پهلوی و در فارسی شکستن گوییم. سکَند skaṇd بمعنی شکستن و برانداختن ونابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ٤۲ وپارهٔ ۷٦ وباجزء اوپ upa درپارهٔ ۱۸ وباجزء فرا frâ در پارهٔ ۳٦ از همان یشت و جز آن. واژهٔ سکَند skəṇda در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ نیز آمده است.

۴ – از پی رسد یا بُوَدْ ( ) ازمصدر بو bû بودن. یادداشت شمارهٔ ۹ بند پیش نگاه کنید.

۵ – ایدون = اَتْ at، درپهلوی اِتون êtôn.

٦ – پیمان شده یاپاداش پیمان گردیده: آسیشتی a-sisti دربند ۹ ازهات ٤٤ نیز آمده، یادداشت شمارهٔ ٥ از آن بند نگاه کنید. میتوان هم اَسیشتی رابمعنی نوید گرفت ازمصدر سیش sîsh که بمعنی آموزانیدن والهام کردن است. یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۷ – سرای نیك یا خان‌ومان خوب = هوشیتی hu-shiti، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۸ – ازسرای نیك بهمن (وهومننگه = منش نیك) وسرای مزدا و اَشَ (راستی) بهشت اراده شده است.

۹ – پیوستن ( ) = یوج yuj (یَئُوگ yaog)، اسم مفعول آن یُوخْتَ yûxta که دربند ۹ ازهات ٤۹ آمده یعنی پیوسته. یوج yuǰ اصلا بمعنی اسب یا چارپای دیگر بگردونه

بستن است . دربند۷ ازهات ۵۰ بمعنی مجازی است بمعنی بر انگیختن ودربند ٤ از هات ٤٤ بمعنی بهم پیوستن ودربند۱۱ ازهات ٤٦ میتوان بمعنی برانگیختن وواداشتن وآغالیدن گرفت .

از یوج yuj درفارسی واژهٔ یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است ودر فرهنگ اسدی چنین تعریف شده : « یوغ » آن بوذ که بر گردن گاو نهند بوقت زمین کندن ، بوشکور گفت :

ور ایدونك پیش تو گویم دروغ   دروغ اندر آرد سر مـن بیوغ

یوغ در پهلوی یوگ ، در سانسکریت yôga ، درلاتینی jugum ، در زبانهای آلمانی وفرانسه وانگلیسی joug yoch ، yoke ، ازیوختَ yûxta که دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۵۰ و در مهر یشت پارهٔ ۱۳٦ صفت جفت در فارسی بجای مانـده است . بر گشتن یـاء در سر واژه های اوستا بـه جیم در فارسی مانند بسیار دارد چـون یِمَ . yima = جم ، یاتو . yâtu = جادو ، یامَ . yâma = جـام ، یاکَـر . yâkar = جگر وجز آن .

۱۰ - نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازهٔ نیك اراده شده همان واژهٔ سرَوَنگه . sravanh میباشد که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن و گفتار است . هَئُوسْرَوَنگه . haosravanh که در فارسی خسروگوییم یعنی نیکنام = هو . hu خوب + سرَوَنگه . sravanh .

۱۱ - جستن (.) ازمصدر هزْ . haz ، درگزارش پهلوی پارهٔ ٤ازیسنا٤۱ (هفت‌هات) واژهٔ . که ازهمین مصدراست ، گرفتن ترجمه شده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ ازهات۲۹ وبه :

Altiranisches Wörterbuch, von Bartholomae, Sp. 1795

یازدهمین بند

۱ - آیین ، فرمان ، دستور = اورواتَ . urvâta ، دربند۱ ازهات۳۱ ودربند ۸ ازهات ۳٤ ودربنده۱ ازهات ٤٤ نیز آمده. درگزارش پهلوی واوَریکانیه vâvarîkânih هیئت های دیگر این واژه‌اوروَتَ . urvata دربند ۳ از هات ۳۱ ، اورواتی . urvâti دربنده ازهات ٤٦ ، اورواتها . urvâthâ دربند۱٤ ازهات۵۱ نیز بمعنی پیمان وروش وفرمان ودستور وآموزش‌است .

۲ - بجای فرو فرستاد . آمده از مصدر دا . dâ دادن ، نهادن ، بخشیدن .

۳ - دریافتن (.)ازمصدرسچ . sac بیاد داشتن ، آموختن ، درگزارش پهلوی نیز آموختن ، دربند۱ ازهات۵۳ نیز آمده است .

٤ - آسایش = خْویتی x^v^iti : مرکب‌است‌ازهو . hu خوب و ایتی . iti ازمصدرئی . (i)شدن ، رفتن ، آمدن . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید ، بنا براین « خْویتی » یعنی خوش روش ، همچنین واژهٔ دوزیتَ . duzita که درپارهٔ ۲۰ از فروردین یشت ودرپارهٔ۱۹ از رام یشت آمده از دوژ . duz و ایتَ . ita اسم مفعول ئی . آمیزش‌یافته یعنی بد گذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند ، دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۵ - رنج اِنیتی (.) ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ همین هات نگاه کنید .

٦ - زبان = رَشَنگه . rashanh ، همین واژه است که در فارسی ریش rêsh گوییم بمعنی زخم (دلریش) ، درپهلوی نیز ریش از مصدر رَشْ . rash ، درپهلوی rêsitan یعنی زخم زدن یاآسیب زدن و زبان آوردن ، از همین بنیاد است راشَنگَه .

râshayeñhê که در بند ۲ ازهات ۴۹ ودربند ۹ ازهات ۵۱ آمده ونیز بمعنی ریش وزیان وگزند است.

درگاتها ازاین واژه، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین و بزهکاران رسد اراده شده است، در اینجا یاد آور میشویم که واژهٔ زیان در اوستا زیانا zyânâ و زیانی zyâni از مصدر zyâ است، درفرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن.

۷ - دیر پایا = دَرِگَ daraga، در بخشهای دیگر اوستا دَرِغَ daragha، درفرس هخامنشی دَرگَ darga یعنی دراز، بلند، درپهلوی dêr ودرفارسی دیر، واژهٔ درنگ درپهلوی وفارسی باواژهٔ اوستایی دَرِگَ=دَرِغ یکی است واز همین بنیاد است دراجنگه drâjañh که درفارسی دراز گوییم. در بند ۶ ازهات ۲۸ بصفت دَرِگایو darəgâyu برخوردیم و بمعنی پایدار گرفتیم، دَرَج draj که بمعنی پاییدن است ریشه این واژه هاست، واژه‌های دیگر که بااین صفت آمیزش یافته دراوستا بسیار است، از آنهاست دَرِگوجیاتی darəgô-jyâti که در بند ۵ ازهات ۳۳ ودربند ۲ ازهات ۴۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا، دَرِگوُبازو darəgô-bâzu که درپارهٔ ۵ از هات ۳۸ (هفت هات) آمده یعنی درازبازو، دَرِغوانگوشتَ darəghô-aṇgusta که در پارهٔ ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت، در مجمل التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود، بخشایش = سَوَ sava، همچنین در گاتها سَوا savâ آمده، درپهلوی سوت ودرفارسی سود گوییم، دربند ۹ ازهات ۲۸ نیزبواژهٔ سَوَنگه savañh برخوردیم که نیزبهمین معنی است ودریادداشت شمارهٔ ۹ ازهمان بند گفتیم که مصدراین واژه سو su میباشد یعنی سود بخشیدن، بسا دراوستا واژهٔ سَوَ sava بمعنی بخشایش است، یادداشت

شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ ازهات ۴۴ نگاه کنید.

۹ - پس آنگاه = أَئپی تائیش aipi-tais، دربند ۱۱ از هات ۳۴ تائیش آ tâis-â آمده و در بند ۷ ازهات ۴۴ تائیش tâis یعنی پس آنگاه، اینچنین، اینگونه، همانا.

۱۰ - بکام یاخوش = اوشتا ustâ، این واژه بسا دراوستا بمعنی بخواهش وبکام وبآرزو آمده وبساهم بمعنی خوشی ونیکویی ورستگاری. اوشتی usti که دربند ۴ ازهات ۴۸ آمده بمعنی کام وخواهش نیز مانند اوشتا ازمصدر وَس vas در آمده که بمعنی خواستن، خواهشداشتن، آرزو کردن است. یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ ویادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

(اهنودگات : یسنا، هات ۳۱)

نخستین بند

۱ — بیاد آوردن = ( ) ، از مصدر مر mar . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

از همین بنیاد است هومرتی hu-marəti (خوب پیك) که در بند ۱۰ همین هات آمده است .

۲ — فرمان ، دستور = اوروات urvâta ، دوبار در این بند آمده . یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ — ضمیر «تان» برمیگردد باهورامزدا و امشاسپندانش .

۴ — آگاهانیدن ، آموزانیدن ( ) = سَنگْه sañh ، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ — ناشنیده = آگوشتَ a-gusta صفت است ، از آ که از ادوات نفی است یعنی نه و ازگوشتَ gusta اسم مفعول مصدر گوش gush گوشدادن ، شنیدن . یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ و ناگوار و ناخوش و دشوار است .

٦ — از دروغ = دروج druǰ کیش دروغ یا دیو یسنا اراده شده دربرابر دین راستین = اَشَ asha .

۷ — جهان ، گیتی = گَیتها gaêthâ ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ — تباه کردن ( ) = مَرنچ marəṇc میرانیدن ، نیست کردن ، نابود کردن ، کشتن ، تباه کردن . در گزارش پهلوی

(= زند) مورنجینیتن murnǰênîtan درتوضیح افزوده شده تپاهنیتن tapâhênitan تباه کردن چنانکه در بند ٦ از هات ۵۳ ودربند ۱ از هات ٤۵ ودربند ۱۰ ازهات ۵۱ نیز بفعل مَرنچ برمیخوریم ، از همین بنیاد است مَرِدْ marəd که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ ازهات ۳۲ سخن داشتیم ، از برای واژه های دیگر ازهمین بنیاد بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید.

۹ — بجای « بسیار خوش » وَهیشتَ vahista = بهتر آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ — دلداده : بجای این واژه زَرَزْدا zaraz-dâ آمده ، درنسخه بدل zraz صفت است ، برخی آنرا ازاسم زِرِدْ zərəd (= زِرِزْ zərəz) که بمعنی دل است ودربند ۱۲ از همین هات آمده واز مصدر دا dâ (دادن) دانسته اند ، بارتولومه Bartholomae آنرا برابر واژهٔ سانسکریت sraddhâ دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی zarazdâiti (zrazdâiti) که دربند ۱۱ ازهات ٤۳ آمده بمعنی ایمان واعتقاد است ، زَرَزْدیشتَ zarazdista (zrazdista) صفت تفضیلی است که دربند ۷ از هات ۵۳ آمده یعنی با ایمانتر وبا اعتقادتر ومخلصتر یا دلداده تر وبا وفاتر . زَرَزْدا و واژهٔ هایی که ازآن در آمده از هر بنیادی که باشد ، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرِدَ zərəda (دل) در آمده : زرِدَیه zərədhaya بمعنی دل یا میان ومرکز درپارهٔ ۳ از نخستین فرگرد وندیداد ؛ زَرَدَ غنیائی zaradha-ghnyâi یعنی شکستن یا بدل آسیب زدن درپارهٔ ۱٤ ازهمان فرگرد وجز آن آمده است. بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ٤۳ نگاه کنید .

دومین بند

۱ — چون = یِزی yezî هشت بار در گاتها آمده : هات ۳۱ بند ۲ ، هات ۳۲ بند ٦ ، هات ۳٤ بند ٦ ، هات ٤٤ بند

٦ وبند ١٥، هات٤٨ بند ١ وبند٩ ، هات٣ه بند١، از حروف ربط است یعنی چه ، که ، چون ،پس ، آیا ، آری ، هرچند، اگرچه. در گزارش پهلوی : «آن»، «اگر» ، «که».

یزی yezi یا یای کوتاه دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ودرهمه جا درگزارش پهلوی (هَت)= هکر hakar (= اگر) شده ، باین معنی درگاتها درست نیاید، در گزارش پهلوی درمیان هشت بند ازگاتها که برشمردیم دو بار هکر = اگر ترجمه شده، درشش بند دیگر بجای آن در پهلوی « که » و « آن » آورده شده است.

۲ – راه = اَذوَن adhwan ، در بخشهای دیگر اوستا اَذوَن advan ، در گزارش پهلوی همین بندازهات٣١، راس یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار برمیخوریم ، چنانکه در گاتها : هات٣٤ بند١٣، هات ٤٤ بند ٣ .

۳ – بهتر = وَخیَنگه vahyañh ، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند٣ از هات ٣٠ نگاه کنید.

۴ – برگزیدن =وَر var ، یادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٢ از هات ٣٠ نگاه کنید.

۵ – دیدار = اَئیبی دِرِشتَ aibî-dərəsta : از جزء اَئیبی ، وازمصدر دَرِس daras دیدن (یادداشت شمارهٔ ١ از بند ٥ از هات ٢٨ نگاه کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما در بند ٥ از هات ٥٠ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه بچشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت دربخشهای دیگر اوستا اَئیوی دَرِشتَ aiwi-darəsta آمده چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ١٤٦ . دِرِشتَ dərəsta اسم مفعول است ازمصدر دَرِس daras (دیدن) در تأنیث دِرِشتا dərəstâ

٦ – ازینرو = آئیش âis دربند١١ ازهات٢٨ بآن برخوردیم ودر بند ١١ از هات ٤٤ خواهیم برخورد : ازاینرو ، ازبرای اینکه ، چون .



۷ – آمدن ( ) : از مصدر ئی آمدن ، رفتن ، شدن دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ١١ ازهات٣٠ گذشت ، در فرس هخامنشی نیز ئی (i)، دراین بند چنانکه در بند ٢٠ از همین هات ودربند های ٥ ــ ٦ از هات ٤٦ با جزء آ آمده و در بند ٣ ازهات ٥١ با جزء آ و باجزء هام آمده â. ham. i و با جزء پئیتی paiti دربند ٦ از هات ٣٤ ودربند ١١ ازهات ٤٩ و در بند ٩ از هات ٥٠ آمده بمعنی پذیره شدن ، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٨ از هات ٤٦ نگاه کنید . مصدر ئی بسا با جزءهای دیگر که هریك اندك تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده وبسا هم بی این جزء ها آمده ، در خودِ گاتها : بند ١٤ همین هات و بند های ١ و١٦ از هات ٤٦ .

۸ – داور یا رد = رتو ratu ، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٢ از هات ٢٩ نگاه کنید.

۹ – بجای گروه آنس asa دسته، فرقه، دو گروه یا دوفرقه و دو دستهٔ دینی مراد است : مزدیسنا و دیگر دیویسنا .

واژهٔ آنس asa با واژهٔ رانَ râna که دربند ٣ همین هات آمده بیگمان یکی است ، چون ریشه و بُن این واژه بسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنس پی خواهیم برد .

۱۰ – شناختن ( )=وید vid، یادداشت شمارهٔ٧ از بند ٤ از هات ٢٨ نگاه کنید.

۱۱ – زندگی کردن ( ) = جی ji ، یادداشت شمارهٔ ٨ ازبند ٥ از هات ٢٩ نگاه کنید.

سومین بند

۱ – سزا = خشنوتَ xshnûta ، در بند ٩ ازهات٥١ نیز آمده از مصدر xshnu خوشنود کردن (یادداشت شمارهٔ ١٠ از بند ١ از هات ٢٨ نگاه کنید) ، در این بند چنانکه در بند ٩ از هات ٥١ از خشنوتَ ، سزا اراده شده، آنچه در خور است و

سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیك وخواه بادافراه کردار بد زیرا در هردو بند سخن ازسزای دوگروه است ، چه مزد پسنان نیکوکار وچه دیو یسنان بزهکار .

۲ - خرد : بجای این واژه مَینیو mainyu آمده ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آذر = آتَهر âthr ؛ آتَر âtar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود دربند ۹ از همین هات و دربند ۷ از هات ۳۰ ودر بند ٤ از هات ۳٤ ودربند ٤ ازهات ٤۳ ودر بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ - آموزانیدن ( ) = چیش ، cish یا چیش (= کَیش kaêsh) دربسیاری از بندهای گاتها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یابشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳٤ بند ۱۳ ، هات ٤٤ بند ۱٦ ، هات ٤۵ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۱۸ ، هات ٤۷ بند ۵ ، هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین دربند ٦ از هات ٤٤ معنی باز شناختن واز آن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پَرا آمده : para-cish بمعنی پیمان دادن و پیش بینی کردن وامیدوار بودن. مصدر چِیثه cith (= کَیثه kaêth) که دربند ۲ ازهات ۳۳ ودر بند ۹ ازهات ٤٦ آمده بمعنی آموزانیدن است و مصدر چیت cit (= کَیْت kaêt) که در بند ۱۱ ازهات ۳۲ و در بند ۱۱ ازهات ۵۱ (دراین بند پسین با جزء آ) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن است و با مصدر چیش cis یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فَرَ : fra-cit آمده است . واژه هایی که از این مصدرها درآمده دراوستا بسیار است ، از آنهاست درگاتها چیستی بمعنی اندیشه و شناسایی در بند ۹ ازهات ۳۰ ، در بند ۲ ازهات ٤۷ ، دربند ۱۱ ازهات ٤۸ ، در بند ۲۱ ازهات ۵۱ . چیستی cisti بمعنی آموزش و آگهش ودانش و آیین ودستوردینی وکیش دربند ۱۰ از

هات ٤٤ ، دربند ۵ ازهات ٤۸ ، در بند های ٦ و ۱۸ ازهات ۵۱ . درفارسی از این بنیاد واژهٔ کیش بجا مانده که در خود اوستا تکَیْش tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ٤۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر وَرِنَ varəna دین و آیین راستین (یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تکَیْش tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پارهٔ ۱ و جز آن . تکَیْش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده ، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه در گاتها : هات ٤۹ بند۲ ، دراینجا این واژه ازبرای آموزگاردین دروغین آورده شده اما درجاهای دیگر اوستا از برای همهٔ آموزگاران دینی بکاررفته چنانکه درواژهٔ پَئُوئیریوتکَیْش paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه دراوستا همیشه ازبرای نیکان وپارسایان که مردم را براه راست خوانده وآیین نیك نهاده ، بکار رفته است. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ۵۹ نگاه کنید .

تکَیْش tkaêsha = کیش از مصدر چیش cish (= کَیْش kaêsh) درآمده است . بنام پوروچیستا pourucistâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیاردان » در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ٤۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا درجلد دوم یشتها صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ .

۵ - هماورد : درمتن رانَ râna آمده ، دربند ۱۲ از هات ٤۳ و در بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ ازهات ۵۱ نیز بآن برمیخوریم ، دربند ۱۹ از همین هات رانَنْ rąna آمده ، این واژه ناگزیر با واژهٔ آنْسَ asą که دربند پیش درشمارهٔ ۹ گذشت درمعنی یکی است واز آن دو دستهٔ دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا ارادهشده یادو فرقه که در سر دین راستین وکیش دروغین

باهمدیگر در ستیزه و نبرد اند . رَنَ rāna که در پارهٔ ۵۲ از فرگرد هفتم وندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره‌نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده‌است، همچنین واژهٔ را نیز در گاتها در بندهایی که برشمردیم، در گزارش پهلوی پتکار تاران patkârtârâm شده است .

هَمْ اَرِنَ ham-arəna در پارهٔ ۳۱ فروردین یشت یعنی پیکار و رزم و نبرد است، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نبشتهٔ بیستون) هم‌آرَنَ ham-arana بهمین معنی است؛ هم‌اِرِثَه ham-arətha در پارهٔ ۱۲ ارت یشت و در پارهٔ ۴۸ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هماورد و دشمن است . در فرس هخامنشی نیز هَمْ‌اَرَ ham-ara بهمین معنی است، در سانسکریت rāna بمعنی جنگ . مصدر اَرْ ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنبیدن و بگردش در آمدن و در رسیدن و در آمدن است ریشهٔ این واژه هاست . با جزء آ در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن و در آمدن است و با جزء فرا : frâ-ar دربند ۳ از هات ۴۶ یعنی فراز آمدن، و با جزء پئیتی : paitî-ar دربند ۱۲ از هات ۴۴ یعنی بستیزه در آمدن و یا پذیره شدن و پذیره آمدن . همین‌واژه است که در پتیرک patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسر را بذیرهٔ او فرستاد بنشابور» دیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری در بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم ص ۶۲ . یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید .

مصدر اَرْ ar با جزء اوس (= اوز uz) و آ â در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خویشتن بکسی نمودن یابسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است، افزوده شده است . مصدر اَرْ ar با جزء های گوناگون که با هر یك اندك تغییری درمعنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است . همچنین واژهٔ اَرْ ar بمعنی بخشودن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹، هات ۳۴ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵ .

۶ - برگزیده : چَزْدَنْگهونت čazdaṅhvant ( ) در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به ویچارتار vičârtâr گردانیده شده است، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - آموزش، فرمان، دستور = اوروَتَ urvata ، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - گفتن ( ) = وچ vač ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - بدانیم : ویدوَنوئی vîdvanôi از مصدر وید vid دانستن، دریافتن . یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - از برای واژه های زبان و دهان یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ - زنده یاجاندار = جْوَنْتْ ǰvant ، ازاین واژه مردم اراده شده ازمصدر جو ǰu = ǰi در آمده که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گذشت . در بند ۱ از همین هات و در بندهای ۱۱-۱۲ از هات ۳۲ جیوتو ǰyôtu بمعنی زندگی ازهمان بنیاد است، همچنین است جیاتو ǰyâtu که در بند های ۹ و ۱۰ از هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی ǰîti که در پارهٔ ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است .

۱۲ - گروانیدن ( ) = وَرْ var ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ – خوانده‌شده = zəvīm . از صفت زَئُویَه zaoya (اسم مفعول) در تأنیث زَئُویا zaoyâ . از مصدر زو zu که بمعنی خواندن و یاری خواستن (استغاثه کردن) است

زو zu و زبا zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۳ بند ۵، هات ۴۳ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۴۹ بند ۱۲، هات ۵۱ بند ۱۰. از همین بنیاد است زَوَنْ zavan بمعنی خوانش (استغاثه) که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بند ۳ از هات ۲۹ آمده است، صفت دوش آزُوبا dus-azôbâ بمعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ۴ از هات ۴۶ آمده است.

مصدر زبا zbâ = زو zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده، زبایشن در پهلوی و پازند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۰۷ نگاه کنید)، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲ – نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰.

۳ – دربارهٔ اشی ashi ( ) ایزد پاداش، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و از برای آرمیتی یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید.

۴ – آرزو داشتن ( ) = ایش ish در خواستن، خواستار بودن، ایش ish نیز در وستا بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۹، در فرس هخامنشی اَیش aish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نبشته داریوش بزرگ در بهستان (= بیستون)، یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵ – بجای شهریار خشَتْهر xshathra آمده، یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶ – نیرومند: نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۷ – بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی و نمو) = وِرِدْ varəd از مصدر وَرِدْ varəd، در پهلوی والیتن، در فارسی بالیدن گوییم، در بند ۳ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم بر خورد، بواژهٔ وَرِدِمانَم varədəmąm در بند ۱۶ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

۸ – چیره شدن، دست یافتن، شکست دادن، پیروزی یافتن، برتری یافتن ( ) = وَنْ van در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۴۸ بند ۱ و بند ۲، هات ۴۹ بند ۴، هات ۵۳ بند ۵. از همین بنیاد است وَننا vananâ که در بند ۱۵ از هات ۴۴ آمده بمعنی پیروزی (فتح).

وَنْ van در اوستا، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهشداشتن ودوست داشتن است، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت. در سنگ نبشتهٔ بیستون باجزء پَتی patiy وجزء آ â بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ van بمعنی سود بردن و بدست آوردن است، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۴۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱ – آگاهانیدن یا گفتن ( ) = وَچْ vac، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۲ – بهتری = وَهْیَنگه vahyaṅh پاداش بهی مراد است، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ – بازشناختن ( ) از مصدر وی چی vī-či، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ – دریافتن ( ) از مصدر وید vid، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ – بیاد سپردن = مِنْدائیدیائی mə̄ṇdâidyâi (Inf.) در بند ۸ از هات ۴۴ نیز آمده: از واژهٔ مِنْ (از مصدر مَن man

اندیشیدن) و دائیدیائی daidyâi (ازمصدر دا dâدادن)، دَئیدیائی (Inf.) daidyâi بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲۰ از هات ۵۱ آمده، همچنین در بند ۵ از هات ۵۳ واژهٔ مِنْ mãn بامصدر دا dâ بمعنی بنش دادن یا یاد سپردن بکار رفته است، بیادداشت شمارهٔ ۱ـ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

۶ – رشک = اِرِشی arəshi، درمعنی این واژه اختلاف کرده‌اند چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته، باید بمعنی رشک باشد و اَرِشْیَنْت arəsyant که در یسنا ۵۲ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی رشکناک یا رشکن (حسود)، بنا براین اِرِشی arəshi هیئت دیگری است از اَرَسْکَ araska که دریسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱۶ رام یشت تکرار شده است، در فارسی رشک یا ارشک و در پهلوی اریشک arisk، درکتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که ازمندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ۶ از دیو آرِش arəs یعنی دیو رشک یاد شده، بجای واژهٔ اِرِشی ərəshi که در بند ۶ از هات ۳۱ آمده. نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246 در فصل ۲۸ بندهش فقرهٔ ۱٤ دیوارشک «دشمن کینه ورِ بد چشم» تعریف شده است.

ششمین بند

۱ – دانا = ویدْوَنگه vidvaṅh از مصدر وید vid دانستن، آگاه بودن، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ – آشکارا = هَئیتیه haithya، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ – سخن = مانْثرَ mąthra، بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم: نخستین هَئوروَتات haurvatât، همان است که در فارسی خرداد گوییم؛ دومین اَمِرتات amərətât یا اَمِرتاتات

amərətâtâtدرفارسی مرداد یا امرداد، چنانکه میدانیم خرداد وامرداد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر: اردیبهشت و بهمن و شهریور وسپندارمذ، جداگانه‌از آنان‌سخن داشتیم. دراینجاچنانکه پیداست از خرداد وامرداد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بیمرگی = جاودانی. در اوستا، در هرجا که هَئوروَتات haurvatât و اَمرتات amərətâtنام امشاسپندان خرداد وامرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هروَتات وامردات آورده شده ودرهرجاکه معنی آنهااراده شده درگزارش پهلوی به هماك روبشن hamâk-robisn (همه روش) و امرك روبشنیه amark-robisnîh (بیمرگ روش) گردانیده شده، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَئوروَتات یعنی رسایی (کمال). هَئوروْ haurva در تأنیث هَئوروا haurvâ که جداگانه دراوستا بسیار آمده، چنانکه درپارهٔ ۱٤ از یسنا ۱۹ ودرپاره های ۶ و ۸ از یسنا ۵۸ وجز آن صفت است یعنی رسا، همه، درست (تمام، کامل). هَئوروَ درسانسکریت sàrva ودرفرس هخامنشی هروو haruva همان است که درفارسی «هر» شده است. فَرَهَرَوَم fraharavam در فرس هخامنشی، چنانکه در سنك نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی روبهم.

اَمِرتات amərətâtکه حرف نفی اَ در سر آن جای گرفته، یعنی بیمرگی یا جاودانی. درگفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم.

۵ – بر افراختن ( ) = وَخشْ vaxsh رستن، روییدن، برآمدن، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانیwachsen، بهمین معنی در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ۶ از هات ٤۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است، گذشته ازاین، معنی بر افراشتن یا افراختن وبلند کردن وبالیدن وسر برزدن از آن بر میآید چنانکه درهمین بند از هات ۳۱ ودر بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ ازهات ۳٤ و در بند ۱ از هات ٤۸. وخش vaxshدرگزارش پهلوی وخشیتن vaxsitan آمده وتوضیح داده‌شده

اوزوتن av zûtara (افزودن) در بارهٔ وخش و تمام ایرانی رود جیحون = آمویه که باستنی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند ، و رود وخشاب که یکی از بازوهای جیحون است وجشن وخشنگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده ، صفحهٔ ۵۰ـ۵۱ نگاه کنید.

۱ – بجای آراستن در متن رُایتهونْ rôithwən آمده ودر

هفتمین بند یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله ازگاتها تکرار شده است ، جز همین یکبار ، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوردیم اما واژهٔ رَئِتهوَ raêthwa که بنیاد آن است ، دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است . رَئِتهوَ یعنی آمیختن ، بچیزی درآمدن ، آمیزش یافتن ، پذیرفتن، چنانکه در تیریشت پارهٔ ۱۳ وفروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۰ . باجزء اوپَ upa یعنی رخنه کردن ، راه یافتن ، چنانکه در فرگرد ۳ وندیداد پارهٔ ۱۴ وفرگرد ۱۰ پارهٔ ۴۱ با جزء پَئیتی paiti نفوذ کردن ، سرایت کردن آلودن چنانکه درفرگرد ۵ وندیداد پارهٔ ۲۸ وپارهٔ ۳۳ ، باجزء هامْ ham بهم آمیختن ، درهم وبرهم کردن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۷۲ وزامیادیشت پارهٔ ۵۸ و جز آن ، در گزارش پهلوی vimêxtan (ویمیختن) gumêxtan گومیختن(آمیختن)، بواژهٔ رَئِتهویشکَرَ raêthwiškara . (آمیزشکر) که نام یکی ازپیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند درجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۶۱ نگاه کنید وبواژهٔ رَئِتهویش بَجین raêthwiš-bağina پیاله وجامی که ازبرای آمیختن فشردهٔ هوم بکارمیرود ، چنانکه در پاره ۸ ازفرگرد ۱۴ وندیداد آمده است .

۲ – بجای فردوس خواتهرَ xᵛâthra آمده ، درفارسی خوار گوییم ، دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی وگشایش وفراخی وآسایش ورامش وخوشی است ، دربسیاری ازبند های اوستابهمین معنی است چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹ ویسنا هم بمعنی جایگاه خوش وخرم و

سرای پررامش وآسایش یا بهشت وفردوس است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۷ وهات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ وهات ۵۳ بند ۶ .

خواتهرَ xᵛâthra از واژهٔ هو hu (خوب) و آتهرَ âthra (دم ، نفس) آمیزش یافته . دوژآتهرَ duzâthra که در پارهٔ ۸ ازیسنا ۸ آمده یعنی دشخوار یابسختی دمزدن و برنج بودن (دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

چند تن ازدانشمندان مصدر خْوَنْ xᵛan را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهرَ âthra ودوژآتهرَ duzâthra دانسته اند اما واژهٔ آتهرَ نظر باین بنیاد ، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی‌افتد (نگاه کنید به : Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17_18)

خواتهرَ xᵛâthra بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان برآوردن و در گشایش و فراخی زیستن .

دوزخ شرری ذرنج بیهودهٔ ماست فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست (خیام)

۳ – روشنایی = رَئُوچَنگه raočanh ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – اندیشیدن ( ) = مَنْ man در بند ۱۹ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – خرد = خرَتهوَ xrathwa (= خرَتو xratu) بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۶ – آفریننده یا دادار و کارساز = دامی dąmi ، دربند ۸ از همین هات ودربند ۱۰ ازهات ۳۴ ودر بند ۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی dâmi بمعنی آفرینش است چنانکه دربند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ ، مصدر دا دادن ، بخشودن ، آفریدن ریشهٔ آنهاست ، از همین بنیاداست دامن dâman بمعنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از

هات ۴۸ آمده است . همهٔ این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام شده است .

دام درفارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی وجانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان بر توای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصرخسرو)

۷ — داشتن، دارابودن ( ) = دَرْ . dar درفرس هخامنشی نیزدَرْ dar ، درپهلوی ( ) و درفارسی داشتن ، درهات ۴۳ بند ۱۳، هات ۴۴ بند ۴ ، هات ۴۶ بند ۵ و بند ۷، هات ۴۹ بند ۲ ، هات ۵۱ بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاهداشتن و فرا گرفتن ، و از آن خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های اَوَ ava ، اوپَ upa ، نی nî ، وی vî در اوستا بسیار آمده است .

دَرْ dar نیز بمعنی دریدن وشکافتن است، درپهلوی دریتن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۱۲۵ وجز آن .

۸ — بجای نیروی مینوی درمتن مَئینیو mainyu آمده، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ — برافراشتن ( ) = وخش vaxsh، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند پیش .

۱۰ — اینك = نورانم nûrąm باواژهٔ نو nû که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ — همان = هامَ hâma، دربند ۱۶ ازهات ۳۲ هَمَ hama صفت است ، همین واژه است که درپهلوی ( ) ودرفارسی «هم» گوییم .

هشتمین بند

۱ — نخستین پئوروویم paourvîm (یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ پسین = یَزو yazu صفت است درتأنیث یزیوی yezivî چنانکه

دربند ۳ از هات ۵۳ ، بیادداشت شمارهٔ ۴ آن بند نگاه کنید .

۲ — پدر = پَتَرْ patar ، بسا در اوستا پیتر pitar ، آمده ، همچنین درفرس هخامنشی پیتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پْتَرْ ptar ، پیثْرْ pithr ، فِذَرْ fədhr دراوستا بسیار است. درخود گاتها : هات ۴۴ بند ۷ ، هات ۴۵ بند ۴ وبند ۱۱ ، هات ۴۷ بند ۲ وبند ۳ ، هات ۳۵ بند ۴ . دربند ۳ ازهات ۴۷ تا tâ بجای تَرْ tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت pit و پیتر pitar ، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۷ مزدا پدر راستی خوانده شده است، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۳ — چشم = چشمَن čashman ، در پهلوی ( ) و درفارسی چشم ، دربند ۱۳ همین هات نیز آمده. یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۳ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۴ — دریافتن ( ) = گرَب grab ، در فرس هخامنشی نیز گرب grab ، درپهلوی ( ) ودرفارسی گرفتن ، دراینجا با جزء هَنْ: hən-grab یعنی دریافتن یانگریستن ودیدن .

۵ — داور = اهورَ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ ، دربند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

۶ — جهان، زندگی وهستی = آنگهو aṅhu نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .

نهمین بند

۱ — سپندارمذ ـ آرمَئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است ، دراین جهان نگهبانی زمین سپرده باوست ازاینرو دراینجا یادشده، زیرا ازاوست که جانداران، زمین خوش وخرم وچراگاهان خوب و جایگاه برآسایش ورامش یابند . به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۵ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .

۳ – بجای سازندهٔ جانداران در متن گِئوش تَشَن gāuš-tashan آمده لفظاً بمعنی سازندهٔ گاو ، چنانکه میدانیم واژهٔ گئو gao دراوستا اسم جمع همهٔ چارپایان سودمند است ، و نیز نام جانور مخصوصی که درفارسی نیز گاو گوییم . تَشَن tashan بمعنی سازنده، آفریننده از مصدر تَش tash تراشیدن و بریدن و ساختن و آفریدن و بدید آوردن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ٢٩) . تشن همیشه باواژهٔ گِئوش gāuš آمده ، چنانکه در بند ٢ از هات ٢٩ و در بند ٩ از هات ٤٦ ، در گزارش پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار شده یعنی آفرینندهٔ گوسپند (در پهلوی نیز گوسپند بمعنی سراسر چارپایان سودمند است، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گِئوش تَشَن gəuš-tashan مانند گِئوش اوروَن gəuš - urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است ودر بند ١ از هات ٢٨ و دربند ١ از هات ٢٩ آمده ، نام فرشته ایست ، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند ، چنانکه در پارهٔ ١ ازیسنا ٣٩ (هفت هات) گِئوش اوروَن (= گوشورون) وتشن که بجای گئوش تشن آمده باهم ستوده شده اند ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٢ از پارهٔ ١٤ سیروزهٔ خُرد در جلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ١٩٤ و بـه :
Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama Oriental Institute No. 15 p. 146.

۳ – ازخردمینوی یا مینوخرد که درمتن هم این دوواژه بکار رفته نیروی ایزدی که چارپایان سودمند بدید آورد ، اراده شده است، به بند ٣ ازهات ٤٧ نیز نگاه کنید .

۴ – ضمیر « او » برمیگردد ، به جاندار .

۵ – راه = پَتها pathâ ، در گزارش پهلوی راس (راه) ، درفرس هخامنشی پتهی pathi همچنین پَتْهِ path دراوستا ودرخود گاتها بسیار آمده، درانگلیسی path ودر آلمانی pfad ؛ پَنتی panti که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز ، بواژهٔ پَتهمَن pathman دریادداشت شمارهٔ ١٣ از بند ٤ از هات ٤٦ نگاه کنید . پد pad = پَتْهِ path که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه هاست

٦ – دادن ( ) از مصدر دا dâ دادن دراینجا بمعنی نشان دادن یا نمودن است.

۷ – کشاورز = واستریَه vâstrya صفت است بمعنی برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد ، خواه کشت وورز (= کشت و برز) وخواه شبانی (=چوپانی)، در بند های ١ و ٦ ازهات ٢٩ بآن برخوردیم ، در بند های ١٠ و ١٥ از همین هات و در بند ٦ از هات ٣٣ و در بند ٥ از هات ٥١ و در بند ٤ از هات ٥٣ نیز بآن خواهیم بـر خورد ، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ٢٩ و هات ٣١ در بند های ٦ و ١٥ کـه یاد کردیم به ورزیتار varzîtâr یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده است ودر گزارش پهلوی از بند ٤ ازهات ٥٣ به واستریوش vâstryôs برمیخوریم، از واستریوشان سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده ، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه در گفتار پیشه وران سخن داشتیم .

واستریَه vâstrya از واژهٔ واستر vâstar درآمده که در یادداشت شمارهٔ ١١ از بند ١ از هات ٢٩ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است وبمعنی نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واسترَ vâstra که در بند ٢ از هات ٢٩ بآن برخوردیم و بمعنی خورش گرفتیم ، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیگری نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٢ از هات ٢٩ نگاه کنید .

واستروَنت vâstravant در تـانیث واستروَیتی vâstravaiti که در بند ١١ ازهات ٤٨ ودر بند ٢ ازهات

۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره ور.

۸ – گرایدن ( ) از مصدر ئی i رفتن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۱.

۹ – دراینجا واستریه vâstrya با واژهٔ نُوایت nôit که بمعنی «نه» میباشد آمده، در بند ۱۰ همین هات با حرف أ «a» که از ادوات نفی است آورده شده: أواستریه a-vâstrya یعنی نه کشاورز (غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است.

دهمین بند

۱ – ضمیر «او» بر میگردد به جاندار یا فرشتهٔ جانداران گئوش‌تَشن gaus-tashan.

۲ – از این دو: برزیگر و نه برزیگر (چادرنشین) مراد است.

۳ – کله پرور=فشویَنت fshuyant یا شُبان اسم فاعل مصدر فشو یعنی پروراندن، چارپایان پرورش دادن وجانداران سودمند پروراندن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۹.

۴ – داور = آهور ahura، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰.

۵ – برگزیدن ( ) = فَرور fra-var فرا برگزیدن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰.

۶ – پاسبان = فشنگهیه fshānghya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۴۹.

۷ – ناکشاورز. بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش نگاه کنید.

۸ – کوشیدن یا خود رنجه کردن ( ) = دَوْ dav، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۹.

۹ – پیام‌نیك یاخوب پیك=هومرتی hu-marəti، یادداشت

شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

۱۰ – بهره یافتن ( ) = بخش baxsh. در بند ۵ از هات ۴۷ ودر بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده ودربند ۱۰ از هات ۳۳ باجزء آ: â-baxsh، درپهلوی بخشیتن و درفارسی بخشیدن گوییم.

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ bag که در پارهٔ ۸ از زامیاد یشت بکار رفته و در پهلوی بختن، اسم مفعول این مصدر بخت baxta که نیز در اوستا بسیار آمده، همان است که در پهلوی ( ) و درفارسی بخت گوییم، همچنین ازاین بنیاد است بَگَ baga که در گاتها: هات ۳۲ بند ۸، هات ۵۰ بند ۱ و در بخشهای دیگراوستا بَغَ bagha بمعنی بهره‌وبرخ وبخش است، بغا baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده. نگاه کنید بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده، ص ۱۴۵ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳.

یازدهمین بند

۱ – جهان = گیتها gaêthâ کیهان، گیتی، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲ – دین = دَئنا daênâ، در پهلوی نیزدین، در دومین جلد یشتها در مقالهٔ دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی است و با هیچیك از واژه های بابلی و ارامی که واژهٔ دین عربی از آن درآمده، پیوستگی ندارد. برخی ازدانشمندان ریشهٔ این‌واژهٔ را دراوستا، مصدر دا dâ پنداشته، چنانکه درآن گفتار یادکردیم، بمعنی دانستن گرفته اند.

(دربارهٔ مصدردانستن که در اوستا زَنْ zan و در فرس هخامنشی دَن dan آمده بیادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

بیشتر از دانشمندان ریشهٔ واژهٔ دین‌را مصدر دی dî دانسته اندکه

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژهٔ سانسکریت dhi پیوسته اند، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته:

Die Arische Feuerlehre von J. Hertell Teil; Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست، بسا بمعنی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هویت معنوی و وجدان، در گاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است.

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس از مرگ پیکر آسا نمودار گردد. روان نیکوکار پس از مرگ دینش بپیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بپیکر زنی زشت و بتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی از نیروهای پنجگانهٔ مردمی است. یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید و بگفتار دین در جلد دوم یشتها ص ۱۵۹-۱٦٦ و به هادخت نسك در همان جلد ص ۱٦۷ _ ۱۷۳ که از پیکر یافتن دین، پس از مرگ سخن رفته است و به:

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray: The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گوییم گروهی از دانشمندان واژهٔ دین را در زبان تازی اصلا ایرانی دانسته اند که بمیانجی زبان ارامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیبرك Nyberg:

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به: Nöldeke, Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII s. 534 note 2

۳ – آفریدن، ساختن ( ) = تَش tash، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ همین هات.

۴ – جان = اوشتَن ustana (= اوشتانَ) در بند ۱٤ از هات ۳۳ و در بند ۱٤ از هات ۳٤ و در بند ۱٦ از هات ٤۳ نیز آمده، در گزارش پهلوی جان

۵ – بجای واژهٔ تن اَستْوَنت astvant آمده، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم و در آنجا صفت از برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش پهلوی استومند شده است، بیادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید، در اینجا افزوده گوییم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند شده یعنی دارندهٔ تن و پیکر.

چنانکه از جملهٔ «بجان تن دادی» پیداست، جان بکالبد جای دادن یا بپیکر هستی زندگی بخشیدن، مراد است.

٦ – کردار یا کنش = شیئُوتَنَ shyaothana، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸.

۷ – آموزش، آگهش، فرمان، آیین، پیام ایزدی، داوری (روز پسین) = سِنگهَ sāngha (= سِنگَهَ sānha) باین واژه در گاتها بسیار برمیخوریم چنانکه در هات ۳۲ بند ٦ و در هات ٤۳ بند ۱٤ و هات ٤۵ بند ۲ و جز آن، در بخشهای دیگر اوستا سَنگَهَ sanha آمده. بهمین معنی است سِنگهَنَ sānghana که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده و سِنگهو sānghu که در بند ۷ از هات ۳٤ آمده و سَنگهوَنت sanhvant که در پارهٔ ۱۲ از امیاد یشت آمده (در تأنیث sanhvaiti) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر. همهٔ این واژه ها از مصدر سَنگْهْ sanh در آمده که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ گذشت و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است، بمصدر سانگه sâhh در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید.

۸ – بجای واژهٔ آزاد: وَسَنگْهْ vasanh یعنی خواهنده و

آرزو کننده، این صفت در گزارش پهلوی کامك شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه واز روی کام و خواهش وآرزو است یا آزاد. وَسُو vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده ؛ وَس vasə که در بند ۱ ازهات ۴۳ ودربند ۹ ازهات ۵۰ آمده ازقیود است ودرگزارش پهلوی به کامك شده یعنی بکام، وَسْنَ vasna دربند ۱۵ ازهات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده‌ومیل،همین واژه‌است که درفرس، وَشْنَ vashna شده مکرراً درسنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است. وَسَس خشثرَ vasasə-xshathra که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام وپادشاه کامکار،درگزارش‌پهلوی به‌کامك‌خوتاکیه pa kâmak xᵛatâkîh یعنی خدایی (پادشاهی) بکام. همهٔ این واژه ها از مصدر وَسْ vas درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهشداشتن است، دربندهای ۲ و ۴ و ۸ و ۹ ازهات ۲۹ بآن برخوردیم، اوشْتَ usta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - کیش = وَرِنَ varəna، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۰ - بجای پذیرد = آمده ازمصدر dâ دادن یعنی: آزاد وبکام وخواست خویش، کیش و آیین بخود ارزانی دارد.

دوازدهمین بند

۱ - همانگاه = اَثْرا athrâ در اینجا ازظروف زمان است دربند ۱۶ ازهات ۴۶ ازظروف مکان است، یعنی ازهمان آغاز، که در بند پیش سخن رفته: گوهر نیکی مردم‌را بدین راستین خواند و گوهر بدی بکیش دروغین، آرمیتی (سپندارمذ) کسانی‌را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند یاری رسد.

۲ - برداشتن ( ) = بَرْ bar، درفرس هخامنشی نیز بر bar، درپهلوی بُرتن و در فارسی بردن، دربند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ ازهات ۳۳ نیز آمده، در بخشهای‌دیگر اوستا بسیار آمده وبساهم با جزءهای گوناگون چون آ (â)، اَوَ ava، اَوی avi، اوس us (= اوز uz)، پَئیتی paiti، فرا frâ، وی vî، نیز niz، هام ham، پَرا parâ، اَپَ apa.

۳ - دروغ گفتار = میثَهْنگه وَچَنگه mithaṅh-vačaṅh، بواژهٔ وَچَنگه vačaṅh که بمعنی گفتاراست دربند ۳ از هات ۳۰ برخوردیم و واژه ای که در آغاز همین بند به «آواز» گردانیدیم در متن وَچْ vač آمده، با وَچَنگه از یك بنیاد است (یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸) میثَهنگه mithaṅh یعنی دروغ، نادرست. میثَهنگه وَچَنگه mithaṅh-vačaṅh درگزارش پهلوی‌نیز به دروغ گفتار گردانیده‌شده: کدبا (= دروغ) ، میثَهیه mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ، نادرست، وازگون.

۴ - ۵ داناونادان: دانا یا شناسا و آگاه = ویدْوَنگه vîdvaṅh و در بخشهای دیگر اوستا ویذْوَنگه yîdhvaṅh، در بند ۶ از هات ۲۹ باین صفت برخوردیم و به‌هیئت‌دیگر آن، ویدوش vîdus نیز دربند ۴ ازهات ۲۸ برخوردیم، ودربخشهای‌دیگر اوستا ویذوش vîdhus آمده است. ویدوَنگه اسم‌فاعل‌است از مصدر وید vid یعنی دانستن، شناختن، آگاه شدن.

همین واژه که با حرف نفی «اِ» آمده: اِویدوَنگه a-vîd-vaṅh یعنی نادان، درگزارش پهلوی آکاس، اَنْ آکاس (âkâs ،

۳ anâkâs)یعنی آگاه و نا آگاه . دراوستا اَ a ، که ازادوات نفی است بیشتر آمده تا اِ ، به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژهٔ ما mâ در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۷ همین هات .

٦ - دل = زِرِذْ zarad نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۱ . از برای منش = مَنَنگ manañh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - بجای « پـی در پی » آنوش هَچ ânushac ( ) همین یکبار دراوستاآمده ، بارتولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend.

کانگا Kanga : closely following ; instantly; Steudily

جکسن Jackson : unceasingly

یوستی Justi : festhaltend

۸ - بجای روان مئینیو mainyu که درفارسی مینو گوییم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۹ - سرگردانی = مِئِتها maêthâ زیغ ، گمان (شك ، تردید) بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ - آشکار = آویشیَه âvishya ، بهمین صفت دربند ٥ از هات ٥۰ نیز بـر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش âvis یعنی آشکارا یا هویدا وبدیده آمدنی ، هردو درگزارش پهلوی آشکارك شده است .

۲ - نهانی = تَیَه taya صفت است ، در گزارش پهلوی نیهانیك nihânîk ، این واژه اصلا بمعنی دزدی است ، چه تایَه tâya که دریسنا ۱۲ پارهٔ ۲ آمده بمعنی دزدی است ودرگزارش پهلوی نیزچنین گردانیده شده

است . تایو tâyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه دریسنا ۹ پارهٔ ۲۱ ودر فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ۱ ، در پهلوی دوزد duzd و جز آن .

۳ - باز خواست یا پرسش = فْرَس frasa از مصدر پَرِس paras که در همین بند ودر بند گذشته و بند های ۱۳-۱٦ نیز بکاررفته است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۴ - گناه = اَئِنَنگه aenañh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

٥ - خُرد (کوچك) ، کم ، کاست = کسو kasu ، دربند ٤ ازهات ٤۷ نیز آمده است ، درگزارش پهلوی کوتاك (کودك) . کاستن درفارسی باکسو kasu اوستایی از یك بنیاد است ، در لهجهٔ زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوك یعنی کوچك نگاه کنید به :

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

٦ - رهایی = بُوج bûǰ از مصدر بوج buǰ رهانیدن ، رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پارهٔ ۳ ، بهرام یشت پارهٔ ٤٦ ، هرمزد یشت پارهٔ ۱۷ وجز آن . بَئُوختر baoxtar که درویسپرد کردهٔ ۷ پاره ۳ آمده یعنی رهاننده ، در گزارش پهلوی بوختار bôxtâr ، در پهلوی بوختن bôxtan یعنی رهانیدن وبوژیشن bôzisn چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی ورستکاری ، از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سُبخت (یعنی پندارنیك ، گفتارنیك وکردارنیك : هومت ، هوخت ، هورشت رستگار ساختند یا برهانیدند) ؛ چهاربُخت (نمیدانم از شمارهٔ چهار چـه اراده شده شاید آخشیج چارگانه چون اندروای (=هوا) و آتش وآب وزمین که نیز درمزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بُخت (یعنی گاتها : اهنود ، اشتود ، سپنتمد ، وهوخشتر ، وهیشتوایشت رهانیدند) ، هفتان بخت (یعنی

هفت امشاسپندان: هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد رهانیدند)، یزدان بخت؛ مهیزد (یعنی ماه‌رهاتید) وجز آن. بچهار مقالهٔ نظامی، بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲٤۰ نگاه کنید.

۷ – باز جستن ( ) = یم yam در اینجا باجزء آ آمده و در بند۹ از هات ۳۲ با جزء اَپ: apa-yam بآن برمیخوریم.

۸ – آگاه = هارَ hâra، در بند۱ از هات ٤٤ نیز آمده‌است از مصدر هَر har یعنی پاسداشتن و آگاه بودن، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱ از هات٤۹ از این مصدر و واژه هایی که از آن در آمده سخن خواهیم داشت.

هارَ hâra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه، درفارسی نیز بجا مانده و آن درواژهٔ زینهار یا زنهار است، مرکب از زین=«ازاین» و هارَ یعنی پاسدار ازاین، آگاه باش از این، هشدار زین: زینهار از قرین بد زنهار (سعدی)

۹ – دیده یا چشم = چشمن čashman، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۸ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱۰ – روشن یا رخشان = ثویسرَ thwisra، همین یکبار در اوستا آمده.

۱۱ – نگریستن، دیدن، نگاه کردن ( )=وین vin، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

چهاردهمین بند

۱ – بجای رفتن و آمدن، نخستین ( ) از مصدر ئی و دومین ( ) از مصدر گم gam (= جس ǰas)، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۲ – وام = ایشود ishud، در بند ۱۵ از هات ۳٤ نیز آمده در گزارش پهلوی آپام یعنی آوام، وام(قرض)، درهفت هات: یسنا ۳۶

پارهٔ ۵ ویسنا۳۸ پارهٔ٤ ویسنا ۳۹ پارهٔ٤ فعل ایشوئیدیَه ishûidya بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینیتن âpâmēnîtan (وامگزاردن) گردانیده شده‌است، مراد از آن وامی است که بندگان درستایش ونیایش بآفریدگار پردازند. درفارسی نیز «آوام» آمده (النهایه ص ۱۲٤)

۳ – مُزد = داثرَ dâthra، درگزارش پهلوی داسر dâsr یعنی دهش و پاداش، در بند ۱۳ از هات ۳٤ دَثرَ dathra آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کُنشها ثبت گردیده. در فرهنگها واژهٔ داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیك شعر سوزنی گواه آورده شده با واژهٔ اوستایی داثرَ یکی است، چون آن شعر سوزنی درفرهنگها درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم.

داثرَ از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن است، در آمده است. از برای خود واژهٔ مزد که در اوستا میژدَ mizda آمده بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ ازهات ۳٤ نگاه کنید.

۴ – بجای پاك و ناپاك اَشوَنت ashavant وذرِگوَنت drəgvant آمده: از نخستین، راستی پرست یا پیرو دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده میشود واز دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا. بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ – شمار پسین، امارهٔ روز واپسین، سرانجام کار = هِنْکرتی hə̄n-kərəti یعنی شمار روز پسین، آنچنان که در سر انجام از روی نامهٔ کردار، نیکی وبدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند و گناهکاران بادافراه بینند.

در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱ هَنْکرتی haṇ-kərəti یعنی پایان و سرانجام. در رام یشت پارهٔ ٥٤ از هِنْکرتی həṇ-kərəti معنی مناسب بر نمیآید، در پارهٔ ۱۸ از یسنا ۷۱ هَنْکرتَهِ

han-kərətha صفت است یعنی بجای آورده شده ، پایان یافته ، ازسرتابن سراییده شده وبسر آورده شده و پایان پذیرفته ، دراین‌باره‌هیچنان پارهٔ ۱ ازهمان یسناکه یاد کردیم هَن‌کرتی وهَن‌کِرتَیه با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که درآن درباره از پایان و انجام گاتها واز کاملا سرودن آنها سخن رفته است . این واژه ها از مصدر کَرْ که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هَن : هَن‌کَر han-kar یعنی بجا آوردن ، بسرآوردن کار وپایان دادن چنانکه در یسنا ۱ در هر یك از پارهٔ آن آمده است .

۱ – سزا =مَئِنی maêni (مَئینی maini) در بند

پانزدهمین بند

۱۹ ازهات ٤٤ نیز آمده ، درگزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پاتفراس vinâsisn-pâtfrâs (پادافراه گناه) گردانیده شده و در بند ۱۹ ازهات ٤٤ ویناسکاریه پاتفراس vinâskârih-pâtfrâs (پادافراه گناهکاری)

۲ – دروغپرست=دْرِگوَنت dragvant ، دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم که ازاین واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاك اراده میشود ، درپهلوی و پازند دروند darvand ، دراینجا کسی از بزرگان دیویسنا مراد است ، به بند ٤ از هات ٤٦ نگاه کنید .

۳ – شهریاری = خشَتْهر xshathra .

۴ – فراهم کردن( )=هو hu آماده کردن،ساختن، انگیختن ، بکار آوردن . گذشته ازاین‌واژهٔ هو بچند معنی دیگرهم دراوستا آمده است : هوhu فشردن،هوhu پختن‌وجوشانیدن، هوhu زادن ، زاییدن یا راندن، باین معنی آنگاه بکاررود که ازبچه پس انداختن آفریدگان بدواهریمنی سخن باشد.

۵ – بدکنش=دوش‌شیَئوتَهنَ dus-syaothana ، یادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۶ – زندگی =جیُوتو jyôtu ، یادداشت شمارهٔ۱۱ ازبند ۳

از همین هات نگاه کنید .

۷ – یافتن، پیداکردن ( )= وید vid ،یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ – جُز یا بی (بدون) = هَنَر hanarə از حروف اضافه است ، در بند ۵ از هات ٤٧ نیز آمده .

۹ – آزار ، ستم ، زور = آئِنَنگه haênanh ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ از هات ۳۰ .

۱۰ – چارپا یاگاو وگوسپند=پَسو pasu نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ ازهات ۲۹ .

۱۱ – واژه‌ای که‌به کارگران گردانیدیم ، نیزمیتوان به کسان وبستگان ومردان گردانید ، در متن ویرَ vira ، در بند ۹ از هات ٤۵ نیز با واژهٔ پسو یکجا آمده ، درپهلوی ویر vir یعنی مرد برابر واژهٔ لاتین vir وصفتی که از آن درآمده : virilis در فرانسه viril شده است . ویر بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ۱٤ وجز آن . درسانسکریت نیز vîrâ بمعنی مرد است . ویرَ vîra نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون هویرَ hvîra (هو + ویرَ hu+vîra) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ٦۲ پارهٔ ۵ ، پرتهویرَ pərəthvîra (پرتهو + ویرَ pərəthu+vîra) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۱ .

درفارسی نیز ویر بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :

زین بدکنش حذرکن‌وزین‌پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر
(ناصرخسرو)

۱۲ – کشاورز یا دهکان= واستریه vâstrya ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۳ - راستکردار = اَدروجیَنت a-drujyant، این صفت باحرف نفی اَ واسم فاعل مصدر دروج druj (دروغ گفتن) ساخته شده یعنی نه دروغگو، نفریبنده، بنابراین پیرودین راستین مزدیسنا یا پارسا و راستکردار.

شانزدهمین بند

۱ - نیك اندیش = هودانو hu-dânu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۲ - افزایش دادن = فَرَدَتهائی fra-dathâi (Inf.)، در بند ۹ از هات ٤٥ نیز آمده یعنی افزودن، بالانیدن. فَرَدَتهه fra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ٥٥ پارهٔ ۳ و یسنا ٦٨ پارهٔ ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشایش و فراخی، هر دو واژه از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشیدن است در آمده است.

۳ - توانایی = خشَتهر xshathra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸.

۴ - خان و مان = دمانَ dəmâna، درجا های دیگر اوستا نیز دِمانَ و نمانَ nmâna آمده در پهلوی mân و در فارسی مان گوییم، بسا در گاتها با واژهٔ گَرُو garô آمده چنانکه در هات ٤٥ بند ۸ و هات ٥٠ بند ٤ ( ) و هات ٥١ بند ١٥ ( ) در بخشهای دیگر اوستا گَرُونمانَ garô-nmâna، در گزارش پهلوی گروتمان همان است که در فارسی گرزمان شده. اسدی درلغت فرس گوید: گرزمان پارسیان گویند عرش است وشعرا گویند آسمان است، دقیقی گفت:

مه وخورشید با برجیس واسمان زحل با تیر و زهره بر گرزمان

همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا داذ است فرمان

گرودمان = گرونمان یا گرزمان یعنی خان ومانِ سرود وستایش، وسرای نیایش. از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین اراده میشود، واژه گر gar بمعنی

ستایش ونیایش وسرود است، همین واژه نیز مصدر است بمعنی سراییدن وستاییدن، در توراة نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است، چنانکه درزبور داود مزمور بیست و دوم فقرهٔ ٤، نگاه کنید به:

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بساهم واژهٔ دِمانَ (= نمانَ) باواژهٔ دروج آمده: دروجُودِمانَ drûjô-dəmâna یعنی خان و مان دروغ، از آن دوزخ اراده میشود چنانکه درهات ٤٦ بند ١١ و هات ٤٩ بند ١١ وهات ٥١ بند ١٤.

در بند ١٣ از هات ٣٢ دِمانَ با واژه های بدترمنش و در بند ١٥ از همان هات با واژه های منش نیك آمده، از خان و مان بدتر منش دوزخ واز خان ومان منش نیك بهشت اراده شده است.

٥ - روستا = شوئیتهر shôithra، دربند ١٨ ازهمین هات و در بند ٤ از هات ٤٦ نیز آمده، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم چنانکه درهمهٔ پاره های نخستین فرگرد وندیداد و در تیریشت پارهٔ ١ و بهرام یشت پارهٔ ٦٣ و یسنا ٢ پارهٔ ١٦ و جز آن، در گزارش پهلوی روستاك (روستا)، روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده:

هر که روزی باشد اندر روستا تا بماهی عقل او ناید بجا (جلال‌الدین در مثنوی)

رُستاق ورُزداق مُعرّب آن است، اما در روزگاران پیش روستاك (= روستا) نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشت زار: «در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصدو شصت و پنج دیه است».

(تاریخ قم چاپ طهران ص ٥٦ باهتمام جلال‌الدین طهرانی.)

واژه‌های ده وشهر وکشور که بزودی یادخواهیم کرد مانند واژهٔ روستا اهمیت پارینهٔ خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده، امروزه درفارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته، خُرد تر، چنین خوانده میشوند.

روستاك [illegible] rôstâk و هست کهنتر این واژه در پهلوی روتستاك [illegible] rôtastâk در گزارش پهلوی (= زند) از پارهٔ ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: [illegible] «یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند».

شُوئیتهر shôithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند، چه این واژه از مصدر شی [illegible] shi درآمده که دراوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن ساختن است ودرگزارش پهلوی به ماتن [illegible] گردانیده شده (بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید).

در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ روستا برابر است با واژهٔ اوستایی رَئُوذیَه [illegible] raodhya (=رَئوئیذیَه [illegible] raoidhya)، صفت است یعنی رویاننده یا باردهنده ازمصدر رَئُود [illegible] raod رویدن (بیادداشت شمارهٔ ۳ از پارهٔ ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید). از اینکه از واژهٔ شوئیتهر shôithra وپهلوی آن روستاك دِه اراده نشده ازنخستین فرگرد وندیداد که یادکردیم بخوبی پیداست، دراین فرگرد از شانزده کشور چون ایران ویج (خوارزم) وسغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همهٔ آنها با واژه های اَسَنکه [illegible] asanh وشُوئیتهر shôithra آورده شده، اینچنین: «نخستین جاها وسرزمینها که بهتر آفریدم، من که اهورا مزدا هستم، ایران ویج است...» ودر گزارش پهلوی این دو واژه به جیناك [illegible] jînâk یعنی جا (در برهان قاطع واژهٔ جیناك یاد شده) و روستاك rôstâk گردانیده شده است.

در کتاب پازند مینوخرد درفصل ٤٤ فقرهٔ ٢٤ آمده: «وپیدا کو هرمزد ایران ویج اژاور کان جایکان ورُستاکان وه دانذ» یعنی: وپیداست که هرمزد ایران ویج را ازجاها و روستا های دیگر بهتر آفرید (دربارهٔ ایران ویج، بگفتار آن درجلد اول یسنا، گزارش نگارنده، ص ۳۳- ۵۲ نگاه کنید.)

در هر جای اوستا که واژهٔ شوئیتهر آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر میآید نه بویژه دِه. شوئیتهر در گاتها بجای زَنتو [illegible] zaṇtu در بخشهای دیگر اوستا بکار رفته است. دربند ۱۸ همین هات آبادانیها و سرزمینهای ایران کهن نظر ببزرگی آنها از روی ترتیب چنین آمده: دِمانَ [illegible] dəmâna، ویس [illegible] vîs، شوئیتهر [illegible] shôithra، دخیو [illegible] dahyu یعنی خانوار، ده، روستا، ایالت یاکشور. در جاهای دیگر بسا باین واژه ها با هم برمیخوریم و بهمین ترتیب، جزاینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهر واژهٔ زنتو بکار رفته که در پهلوی زند [illegible] گوییم. ازواژهٔ دخیو که در یادداشت آینده سخن خواهیم داشت بخوبی پیداست که شوئیتهر سرزمینی است خردتر از ایالت یاکشور و بزرگتر از ده بنا براین باید سرزمینی باشد که امروزه بلوك خوانند.

٦ - واژه‌ای که بجای کشور آوردیم درمتن دخیو [illegible] dahyu آمده نگارنده دراینجا کشور راکه در اوستا کرشور [illegible] karshvar آمده و برابر نامهٔ دینی ایرانیان، دردیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری چنین یادشده: «هر کجا آرام‌گاه مردمان بوذ بچهارسوی جهان از کران تا کران این زمین ببخشیدند وبهفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند...» باین معنی نگرفته است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ ازهات ۳۲. گذشته ازهفت کشور که در داستانها و فرهنگ (ادبیات) مامعروف است، مملکت وبسا یك ایالت هم در فارسی کشور خوانده شده، آنچنان که واژهٔ خَشَثْرَ [illegible] xshathra که دراوستا وفرس هخامنشی بمعنی مملکت وبادشاهی است، درفارسی ازبزرگی آن کاسته، شهر گوییم. درپارینه سراسرمرز وبوم ایرانرا ایرانشهر گفتندی، خودواژه دخیو اهمیّت دیرین خودرا باخته همان است که درفارسی دیه یا ده گوییم.

دخیو dahyu در جا های دیگر اوستا نیز دخیو ودَئینگهو [illegible] daiñhu و دنگهو [illegible] dañhu آمده، در فرس هخامنشی دهیو dahyu

در سنگ نبشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژهٔ دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها) که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر ... » ، داریوش پس از برشمردن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید : « رویهم بیست و سه دهیو (= مملکت) » .

درجای دیگر همان سنگ نبشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند : پارس ، شوش (عیلام) ماد ، آشور ، مصر ، خراسان (پَرتَهو Parthava) ، مرو ، تَهَتَهگو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هرجای از سنگ نبشته‌های هخامنشیان که از دهیو نام برده شده همان است که یك خشتهر پاوَن xshathra Pâvan یاشهردار (= مملکت‌دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته‌اند ، بر آن گماشته بوده است .

از دهیو در فرس هخامنشی باهمیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، درجلد وندیداد از نمانَ و ویس و زنتو و دهیو (=دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها درصفحهٔ ٤٣٥ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژهٔ «داه» را در ردیف دیه وده آورده است پیداست که واژهٔ داه بمعنی دَه از شمار و برابر واژهٔ دَسَ dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از برای دِمانَ و زنتو و ویس و دخیو بیادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد ۷ وندیداد نگاه کنید .

۷ - کوشیدن ( ) بارتولومه .Barthol آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sparəz یاد کرده است . سپَرِزْ در اینجا با جزء اَ آمده است ، در گزارش پهلوی آکوشیتار akôsitâr یعنی کوشا .

۸ - مانند تو یا بتو مانند = ثهواوَنت thwâvant ، درهات

٤۳ بند۳ وهات ٤٤ بند۱ وبند۹ وهات ٤۸ بند۳ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

هفدهمین بند

۱ - بزرگتر = مزینگه mazyanh . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ ازهات ۲۹

۲ - گرویدن ( ) = وَرْ var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آگاهانیدن ، گفتن ( ) = مرو mrû ، در گزارش پهلوی گپتن ، دراوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات۳۲ بند۱۲ وبند۱٤ ، هات ۳٤بند۱۳ ، هات ٤۳ بندهای۱۱-۱۲ ، هات ٤٥ بند ۲ وبند٥ ، هات ٥۱بند ۸ و بند۱۹ ، هات٥۳ بند٥ . دریادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پَئیتی : paitî-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ ازهات ۲۹ و دربند ۲ از هات ۳۲ آمده . بواژهٔ مروایتِ mrûitê دریادداشت شمارهٔ۲ ازبند٦ ازهات ٤۹ نیز نگاه کنید .

۴ - بجای « مباد» در متن « ما » mâ آمده بمعنی نه ، ازبرای واژهٔ فریفتن آورده شده ، «ما» دراوستا ازحروف نفی است ، درسرجمله یادرسرفعل افادهٔ نهی میکند ، همین واژه است که درفارسی مَه شده ، بفتح اول و باخفای هاء ، حرف نفی است بمعنی نه ، درفارسی بسا درسرفعلها میآورند چون مپندار ، مگو ، مرو . درآغاز بند ۱۸ همین‌هات بواژهٔ «ما» برمیخوریم .

۵ - از برای دانا و نادان یاد داشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

٦ - فریفتن ( ) = أئیپی دِبو aipî -dəbu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند٦ ازهات ۳۰

۷ - آموزگار = فرَدخشتَر fra-daxstar ، دربند ۳ از هات ٥۱ نیز آمده از مصدر دَخش daxsh (آموزانیدن و

نمودن) چنانکه دربند ۱۵ از هات ۴۳، در بند ۲۱ از هات ۳۲ باجزء فرَ : fra-daxsh

۸ - باش ( ) از مصدر اَه ah بودن .

هجدهمین بند

۱ - مباد = مه ما ، mâ ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گذشت .

۲ - گفتار، سخن = مانتهر mąthra ، بجای آموزش ساسنا sâsnâ آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ از هات ۲۹

۳ - گوشدادن ، گوشیدن ، شنیدن ، نیوشیدن ، شنفتن ( ) = گوش gush ، در آغاز بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹

۴ - ازبرای خان ومان و روستا وکشور = دِمان dəmâna ، ویس vis ، شوئیتهر shôithra ، دَخیو dahyu ؛ نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤ ـ ٦ از بند ١٦ همین هات .

۵ - ویرانی = دوشیتی dushiti : از دوش dus بد و زشت و شیتی shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی shi جای گزیدن ونشیمن ساختن . یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ١٦ همین هات نگاه کنید. دوشیتی درگزارش پهلوی بهدوش روشنیه dus ravisnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

٦ - تباهی یامرگ = مَرَکَ maraka ، درجاهای دیگر اوستا مَهرکَ mahrka یعنی مرگ ، درگزارش پهلوی نیز مرگ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ همین هات .

۷ - بجای ساز جنگ درمتن سنَیتهیش snaithish آمده درفارسی سازجنگ گویند یعنی ابزارجنگ یاجنگ ابزار :

میان دولشکر دوفرسنگ بود   همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)

درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفرّ کیی نرم کرد آهنا   چوخود وزره کرد وچون جوشنا
بدین اندرون سال پنجاه رنج   ببرد و از این ساز بنهاد گنج

سوزنی گوید :

زهیبت توعدو نقش شاهنامه بود   کزو نه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز

در تازی سِلاح خوانند وجمع آن اسلحه . زمخشری درمقدمةالادب ، سِلاح را درفارسی سازجنگ یاد کرده است .

درپهلوی سِنه snêh ، درگزارش فارسی هرمزدیشت آمده : «بسیار سنه یعنی بسیار سِلاح» نگاه کنیدبه :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین دریك نسخهٔ خطی اوستاکه در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ، درپارهٔ ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا ۵۷) دربرابر واژهٔ اوستایی سنَیتهیش snaithish و واژهٔ پهلوی آن سِنه snêh ، در فارسی افزوده شده سِنه . نگارنده در ادبیات فارسی باین واژه بمعنی سِلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که درفرهنگهای فارسی یاد شده وبمعنی آهن وپولاد گرفته شده باید با واژه سِنه بمعنی سلاح پیوستگی داشته باشد.

آب در حلق بدسگالانش   عجب است ارنمیشود چوسنی (شمس فخری)

همچنین واژهٔ ستی باتاء که در فرهنگها بمعنی آهن وپولاد یادگردیده و بشعر ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون سَتی بینی وآب رود   بگردد فراز و بیاید فرود

بگمان نگارنده باید سهوی ازنساخ باشد، تاء بجای نون نوشته شده است واین سهوی است که بآسانی روی میدهد .

در اوستا بواژهٔ سنَیتهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ (= سروش یشت) در پاره های ۱۰ و ۱٦ و ۱۲ و ۲۹ و ۳۱ و درفروردین یشت پارهٔ ۷۱ و جز آن سنّتهه snatha یعنی زنش وآن زنش با ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه درفرگرد چهارم وندیداد در پاره های ۲٦ و ۲۹ و ٤۰ از مصدر سنّتهه snath که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است .

در انجام گوییم : سنی درفارسی برابر سنه snêh پهلوی وسنئیتهیش snaithish اوستاست، هرچندکه سنی درفارسی بمعنی آهن وپولادگرفته شده، امابابد بیاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که با آن ساخته هشده ، نامزد گردیده است چون نیزه از نی وژوبین ازچوب (چوبین)، نگاه کنید به :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - راندن ، از خود دور کردن ( ) = sâ در بند ۷ ازهات ٤۸ نیز آمده و باجزء پئیتی آورده شده : paiti-sâ در آن بند واژهٔ پئیتی دوبار آورده شده ، دومی در وزن شعر زیادتی است ، افزوده شده است . پئیتی سا یعنی پذیره شدن، بستیزه درآمدن و باهماورد برابر شدن و بضد کسی رفتن . بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات بمصدر پئیتی اَر paiti-ar نگاه کنید.

نوزدهمین بند

۱ - اندیشیدن ( ) = مَنْ man ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹

۲ - پزشك زندگی = اَهوم بیش ahûm-bis در بند ۲ ازهات ٤٤ نیز آمده است، صفت است : ازدوواژه، نخست اَهوْ ahu یعنی زندگی ، جهان ، روزگار ، هستی ، در یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۲۸ گذشت، دوم بیش bish که بمعنی دارو و درمان است ، بیشَز bishaz یعنی دارو ودرمان کردن وچاره بخشیدن چنانکه در پاره های ٤۰ - ٤٤ از فرگرد هفتم وندیداد بئشَز baêshaza یعنی درمان بخش، همین واژه است

که درفارسی پزشك و درتازی طبیب گویند :

هر آنکه که دل تیره گردد زرشك ... مر آن درد را دیو باشد پزشك (فردوسی)

دراینجا یادآور میشویم که دُرُستَبد نیز در فارسی بمعنی پزشك است ، واژه های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است . بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۳٦ از هفتمین فرگرد وندیداد نگاه کنید و نگاه کنید بواژهٔ ahûmbis-ratûm دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات ٤٤

۳ - سخن = وچَنگه vacanh ، زبان = هیزو hizû ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ ویادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ ازهات ۲۸

۴ - بجای « آنچنان که باید» وسُو vasô آمده ، ازقیود است یعنی بکام و بدلخواه و آزادانه ، درگزارش پهلوی به کامك ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ همین هات .

۵ - استوار کردن = اِرِژا وخذائی ərəz-uxdhâi راست گفتن ، در اینجا نمودن راستی و نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰

٦ - توانستن ( ) = خشی xshi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۲۸

۷ - بجای آذر وصفت افروزان ، آتهر âthr وسوخرَ suxra آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات ۳۰ ویادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

دربند ۹ ازهات ۵۱ نیز ازآزمایش آذرسرخ یا افروزان وآهن گداخته که در روز پسین بکار آید وازپاداش وپادافراه نیکان وبدان یادشده است .

۸ - بخش (تقسیم) = وی داتی vîdâtî (= ویدانا)، دربند ٦ ازهات ٤۷ ( ) نیز آمده ازمصدر دا

وی dâ (دادن، بخشودن) با جزء وی vi-dâ بخش کردن (تقسیم کردن) در بند۱۲ از هات ۳٤ ودربند۱۱ ازهات ٤۳ بآن برمیخوریم.

۹ - واژه‌ای که به مزد گردانیدیم درمتن وَنگهو vaṅhu (= وُهو vohu) آمده، در پهلوی وِه و در فارسی به گوییم، بسا در گاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی. دراین بند، چنانکه دربند ٦ ازهات ٤۷، بمعنی مزد و پاداش و بخشایش است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند۱ ازهات ۲۹

۱۰ - گروه = رانَ rana دسته وفرقهٔ دینی که مزدیسنا ودیویسنا باشد، مراد است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۳ ازهمین هات.

۱ - پیرو راستی = اَشَوَنْ ashavan، خود پیغمبر زرتشت مراد است که آورندهٔ اَشَ asha یا دین راستین است.

بیستمین بند

۲ - آمدن ( ) = ای (i)، دراینجا با جزء آ آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند۲ ازهمین هات.

۳ - دور مانده = دیوَمْنَ divamna، صفت است از مصدر دو du بمعنی دور کردن و بر کنار کردن، ازهمین واژه است زدودن درفارسی، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٥ ازهات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ ازهات ۳۱ گفتیم که واژهٔ دو du نیز بمعنی وادار کردن و بر آن داشتن و کوشیدن ویاخود رنجه کردن است، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما ازبرای گفتن اهریمنی در برابر مرو mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاکان و نیکان سخنی باشد فعل مرو بکار برند وهرگاه سخن از گفتن ناپاکان باشد فعل دو du آورده میشود.

۴ - آینده = اَپَرَ apara (درتأنیث اَپَرا) در فرس هخامنشی نیز اَپَرَ apara، صفت است یعنی آنچه پس ازاین خواهد بود، در پهلوی اپاریك apârîk بمعنی «دیگر» در بند ۱۱ از هات ٤٥ نیز آمده.

٥ - بدبختی یا زبونی، تباهی، بیچارگی، پریشانی = خشیُو xshyô، در بند ٥ از هات ۳۲ نیز آمده، درگزارش پهلوی شیون sêvan، بارتولومه Bartholomae دراین بند خشی xshî و دربند٥ ازهات۳۲ خشیو xsyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی ونیاز گرفته ودومی را بمعنی تباه کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)

٦ - تیرگی، تاریکی = تِمَنگهْ təmaṅh، در بند٥ ازهات ٤٤ نیز آمده، در پهلوی توم tûm در فارسی تَمْ بمعنی پرده‌ای که درچشم کشیده شود، در تازی غشاوه گویند. ابن یمین گفته:

نرگس نشان‌سروری اندرجبین تو   بیند اگرچه در بصرش آفت تم است

تِمَنگهْ təmaṅh و تِمَنگهَ təmaṅha (تاریك) و تِمَنگهوَنت təmaṅhvaṇt (تاریك مند = تیره و تار) و تِمَسْ چیتهر təmas-čithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار آمده است.

۷ - بلند یا دراز = دَرِگَ darəga، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ ازهات ۳۰.

۸ - دیرپایا = آیو âyu (اَیو ayu) بمعنی سِن درپارهٔ ۱٤ تیریشت نیز آمده.

۹ - خورش بد = دوش خوَرِتهَ duš. xᵛarətha، در بند۱۱ ازهات٤۹ ودربند٦ ازهات٥۳ نیز ازخورش بد که درروز پسین گناهکاران را پیش آورند، نیز یادشده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات۳۰ وبیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۸ از هات ۳۲

۱۰ - بانگ دریغ: بجای دریغ اَوَئِتات avaêtât آمده وباواژهٔ وَچْ vač که بمعنی سخن و گویش است به‌بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ٦ از هات٥۳ صفت وَیوبرِت vayû-bərət نیز گویای

همین معنی است یعنی وای‌بر (= وای‌گر)، واژهٔ «وای» در فارسی که از اصوات است باواژهٔ وَیوُئی vayôi که دربند ۷ ازهات ۵۳ آمده یکی است ودر آنجا مانند واژهٔ اَوَتات یا واژهٔ وَیْج آمده است. بواژهٔ اَوُئی avôi در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ ازهات ٤٥ نیز نگاه کنید.

۱۱ – روزگار، زندگی = اَهو ahu ، در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند پیش گذشت.

۱۲ – دین = دَئِنا daênâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ همین هات.

۱۳ – کشانیدن یا رهبردن، رهنمودن ( ) = نی ni در فرس هخامنشی نی ni ، درپهلوی نیتن nîtan ، این لفظ درفارسی بجانمانده امادرپازند، چنانکه درنامهٔ مینوخرد بسیار آمده است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۳ ازهات ٤٤

بیست و یکمین بند

۱ – خداوندی = خوایثیَه xvâ-paithya ، در گزارش پهلوی نقشمن بتیه = خویش پتیه xvēš-patih ، جزء پسین از واژهٔ پَئیتی paiti در آمده که درپهلوی پت و درفارسی بَد گویند چون سپهبد، موبد، دُرستبد. از واژهٔ خوایثیه = خویشبدی که بمعنی خود سروری است، بادشاهی وخدیوی وخدایگانی وخداوندی اراده میشود.

۲ – رسا (تمام، کامل) = بوری bûri (= بوئیری bûiri)، در گزارش پهلوی بَوَندك bavandak ، درنامهٔ پهلوی بُندهش بَوَندَكْ پاتیخشاهیه bavandak-pâtixšâhih یعنی بادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژهٔ اوستایی خوایثیه xvâ-paithya وصفت بوری میباشد. واژهٔ بوری دربارهٔ ۱ ازیسنا ٤ (هفت‌هات) بافعل کَرْ kar (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن، و در

گشتاسپ یشت پارهٔ ٤٥ بمعنی فزون و فراوان است.

۳ – انبازی باپیوستگی وپیوند = سر sar ، دربندهای ۸–۹ ازهات ٤۹ ودربند ۳ ازهات ۵۳ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی آمیزش ویگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن. بواژه های از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم، چنانکه درگاتها: هات ۳۲ بند ۲، هات ٤۹ بند ۳ و بند ۵، هات ۵۱ بند ۳، نگاه کنید به: Baunack Studien II S. 354

۴ – پایدار = وَزْدْوَرْ vazdvar ، در جاهای دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه دربارهٔ ٤٤ ازفرگرد نهم وندیداد ودربهرام‌یشت پارهٔ ۲۹ و یسنا ٤۸ پارهٔ ۱۱

وَزْدَنگه vazdanh که در بند ۱۰ از هات ٤۹ آمده یعنی پایدار، بادوام. بیادداشت شمارهٔ ۸ آن بند نگاه کنید ونگاه کنید به:

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندرِآس و واکرناگل، وَزْوَرْ را بمعنی رهبری گرفته اند، نگاه کنید به: Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵ – بجای رسایی و جاودانی و راستی وتوانایی ونیك منشی درمتن: خرداد و امرداد و اردیبهشت (اَشَ) وشهریور و بهمن آمده، دراینجا معنی‌این امشاسپندان اراده شده است، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ همین هات نگاه کنید.

٦ – بجای اندیشه مَئینیو mainyu آمده ومیتوان بمعنی‌روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰

۷ – دوست = اوروَتَه urvatha ، در گزارش پهلوی‌نیزدوست ، دربند ۱۱ ازهات ٤۵ ودربند ۱٤ از هات ٤٦ و دربند ٦ ازهات ۵۰ و دربند ۱۱ ازهات ۵۱ نیز آمده است.

بیست و دومین بند

۱ - پیدا = چیترا citrâ (در تذکیر چیتهر citra) صفت است بمعنی هویدا، آشکار، پدیدار، در گزارش پهلوی پیتاك همین است که در فارسی چهر گوییم بمعنی روی، دربند۷ ازهات ۳۳ و در بند ۱٦ از هات ٤٤ نیز آمده است. چیتهر اَوَنگه cithra-avanh که در بند٤ از هات ۳٤ آمده بمعنی آشکارا یاری‌دهنده یا پیدا رامش بخشنده. ازبرای واژهٔ اَوَنگه avanh یاری، یاوری بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیتهر cithra نیز در اوستا بمعنی تخمه و نژاد است چنانکه در بند۳ از هات ۳۲ آمده است، در گزارش پهلوی توخمك، در فرس هخامنشی نیز چیتهر بمعنی تخمه و نژاد است، ازهمین واژه است نام منوچهر که دراوستا منوش چیتهر Manus-cithra آمده بمعنی ازپشت وتخمه ونژاد منوش، درپارهٔ ۱۳۱ فروردین‌یشت باین نسام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص۵۰-۵۲). هوچیتهر hu-cithra صفت است، درتأنیث هوچیترا hucithrâ یعنی خوب نژاد یا نیك بنیاد چنانکه دریسنا ۵۸ پارهٔ۱ آمده‌ودر گزارش پهلوی‌هوتوخمك hutoxmak شده، هوچیتهر درپارهٔ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر وخوشروی یانیك نژاد و خوب پیوند، هوچیترا Hu-cithrâ نیز نام دختری است (کنیزك) در پارهٔ ۱۴۱ فروردین یشت در میان گروهی از کنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتهر در فارسی هُژیرشده نام یکی از دلاوران است، همچنین هُژیر بمعنی نیکو وخوب وپسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هُژیر — سوی نامور خسرو دین پذیر

(دقیقی درشاهنامه)

ازبرای واژهٔ هو hu که بمعنی خوب ونیك‌ونغزوزیباست بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید (هُژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

۲ - نیك اندیش = هودا hu-da نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ - همچنان = یَتهنا yathanâ از قیود و از حروف ربط است، درگزارش پهلوی گاهی بچیگون و گاهی به ایدون گردانیده شده است، دربند۱۰ ازهات ۴۳ نیز آمده است.

۴ - آگاه گردیدن، شناختن، دانستن ( ) = وید vid، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۵ - ضمیر «او» برمیگردد به «نیك اندیش» که از آن زرتشت اراده شده: اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی وکشور مینوی جاودانی اهورا مزداست.

٦ - ازکشورنیك، کشور آسمانی یاپادشاهی مینوی مزدا مراد است.

۷ - نگاهداری کردن یا برپا داشتن و بر گرفتن ( ) = هَپْ hap، درگزارش پهلوی همین بندبه گرفتن گردانیده شده، در بند٤ ازهات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم.

۸ - کارگزارتر = وازیشتَ vâzista صفت‌تفضیلی‌است از مصدر وَزْ vaz، دریسنا ۳٦(هفت هات) پارهٔ ۳ معنی کارسازتر از آن برمیآید. وازیشتَ دربند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پارهٔ ٤ ازیسنا ۷۰ صفت استی asti (یاور) آورده‌شده‌است، بسیاری ازدانشمندان آن را بمعنی‌سودمند گرفته اند، هرچندکه این معنی بسیارمناسب میافتد اما بانگاه بریشهٔ واژه که وَزْ vaz باشد، بهتردانسته بجای آن «کارگزار» آوریم.

وَزْ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن گوییم وازبرای باد بکاربریم، اما دراوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن ودر آمدن وبرانگیختن وکشیدن‌وگردانیدن وتاختن بسیار آمده، درپارهٔ ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته، درپارهٔ ۱۱ آبان‌یشت ازبرای گردونه بکاررفته یعنی گردونه

راندن، در پارهٔ ۵۸ بهرام یشت از برای سپاه بکار رفته : پی کردن سپاه، از پی لشکر راندن، در پارهٔ ۴۷ مهر یشت از برای اسب آمده : اسب برانگیختن، در پاره‌های ۲-۲۷ بهرام یشت از برای باد و گاو و اسب و شتر و گراز و جوانمرد پانزده‌ساله و مرغ شاهین و میش و بز و مرد دلیر بکار رفته، بمناسبت هریك از آنها باید در فارسی به وزیدن، در آمدن، روی نمودن، خرامیدن، تاختن، پریدن بر گردانیم. در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است.

وز vaz در اوستا از برای هر آن فعلی که افادهٔ جنبش کند بکار رفته است.

۹ - یاور، یار، پیرو = آستی asti در هات ۳۳ بند۲، هات ۴۶ بند۱۱، هات۴۹ بند۱۱ نیز آمده از مصدر آهْ ah، بودن، هستن در آمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» ast که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند۲ از هات ۲۸ یاد کردیم بمعنی «است» و استه و هسته واستخوان هم میباشد.

اَهنَودگات - یسنا، هات ۳۲

نخستین بند

۱ - خواستن ( ) = یاس yâs، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۱ از بند۱ از هات۲۸

۲ - آزاده یا رزمی (= لشکری) و برزیگر و پیشوای دینی = خوئتو xᵛaētu، وِرِزِنَ vərəzāna، اَئیریَمَن airyaman، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلدنخست).

۳ - آموزش = مَنَ ( ) mana پیمایش و اندازه و با جزء فر : fra-mana درفارسی فرمان گوییم و درفرس هخامنشی فرمانَ fra-mâna از مصدر «ما» mâ درآمده که بمعنی اندازه گرفتن و پیمان کردن است و با جزء فرَ : فرَما fra-mâ فرمان دادن، دستور دادن چنانکه دربند۴ ازهمین هات آمده، مصدر «ما» در تصریف فعلهای فارسی چون فرماید، پیماید، آزماید، نماید بخوبی پیداست.

۴ - شادمانی، رامش = اوروازِمنْ urvâzəman، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰

۵ - گماشته، فرستاده، پیك = دُوتَ dûta، همچنین دُوتیه dûtya که دربند ۱۳ ازهمین هات آمده.

بجای دُوتَ دربند۸ از هات ۴۹، فرَئِشتَ fraēšta بکار رفته که بمعنی فرستاده و پیك است؛ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از آن بند.

۶ - دورداشتن = دارِیُو (Inf.) dâryô ازمصدر دَرْ dar داشتن، نگاهداشتن، بازداشتن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازهات ۳۱

۷ - بد خواستن ، دشمنی کردن ، ستیزیدن ( ) = دئیبیش . daibish ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۸

دومین بند

۱ - یگانه ، پیوسته ( ) از مصدر سر . sar ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۱ از هات ۳۱

۲ - خوب دوست = هوش هخی . hus - haxi (صفت است) یار نیك بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلد نخست).

۳ - درخشان = خونونت . xᵛānvant باشکوه ، دربند ٤ از هات ۵۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا خونونت . xᵛanvant

۴ - پاسخ گفتن ( ) = پئیتی مرو . paitī-mrû ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۵ - بجای پارسایی آرمئیتی . ârmaiti (آرمتی . ârmati) همان است که در بند های ۳ و ۷ از هات ۲۸ و دربند ۷ از هات ۳۰ و در بندهای ٤ و ۹ و ۱۲ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و دربسیاری از بندهای دیگر نیز خواهیم برخورد و آن امشاسپند « سپندارمذ » است اما دراینجا چنانکه در چندبند دیگر : هات ٤٤ بند ۱۰ ـ ۱۱ ، هات ٤۵ بند ۱۰ ، هات ٤۷ بند ۲ ، هات ٤۹ بند ۵ و بند ۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند ۳ وجز آن معنی این واژه مراد است .

آرمتی ârmati یا آرمئیتی ârmaiti از دو واژه آمیزش یافته : نخست اَرِمْ . arəm ، دربخشهای دیگر اوستا اَرِمْ . arəm از قیود است بمعنی درست یا « آنچنان که شاید » خود جداگانه در گاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۸ از هات ٤٤ و بند ۱۱ از هات ٤۵ و بند ۱٤ از هات ۵۱ (دراین بند پسین صفت است یعنی فرمانبردار) ؛ دوم . mati از مصدر مَن . man یعنی اندیشیدن که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ گذشت . آرمئیتی را نیز بمعنی بردباری و سازگاری و فروتنی گرفته‌اند دربرابر ترمئیتی . tarāmaiti که بمعنی یادسری و خیره سری و ناسازگاری و برتنی و سرکشی است و در بند ٤ از

هات ۳۳ آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ٤۵ نگاه کنید .

واژهٔ ترمنشت بروزن سرنوشت که دربرهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده همین واژهٔ اوستایی است که در پازند ترمنش شده ، نگاه کنید بواژهٔ پئیری متی . pairimati در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند آینده ، همچنین به بند ٤ از هات ٤۵ نگاه کنید که در آنجا از آرمئیتی ، زمین اراده شده است .

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمئیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم ، بجای وُهو مَنَنگه . vohu. manaṅh (بهمن) واَشَ . asha (اردیبهشت) و خشَثرَ xshathra (شهریور) منش نیك و راستی و توانایی آورده‌ایم .

۶ - پاك (مقدس) = سپنتَ . spəṇta ، این واژه در جزء چندین واژهٔ فارسی بجای مانده چون اسفندیار واسفنددانه و گوسفند وجز آن ، درجای دیگر از آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه کنید .

۷ - برگزیدن ( ) = وَرْ . var ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

سومین بند

۱ - نژاد یا تخمه = چیثرَ . cithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۲ - زشت ، بد ، تباه = اَکَ . aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۳ - هستید = ستا . از مصدر اَهْ . ah هستن ، بودن.

۴ - آنکس ، گرهْمَ . grəhma میباشد که در بند ۱۲ـ۱٤ از همین هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .

۵ - بسی = مَش . mas از واژهٔ مَزْ . maz که بمعنی مه و بزرك دریادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

مَش دراین بند ، چنانکه مز دربند ۱۱ ازهمین هات ازقیود است یعنی بس ،

بسی، بسا، بسیار، درپهلوی وَس vas، مش دربند۹ از هات٤٤ نیز آمده.

واژهٔ مَشت بفتح میم که درفرهنگها بمعنی انبوه و بسیار وپر یادگردیده ودر فرهنگ جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی باواژهٔ اوستایی مش داشته باشد.

۶ - خود ستایی = پَئیری مَتی pairi-mati از جزء پَئیری که در فرس هخامنشی پری pariy ودر فارسی پَر که درجزء چند واژه چون پروریدن و پراکندن و جز آن بجا مانده، و از واژهٔ متی که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند۲ همین هات یاد کردیم. جزهمین یکبار، دیگر در گاتها بواژهٔ پئیری‌متی برنمیخوریم؛ در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و ۱۱ و ۱۵ پئیری متی pairimati (در نسخه بدل مئیتی maiti) با تَرُومتی که در یادداشت شمارهٔ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده ونام دیوی است، در گزارش پهلوی همین بند ۳ ازهات ۳۲ اَپَرمینشن apar-mênisn (برمنش) آورده‌شده‌است.

۷ - پس‌اینچنین = اَئیپی aipi، درفرس‌هخامنشی اَپی apiy، در گزارش پهلوی همین بند و در بند ٤ از هات ۲۹ ودربند ۱۷ از هات ۳۱ پس، ازپس آمده، در بند۸ از همین هات ودربند۵ ازهات ٤۸ نیز بواژهٔ اَئیپی برمیخوریم یعنی پس ازاین، آنچه پس‌ازاین خواهد بود یاآینده.

۸ - دیرباز = دَئیبیتا daibitâ (= دئیبیتانا daibitânâ)، دربند ۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۹ ازهات ٤۹ نیز آمده، ازقبوداست.

۹ - کردار = شیئُومَنْ syaoman یعنی کار و کردار و رفتار، با واژهٔ شیئُوتَهنَ syaothana که درگاتها بسیار آمده و در بند ۵ ازهمین هات نیز بآن برمیخوریم، یکی است. هر دو از مصدر شیو syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است درآمده اند، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ - هفتم = هَپتَتهه haptatha، هَپتَ

hapta هفت، هپت دَس haptadasa هفدهم.

۱۱ - بوم = بومی bûmî، درفرس‌هخامنشی‌نیز بومی‌درسانسکریت بهومی bhûmî، درپهلوی ( ) ودرفارسی بوم یعنی خاك، زمین، کشور. این واژه درپارهٔ ۱ ازیسنا ۳۷ (هفت‌هات) نیز آمده ودرپارهٔ۱ ازیسنا۵ تکرار شده‌است. درپارهٔ ۳ ازیسنا ٤۲ و درپارهٔ ۲۶ زامیادیشت نیز بآن برمیخوریم، بگفتهٔ بارتولومه Bartholomae گذشته ازگاتها وهفت هات که آنهم درانشاء ازگاتها شمرده میشود، درجاهای دیگر اوستا واژهٔ بومی (= بوم) رواج نداشته. پارهٔ۳ ازیسنا ٤۲، ازپارهٔ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت‌هات) برداشته شده وپارهٔ ۲۶ زامیادیشت، یادآور بند۳ ازهات ۳۲ میباشد.

در گاتها واژهٔ بومی (= بوم) با واژهٔ هفتم بجای هپتو کَرشوَر hаptô-karəshvar که درتیریشت پارهٔ۹ آمده، بکار رفته است. کرشوَر karəshvar یا کَرشوانْ karshvạn باواژهٔ هفت در نامهٔ مینوی بسیار آمده چنانکه درآبان یشت پارهٔ ۵، تیریشت پارهٔ ۳۳ وپارهٔ ٤۰، مهریشت پارهٔ ٦٤، زامیادیشت پارهٔ ۸۲، یسنا٦۱ پارهٔ۵ وجزآن، در اوستا ازاین هفت کشور باز نام برده شده، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۵ وپارهٔ ۱۳۳، رشن‌یشت پاره های ۹-۱۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر.

دربند ۳ ازهات ۳۲ واژهٔ بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده، چنین مینماید که هفتمین کشور که در اوستا خوَنیرَتهه xᵛaniratha نامیده شده، مراد باشد. خونیرتهه که کشور میانگی است سرزمین ایرانیان است، چون در جاهای دیگر ازهفت کشور سخن‌داشتیم دراینجا بیش ازاین نباید. درنامه سوشیانت بفهرست واژه هاگرد آوردهٔ نگارنده نگاه کنید و به بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم باهتمام‌اقبال چاپ طهران ص۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = دارای آوازه و نام، خَنیده (مشهور)، از

مصدر سرو sru شنیدن و شنوانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸

چهارمین بند

۱ – فرمانگزاردن، دستوردادن ( ) =فرَما fra-mā ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از همین هات .

۲ – بدتر = اَچیشتَ ac'ista ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٤ ازهات ۳۰

۳ – دادن ( ) = دا dā دادن ، بخشیدن.

۴ – دوست دیو = دَئِوزوشتَ daêvô-zusta ، زوشتَ اسم مفعول است ازمصدر زوش zush که بمعنی دوست داشتن است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۸ ازهات۲۸

۵ – خواندن ( ) = وَچ vac خواندن ، گفتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸

۶ – دور شدن ( ) = سیزدیَه sizdya دور شدن ، باز ماندن ، واپس ماندن ، بازداشتن ، دورکردن ، راندن. در پارهٔ ۸٤ زامیادیشت ( ) نیز آمده ، از همین بنیاد است واژهٔ سیَزدَ syazda بمعنی دور ماندن ، واپس افتادن که در بند ۹ از هات ۳٤ آمده است .

۷ – خرد = خرَتو xratu ، در اینجا بمعنی خواست مینوی ودانش ایزدی است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ ازهات ۲۸

۸ – راستی = اَشَ asha ، دراینجا بمناسبت خرد که دریادداشت پیش گذشت دین راستین مراد است .

۹ – برگشتن ( ) = نَس nas : این واژه بمعنی ازراه برگشتن ، نابود شدن ،آسیب یافتن ، ازدست‌رفتن ، دگرگون گردیدن،

تباه شدن ، بدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ٥۱ بند ۱۳ ، هات ٥۳ بند٦ و در بند ۷ از همان هات ٥۳ با جزء اَ و پَرا parā بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱٥ از هات ۳۲ با جزء وی : vî-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژهٔ نسو nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یادگردیده ونسا سالار یعنی مرده‌کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته ، نسوکشَ nasu-kasha در پارهٔ ۱۱ از فرگرد هشتم وندیداد یعنی مرده کش ، همچنین مرده‌کش در اوستا ایریستُوکشَ iristô-kasha آمده چنانکه در پارهٔ ۱٥ از فرگرد سوم وندیداد . نسومَنت nasumant (در تأنیث nasumaiti)که درپارهٔ ۷۹ از فرگرد هفتم وندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپَیه nasu-spaya که در پارهٔ ۱۲ ازنخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی لاشه بخاك کردن ومرده بگور سپردن .

نسو nasu نیز دیولاشه و مرداراست و باین معنی دروج نسو (drûj) دیو دروغ لاشه دراوستا بسیار آمده نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بچیزی رسیدن و بدست‌آوردن و پذیرفتن است چنانکه دربند٦ ازهمین هات ودربند۱٦ ازهات ٥۱

پنجمین بند

۱ – گمراه کردن یا فریفتن ( ) = دَب dab نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۰

۲ – زندگی خوب= هوجیاتی hu-jyâtî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – جاودانی یا بیمرگی = اَمِرتات amərətât ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مَئینیو mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اَکَ aka یعنی بد وزشت، در پارهٔ ۱ از یسنا ۱۹ اَکَ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت باواژهٔ مَئینیو مانند انگرُو مَئینیو anrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوییم در برابر سپنتُو مَئینیو spəñtô-mainyu میباشد، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - ضمیر « او » بر میگردد به گرَهمَ Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که دربندهای ۱۲-۱۴ یادشده است.

۶ - تباهی = خشَیُو xshayô، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات ۳۱

۷ - آموزانیدن ( ) = فرَچِیتْ fra-čit، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ ازهات ۳۱

ششمین بند

۱ - بسیار، پُر، بیش = پئُورو paouru، پُورو pouru و پئُورو pauru و پَرو paru در اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پَرو paru، درپهلوی و درفارسی پر.

۲ - گناه = اَئِنَنگَه aênanh، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰.

۳ - رسیدن ( ) = نَس nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین‌یشت پارهٔ ۵۸ وگشتاسب‌یشت پارهٔ ۲۹، دریسنا ۲۳ پارهٔ ۳ باجزء اَئیوی آمده: aiwinas، در یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۴ همین‌هات گفتیم که نَس nas نیز بمعنی بر گشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن وتباه گردیدن است.

۴ - دارای آوازه و نام، نامور، نامبردار، خنیده (مشهور و معروف) = سراوَهیئیتی sravahyeitî از مصدر سرو، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۳ همین هات.

۵ - هرچند این چنین = یزی تائیش آتها yezī-tâis-athâ

۶ - بجای « بیاد داری » هاتامرانی hâtâ-marâni آمده، در جاهای دیگر اوستا هات مَرنی hâta-marəni چنانکه در هرمزدیشت پارهٔ ۸ یعنی کسی که بیاد دارد آنچه راکه درخور و شایستهٔ کسی است یایاددارندهٔ پاداش ومزد، ازهاتَ hâta اسم مفعول‌مصدر هَنْ han یعنی بچیزی ارزانی شدن وبچیزی سزاوار گردیدن، در اوستا بسیار آمده و بسا باواژهٔ مزد (= میژدَ mižda) آمده چنانکه در هات ۴۴ بندهای ۱۸-۱۹ وهات ۴۶ بند ۱۹، درگزارش پهلوی (=زند) به ارژانیک بوتن ارزانی بودن گردانیده‌شده(بواژهٔ هوشَنَ hu-shāna دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ ودریادداشت شمارهٔ ۱۴ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید)، جزء دوم مرانی marâni از مصدر مَر mar درآمده که بمعنی یادآوردن وبرشمردن است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۱ ازهات ۳۱

۷ - آگاه بودن ( ) = وید vid، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ ازهات ۲۸

۸ - فرمان = سِنگهَ sāngha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۹ - دادن( )ازمصدردا dâ، باجزء وی: vī-dâ صادر کردن، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۹ ازهات ۳۱ گفتیم که‌همین‌واژه‌بمعنی بخش کردن (تقسیم کردن) هم آمده است.

هفتمین بند

۱ – هیچیك = نَیْچی naêči هیچکس، در بندهای ٦ و ۱۳ ازهات ٤۳ نیز آمده.

۲ – دست بردن یا ورزیدن = اَئُوجوئی (Inf.) aojôi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ ازهات ٤٦

۳ – کامیابی یا آرزوی رسیدن بآنچه خواهش است = هادرُویا hâdrôyâ

۴ – سود یا بهره و پاداش = جُویا jôyâ، این واژه و واژهٔ پیش همین یکبار در اوستا آمده است.

۵ – چنان، چون، چگونه = یائیش yâis

٦ – شنیده شده ( ) ازمصدر سرو sru، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۲ ازهات ۳۰

۷ – در این بند چنانکه دربند ۷ ازهات ۳۰ ودربند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= آیَنگه ayanh) یاد شده، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوستَ xshusta آمده که بمعنی روان است، دراین بند۷ از هات ۳۲ با صفت خوئن x^{v}aên آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ۳۱ یاد کردیم، در روزپسین، درآزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاك از ناپاك شناخته خواهدشد. در بند ۹ ازهات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هردوباهم یادشده، دربند ۳ و بند ۱۹ ازهات ۳۱ و دربند ٤ از هات٤۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت.

۸ – نوید دادن، آگاهانیدن ( ) = سَنگه sanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند٤ ازهات۲۹

۹ – سرانجام = ایریختَ irixta، دربند۲ ازهات٤٤ نیز آمده بمعنی انجام وفرجام وپایان است. در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ٤ ایریختَ ازبرای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر

سَذا sadhâ که ازبرای برآمدن وسرزدن و برخاستن ستارگان وماه و خورشید آورده شده است. ایریختَ ازمصدر ریچ ric (= رَئیچ raêč) درآمده که درپهلوی ( ) و درفارسی ریختن گوییم وازهمین ریشه است واژهٔ رَئیخنَنگهْ raêxənanh که دربند۱۱ ازهمین‌هات ودر بند ۷ از هات ۳٤ آمده، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن آمده امادرتوضیح افزوده‌شده خواستك یعنی خواسته همین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژهٔ مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و درتازی میراث:

از خراج ار جمع آری زر چوریگ — آخر آن از توبماند مرده ریگ

(جلال‌الدین در مثنوی)

۱۰ – آگاه‌تر = وَئِدیشتَ vaêdista، صفت تفضیلی است از ویدْوَنگه vîdvanh آگاه، دانا. درجاهای‌دیگر اوستا وَئِذیشتَ vaêdhista، چنانکه دررشن یشت پارهٔ ۷ ودر فرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۷. بمصدر وید vid آگاه بودن، دانستن، شناختن در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

هشتمین بند

۱ – شناخته شده یا شنیده شده وبگوش همه‌کس رسیده و مشهور گشته = سراوی srâvî از مصدر سرو sru شنیدن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۳۰.

۲ – جم = یِیمَ yima درگاتها بیش‌ازهمین یکبار نیامده، امادر بخشهای‌دیگر اوستا بسیاریاد شده‌وبسا باصفت خشَئِتَ xshaêta آمده که بمعنی درخشان ودرفشان وروشن است. خشَئِتَ درفارسی شید شده:

برزم اندرون شیر پاینده‌ای — ببزم اندران شید تابنده‌ای (فردوسی)

همین صفت است که باجم آورده شده جمشید وباواژهٔ خور، خورشید گوییم برابر هوَرِ خشَئِتَ hvarə-xshaêta که دراوستا آمده.

۳ - ویونگهان = ویونگهوش vîvañhusha صفت است یعنی از پُشت ویونگهوَنت vîvañhvant که نام پدرجمشید است ودرنامهٔ دینی هندوان ویوسوَنت vivasvant آمده چنانکه جم درود یَم میباشد، درنخستین جلد یشتها صفحهٔ ۱۸۰ـ۱۸۸ ازاو سخن داشتیم ، دراین جلد باز ازاو یاد خواهیم کرد . دراینجا از برای روشن کردن معنی این بندگوییم: مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا درآیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مـایهٔ ناتوانی و رنجوری باشد دردین زرتشتی نکوهیده و گناه است ، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و ازتن پروری و تنبلی دچاربدبختی وبینوایی گردیدن وازنخوردن رنجورو ناتوان شدن وسست اندیش گردیدن نکوهیده است ، درپاره های ٤٧ـ٤٨ ازچهارمین فرگرد وندیداد آمده : « بدرستی بتو گویم، مرد زن گرفته را برتری میدهم‎ ای سپیتمان زرتشت ، بآن کس که زن نگرفته زندگی کند ، آن خان و مان دارنده را [برتری دهم] بآن کس که خان و مان ندارد ، کسی را که فرزند دارد [برتری دهم] بآنکس که بی فرزنداست ، توانگر را [برتری دهم] بآن درویش » و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشتخوار) ، منش پاك بهتر دریافته تا آنکس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد وندیداد) .

از بند ۸ ازهات ۳۲ برمیآید که ازگوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه درداستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده ، ابزار جنگ چون خود و زره وجوشن ساخت ، ازاوست که ازگل وخشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند ، اوست که سیم وزر ازخارا و گوهر ازدریا برآورد ، اوست که ازگیاه بویهای خوش بیرون آورد ورنگهای گوناگون هویدا ساخت ، اوست که ازبرای هر درد درمان جست ، اوست که کشتی بآب انداخته ازکشوری بکشوردیگر شتافت. درگفتار پیشه‌وران گفتیم که بخش کردن مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان ولشکریان و کشاورزان ودستورزان نیز بجمشید پیوسته‌اند. در شاهنامه وطبری وجز آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید بمردم آموخته باشد . مانند بند ۸

از هـات ۳۲ که گوشت خوردن از آیین جمشید یاد شده ، در توراة سفر پیدایش در باب نهم فقرهٔ ۳ ، از گوشت جانوران خورش ساختن بروزگار نوح پیوسته است . خداوند به نوح گوید : « هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد ، آنچنان که همهٔ رویدنی سبز را بشما دادم » .

همچنین درداستان ما ودرنامهٔ دینی ایرانیان اوستا یادشده : درروزگار جمشید مردمان وجانوران را مرگ وآسیب نبود ، پیری و بیماری وسرما وگرما نبود ، پدر وپسر هر دو چون پانزده ساله مینمودند ، اینچنین بود تااینکـه جمشید دروغگویی آغاز کرد، یا بگفتهٔ طبری بفریب اهریمن خودرا آفریدگار پنداشت ومردم را به‌پرستش خویش خواند . فردوسی گوید :

هنر در جهان از من آمـد پدید — چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را بخوبـی مـن آراستم — ز روی زمیـن رنج مـن کاستم
خور و خواب و آرامتان ازمنست — همان پوشش و کامتان از منست
گرایدون که دانید من کردم این — مـرا خـواند باید جهان آفـرین
چو این گفته شد فرّ یزدان ازاوی — گسست وجهان شد پراز گفتگوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایـران شاعرانه یاد آور همین داستان شده فرماید : از همین گناهکاران است جمشید، امیدوارم که توای اهورامزدا چنان سازی که من از اینگونه بزهکران شناخته نشوم وازاین گروه مردمان جدا باشم .

۴ - خوشنود ساختن = خشنو xshnu ، در این بند و بند ۵ از هات ٤٣ ودربند ۹ از هات ٤٥ čixshnushô ودر بند ۱ از هات ٤٩ čixshnushâ آمده بهیئت فعلی که désidératif نامیده میشود . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۲۸ .

۵ - ما = ضمیر اضافه است .

۶ - پاره یا بهره‌وبخش = بَگَ baga ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ ازهات ۳۱ .

۷ - گوشت = گئو . gao همین واژه نیز در اوستا از برای سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو و همچنین بمعنی شیر و گوشت آمده، بنخستین جلد یسنا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید . در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا basryâ (= گوشت) آمده است .

۸ - خوردن ( ) = خور . x^{v}ar خور نیز صفت است چنانکه در اَش خورتم . as-x^{v}arətəma در پارهٔ ۲۰ ازفرگرد سوم یعنی پرخوارترین ، از واژهٔ اَش خور . as-x^{v}ar درست برابر واژهٔ خوار در فارسی چون پرخوار و گوشتخوار و گیاهخوار ولاشخوار و جز آن. ازهمین بنیاد است خورِتَهه . x^{v}arətha که در بند ۱۱ ازهات ۳٤ و در بند ه از هات ٤٨ آمده یعنی خورش (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۰ ازهات ۳۱)، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است، یکی است ، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز) .

پر از درد خوالیگران را جگر پراز خون دودیده پر ازکینه سر (فردوسی)

۹ - آنان ، این ضمیر برمیگردد به گناهکاران .

۱۰ - پس ازاین = اَیپی . aipî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات .

۱۱ - باز شناختن ( ) = وی چیتهه vîčitha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ - آموزگار بد = دوش سَستی . dus-sasti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۲ - گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرَوَنگه . sravaṅh، دربند آینده نیز آمده ، بمعنی آموزش دینی وستایش هم میباشد چنانکه دربند ۱۵ ازهات ۳٤ ، ازاینکه دراینجا بمعنی گفتار ایزدی وسخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده ، از توضیحی که دربرخی از جاها در گزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است ازواژهٔ اپستاك (اوستا) یا اپستاك و زند که از برای روشن کردن معنی پس از واژهٔ سروب (گفتار ، سخن) افزوده شده است . (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ از هات ۲۸)

واژهٔ سروا که در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و بمعنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده ، ناگزیر با واژهٔ اوستایی سرَوَنگه یکی است . شمس فخری گفته :

علو پایهٔ قدرش از آن بلند تر است که فکر همچو منی اندر آن کند سروا

بیادداشت پارهٔ ٤٥ ازفرگرد چهارم وندیداد نیز نگاه کنید .

۳ - تباه کردن ( ) = مَرِد . marəd ، دربند های ۱۰-۱۲ ازهمین هات نیز آمده ، درمعنی باواژهٔ مَرِنچ . marənč که درشمارهٔ ۸ ازبند ۱ ازهات ۳۱ سخن داشتیم یکی است و ازهمان بنیاد است و در گزارش پهلوی مانند واژهٔ مرنج به مورنجینیتن murnjênîtan گردانیده شده یعنی میرانیدن ، نابود کردن ، کشتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦

۴ - خرد = خرَتو . xratu مانند بند ٤ و بند ١٤ از همین هات

۵ - زندگی = جیاتو . ǰyâtu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۳ ازهات ۳۱

٦ - آموزش = سِنگهَنَ . sāṇghana ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۷ - بازداشتن = اَپ یَم . apa-yam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ ازهات ۳۱

۸ - دارایی ، توانگری = ایشتی . isti دراوستا بسیار آمده ، از

آن بخشایش ایزدی اراده میشود . درگاتها : هات ۳٤ بند٥ ، هات ٤٤ بند١٠ ، هات ٤٦ بند٢ و بند١٦ و بند١٨ ، هات ٤٨ بند٨ و جزآن ازمصدر ایس is (= آئس aês) درآمده که بمعنی توانا بودن است ، (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۲۸)

این واژه درگزارش پهلوی نیز ایشتی isti یا ایشت ist شده یعنی همان واژهٔ اوستایی بکاررفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستك x'astak یعنی دارایی (دولت) وبساهم بمعنی خواهش گرفته شده وبجای آن « خواست یا خواهد» آورده شده است .

۹ - بلند=برخذَ bərəxdha ، درتأنیث برخذا bərəxdhâ ، صفت است (اسم مفعول ازمصدر بَرِجْ barəj) درگزارش پهلوی آرزوك ârzôk (آرزو) وارزانیك arzânik (ارزانی) آمده ودرتوضیح افزوده شده اپاییشنیك apâyisnik یعنی بایستنی از مصدر اپاییتن apâyitan که درفارسی بایستن گوییم. واژهٔ ارزانی و بایستن درگزارش پهلوی تا اندازه‌ای معنی واژهٔ اوستایی برخذَ bərəxdha رامیرساند و از ریشهٔ این واژه که گفتیم مصدر بَرج barəj میباشد ، معنی روشن تر میشود . فعل بَرِجْ دراوستا بسیار آمده و درگزارش پهلوی بورژیتن burzitan شده. باین مصدر که بایستی در فارسی بُرزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژهٔ بُرز بمعنی شکوه و بزرگی وفرّ وبمعنی بلند ورسا وکشیده بالا درفرهنگ (ادبیات) مابسیار بکار رفته :

یکی اسب خواهم کجاگرز من کشد با چنین فره و بُرز من (فردوسی)

نگاه کنید بواژهٔ هَرابرزَیتی harâ-barəzaiti یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲٤

بَرِجْ barəǰ بمعنی بلند داشتن ، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایهٔ کسی یاچیزی را شناختن وخوش آمد گفتن است چنانکه درپارهٔ ۹ مهریشت و پارهٔ۱۱ ازیسنا

٦٥ وجز آن .

صفت برخذَ bərəxdha در گاتها بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳٤ بند ۹ ، هات ٤٤ بند۷ ، هات ٤٨ بند ٦ ، هات ٥١ بند ۱۷

۱۰ - سخن = اوخذَ uxdha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ ازهات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَئینیو mainyu (مینو) آمده ، در اینجا بمعنی روان یانهاد ودل است : یعنی باسخنانی که ازدلم برخاسته بنزدشما گله میبرم .

۱۲ - گله گزاردن ( ) گَرِزْ garəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

دهمین بند

۱ - کسی : درمتن مانا mânâ آمده اما باید دو واژه باشد واز همدیگر جدا گردد : «ما» «نا» mâ ، nâ .

« ما» ازحروف تأکید است ، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از برای نیروبخشیدن بجمله آورده میشود ، دربند۹ ودربند ۱۱ همین‌هات نیز آمده ودر بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود باحرف نفی « ما » mâ که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ از هات ۳۱ گذشت) .

« نا » از واژهٔ نر nar میباشد که درفارسی نیز نر گوییم یعنی مرد، درجای دیگر گفتیم که بمعنی کس ،کسی، هم بکاررفته است.

۲ - چارپا = از واژهٔ گَئو gao بمعنی سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ همین هات .

۳ - خورشید = هْوَرْ hvar ، در سانسکریت سوَر svar ، در فارسی هور :

ز شبگیر تا سایه گسترد هور همی آن براین این بر آن کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خوَن x'an آمده چنانکه دربند ۳ ازهات٤٤ ودربند

۲ و بند ۱ از هات ۵۰ ( ) ، از همین هیئت است خور در فارسی. واژهٔ هور
بسا در اوستا با صفت خشئت آمده: هورخشئت .
hvarə-xshaêta ، در فارسی خورشید گوییم. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند
۸ همین هات و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱٦ از هات ۴۳

۴ - زشت: در متن آچیشت acista آمده و این صفت تفضیلی
است یعنی زشت‌تر و بدتر، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٤ از هات ۳۰

۵ - یاد کردن، گفتن، نامیدن، خواندن ( ) = اُوج
aoj ، در بند ۸ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده، با جزء پئیری
pairi بمعنی فرمودن است چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۳

٦ - دیده یا چشم = اَش ash ، در بند ۸ از هات ۳۱ دیدیم که چشم
در اوستا چشمن cashman میباشد، همچنین در اوستا واژهٔ دُئیثر
dôithra بمعنی چشم است اما این واژه درجایی بکار رفته که سخن
از آفریدگان ایزدی است، در جایی کـه سخن از آفریدگان ناپاك اهریمنی است،
واژهٔ اَش ash میآید، خشوش‌اَشی xshvas-ashî یعنی
شش چشم، دربارهٔ ۸ از یسنا ۹ اژدهاك (ضحاك) چنین نامیده شده است. در نخستین
جلد یسنا صفحهٔ ۲۳۳ـ۲۳۸ از واژه‌های ایزدی و اهریمنی سخن داشتیم، در اینجا چون
بواژه اَش برخوردیم چند واژهٔ دیگر را یاد آور میشویم، از آنهاست آه .
âh ( ) که در بند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است، از برای
دهان آفریدگان ناپاك اهریمنی زَفَر zafar آمده، واژه ای که در
فرهنگ ها نیز بجا مانده است، فرخی گوید:

خدای خواند آن سنگ را همی شمنان   چه بیهده سخن است این که خاکشان بزفر

زَستَ zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی
دست، از برای آفریدگان پاك میآید، دست ناپاکان اهریمنی گَو gav خوانده
شده است و جز آن، همچنین است در بسیاری از فعلها: دَوَرْ dvar که

در بند ٦ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکار برده شده در
برابر گم gam گامیدن و رفتن کـه از برای آفریدگان پاك میآید و
جز آن.

۷ - دیدن ( ) = وین vin ، نگـاه کنید
بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰.

۸ - بخرد یا دانا = داثه dâtha ، نگـاه کنید بیادداشت
شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۹ - کشتزار = واستر vâstra ، نگـاه کنید بیادداشت
شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ از هات ۳۱.

۱۰ - بیابان کردن، ویران کردن ( ) = وَپ، با جزء وی =
vî-vap ، در گزارش پهلوی به ویاپانینیتن vyâpânînîtan
گردانیده شده و در توضیح افزوده شده تباه کردن. در یسنا ۱۲ پاره‌های ۲ ـ ۳ وی واپ
vi-vâpa یعنی ویرانی، در گـزارش پهلوی ویاپانیه
vyâpânîh شده است.

۱۱ - بجای تبر زین در متن وَدَرْ vadar آمده، در پاره های
۳۰ـ۳۲ از یسنا ۹ نیز بآن برمیخوریم، در سانسکریت ودهر vâdhar سلاح مخصوص
ایندرَ Indra میباشد. این واژه را برخی گرز دانسته و برخی بمعنی مطلق سلاح گرفته‌اند،
وَدَرْ یکی از ابزارهای جنگ و با واژهٔ وَدَ vada که دربارهٔ ۷ از فرگرد ٤
وندیداد آمده، پیوستگی دارد. بگمان نگارنده وَدَرْ باید تبرزین باشد یا ابزاری مانندهٔ
آن، در جای دیگر از همهٔ ابزارهای جنگ که در اوستا یاد شده سخن خواهیم داشت.

۱۲ - کشیدن، آختن، آهیختن ( ) = وُئیزد vôizda
، دربارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ائیوی آمده: .
aiwi-vôizdaya که با واژهٔ کَمِرِذ kamərədha (سر) بکار رفته
یعنی سر برافراختن، سربلند کردن.

یازدهمین بند

۱ - بسی = مَزْ mаz ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۲ - اندیشیدن = چیت cit ، یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۳ - کدبانو و کدخدا : اَنگوهی añuhī = بانو . انگهو aṅhu (=اَهو ahû)=سرور، خدایگان در گزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفتهٔ گیلدنر Geldner در این بند زن و مردی از یك خاندان بزرك مراد است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٦ ازهات ۲۹ .

۴ - بازداشتن یابر کنار کردن = اَپَیئیتی apayêiti از مصدر اَپَ یَم apa-yam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱.

۵ - بجای رسیدن وَئِدَ vaêda آمده کـه بمعنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند۱۰ همان هات .

٦ - واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم درمتن رَئِخْنَنگه raêxananh آمده ، همان است که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند۷ ازهمین هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است. چنانکه از این بند ۱۱ ازهات۳۲ پیداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ - رو گردان‌ساختن یاسرپیچیدن و نافرمانی کردن=( ) از مصدر رَش rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا ازمصدر رَه rah (= raṅh) دانسته وبمعنی‌ای

که یاد کردیم گرفته است . در بند ۱۲ از همین هات و دربند ٤ ازهات ٤۷ آمده، رارِش rârəsha که در بند۲ ازهات ٤۹ آمده صفت است یعنی رو گردان ، سرپیچان .

در سروش‌یشت هادُخت بارهٔ ٦ واژهٔ rârəsyêiṇtī را نیز یـادآور میشویم

دوازدهمین بند

۱ - گفتاریاآموزش وآیین =سَرَوَنگَـه sravaṅh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ ازهمین‌هات .

۲ - بجای نفرین آکَ aka آمده یعنی بد و زشت و نکوهیده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۳ - خروش‌شادمانی یا آواز وفریاد شادی= اورواخش اوختی urvâxs-uxti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۴ - تباه کردن‌یامیرانیدن و کشتن = مَرِدْ marəd همان است که دربندهای ۹ـ۱۱ از همین هات بآن برخوردیم .

۵ - برتری دادن( )=وَرْ var ، باین‌واژه بمعنی گرویدن و برگزیدن ودین پذیرفتن بسیار برخوردیم ، دراینجا بمعنی برتری دادن‌نیز همان معنی را میرساند. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

٦ - خواستار یا جویا = ایشَن ishan از مصدر ایش ish ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

سیزدهمین بند

۱ - کشور = خَشْثَرَ xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۲ - خان‌ومان= دِمانَ dəmâna دراینجا باواژه های‌بدترمنش آمده ، واز آن دوزخ اراده شده ، دربند ۱٥ ازهمین‌هات باواژه‌های منش نیك آمده بهشت مراد است . در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی ومنش نیك» بمعنی فردوس آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ از هات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – فرود آمدن، رسیدن ( ) ازمصدر هَنْتْ . hant، دربند ۲ ازهات ۵۰ باجزء نی = ni-hant آمده، همچنین هَنت hant درتأنیث هائیتی . hâiti یعنی یونده، ازمصدر اَهْ . ah هستن، بودن .

۴ – تباه کننده = مَرَخْتَر . maraxtar از مصدر مَرِنچ . marənc، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۵ – جهان = اَنْگهو . aṅhu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

٦ – ناله بر آوردن، گله کردن ( ) = گَرِزْ . garəz، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ ازهمین هات .

۷ – آرزو یا خواهش و کام = کامَ . kâma، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۸ – پیك یا گماشته و فرستاده = دوتیَه . dûtya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ همین هات .

۹ – پیغمبر = ماثْرَن . mąthran، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۰ – نگریستن ( ) = دَرِسْ . darəs، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ ازهات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۱ ازهات ۳۰ .

۱۱ – راستی = اَشَ . asha، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت اراده شده در برابر دروجودمانَ . drûjô-dəmâna یعنی خان ومانِ دروغ یا دوزخ .

۱۲ – بازداشتن ( ) = . pâ، دربند های ٤ و ۸ از هات ٤٦ نیز بهمین معنی است، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .

چهاردهمین بند

۱ – ستم، آزار = آ ـ هُوئیتهُوئی . â-hôithôi، درنسخه بدلها با املاء های مختلف نوشته شده، بارتولومه Bartholomae مصدر ها (hâ(y را ریشهٔ این واژه دانسته، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا « هی » . hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم، بآن نگاه کنید .

۲ – ضمیر وی بر میگردد بـه ماثْرَن mathran = پیغمبر کـه در بند پیش گذشت .

۳ – کَوی . kavi، در فارسی کی گوییم (کیانیان) : عنوانی است چون فرمانده وسردار وخدیو، دراینجا از کَویها سران وبزرگان آرییهای دیویسنا اراده شده، جداگانه از کوی و گرِهْمَ . grəhma که ازپیشوایان دیویسنان هستند سخن رفت .

۴ – دیر باز = فْرَایدیوا . fraidivâ از قیود است برابر pradivi , pradivah در سانسکریت :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ – بجای خرد خرَتو . xratu و بجای ورج وَرِچَنْگَهْ . varəcaṅh آمده که درفارسی ورج گوییم بمعنی پایه و رتبه، مُعزّی گوید: ای بورج و کامرانی ثانی اسفندیار وی بعدل و نامداری نائب نوشیروان

(فرهنگ جهانگیری)

وِرِچَنگهْوَنت . varəcaṅhvant که در پارهٔ ٤۹ تیر یشت و در پارهٔ ۷۲ زامیاد یشت وجز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه و بزرگوار .

٦ – فرو نهادن، پایین گذاردن، زیر گذاشتن ( ) ازمصدر دا با جزء نی : . ni-dâ، در بند ۸ از هات ٤۵ ودر بند ۳ از هات ٤۹

نیز آمده .

۷ – بر آن شدن ( ) = ویس vis (= وَئِسْ vaês) درآمدن ، آماده بودن ، پذیرفتن ، در اوستا بسیار آمده ، پارهٔ ۱ ازسومین کردهٔ ویسپرد نگاه کنید .

۸ – یاری کردن = اَوُ avō از مصدر اَوْ av ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۹ – کشتن = جَئِدیائی (Inf.) jaidyâi از مصدر جَنْ jan ، درفرس هخامنشی نیزجَنْ jan ، در پهلوی زَنَن ودرفارسی زدن . جَن بمعنی زدن و کشتن و برانداختن در اوستا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن درآمده نیز بسیار است .

۱۰ – واژه‌ای که به «مرگ‌زدای» در آوردیم درمتن دورَئوش dūraosha آمده ، صفت‌است وازدوجزء ساخته شده : نخست دورَ dûra درفرس هخامنشی نیز دورَ dûra همان است که در فارسی دور گوییم ، جداگانه در بند ۱ از هات ۴۵ و در بسیاری از جا های دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم ائوشَ aosha که‌بمعنی‌تباهی‌ونیستی‌ومرگ‌است؛ اَئوشَنگه aoshanh که در بند ۱ از هات ۴۹ آمده بهمین معنی است . ائوشَنگهوَنت aoshanhvant (درتأنیث ائوشنگهوَیتی aoshanhvaiti) یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نیست شدنی ، آسیب‌یافتنی چنانکه در پارهٔ ۵۰ ازفرگرد چهارم وندیداد آمده . واژهٔ اَئوشَ با «اَ» که ازادوات نفی‌است : an-aosha یعنی تباه نشدنی ، مرگ ناپذیرچنانکه درمهر یشت‌پارهٔ۱۲۵ . درپهلوی اوش aôsh یعنی‌مرگ ونیستی ، صفت دورَئوش در جا های دیگر اوستا چندین بار از برای هوم آورده شده چنانکه درپاره ۲ ازیسنا ۹ درگزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده :

یعنی «کو اوش از رُوان مردمان

دور دارد » ، این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارندهٔ هوش گردانید . هوش باواو مجهول بمعنی مرگ ونیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست / ز مردم نژاد ار ز دیو و پری است

فخرالدین گرگانی در داستان ویس ورامین گوید :

چرا بـا من بتلخی همچو هوشی / که با هرکس بشیرینی چو نوشی

همچنین این‌واژه باحرف نفی « اَ » : اَنَئوشَ an-aosha در فارسی بجامانده و آن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار / انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)

انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپذیر یا جاودانی . نوش در فارسی که بمعنی آشام بیمرگی یاآب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان بیمرگی) با واژهٔ اَنَئوش = انوشه یکی است . دراینجا باید یادآور شویم که واژه هوش با واومعروف بمعنی‌بخردی وفرزانگی وزیرکی و گربزی بواژهٔاوستایی اوشْ ush پیوسته است . اوشْ در اوستا که همیشه بهیئت تثنیه آمده : اوشی ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هرمزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ۵۶ وجزآن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۴ وویسپرد کرده ۱۵ پارهٔ ۱ وجز آن .

گفتیم درپاره۲ ازیسنا ۹ صفت دورَئوشَ dūraosha صفت هوم است ،همچنین است در پاره های ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا ودرپاره ۲۱از یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این‌سه‌هات ازیسنای ۹ـ۱۱ در بارهٔ گیاه وفشردهٔ هوم است ، هوم نیز دریسنای نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران درگفتگو است ، در سراسر اوستا (بجز گاتها) ازمراسم هوم سخن رفته اما در گاتها که ازسرود های خود پیغمبراست از هَئُومَ haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه درهفت هات یعنی یسنا ۳۵ ـ ۴۱ که پس ازگاتها کهنترین بخش نامهٔ مینوی است . چون‌صفت

دور دارندهٔ مرگ یامرگ زدای هبشه درسه هات از یسنا ۹ - ۱۱ از برای هوم آورده شده، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱۴ از هات ۳۲ از این صفت هوم را اراده کرده ونکوهیده است از اینکه آریاییهای دیوپسنا در مراسم سوم (soma = هومَ) بفرمان پیشوایانشان بیهوده خون چارپایان ریزند باین امید که پرورد گاری یاری آنان خواهد آمد، به بند ۱۰ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید.

۱۱ - برانگیختن ( ) = سُوچ . saoc، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

پانزدهمین بند

۱ - از ایزو = آنایش آ anâiš-â، از قیود است. بیادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید

۲ - آسیب یافتن ( ) = وی‌نس vi-nas، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ همین هات.

۳ - رواداشتن: از مصدر دا dâ یعنی دادن، باجزء آیبی aibi یا ائیوی aiwi بمعنی پیوستن و باواژهٔ نفی «نه» نوئیت nôit معنی روا نداشتن، نگذاشتن از آن برمیآید.

۴ - زندگی = جیاتو jyâtu، دربند های ۹ و ۱۱ و ۱۲ از همین هات نیز بآن برخوردیم، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۵ - آزادانه یا بکام ودلخواه = وَسُو، دربند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ ( ) با فعل خشی آورده شده.

۶ - فرمان راندن ( ) = خشی xshi، دربند آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یافتن و شهریاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یا رستن است، از همین مصدر است شایستن درفارسی، در پهلوی نیز شایستن sâyistan و شایتن sâyitan مانند واژهٔ خشنا xshnâ که در فارسی شناختن و خشَب xshap که در فارسی شب و خشترَ xshathra.

که درفارسی شهر شده، افتادن خاء اوستایی درسر واژه‌های فارسی بسیاراست. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸.

۷ - ازاین «دو» بنابسنت، چنانکه در گزارش پهلوی ودر گزارش سانسکریت نریوسنگ Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمیآید، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده، دربارهٔ این دو امشاسپند بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۸ - از خان و مان نیك، گرزمان یا بهشت اراده شده، چنانکه از خان ومان بدتر منش که دربند ۱۳ همین هات گذشت دوزخ مراد است.

۹ - بردن ( ) = برْ bar، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ از هات ۳۱

شانزدهمین بند

۱ - آموزش = ، درگزارش پهلوی آموختیشن amôxtišn بنا براین باید از مصدر سَچ sac که بمعنی آموختن و دریافتن است در آمده باشد، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰

۲ - بجای مرد پارسادرمتن دَهْمَ dahma آمده، این واژه‌در اوستا صفت است بمعنی آزموده یا ازدین آگاه واز آیین برخوردار همچنین اسم است یعنی مردنیك، مردپارسا، پرهیز گار وخداشناس. در گزارش پهلوی همین بند ازهات ۳۲ نیز دَهمَ آورده شده ودر توضیح آمده وه مرت (بِه‌مرد)، نگاه کنید بجلد خرده اوستا صفحهٔ ۲۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۷ ازهات ٤٦

۳ - از روی هوش = ushuruyê، در گزارش پهلوی فراخوهوشیه frâxô. hôših آمده یعنی فراخ هوشی و در توضیح افزوده شده داناك هوشیه . در بند ۷ از هات ۳٤ نیز آمده، اوشورو ushuru ناگزیر ازدو واژه آمیزش یافته: نخست اوش ush = هوش که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱٤ همین هات

گذشت، جزء دوم آن؛

۴ - آزار یا رنج و تباهی و آسیب = آتهی âthi (آیتهی aithi)، در فرس هخامنشی نیز آتهی âthi ازمصدر آته âth آسیب رسانیدن، تباه ساختن، آزردن، چنانکه درپارهٔ ۱۲ زامیادیشت آمده ودرپارهٔ ۴۸ از همان‌یشت باجزء فرا frâ و پئیتی و اپ apa آمده بمعنی یکسره تباه‌کردن و نابود کردن. ازهمین بنیاد است آئیتهیونت âithivant که در فرگرد دوم هادخت نسك پارهٔ ۱۷ آمده یعنی پرازآسیب ورنج یادردمند. بواژهٔ آتهری بمعنی درد ورنج وگـزند در یادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۸ ازهات ۴۶ نگاه‌کنید.

۵ - بیم = دوَئِتها dvaêthâ، بهمین واژه با واژهٔ آتهی âthi در بند ۹ از هات ۴۸ نیز برمیخوریم، در گزارش پهلوی ویمانیکیه vimânikîh یعنی بیم.

۶ - آزردن، زیان آوردن، ستم کـردن = اَئِنَنگهه aênanhē، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰.

۷ - دوست، یـار = ایشیَه isya (در تـأنیث ایشیـا isyâ) صفت است یعنی آرزو شده، آنچه دل خواسته، از مصدر ایش که بمعنی آرزو داشتن وخواستار بودن است. دربند ۸ ازهات ۴۸ ودربند ۱۷ از هات ۵۱ نیز به ایشیه برمیخوریم، این صفت بویژه از برای اَئیریَمن airyaman آورده شده، نگاه‌کنید بپارهٔ ۱ ازهات ۵۴. دربارهٔ حرف «به» به دوستانم که در متن اِا آنو əâânû آمده وازحروف اضافه است دریادداشت شمارهٔ ۲ از بند۲ ازهات ۴۷ سخن خواهیم داشت.

۸ - بازداشتن ( ) = آهی â-hi، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۹

اَهنُودگات: یسنا، هات ۳۲

نخستین بند

۱ - آیین: داتَ dâta، در فـرس هخامنشی نیز داتَ dâta، درپهلوی دات ودرفارسی داد گوییم. این واژه بمعنی آیین وقانون است درفارسی عدل باین اعتبار است که قانون را ازروی عدالت وانصاف وضع کنند، دادگر یاعادل کسی است که ازقانون برنگردد. واژه‌های دیگر که باهمین واژه آمیزش یافته درفارسی بسیار است چون دادار، دادخواه، دادگاه، دادگستر، دادبخش، بیـداد، بیدادگـر و جـز آن. داتستـان در پهلـوی یعنی داوری، حکم. داتَ dâta از مصدر دا dâ کـه بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است، در آمده است، در اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در گـاتها: هات ۴۶ بند ۱۵، هـات ۴۹ بند ۷، هـات ۵۱ بند ۱۴

۲ - نخستین = پئوورویَه paouruya، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹

۳ - زنـدگی = اَنگهو anhu جهان، هستی، بود، زندگی. نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۲ از هات ۲۸

۴ - داور = رَتو ratu در فرهنگ (ادبیات) مانیز بجامانده ردگوییم، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ - درست‌تر = رَزیشتَ razista صفت تفضیلی است از واژهٔ اِرِزو ərəzu، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

۶ - کردار = شیئوتهنَ syaothana کنش، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸

۷ - رفتار کردن، ورزیدن( )= وَرِز

varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند٤ ازهات ۲۹

۸ – نادرست یا کژ = میتهیه mithahya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۲ ازهات ۳۱

۹ – درست = آرِزو ārəzu هیئت دیگری است از واژهٔ اِرِزو ərəzu که دریادداشت شمارهٔ ۵ گذشت و دربند۵ همین هات نیز آمده .

۱۰ – بهم آمیخته ( ) از مصدر هام میس ham-myas نگاه کنید بخود بند۱ ازهات ۳۳

دومین بند

۱ – دروغپرست = درِگونت drəgvant در برابر اَشَونت ashavant یعنی راستی پرست یا پیرو دین راستین . باین دو واژه درگاتها بسیار برمیخوردیم از آنها دیویسنان و مزدیسنان اراده میشود، بساهم درِگونت از برای پیشوای گمراه کننده و اشونت ازبرای پیامبر راستین آمده است ، در این بند چنانکه در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ١٤ از هات ۳۲ درِگونت اشاره بیك پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را براه کژ رهبری کند ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

۲ – بد = اَکَ aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ – کردن یا ورزیدن ( ) = وَرِز varəz ، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازنخستین بند همین‌هات گذشت .

۴ – پیرو = آستی asti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۲ ازهات۳۱

۵ – آموزانیدن ( ) = چیتهْ cith ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱، دراینجا از « نیکی آموزانیدن » یعنی از راه کژکیش دروغین دیویسنا براه راست‌دین مزدیسنا درآوردن.

٦ – کام = وارَ vâra در بند ۱۸ از هات ٤٦ و در بند ٦ از هات ۵۱ نیز آمده ، از مصدر وَرْ var گرویدن ، برگزیدن در آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۸

۷ – خواست (اراده) = زَئوشَ zaosha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸

۸ – بجای آوردن ( ) = راد râd ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۲۹ ، دربند ٦ ازهات ۵۱ واژه های راد و وارَ vâra نیز یکجا آمده‌اند.

سومین بند

۱ – ازآزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یابرزیگر و از پیشوایان دینی که در متن خوئِتو xᵛaētu و وِرِزِنَ vərəzəna و اَئیریَمن airyaman آمده ، جداگانه در گفتار پیشه‌وران در پخش نخست سخن داشتیم .

۲ – کوشش = تهوَخشَنگه thwaxshanh در فارسی تخشا شده ، دربند۲ ازهات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و دربند۱۲ از هات ٤٦ هم خواهیم برخورد . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۲ ازهات ۲۹

۳ – نگاهداری کردن ، پرستاری کردن( )=وی‌دا vi-dâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۲ از هات ۲۹

۴ – چمن= واستر vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ – ( ) : یز yaz بمعنی پرستیدن و ستایدن در اوستا بسیار آمده ، در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و دربسیاری از بندهای دیگر نیز . در اینجا یَز yaz با جزء آپا = یعنی با ستایش چاره کردن وباپرستش درمان کردن یا زدودن ودور کردن و برکنار کردن آسیب و رنج

بانماز و درود .

۲ – نافرمانی یا نا شنوایی = اَسروشتی . a-sruşti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸

۳ – خیره سری یابرتنی وسرکشی = تَرِمَئیتی . tarāmaiti نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۳۲

۴ – همسایه = نزدیشتَ . nazdista (در تأنیث نزدیشتا nazdistá) درپهلوی نزدیست nazdist صفت تفضیلی است ازواژهٔ نزدینگه nazdyaňh که در فارسی نزدیک گوییم . نزدیو . nazdyô که در پارهٔ ۲۱ از ارت یشت آمده ازقیود است درفارسی نزد گوییم .

دراینجا از واژهٔ نزدیشتَ سرزمین نزدیك وهمسایه یامرز وبوم دیویسنان که از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند۳ از هات ۵۰ نیز نگاه کنید. از واژهٔ دروغ (. druǰ) پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده شده .

۵ – نکوهندگان (.) = نَدَنت nadant اسم فاعل است از مصدر نَد . nad کـه بمعنی نکوهیدن وپست شمردن است ، فعلی ازاین مصدر دراوستایی که امروزه دردست است بجا نمانده .

٦ – بجای نگهدار در متن مَنتو . mantu آمده از مصدر مَن . man که بمعنی پنداشتن واندیشیدن است ، منتودرگزارش پهلوی(=زند) ازهمین بند به پتمان یعنی پیمان گردانیده شده ودرتوضیح افزوده شده : کوپهـریج گوسپندان نه کُنَت = کـه پرهیز چارپایان نکند یعنی که ازگله ورمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از مَنتو دهقان ودارندهٔ خاك وآبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظربریشهٔ واژه، منتوکسی است که پندده‍د (مشاور) بنابراین کسی است که ادارهٔ خاك وسرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ٤٦ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگـوی از آن برمیآید .

پنجمین بند

۱ – سروش = سرَئوشَ . sraosha ، دراین بند نیزمعنی واژه که فرمانبری باشد مناسب میافتد ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۲ – از همه بزرگترین = ویسپ مَزیشتَ . vispā. mazista صفت است .

۳ – یاری = اَوَنگهانَ . avaňhâna از مصدر اَوْ . av ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۴ – خواندن ، یاری خواستن (.) = زبا . zbâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند٤ ازهات ۳۱

۵ – زندگی جاودانی ، زندگی بلند و دیرپایا = دَرِگوجیاتی darəgô-ǰyâti ، . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ .

٦ – یافتن (.) = اَپْ . ap ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۰ از هات ۲۸ .

۷ – از کشورِ (= خشَترَ . xshathra) منش نیك (= وُهومَنَنگه . vohu . manaňh) بهشت اراده شده ، به بند ۳ ازهمین هات وبه‌بند ۱۳ ازهات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیك» و از «خان و مان منش نیك» نیز بهشت اراده شده .

۸ – راه = پَتهْـه path ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۹ – درُست = اِرِزو . ərəzu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ همین هات .

۱۰ – آرام داشتن یـا جای گزیدن ونشستگاه ساختن (.) = شی . shi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند۱۰ ازهات۲۹، جایگاه ایزدی یاگرزمان همانجایی است که درآنجا منش نیك وراستی فرمانرواست، یعنی بهشت .

ششمین بند

۱ - بجای پیشوادرمتن زَئُوتَر zaotar آمده، وخشورزرتشت خود را پنج بار در گاتها ماثرَن mathran نامیده یعنی پیغمبر، چنانکه دربند ۷ از هات ۲۸ ودربند ۱۳ ازهات ۳۲ ودر بندهای ۵ و ٦ از هات ۵۰ ودر بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸) درگاتها همین یکبار پیغمبر خود را زَئُوتَر zaotar یعنی پیشوا خوانده امادرجاهای دیگرنامهٔ مینوی این واژه بسیار آمده، در پهلوی زُوت zot ودر پازند نیززوت، در سانسکریت هُوتر hotar. در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) بجای میآوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر ودر سرآنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پساد به یزشنه میگزارند. نخست زوت و دوم راسپی (= رَئِثْویشکَر raêthwiskara)، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱٦۱ نگاه شود، زَئُوتَر zaotar ازواژهٔ زَئُوثرَ zaothra (زَئُوثرا zaothrâ) درآمده‌است. باین واژه در خود گاتها برنمیخوریم اما درجاهای دیگراوستا بسیار آمده و آن دهش وبخشش روان‌است، چیزی‌است آشامیدنی دربرابرمیَزْدَ (myazda) دهش خشك که چیزی است خوردنی چون نان و گوشت ومیوه وجز آن. درگاتها، هات ۳٤ بند ۳ بواژهٔ میَزد خواهیم برخورد، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ همین هات نگاه کنید.

۲ - در متن واژهٔ «راه» نیامده اما در بند پیش راه دُرست (راستی = اَشَ asha) آمده، دراینجا نیزهمان راه درست مُراد است که پیغمبر گوید از اَشَ = راستی بیاموختم.

۳ - بهتر منش: در متن مَنیو manyu آمده با صفت تفضیلی وهیشتَ vahista که بجای وُهومَنَنگْه vohu-manaṅh بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳٤ ودر بند ۵ ازهات ٤۵ و در بند ۸ از هات ٤۸ واژهٔ مَنیو با وُهو vohu بجای وهُومَنَنگه

(= منش نیك) آورده شده است، از برای منیو بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - آموزش خواستن (...) = کا kâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۰ ازهات ۲۸.

۵ - برزیگری=واستریه vâstrya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱.

٦ - منش = مَنَنگه manaṅh.

۷ - بکار انداختن، کردن، ورزیدن = وِرِزْیِیدیائی varəzyeidyâi (Inf.) از مصدر وَرِزْ varəz، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹.

۸ - بجای امید، مَنتا manṭâ آمده از مصدر مَنْ man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است، درگزارش پهلوی (= زند) مَنتا مانند واژهٔ منتو manṭu که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات گذشت به پتمان ... گردانیده شده، نگـارنده از برای نمودن مقصود بجای آن «امیـد» آورده است.

۹ - آرزو داشتن (...) = ایز iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است، در بند ۳ ازهات ٤۹ نیز آمده. از همین بُنیاد است واژهٔ ایژا izâ که بمعنی کوشش ودلگرمی وغیرت است، دربند ۱۰ ازهات ٤۹ و دربند ۸ ازهات ۵۰ ودربند ۱ ازهات ۵۱ بآن برمیخوریم ودربند ۵ ازهات ٤۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است، آژو âzu نیزبهمین معنی دربند ۷ ازهات ۵۳ بکاررفته است، واژه های دیگـر از این بُنیاد در اوستا بسیار است، واژه‌ای که درفارسی ازهمین بُنیاد بجا مانده، واژهٔ «آز» است که درتازی طمع گویند:

یکی چاه تاریك و ژرف است آز   بُنش ناپـدیـد و سرش پهن باز   (اسدی)

در اوستا آزی âzi آمده و نیز نام دیو آز است . بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰٤ نگاه کنید و از برای واژهٔ ایزا izâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۲۹ .

۱۰ – درمتن « این دو » آمده، باید دو امشاسپند اَشَ asha (= اردیبهشت) و وُهومَننگْهْ vohu-manaṅh (= بهمن) مُراد باشند چه دربند آینده ازهمین دو با مزدا نام برده شده ودیدارشان درخواست گردیده .

۱۱ – دیدن ( ) = دَرِسْ daras دیدن ، نگریستن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۱۲ – بند پرسیدن ( ) ازمصدر پَرِس paras باجزء هامْ ham بمعنی اندرز پرسیدن و گفت وشنود کردن ومشورت کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱) ، در پهلوی همپرسیتن گویند و همپرسکیه بمعنی پرسش و پاسخ و گفت وشنود ومشاوره است ، به بند ۳ از هات ٤۷ و به بند ۳ ازهات ۵۳ نیز نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ – آمدن ( ) ای i ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ – خود = خوَئیتهیَه xᵛaithya

۳ – پدیدار = دَرِشَتْ darəshat پدیده آمدنی ، نمودار ، از مصدر دَرِسْ daras دیدن ، نگریستن ، بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند پیش نگاه کنید .

۴ – گذشته = پَرَ parā ، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parô یعنی بیرون .

۵ – مُغان : بجای آن مَگَـوَنْ magavan آمده ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

٦ – گوش دادن ، شنیدن ( ) = سرو sru ، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ از هات ۲۸ .

۷ – اندر (میان) = اَنْتَر aṇtarə ، در فرس هخامنشی انتَر antar در پهلوی ( ) ودرفارسی اندر .

۸ – آشکار = آویشْ âvis ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۱۳ از هات ۳۱ .

۹ – پیدا = چیثْرَ čithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲۲ ازهات ۳۱ .

۱۰ – رادی = راتی râti ، در اوستا ، چنانکه در فارسی بمعنی دهش و بخشش است ، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .

۱۱ – نمازگزار = نِمَخوَنْتْ nəmaxᵛaṇt (در تأنیث نِمَخوَئیتی nəmaxᵛaitî) ، از نِمَنگْهْ namaṅh یعنی نماز (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ ازهات ۲۸) و وَنت vaṇt (مند) یعنی نماز گزار یاپرستنده وستاینده ، درگزارش پهلوی به نیایشْنمند گردانیده شده است .

هشتمین بند

۱ – واژه‌ای که بجای دادخواهی آوردیم درمتن اَرِتَهه arətha آمده ، در بند ۱۳ ازهات ٤۳ ودربند ٥ از هات ٤٤ نیز آمده ؛ در جاهای دیگر اوستاهم بآن برمیخوریم چنانکه درفرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۷۱ و جز آن ، در گزارش پهلوی داتستان ، این واژه درپهلوی از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و دادخوهی و داوری (مُحاکمه ، حُکم ، قضاء) بسا هم بمعنی مطلق کار و امراست ، همچنین از واژهٔ اَرِتَهه arətha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف برمیآید ، واژه های دیگراز این بُنیاد در اوستا بسیار است ، چون اَرَتْهیَه arathya (داوری) ، درپارهٔ ٥ سروش یشت هادُخت ، اَرِتَهمنتْ arəthamaṇt (دادخواه) درپارهٔ ۷ رشن یشت وجز آن .

۲ – بجای آوردن ( ) ازمصدر شیو syu شدن، رفتن، بمعنی کردن نیز بکار رفته. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۹.

۳ – فراشاختن ( ) ازمصدر وید vid باجزء فرَ fra یعنی شناختن، آگاه شدن، دریافتن، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸، وُئیزدیائی vöizdyâi (Inf.) که در بند ۱۳ از هات ٤۳ آمده از همین بنیاد است.

۴ – درود = یسنَ yasna باپرستش، نیایش، ستایش، نماز، دربند ۱ از هات ۳٤ ودر بند ۱ ازهات ٤٥ ودر بند ۹ ازهات ۵۰ نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هات ۳۰.

۵ – مانند شما = خْشماوَنت xshmâvaṇt، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۱۱ ازهات ۲۹.

٦ – ستایش = سْتَئومیه staomya صفت است از سْتَئومی staomi ستایش که از مصدر ستو stu (ستودن، ستاییدن) در آمده است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷ – بجای بخشایش درَئونَ draona آمده، درجلدو ندیداد از درَئون یا درَئونَنگه draonaṅh سخن خواهیم داشت، در اینجا کوتاه گرفته گوییم: درَئونَ بیش از همین یکبار در گاتها نیامده اما دربخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم، درنامه‌های دینی پهلوی و پازند نیز کم وبیش یادشده‌است. این واژه بمعنی بخشایش وبرخ وبهره وروزی ودهش وخواسته و نیکویی وخورش است. درگزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی بهیئت پهلوی دْرون drûn وگاهی هم سور بجای آن آورده شده چنانکه در همین بند ۸ ازهات ۳۳ وازبرای توضیح افزوده‌شده مْیزد، سور ومیزد هردو درزبان مابجای‌مانده: نخستین در اوستا سوئیریَه sûirya و دومین مْیزدَ myazda میباشد، سوئیریَه دراوستا بمعنی چاشت است و میزدَ چیزی خوردنی است که درجشن

دینی (یزشنه) برسرخوان نهند چون نان و گوشت ومیوه، نه‌چیزی‌روان و آشامیدنی که زَئوثْرَ zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است. ناصر خسرو گفته:

در سور جهان شدم ولیکن — بس لاغر باز گشتم از سور
زین سور بسی زمن بتر رفت — اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور میروی رو — روزت‌خوش بادوسعی‌مشکور

میزد درفارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است. سنائی گفته:

گه خروشان چو در نبرد تو نای — گاه نالان چو در میَزد توچنگ

فرخی گفته:

ای بمیَزد اندرون هزار فریدون — وی بنبرد اندرون هزار تهمتن

در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدپان آمده. در اوستا، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درَئون بمعنی بخشایش بکار رفته، همچنین است در جا های دیگر اوستا، چنانکه در پارهٔ ۸ از زامیادیشت آمده: «آفریدگار کوهها را مایهٔ بهره و روزی (درَون) پیشوایان و رزمیان و برزیگران بخش کرد» پس از آن درَئون یا درَون نام نانهای خرد و گردی شده که درجشنهای دینی درخوانچه نهند، این نشانه‌ایست از دهش و بخشش درراه نیك. واژهٔ درَون در فرهنگها نیز یاد شده، در فرهنگ جهانگیری بمعنی پیمانهٔ غله نوشته شده ودر برهان‌قاطع بهمین‌معنی گرفته‌شده وبمعنی‌دعایی که مُغان در ستایش خدا و آذر خوانند وبرخوردنیها بدمند وبعد ازآن بخورند. . . .

۸ – پایدار یااستوار = اوتَ‌یوئیتی uta-yûitî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ ازهات ۳۰ وبیادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ ازهمین‌هات

نهمین بند

۱ – خرد: بجای مَئینیو mainyu که در متن آمده.

۲ - رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خوائَثرَ x

۲ - رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خوائَثرَ xᵛâthra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱

۳ - یار = سَرَئیدیَه saraidya ، در گزارش پهلوی سرداری دهشن ، در توضیح پاتخشاهیه پادشاهی آمده ، ازاین دوباران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است

۴ - راستی افزا = اَشَ اُخشَیَنت asha-oxshayant ؛ از آشَ (راستی) وازمصدر وَخش vaxsh (برفزودن) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٦ ازهات ۳۱

٥ - رَوش دیگر = مَئِثا maêthâ برگشتگی ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ ازهات ۳۰

٦ - ارزانی داشتن یابردن ( ) = بر bar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ ازهات ۳۱

۷ - یاوری، همراهی = هاکورِنَ hâkurəna ، دربند۱از هات ٤٤ نیز آمده، درگزارش پهلوی همکرتاریه (همکرداری)شده

۸ - برخوردار شدن ( ) = آر ar ، در بند ۳ ازهات ۳٤ و در بند ٥ ازهات ٥٠ نیز آمده ، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که آرْ ar بمعنی دررسیدن و درآمدن نیز درگاتها بسیار آمده‌است.

۹ - یگانه بودن ( ) = هچ hac ، بمعنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن وواداشتن وبرگماشتن دراوستا بسیار آمده، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

دهمین بند

۱ - درنسخه‌ها نوشته شده ، بجای .

۲ - زندگی خوش ، زندگی خوب = هوجیتی hu-jîtî ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ - بودند ، هستند : ؛ از مصدر آه ah هستن ، بودن .

۴ - بودن ( ) = بو bû بودن .

٥ - خواست (اراده) = زَئوش zaosha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸ .

٦ - بخشیدن( ): بخش baxsh . با جزء آ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ از هات ۳۱ .

۷ - افزودن ( ) = وَخش vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٦ ازهات ۳۱ .

۸ - اوشتا ustâ خواهش ، کام ، رستگاری ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۹ - تن = تنو tanû ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ - تواناتر = سِویشتَ səvišta ، صفت تفضیلی است ازسورَ sûra توانا ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۲ - جهان افزا = فرادَتْ گَیثا frâdat-gaêthâ ، صفت است از فراد frâd که بمعنی پیش بردن و به پایهٔ چیزی افزودن و بزرگ کردن است ، خود جداگانه در بند ٦ از هات ٤۳ ودر بند ۱۰ از هات ٤٤ ودربند ۱۳ از هات ٤٦ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا ـ دا frâ-dâ میباشد که بمعنی فرادادن است . فرا ـ دا frâ-dâ در گزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ٤٦ فره داتن frêh-dâtan (فره دادن) شده یعنی فزونی دادن ، در بند ۱۰ از هات ٤٤ در گزارش پهلوی فراج داتن (فراز دادن) شده (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ١٤ از

هات ٣٤) وخود صفت فرادَت گیتیها در گزارش پهلوی از بند ١١ از هات ٣٣ به فراخ داتار گیهان (فراز دهندهٔ جهان) گردانیده شده . جزء دوم ، گیتها . gaēthā همان است که در فارسی گیهان و جهان گوییم ، بیادداشت شمارهٔ ٢ از بند ٤ از هات ٣٠ نگاه کنید .

٣ – آمرزش = مِرزدا . mərəždā ، در بند ٤ از هات ٥١ مِرژدیکا . mərəždikā آمده نیز بمعنی آمرزش وبخشایش است . درگزارش پهلوی آمرزیشن شده .

۴ – پاداش = آدا . ā-dā ، در بند آینده نیز آمده از مصدر دا . dā دادن ، بخشودن باجزء آ : ā-dā ، درگزارش پهلوی دهشن این واژه هم از برای پاداش بکار رفته وهم از برای پادافراه ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٧ از هات ٣٠ نگاه کنید .

دوازدهمین بند

١ – روی آوردن ( ) = اوز - اَر . uz-ar بسوی کسی رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٣ از هات ٣١ .

٢ – توش = تَویشی təvishī ، درفارسی توش گوییم بمعنی توانایی (طاقت) ، در گزارش پهلوی توخشیشن tuxšišn آمده و در توضیح بند ٦ ازهات ٤٨ افزوده شده : نیروك (نیرو) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٩ از بند ١ از هات ٢٩ .

تَویشی بسا در گاتها با واژهٔ اوتَیوتی . uta-yūti که در بند ٨ از همین هات گذشت ، باهم آمده ، چنانکه در بند ١١ از هات ٣٤ وبند ١ از هات ٤٣ وبند ١٠ از هات ٤٥ وبند ٦ از هات ٤٨ و بند ٧ از هات ٥١ و این دو واژه در گزارش پهلوی به توخشیشن و توبانیکیها (توانایی) گردانیده شده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٩ از بند ١ از هات ٢٩ .

٣ – بجای پاکتر روان سپنیشت مئینیو .

spǝ̄ništa-mainyu آمده ، دربند ٥ ازهات ٣٠ نیزبآن برخوردیم ، دربند ٢ وبند ١٦ ازهات ٤٣ ودربند ٢ ازهات ٤٧ و دربند ٧ از هات ٥١ نیز آمده ، هرچند که این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکتر روان» گردانیده شود ، ازاین صفت وموصوف خرد مقدس ایزدی اراده میشود . سپنیشتَ در گزارش پهلوی اوزونیك awzūnik (افزونی) شده .

سپنیشتَ . صفت تفضیلی است از سپنتَ . spəṇta (= سپند) یعنی پاك یا مقدس ، بساهم این صفت با واژهٔ مَئینیو . mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاك وروان مقدس چنانکه دربند ١ ازهات ٢٨ وبند ١ ازهات ٤٧ ، جداگانه ازسپندمینو سخن رفت .

۴ – پاداش = آدا . ā-dā ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گذشت .

٥ – زور = زَوَنگه . zavaṅh ، از همین بنیاداست زاوَر . zāvar که در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، چنانکه در یسنا ٩ پارهٔ ٢٨ و مهریشت پارهٔ ١١ و جز آن و در گزارش پهلوی زور شده و در فارسی نیز زور گوییم .

٦ – زبردستی = هَزَنگه . hazaṅh ، در بند ١ ازهات ٢٩ نیز بآن برخوردیم وبمعنی ستم گرفتیم . دراین بند ، چنانکه در بند ٤ از هات ٤٣ بمعنی زبردستی وتوانایی است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١ از هات ٢٩

٧ – نیرومند = اَمَوَنت . ǝ̄mavaṇt صفت است (در تأنیث اَمَوَیتی . ǝ̄mavaitī) ، دربند ٤ از هات ٣٤ و در بند ١٠ ازهات ٤٣ ودربند ١٤ از هات ٤٤ نیز آمده ، در گزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته : اماوند amāvand ، درپازند هماوند یعنی نیرومندوپیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ ، در جا های دیگر اوستا اَمَوَنت .

amavant آمده ؛ اَم وَستَر . amavastara یعنی نیرومندتر، زورمند تر توانا تر ؛ اَم وَستِم . amavastəma یعنی نیرومندترین ، زورمندترین ، تواناترین (نگاه کنید به یسنا۹ پارهٔ ۲۰ و فروردین یشت پارهٔ ٤٤ و بهرام یشت پارهٔ ۳ وجز آن)؛ این واژه‌ها از اَم : ama درآمده اند که نیز بمعنی زورمند و نیرومنداست، همچنین اَم ama بمعنی زور و نیرو و توانایی است و بساهم در اوستا نام فرشتهٔ زور و نیرو است نگاه کنید بجلد دوم یشتها صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸ – بجای بخشایش فِسرَتو . fəsəratû (در نسخه بدل . fsəratû)، درگزارش پهلوی سرداریه ، دربند٤ از هات۵۱ باجزء آ â آمده : . âfsəratû بمعنی مزد و پاداش است ، بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۰ یادداشت شمارهٔ ۳ نگاه کنید.

سیزدهمین بند

۱ – نگهداری ، پناه ، یاری = رَفِذرائی . rafədhrâi درگزارش پهلوی رامش ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ – دوربیننده = وُاوروچَشانی . vouru-čashâni صفت است ، از وُاورو . vouru یعنی فراخ ، دور و از چَشانی ازمصدر چش . čash در پهلوی چاشتن یعنی آموختن ، چَشَن . čashan که در پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزکار. چَشْ هِمْت دیگری است ازمصدر چس . čas که درپارهٔ ۲ از فرگرد ۲۲ وندیداد با جزء « آ » آمده : آ ـ چَسْ . â-čas (.) یعنی نگریستن ، دیدن ، واژهٔ چَشمَن . čashman یعنی چشم که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۱ گذشت بهمین دومصدر چش و چس پیوسته است

۳ – پیمانند = اَبیفرَ . a-bifra جز همین یکبار ، دیگر در

اوستا نیامده است .

۴ – پاداش = اَشی . ashi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۲۸

۵ – ارزانی داشتن (.) = دیس . dis (= دَئیس . daês) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن، آموزانیدن ، آگاه کردن ، چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ٤٤ بند ۷ وبند ۱۰، هات ۵۱ بند۲ وبند ۱۷، از همین بنیاد است دَئیسَ . daêsa که بمعنی نشان است، چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ۱۰٤ ، از همین واژه‌است دیس که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس وطاقدیس بجا مانده ، دقیقی گفته :

نگارند تندیس او گر بکوه زسنگ وقارش کُه آید ستوه
(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند ، مانندهٔ پیکر یا مجسمه

٦ – نهاد = دَئِنا . daênâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی دین نیست بسا بمعنی روان و نهادوجدان بکار رفته است .

۷ – آموختن (.) = فْرَدَخْش fra-daxsh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷ از هات ۳۱

چهاردهمین بند

۱ – دهش = راتا . râtâ ، در فارسی رادی . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸

۲ – زرتشت = زَرَتهوشترَ . Zarathustra ، پیغمبر ایران بسا در گاتها ازخود نام‌برده چنانکه درهات ۲۸ بند ٦ و در هات ۲۹ بند ۸ که گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هرکجای ازگاتها که این نام آمده ، یادکردیم .

۳ - زندگی = اوشتَن ustana ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۴ - از برای واژهٔ « خویشتن » بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - بجای برگزیده پئوروَتات paurvatât آمده یعنی پیشین ونخستین ، از آن سرآمده وبرگزیده اراده شده، پیغمبر ازاندیشه‌وکردار وگفتارخود آنچه سرآمد وبرگزیده ودرپایه پیش ازهمه بشمار است ، پیشگاه مزدا فرود میآورد ، بیادداشت پارهٔ ٤ ازنهمین کردهٔ ویسپرد (در دومین جلد یسناگزارش نگارنده) نگاه کنید.

٦ - فرمانبری = سرئوش sraosha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ ازهات ۲۸

۷ - توانایی = خشتره xshathra

اَهنُودگات : یسنا ، هات۳٤

نخستین بند

۱ - بجای کردار و گفتار و پرستش ، شیئوتهن syaothana ، وَچنگه vɛčaṅh ، یسن yasna آمده ، در یاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هات ۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش ونماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳٤ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه وپندار گرفته شده‌است ، معمولا در گاتها از برای‌اندیشه وگفتار وکردار (چه‌نیك و چه بد) که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه‌های مَنَنگه manaṅh ، وَچنگه vɛčaṅh ، شیئوتهن syaothana آورده‌شده ، چنانکه درهات ۳۰ بند۳ وهات۳۲ بند٥ وهات ٤۷ بند ۱ وهات ٤۸ بند ٤ . بیادداشت شمارهٔ٦ ازبندآینده نگاه شود .

۲ - بجای ارزانی‌داشتن درمتن داونگها dâoṅhâ آمده ، دربند ۱۸ ازهات ٤٤ نیزبآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش وپاداش‌روزپسین ازمصدر دا dâ دادن ، بخشودن ، ارزانی داشتن .

۳ - پیش ازپیش = پئوروتَم paourutəma ، صفت تفضیلی است از واژهٔ پئوورو paouru که دریاد داشت شمارهٔ ۱از بند٦ ازهات۳۲ گذشت‌ودرفارسی پُر گوییم . پئووروتَم یعنی‌برترین،درگزارش‌پهلوی پیشتر = بیشتر .

۴ - بخشودن = دَستِ ، دربارهٔ ۱ ازپانزدهمین کردهٔ ویسپرد نیز آمده ( ) از مصدر دا dâ دادن،بخشودن .

دومین بند

۱ - منش نیك = مَئینیو mainyu با صفت وَنگهو vaṅhu اندیشه نیك وکردار نیك مردمان نیك‌منش یاپیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند

٦ از هات ۳۳.

۲ – مرد پارسا = نر nər (نَر nar) یعنی نر و مرد، باصفت سپنت spənta یعنی مردپاك و پارسا؛ خود پیغمبر زرتشت مراد است.

۳ – پیوستن ( ) = هَچْ hac، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و دربارهٔ روان یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه شود.

۴ – واژه‌ای که بجای پیشگاه آوردیم درمتن پئیری گئیتها pairigaêthâ آمده از واژهٔ پئیری pairi که بمعنی پیش و نزد است، دربند ۸ ازهمین هات جداگانه بکار رفته است، همین واژه درفارسی پرشده و در سر یکدسته ازواژه‌ها چون پرامون (= پیرامون) و پراکندن وجز آن بجا مانده. جزء دوم از واژهٔ گئیتها gaêthâ در آمده که دریادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات ۳۰ گفتیم بمعنی کیهان و گیتی و هستی است.

۵ – نیایش = وَهْمَ vahma، درگزارش پهلوی نیز نیایشن درگاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ٦ و ۸ از هات ٤٥ و در بند های ۱۰ و ۱۷ ازهات ٤٦ و جز آن، همچنین وَهْمَ vahma درگاتها صفت است بمعنی نیاینده ونیایشگر ونیایشگزار چنانکه دربند ۱ ازهات ٤۸ و دربند ۲ از هات ٥۱، دربخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار نرفته است. هیئت دیگر این واژه: وَهمیَه vahmya (درتأنیث و همیا vahmyâ) نیز بمعنی نیایش کننده در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده، ایـن واژه از مصدر وَنْ van بمعنی دوست داشتن و گرامی داشتن درآمده است، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ از هات ۳۱ نگاه کنید.

٦ – سرود هـای ستایش = ، ایـن واژه ناگزیر بجای وَچَنگـه vacaṅh یعنی گفتار (نیك) بکار رفته،

با مَنَنگه manaṅh یعنی اندیشه (نیك) و شیَئُوتَهنَ syaothana یعنی کردار (نیك) که در آغاز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند پیش. از برای سرود = گَرَنگـه garaṅh و ستاینده = ستوتْ stût بیادداشت شمارهٔ ۵ از بنـد ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ نگاه کنید.

سومین بند

۱ – نماز = نِمَنْگـه nəmaṅh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸

۲ – میزد = میَزْدَ myazda، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ ازهات ۳۳

۳ – پیش آوردن یادادن ( ) = دا dâ بخشیدن، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن.

۴ – جهانی = گَئیتها gaêthâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات ۳۰

۵ – رسا ساختن ( ) = تهرَئوش thracs بانجام رسانیدن، دربند ۷ ازهات ٤٦ نیز آمده، همچنین درپارهٔ ٤ از دوازدهمین کردهٔ ویسپرد درگزارش پهلوی پرورتن پروردن، پرورانیدن شده است. تهرَئوش هیئت دیگری است از تهرو thru که دریسنا ۱ پارهٔ ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است، ازهمین بنیاد است تهرَئوشتی thracšti که درپارهٔ ٦۲ آبان یشت آمده بمعنی انجام وپایان ورسایی.

٦ – نیك انـدیش = هودا hu-da، نگـاه کنید بیـادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰

۷ – برخوردار شدن، بهره‌ور گردیدن ( ) = اَرْ ar، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۹ ازهات ۳۳

۸ – سود = سَوَ sava، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱

از هات ۳۰

۹ - ماند شما = خشماوَنت xshmāvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹

چهارمین بند

۱ - زورمند = اَئُوجَنگهوَنت aojanhvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹

۲ - نیرومند = اَمَوَنت āmavant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۲ از هات ۳۳

۳ - پیمان رفته یا آموخته و فرمان رفته = asistəm ، در نسخه‌بدل ... از مصدر سانگه sānh باجزء آ ā فرمودن ، آموزانیدن ؛ یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - خواستار بودن (...) = وَس vas خواستن ، خواهش کردن ، آرزو داشتن ؛ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ از هات ۲۹

۵ - دوست ، یار = رَپَنْتْ rapant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

٦ - آشکارا رامش دهنده = چیثْرَ اَوَنگه cithra-avanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ از هات ۳۱

۷ - بجای واژهٔ ستُوئی stôi بُوَد آوردیم . ستوئی در گاتها ، ستِ ste در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، در بند ۸ از هات ۳۱ بآن برخوردیم ودربند ۱۰ از هات ٤٥ و بند ۱٦ از هات ٤٦ و بند ۲ از هات ٤۹ و بند ٦ از هات ٥۰ نیز بآن خواهیم برخورد ، بمعنی بودن است و با واژهٔ ستی sti از یك بنیاد و هردو از مصدر آهْ ah (هستن ، بودن) در آمده‌اند ، ستی sti بمعنی بود و هستی و آفریده و باسم جمع آفرینش (موجودات ، کائنات) چنانکه درهات ٤۳ بند ۳ و بند ۱۳ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند

۱۹ از هات ٤٦ .

۸ - دشمن ، بدخواه = دَئیبیشْوَنت daibishvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از هات ۲۸ .

۹ - واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم درمتن زستا ایشتَ zastā-ista آمده : زَستَ zasta (دست) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ۲۸ گذشت ، ایشتَ از مصدر ایش ish درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۳۱) ، ازاین واژه همان معنی که امروزه اشارهٔ دست گوییم ، بر میآید ، دربنده از هات ٥۰ نیز بآن برمیخوریم .

۱۰ - هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنی = دِرِشتَ اَئِنَنگه darəsta-aênanh : ازدوواژه آمیزش یافته ، نخست دِرِشتَ ازمصدر دَرِس darəs دیدن ، نگریستن که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ گذشت ، دوم اَئِنَنگه aênanh ستم وزور و رنج وگزند که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ از هات ۳۰ یاد کردیم .

پنجمین بند

۱ - شهریاری ، توانایی = خشَتهر xshathra .

۲ - توانگری ، دارایی وبخشایش = ایشتی istî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ - کردار = شیَئُوتهنائی syaothanâi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ - اینك که = یَتها yatha ، در گزارش پهلوی ، درهرجاکه آمده ، به چگون وبسا به ایدون که ، چند که گردانیده شده است .

٥ - پیوستن = هَچ hac ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ ، درمتن ... آمده درنسخه بدل ... واژهٔ دومین درست است از مصدر هچ .

٦ - پناه‌بخشیدن = ثهرایُوئیدیائی thrâyôidyâi (Inf.)

در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن از مصدر تهرا thrâ. در گزارش پهلوی‌سرایشن بیونتن (=داتن دادن) یعنی پناه‌دادن، تهراتر thrâtar. که در بند ۱ از هات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده، نگاهدار. واژه های دیگر از همین بنیاد در جاهای دیگر اوستا بسیار است چون تهرائیتی thrâiti. یعنی پناه در پارهٔ ٤ از یسنا ٦٢ آمده، تهراتهر thrâthra. بهمین معنی است در پارهٔ ٦۹ زامیاد یشت، تهرایُو دریغو thrâyô-drighu. یعنی پناه دهندهٔ درویشان، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروزهٔ خرد و بزرك در پارهٔ ٤ و جز آن

۷ – درویش، بینوا، بیچاره = دریگو drigu.، در بخشهای دیگر اوستا دریغو ، در تأنیث دریوی drîvî. در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی ( ) و در فارسی درویش، در پارهٔ ۱۳ از یسنا ۲۷ در دعای معروف «یثها اهو وئیریو» که پاره ای از گاتها بشمار است، واژهٔ دریگو drigu نیز آمده، در آنجا چنانکه در بند ۵ از هات ٣٤ زرتشت از برای پناه دادن و نگهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را درفارسی دریوش نیز گویند. ناصر خسرو گفته :

این خانةالفنج ازین معدن کوشش   برگیر هلا زاد وهرو لاغرو دریوش

بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۲۰٦ نیز نگاه کنید.

۸ – جدا خواندن، ترك گفتن (...) از مصدر وَچ (گفتن) با جزء پرِ که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم بمعنی بیرون و برکنار است: پرِ وَچ parā-vac. یعنی از خود دور و بیگانه خواندن.

درمتن دوبار واژهٔ پرِ آمده، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

۹ – زیانکار = خرفستر xrafstra.، نگاه کنید

یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

ششمین بند

۱ – چون = یزی yazî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۱.

۲ – براستی = هئیتهیَه haithya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰.

۳ – چنین = آتها athâ یعنی چون براستی شما توانا تر و برتر هستید که در آغاز بند پیش آمده.

۴ – نشان (علامت) = دَخشت daxsta. در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی دخشك daxsak، دخشك نیز علامت خونی است که زنان بینند، چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان dastân شده، دشتان در پهلوی و فارسی که بمعنی زن حایض است باواژهٔ اوستائی دَخشت یکی است.

بواژهٔ دَخشار daxshâra. در بند ۷ از هات ٤٣ نیز نگاه کنید.

۵ – برگشتن (تغییر و تبدیل) = مِئتها maêthâ.، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰.

٦ – جهان، زندگی = اَنگهو aṅhu.، نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ از بند ۲ از هات ۲۸.

۷ – شادمانتر = اوروائیدینگه urvâidyaṅh.، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۸ – پرستیدن و ستاییدن (...) = یَز yaz؛ ستو stu، بیادداشت شماره ۵–٦ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ – آمدن، گراییدن ( ) = با جزء پئیتی

، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

هفتمین بند

۱ — کدام ، کجا = کوتهرا kuthrâ

۲ — راد مرد = اَرِدر arədra صفت است، درتأنیث اَرِدرا aradrâ ، دربند ۳ از هات ۴۳ و در بندهای ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ۴ و ۸ از هات ۵۰ نیز آمده ، درگزارش پهلوی رات = راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست، دانشمندان اوستا شناس در هر کجای اوستا که بآن برخورده اند بمناسبتی وفا شناس ، پارسا ، نیك اندیش ، نیکخواه ، ستایشگر و جزآن ترجمه کرده اند، معنی سنتی که از گزارش پهلوی (= زند) بما رسیده ، در سیاق عبارت درست می آید .

۳ — شناخته شده ( ) = (وئد vaêd) درانجام همین بند نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ ازهات ۲۸ .

۴ — آموزش = سنگهو sə̄nhu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ — آزردگی ( ) : سپا spâ یعنی خوشی و نیکبختی ، با حرف آ که از ادوات نفی است : آسپا a-spâ بمعنی درد ، آزار ، بدبختی ، دربند ۹ ازهات ۴۵ سپا و آسپا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده .

سپا spâ نیز درگاتها بمعنی برافزودن و پیش بردن است چنانکه درهات ۵۱ بند ۲۱ سپا بمعنی افکندن ودور انداختن دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است.

۶ — رنج ( ) = سادرا sâdra ، در بند ۱۱ از هات ۴۳ ودربند ۷ از هات ۴۵ نیز آمده ، درگزارش پهلوی تنگ ، تنگیه (تنگی) ، همین واژه است که درفارسی سار شده و درفرهنگ هابمعنی رنج مانده . خسروانی گفته :

جانم بلب آمد ازغم و سار — مردم زجفا وجور بسیار — (فرهنگ جهانگیری)

ازهمین بنیاداست ساست sâsta که صفت است بمعنی آزاردهنده، ستمگر ، ستمکار چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ و جز آن ، ساست با واژهٔ ساستر یکی است، این واژهٔ پسین که دراوستا بسیار آمده بمعنی فرمانگزار وامیر است ، درگاتها بویژه از برای بزرگ و سرکرده و سالار دیویسنان و فرمانده بدخواه دین مزدیسنا بکار رفته ، چنانکه در بند ۱ از هات ۴۶، درپهلوی ساستار sâstâr بمعنی فرمانفرمای ستم پیشه وسالار بیدادگر و حاکم مستبد است، این واژه ها ازمصدرسانگه sâṅh (فرمودن) درآمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۵ ازهات ۲۹ .

۷ — بجای « ازروی هوش » درمتن اوشئورو ushəurû آمده، دربند ۱۶ ازهات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم ( ) ودریادداشت شمارهٔ ۳ آن بند گفتیم که درگزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده ودر توضیح دانائ هوشیه آمده همچنین است درگزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳۴ .

۸ — بهره = رَئِخننگه raêxənanh ، دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۷ ازهات ۳۲ گذشت .

۹ — ساختن ( ) = کَرِ kar کردن ، سازیدن، ساختن .

۱۰ — دیگر (دیگران) اَنیَه anya (= آئینیه ainya) در فرس هخامنشی انیه aniya ، دربند ۱ ازهات ۲۹ نیزبآن بر خوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده ازآنهاست بند ۳ از هات ۴۴ .

۱۱ — پناه دادن ( ) = ثرا thrâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ همین هات .

هشتمین بند

۱ — بیم دادن ( ) = بی bî ، درگزارش پهلوی نیز آمده ، فعل بیم دادن دراوستا گاهی لازم و گاهی متعدی بکار رفته : ترسیدن و ترسانیدن ، چنانکه درفروردین یشت پارهٔ

۱۴ و ارت یشت پارهٔ ۱۲ــ۱۳

۲ ــ گزند=ایتهیجنگه ithyeǰanh ( ) در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۲۲ و یسنا ۵۷ پاره ۱۴ و یسنا ۶۵ پارهٔ ۸ و جز آن .

ایتهیجنگهونت ithyeǰanhvant (در تأنیث ithyeǰanhvaitî) صفت است بمعنی آسیبمند، پرگزند، خطرناک چنانکه در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۱ ، این دو واژه در گزارش پهلوی سِژ sêz و سِژومند sêzomand شده و در فارسی سیج و سیچ و سیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگها یاد گردیده است .

۳ ــ توانا ، بازور = اَئوجنگه aoǰanh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۴ ــ ناتوان = نائیدینگه nâidyanh ، اَئوجنگه و نائیدینگه در پارهٔ ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده، در فروردین یشت پارهٔ ۱۶ بواژهٔ نائیدینگه جداگانه برمیخوریم و بمعنی برافتاده و شکست یافته است .

۵ ــ دشمنی، کینه ، ستیزه = آنستْ ąst ، در بند ۱۴ از هات ۴۴ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده ، در این بند پسین آنستائی ąstâi (Inf.) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است .

۶ ــ آیین ، دستور ، فرمان = اوروات urvâta ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۷ ــ اندیشیدن ( )=مَن man ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۸ ــ جایگاه یا خان و مان =مَنو manô ، از این واژه بهشت اراده شده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ ــ در بارهٔ امشاسپند سپندار مذ (= سپنتَ آرمئیتی spənta-ârmaiti) که میشود در اینجا معنی واژه مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ ــ داننده یا دانا و آگاه ( ) از مصدر وید vid دانستن ، شناختن. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ .

۳ ــ ارجمند، گرامی، بزرگوار= برخذَ bərəxdha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۴ ــ بدکرداری=دوش‌شیئوتَنَ dus.syaothana . یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ ــ فرو گذاردن ، هشتن، هلیدن ( ) = اَوَزا avazâ، زا zâ بمعنی فرو گذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده ، در اینجا با جزء اَوَ نیز بهمین معنی است، در بند ۷ از هات ۵۳ با جزء وی: وی‌زا vî-zâ بمعنی رها کردن ، جدا شدن است، اَوَزا در بند ۹ از هات ۳۴ در گزارش پهلوی نیز هشتن شده است .

۶ ــ نیافتن یا نیابندگی، نا برخورداری=اِویستی â-visti از مصدر وید vid (= وَئِد vaêd یافتن ، جستن ، یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

اِ ā از ادوات نفی است، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۸ از هات ۵۱ .

۷ ــ بسی = مَش mas، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ .

۸ ــ دورماندن یا واپس افتادن ( )=سیَزْدَ syazda، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۲ .

۹ ــ بجای جانور خرفستر xrafstra آمده ، در بند ۵ از همین هات نیز بآن

برخوردیم ، جانوران زیان کار ودَدان مراد است ، نگاه کنیدیادداشت شماره ۸ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۱۰ – بیابانی = آ اوروَن auruna ، در پارهٔ ۳٦ تیریشت ودر پاره ۲۳ بهرام یشت آ اوروَن از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته در برابر چارپایان خانگی، درگزارش پهلوی اَرَمَك aramak (آ درپهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه ازرمه، جانوری مراداست که ازگله ورمهٔ چارپایان‌خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد وبیابانی ، دد (وحشی)

دهمین بند

۱ – دریافتن، گرفتن ، بدست‌آوردن( )= گَرَبْ grab، نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۸ از هات ۳۱ .

۲ – بجای اندرزدادن آمده‌ازمصدر وَچْ vac . گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات۲۸ نگاه‌کنید .

۳ – بجای خردمند هوخرَتو hu-xratu خوب خرد، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ از هات ۳۰ .

۴ – کارساز= دانْمی dəmi ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳۱ .

۵ – یار یا پیوند وهمـدم = هیتَهه hitha در تأنیث هیتهاhitha از مصدر هی hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۱۰ از بند۱ از هات۲۹ ، ازهمین بنیاد است هیتهو hithu که دربند ۷ از هات ٤۸ آمده .

٦ – امید=وُیتهرا vôyathrâ ،بنیاد واژه درست روشن نیست، نگاه‌کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

یازدهمین بند

۱ – دوگانه= اوبَ uba صفت است (درتأنیث اوبا ubâ) بسا صفت جهان (= آهو ahu) آورده

شده : دوجهان، چنانکه دریسنا ۳٥(هفت‌هات) پارهٔ۳ وپارهٔ ۳۸ویسنا۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۳ویسنا٤۱ (هفت هات)پارهٔ۲ وجز آن.

۲ – خورش = خوَرَتهه xvarətha ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۳ – یا=مَتْ mat ،درگزارش پهلوی اپاك apâk بساهم در اوستا بمعنی همیشه آمده ودر گزارش پهلوی هم همیشك شده است

۴ – اُستواری، پایداری=اوتَ یوتی uta-yûti،نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۵ – نیرو = تویشی təvishî،نگاه‌کنید یادداشت شماره ۹ ازبند ۱ ازهات ۲۹ .

٦ – برافراشتن =وخش vaxsh، نگاه کنیدیادداشت‌شماره۹ از بند۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ – اینچنین=تائیش آ tâis-â،یادداشت‌شماره۹ ازبند ۱۱از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۸ – پیروزساختن ، کامیاب کردن=تهوُئی thwôi ، نگاه‌کنید به :
Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798.
Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۹ – هماوردبدخواه=وی‌دواِشَنگْـه vî-dvaêshaṅh در گزارش پهلوی جوت بش Jut-bês : از واژه وی vî که بمعنی‌ضد و مخالف است (نگاه کنید بمقاله وندیداد ، در جلد وندیداد) وازواژه دواِشَنگْـه dvaêshanh ستیزه ، دشمنی که در یادداشت شماره٦ ازبند ٦ ازهات ۲۸ گذشت .

دوازدهمین بند

۱ – آیین ، دستور ، داد = رازَر râzar ، در بند ٦ از هات ٥۰ رازن râzan ، درهمین بند ۱۲ از هات۳٤ نیزراشن râshn بمعنی پاداش‌است، پاداشی که

ازروی آیین‌ودستورایزدی‌است‌مراداست،نگاه کنیدبیادداشت‌شماره۸ ازبنده ازهات۴۶

۲ – خواستن( ) = وَس . vas ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱ .

۳ – ستایش = ستوت . stût ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره۵ ازبند ۱ از هات ۳۰ .

۴ – پرستش = یَسن . yasna ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شماره۶از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ – شنودن = سروئیدیائی . srûidyâi (Inf.) در بند ۵ از هات ۴۵ نیز آمده، دربندهای ۱۳ـ۱۴ از هات ۴۶ با جزء فرَ آمده: . fra-srûidyâi ازمصدرسرو . sru ،بیادداشت‌شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه‌کنید .

۶ – اشی . ashi ایزد پاداش است، نگاه‌کنید بیادداشت شماره۵ از بند ۴ ازهات ۲۸ وازبرای واژه بخش کردن = وی دا . vîdâ بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه‌کنید .

۷ – آموزانیدن( ) = سانگه . sânh ،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۸ – راه = پَتهُ path ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۹ – خوشگذر : [راهی]که ازآن بخوبی وآسانی توان‌گذشت = خوَئِتَ xᵛaêta ، از خوَ . xᵛa (خوب) واز اسم مفعول ایتَ . از مصدر . ای (رفتن)،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ ازهات۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ – راه = اَدوَن . advan ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۲ – گفتن ( ) = مرو . mrû ، در بند پیش بجای

همین واژه فعل وَچ بکار رفته باجزء فرا: . frâ-vač فرا گفتن .

۳ – خوب ساخته شده، خوب‌کرده شده = هوکِرِتَ . hû-kərəta .

۴ – دین = دَئِنا . daênâ ، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند ۱۱ازهات۳۱، درآنجاگفتیم که این لفظ‌همیشه دراوستا بمعنی دین‌وکیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، دراینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان وگوهری است که پس ازمرك پیکرآسا پدیدارگردد ، نیکوکاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون‌گردد ، این عقیده‌که یکی ازنغز ترین آیین مزدیسناست ،بخوبی ازهمین بند ۱۳ ازهات ۳۴ پیداست .نگاه‌کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۵۹ ـ ۱۶۶ .

۵ – سوشیانت = سَئوشیَنت . saošyant ، در کتاب سوشیانت جداگانه‌ازآن‌سخن داشتیم،آنچه‌دراوستاونامه‌های پهلوی‌وپازنددربارهٔآن آمده‌یادکردیم، دراینجایادآور میشویم که‌درآیین مزدیسنا بظهورسه موعودنویدداده شده که هرسه ازپشت خود پیغمبر زرتشت اند وهریك هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهندآمد وجهان ازآسیب اهریمنی خواهند رهانید . پسین موعودکه بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . درگاتها ، سرودهای مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژهٔ سوشیانت برمیخوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند۹ ازهات۴۸ ودربند ۲ ازهات ۵۳ دراین سه بندپیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده ودر سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه‌در بند ۱۳ از هات ۳۴ و در بند ۳ از هات ۴۶ ودربند۱۲ ازهات ۴۸ .نگارنده‌درگزارش این شش بندخود همان واژه را نگاشته، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت ازمصدر سو . su درآمده‌که بمعنی سود بخشیدن است ،سوشیانت (اسم فاعل) یعنی‌سود بخشنده یاسوددهنده وسود رساننده، چنانکه درجای دیگرگفتیم سودبمعنی‌بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژهٔ سوا . svâ که از همان بنیاد

است، دراوستا ازسودجاودانی بهره وبخششی که درروز پسین هایهٔ رستگاری است اراده میشود(نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ٤٤).

بجای سَوشیانت درگزارش پهلوی، بـا سودمند آورده شده یعنی کسی که از او سود آید یا رهاننده و رستگار سازنده و یاوری کننده.

٦ – خرامیدن ( ) = اورواخش . urvâxs، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰.

۷ – مزد = میزد mizda، در پهلوی مُزد mozd ؛ میژدونت mizdavant که دربنده ازهات۴۳ آمده یعنی مزدمند، در گاتها واژه میژد بسیار آمده، چنانکه در بندهای ۱۸–۱۹ ازهات ٤٤ وجز آن.

۸ – نیك اندیش = هودا hu-dâ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۹ – پیمان داده شده : در نسخه بدل . از مصدرچیش čish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان کردن، پیش بینی کردن، امید وار بودن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۰ – بخشایش (وظیفه ومقرری = دَثهر dathra)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ١٤ از هات ۳۱.

چهاردهمین بند

۱ – آری = زی zî، دراین بند دوبار آمده بجای دومی « چه » آورده‌ایم.

۲ – آرزو شده = وَیریَه vairya صفت است (درتأنیث وَیریا vairyâ)، در بند ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده از مصدر وَرْ var برگزیدن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ از هات ۲۸.

۳ – کنش = شیَوتَهن syaothana، دربندآینده نیز آمده، بجای آن «کردار» آورده ایم.

۴ – بجای زندگی اوشتانَ ustâna ، (= اوشتَن ustana) وبجای صفت جهانی یا خاکی ومادی اَستوَنت . astvant آمده، بیادداشتهای شماره ٤ – ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه شود.

٥ – همـایه = وِرزِنَ varəzāna، درپایان همین بند نیز بآن بر میخوریم و بمعنی برزیگر گرفته‌ایم، بآغاز گفتارپیشه وران درجلدنخست گاتها نگاه کنید.

٦ – از برای صفت « بارور » = اَزی azî که صفت گاو آورده شده نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥ از هات ۲۹ (ازواژه گاو بسا همه چارپایان سودمند خانگی اراده میشود.)

۷ – آیین نیك یا خوب آموزش = هوچیستی hu-čisti، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰.

۸ – بخردی = خرَتو xratu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱ از هات ۲۸.

۹ – بجای « گشایش دهنده » فراد frâd در بند ۱۲ از هات ٤٦ نیز آمده، فراد frâd نیز مصدراست(ازواژه دا dâ دادن، بخشودن، ارزانی داشتن باجزء فرا frâ) در بند ٦ ازهات ٤۳ ودربند ۱۰ ازهات ٤٤ آمده همچنین دربسیاری ازجاهای دیگر اوستا، درگزارش پهلوی فراخیتن frâxvanîtan (فراخیدن) و فراچ داتن frâč-dâtan (فرازدادن) و فره داتن frêh-dâtan (فره = افزون ، بسیار) آورده شده، بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۱۱ ازهات ۳۳ وبواژهٔ فرائیدی frâidi در یادداشت شمارهٔ٤ ازبند ٦ ازهات ٥۳ نگاه کنید.

پانزدهمین بند

۱ – گفتار یاآموزش دینی = سرَوَنگَه sravanh ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ ازهات ۳۲ نگاه کنید.

۲ – وام (قرض، فریضه) = ایشود ishud، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ١٤ از هات ۳۱.

۳ ـ آشکار = هَئیثیه haithya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ ازهات ۳۰ .

۴ ـ زندگی، جهان = اَهو ahu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۵ ـ خواست (اراده ، میل) = وَسْنَ vasna ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱ .

۶ ـ خُرم یاتازه ونو = فرَشَ farasha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۳۰

اشتود گات ـ یسنا ، هات ٤۳

نخستین بند

۱ ـ در این جملهٔ بجای واژههای « بکام‌دل »، « خواستارم »، « خواستاراست »، « کام فرما » usta ؛ vasəmi ؛ usta ؛ vasā آمده ، همه ازمصدر وَسْ vas که بمعنی خواستن و خواهشداشتن و آرزو کردن است (بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید) ، نخستین اوشتا usta درآغازجمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدلخواه و بخواهش و بآرزو (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ ازهات ۳۰) همچنین واژهٔ وس vasā از قیود است مانند واژهٔ اوشتا و بهمان معنی است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱) .

در اینجا با فعل . از مصدر خشی xshi که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن وفرمانراندن و پادشاهی کردن است ، یعنی کام فرما یاکسی که در کام و آرزوی خود آزاد است وآن کس اهورا مزداست که آنچه خواهد ، تواند کردن ودر برآوردن کام وآرزو تواناست .

۲ ـ نیرو = تِویشی tavîshî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ ـ پایدار = اوت‌یوتی uta-yûti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ ازهات ۳۰ .

۴ ـ رسیدن : درمتن گَت توئی gat-tôi ، دربند ۱۰ از هات ۵۱ گَت‌ته gat-tê باید گَتُوئی gatôi و گَتِه gatê (Inf.) باشد ازمصدر گم gam رسیدن، گامیدن،

گراییدن نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ – داشتن = دِرِدیائی . dərədyâi (= دِرِیدیائی dəraidyâi .) Inf. از مصدر دَرْ . dar داشتن، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ – شکوه = رَئِه . rae، واژه‌هایی از همین بنیاد در اوستا یاد شده چون رَئِو . raêva یعنی شکوهنده در پارهٔ ۴۲ از یسنا ۲۲؛ رَئِوَستم raəvastəma . یعنی توانگرتر، شکوهنده‌تر در پارهٔ ۱۳ از یسنا ۱۰ و در پارهٔ ۷۹ از زامیاد یشت؛ رَئِوَس چیثر . raêvasčithra (در تأنیث رَئِوَس چیثرا (raêvasčithrâ) یعنی آزاده نژاد در پارهٔ ۹ از دومین فرگرد ها دُخت نسك؛ رَئِوَنت . raêvant یعنی شکوهمند در پارهٔ ۲ از تیریشت در پهلوی رایومند

درباره های ۱–۷ از زامیاد یشت از بنجاه و سه کوه ایران زمین نام برده شده، از آنهاست رَئِوَنت raêvant که در پارهٔ ٦ آن یاد گردیده است، در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۱۸ آمده «کوه رِیوَند در خراسان است، بر زبر آن آتش برزین جای گرفته، رِیوَند یعنی رایومند» آتشکدهٔ معروف آذر برزین در روزگار ساسانیان که از پرستشگاهان بزرگ ایران بوده در همین ریوند جای داشته است، ریوند سرزمینی بوده در ابرشهر (نیشابور) بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده صفحه ۳۳۰ نگاه کنید.

۷ – پاداش = اشی . ashi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۲۸.

۸ – زندگی = گَیَه . gaya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹.

دومین بند

۱ – آرزوی فردوس = خواتهرُویا . xᵛâthrôyâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱.

۲ – پاکتر خرد = سْپِنیشتَ مئینیو . spənista-mainyu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۳ – آگاه: درمتن چیچیثْوا . čičîthwâ آمده، در نسخه بدلها مختلف نوشته شده است، صفت است بمعنی آگاه و شناسا و بینا، از مصدر چیت . čit، بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴ – بخشایش = مایا . mâyâ، در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ مَیا . mayâ نیز با واژهٔ وُهومَنَنگه (منش نیك) یکجا آمده است.

۵ – روز = اَیَر ayar در جا های دیگر اوستا نیز ایر و اَیان . ayan آمده، در بند ۷ از همین هات نیز بواژهٔ ایر برمیخوریم. این واژه درفارسی درواژه پریر (یعنی پریروز) بجا مانده. رکن الدین گوید:
پریرابلیس باجمعی ز اتباع   بلفظ دلگشا میکرد تقریر   (فرهنگ سروری)
انوری گوید: پریر وقت سحر چون نسیم بادشمال   همی رساند بارواح بوی عنبرتر
(فرهنگ انجمن آرا)
پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پئُورو . paourva (در فرس هخامنشی پَروو paruva) که بمعنی پیش است و از اَیر ayar بمعنی روز.

چنانکه پیداست واژهٔ روز (= اَیر) در بند ۲ از هات ٤۳ بمعنی گاه و زمان بکار رفته است.

٦ – شادمانی = اورواذنگه . urvâdanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷ – زندگی دیرپایا یا زندگی بلند = دَرِگوجیاتی . darəgô-jyâti، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

سومین بند

۱ – به = وَنگهو . vanhu؛ بهتر = وَهیَنگه . vahyanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند

۳ از هات ۳۰ .

۲ — گراییدن، رسیدن ( ) = کم یا جزء اَئیبی : ائیبی گم aibi-gam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۳ — راه = پَتْهَ path ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۴ — راست = اِرزو ərəzu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۵ — سود = سَوَنگه savaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۶ — آموزانیدن ( ) = سانگه sāṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۷ — زندگی = اَنگهو aṅhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۸ — جهانی (مادی) = اَستونت astvant ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۹ — مینوی (معنوی) = مَنَنگه manaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱۰ — درست یا آشکار = هَئیتْهیه haithya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ٥ از هات ۳۰ .

۱۱ — آفریدگان = ستی sti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۳٤ .

۱۲ — آرام گزیدن ، جای گرفتن ( ) = شی با جزء آ : ā-shi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۱۳ — رادمرد = اَرِدر arədra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲

از بند ۷ از هات ۳٤ .

۱۴ — مانند تو، بتومانند = ثْواونت thwāvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱٦ از هات ۳۱ .

۱۵ — خوب شناسا، نیك دانا = هوزنتو hu-zāntu ، از دو واژه آمیزش یافته ، نخست از هو hu (خوب) و از مصدر زن zan (دانستن) ، در گزارش پهلوی خوب شناسك ، در جاهای دیگر از گزارش پهلوی خوب شناسکیه (خوب شناسایی) ، دربند ٥ از هات ٤٦ و در بند ٥ از هات ٤٩ نیز بواژهٔ هوزنتو برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بواژهٔ هُوزاثْوَ haozathwa در یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ٤٥ نگاه کنید .

۱٦ — پاك = سْپَنت spənta ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

چهارمین بند

۱ — بجای توانا تَخم taxma آمده ، صفت است (در تأنیث تخما taxmā) یعنی دلیر ، پهلوان ، در فرس هخامنشی نیز تخم چنانکه در نام چیثْرِ تخم čithra-taxma که یکی از سرکشان بوده ، در اَسَگَرْتَ Asagarta (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه خواند و در نام تَخم سپاد taxma-spāda که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده ، از ماد ، داریوش او را از برای سرکوبی چیثْرِ تَخم فرستاد و در سنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنگ وی فرستاد یاد کرده است. چیثْرِ تَخم یعنی دلیر نژاد و تَخم سپاد یعنی دلیرسپاه یا دارندهٔ سپاه دلاور. تخم در پهلوی تك tak و در فارسی تهم گوییم، فردوسی گوید :

یکی آفرین کرد سام دلیر — که تهما هُژبرا یزی سال دیر

در جای دیگر گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان — بمردی فزون ز اژدهای دمان

در نام رستم که رستهم نیز گوییم واژهٔ تهم بجا مانده است،نام رستم در اوستا یاد نشده ، اگر میبود بایستی رئود تخم Raodataxma باشد نخستین جزء آن با واژهٔ اوستایی رئود raod که بمعنی روییدن ورستن است ، یکی است و دومین جزء همان تخم taxma میباشد ، بنا بر این رستم = رستهم یعنی یل اندام یا پهلوان بالا ، همچنین گستهم بایستی در اوستا ویستخم vistaxma باشد ازواژه ستر باجزء وی :وی-ستر vi-star که درپهلوی ویسترتن vistartan و در فارسی گستردن گوییم بنابر این گستهم یعنی گسترده پهلوانی یاکسی که زور ودلیری وی کشیده و گسترده است.واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان ، پهلوان اندام. وجه‌اشتقاقی که دربرهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده : « بی همتا تن یعنی تنی که عدیل ونظیر نداشته باشد » درست نیست .

از همین بنیاد است تانشینگه tashyanh (در تأنیث tashyēhī) چنانکه در پارهٔ ٦٤ فروردین یشت ، یعنی دلیر تر ؛ تنچیشت tančista چنانکه دریسنا ۹ پارهٔ ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تخمو تانشینگه taxmô-tashyanh چنانکه در کردهٔ هفتم ویسپرد پارهٔ ۳ ، یعنی ازدلیر دلیرتر .

۳ — شناختن یااندیشیدن( )=مَن man،دربسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ .

۳ — پاداش = آشی ashî،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

۴ — بر گرفتن ( ) = هَپ hap ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۵ — پیرو دروغ یا دروغمند ودروغپرست = درِگونت drəgvant؛ پیرو راستی یاراستی پرست = اَشَون ashavan، ازین دو واژه پیرو کیش دروغین یادیویسنا وپیرو دین راستین یامزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

٦ — گرما = گَرِمَ garəma، درفرس هخامنشی نیز گَرمَ garəma .

۷ — زور = اَئوجَنگه aojanh،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳٤ .

۸ — نیرو = هَزَنگه hazanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۹ — روی نمودن یا رسیدن وآمدن ( )= گم gam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

پنجمین بند

۱ — نخست = پئواوروییم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۲۸ .

۲ — آفرینش = زاتَتهه zatha، در بند۳ از هات ٤٤ و دربند ۵ و٦ از هات ٤۸ نیز آمده در بخشهای دیگراوستا نیزبسیار بآن برمیخوریم چنانکه دریسنا ۱۹ پارهٔ ۸ و فرگرد ۲۱ وندیداد پاره ٦ ، از مصدر زن zan که بمعنی زادن است درآمده.زاتَتهه درگزارش پهلوی گاهی بەدهشن(آفرینش)وگاهی به زایشن گردانیده شده است .

۳ — زندگی = اَنگهو anhu ،نگاه کنیدبیادداشت شماره٤ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۴ — نگریستن ( )= دَرِس daras،نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ ازبند۱ ازهات۳۰

۵ — مزد = میژدَون mîzdavan صفت است یعنی مزدمند یا

مزد دارنده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۳ از هات ۳٤ .

۶ – هنر = هونَر [illegible] hunara در پهلوی هنر [illegible] معنی که امروزه بواژه هنر درفارسی میدهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونَر دراوستا دارد. هونرتات [illegible] hunaratât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونَرَوَنت [illegible] hunaravant صفت است (در تأنیث هونَرَوَئیتی [illegible] hunaravaiti) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، درپهلوی هنرومند [illegible] (هنرهومند) .

۷ – پایان ، انجام = اَپِم [illegible] apəma، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۸ – گردش = اوروَئِس [illegible] urvaêsa، دربند آینده نیز آمده و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروَئِس [illegible] urvaês که بمعنی گردیدن وچرخیدن است درپهلوی [illegible] وَرتیتن. از اوروَئِس، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ – آفرینش = دامی [illegible] dâmi، بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۷ ازهات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ از هات ۵۱ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – جهان = گَیثها [illegible] gaêthâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۲ – بـر افـزودن ([illegible]) = فـراد [illegible] frâd ([illegible]) بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱٤ از هات ۳٤ نگاه شود .

۳ – ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ – داوری = رَتو [illegible] ratu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند۲ از هات ۲۹ .

۵ – آگاهانیدن ([illegible]) = سَنگَه [illegible] sanh

نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۶ – خرد = خرَتو [illegible] xratu

۷ – هیچکس = نَئِچی [illegible] naêčiš، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۷ ازهات ۳۲ .

۴ – فریفتن ([illegible]) = دَب [illegible] dab، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۶ از هات ۳۰ نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ – درآمدن یا بسوی کسی گراییدن ([illegible]) = پَئیری جَس [illegible] pairî-jas ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۲ – نشان = دَخشار [illegible] daxshâra ازواژهٔ دَخشت daxsta [illegible] (نشانه)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۶ از هات ۳٤ .

۳ – روز = آیَر ayar، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ از همین هات .

۴ – پرسش = فِرَسا [illegible] fərasâ، در بند ۹ از همین هات نیز آمده ازمصدر پَرِس [illegible] parəs (= [illegible] fras) پرسیدن که در همین بند بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۵ – زندگی = گَیثها [illegible] gaêthâ، همین واژه است که دربند پیش، جهان آورده ایم.

۶ – خود یا خویشتن = تَنو [illegible] tanû، واژه‌ای که درفارسی تن گوییم دراینجا بمعنی خویشتن بکاررفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۲ ازهات ۳۰ .

۷ – شناسانیدن ([illegible]) = دیس [illegible] dis (= دَئِس [illegible] daês)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

هشتمین بند

۱ – گفتن ([illegible]) = اَئوج [illegible] aoj، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۲ ـ نخست = پئوروویم paourvim ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۳ ـ زرتشت = زرتهوشتر Zarathustra

۴ ـ توانستن ، یارستن ( ) = ایس is در بند آینده نیز آمده ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ـ بدرستی دشمن یا دشمن آشکار = هئیتیه دواِشنگه haithya-dvaēshaṅh . این صفت از دو جزء ساخته شده ، از هر دو جزء در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۸ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۸ سخن داشتیم .

٦ ـ پناه = رَفِننگه rafənaṅh ، در بند ١٤ از همین هات نیز آمده ، در بند ٦ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم ، در بخشهای دیگر اوستا رَفننگه rafnaṅh آمده چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۵ و جز آن ، در گزارش پهلوی رامشن ، از همین بنیاد است رفذر rafədhra که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آوردیم ، این واژه‌ها از مصدر رَپ rap که بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است درآمده‌اند ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ ـ نیرومند = اَئوجنگهونت ، در بند ٦ از هات ۲۸ نیز با رَفِننگه rafənaṅh یکجا آمده ، یادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید .

۸ ـ در بارهٔ دروغ پرست و پیرو راستی یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۹ ـ بودن ( ) = آه ah بودن ، هستن .

۱۰ ـ آینده = آبوشتی âbûstî ، در نسخه بدل . از مصدر بو bû بودن ، از همین بنیاد است بوژدیائی bûzdyâi که در بند ۱۷ از هات ٤٤ آمده است ، نگاه کنید یادداشت

شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱۱ ـ کشور دلخواه = وَسس خشتهر vasasə-xshathra ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ ـ دارا گردیدن ( ) = دا da دادن و بخشیدن و ارزانی داشتن و آفریدن و بمعنی دارا شدن و پذیرفتن و یافتن نیز آمده است .

۱۳ ـ تا هنگامی ، تا هرچند = یوت yavat ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۴ ـ ستایدن ( ) = ستو stu ستودن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۵ ـ سرایدن ، سرودن ( ) = وف vaf ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ از هات ۲۸

نهمین بند

۱ ـ خواستن ( ) = وس vas ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۲ ـ بازشناختن ، امتیازدادن = vîvîduyê ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ .

۳ ـ دهش ، رادی ، بخشش = راتا râtâ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ نماز = نِمَنگه nəmaṅh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ .

دهمین بند

۱ ـ آیین راستین = اَش asha ، در اینجا داد و دستور راستین ایزدی مراد است که شخصیت یافته ، یا امشاسپند اردیبهشت .

۲ ـ نگریستن ، دیدن ( ) = دیس dis ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

۳ – بجای پارسایی، آرمئیتی ârmaiti آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲.

۴ – بهم‌پیوسته یا یگانه و همراه ( ) = هچ hac، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳.

۵ – خواندن ( ) = زو zu یاری خواستن، خواندن، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۳۱.

٦ – درآمدن ( ) = اَر ar با جزء آ . درآمدن، رسیدن، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

۷ – پرسیدن ( ) = پرس paras (= فرس fras) که درهمین بند نیزبکار رفته و در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند هفتم همین هات نیز گذشت.

پرشتی paisti یعنی پُرسش و پاسخ یا گفت‌وشنود و گفتگو چنانکه در فروردین یشت بند ۱٦ آمده.

۸ – نیرومند = اَمَونت əmavant، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۹ – توانایی داشتن، توانستن، یارستن ( ) = خشی xshi، نگاه‌کنیدیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸.

۱۰ – کامروا، بختیار = اَئِش aêsha، باین واژه در بند ۱۷ از هات ٤٤ و در بند ۷ از هات ٤۵ نیز برمیخوریم، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ۲۹.

اَئِش aêsha در اوستا بمعنی گاوآهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پارهٔ ۱۰ از فرگرد چهاردهم وندیداد آمده، همچنین اَئِش بمعنی جستجوی‌میباشد چنانکه در یسنا ٦۸ پارهٔ ۱۳ ازمصدر ish (= اَئِش aêsh، نگاه

کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٤ از هات ۳۱.

یازدهمین بند

۱ – سخن = اوخذ uxdha، همین واژه است که بجای آن در بند ۵ از همین هات، گفتار آوردیم، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ از هات ۲۸.

۲ – آموزش یافتن، آموخته‌شدن ( ) = دنگه daṅh آموزانیدن. نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ٤٦.

۳ – رنج = سادرا sâdrâ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳٤.

۴ – به‌بار آوردن، ساختن، انجام‌دادن ( ) = سنگه saṅh، نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹.

۵ – دلدادگی = زَرَزْدائیتی zarazdâiti: برخی‌این‌واژه را از زرز zarəz (دل) و دا dã (دادن) دانسته‌اند، بنابراین دلدادگی دُرست معنی است که ازدو جزء آن برمیآید، در گزارش پهلوی رواك دهشنیه ravâk (rubâk) dahisnîh آورده شده، چنانکه واژهٔ زرزْدا zarazdâ در بند ۱ از هات ۳۱ در گزارش پهلوی رواك‌دهشن ravâk (rubâk) dahisn شده است، واژهٔ زَرَزْدائیتی بمعنی اطمینان نیز بکار رفته است، نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۱.

٦ – انجام دادن، بجای آوردن، ورزیدن ( ) = ورز varəz، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید.

دوازدهمین بند

۱ – آموختن، فراشناختن، شناسایی‌بهمرسانیدن ( ) = فراخشنا frã-xshnâ، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۷ از هات ٤٤ نگاه‌کنید.

۲ – فرمان دادن ( ) ازمصدر اَئوج با جزء پیری

= pairi-aoj، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲.

۳ – نافرمانی، ناشنوایی = آسروشتی a-srušti، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ از هات ۲۸.

۴ – برخاستن، بلند شدن = اوزاِردیائی uz-ərədyâi (inf.) (= اوزارِئیدیائی uz-arəidyâi) در بند ۱٤ همین هات نیز آمده از مصدر اَر ar که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ همین هات گذشت، در اینجا با جزء اوز uz آورده شده.

۵ – همراه (...) از مصدر hac که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۰ همین هات گذشت.

۶ – اَشی ashi، ایزد پاداش و فرشتهٔ بهره و بخش است و نیز بمعنی پاداش است، چنانکه در همین بند باین معنی هم آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۲۸.

۷ – بسیار توانگر یا بزرگ شکوهنده = مازارَیَه mązâ raya از صفت مَز maz (مِه، بزرگ) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از رَیَه rae (شکوه، توانگری) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ همین هات برخوردیم.

۸ – هماورد = ران rāna دو گروه دینی: مزدیسنان و دیویسنان مراد است، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

۹ – بخش کردن (...) = ویدا vîdâ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

سیزدهمین بند

۱ – شناختن = وُئیزدیائی vôizdyâi (inf.) از مصدر وید vid شناختن، دانستن، آگاه شدن. یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۳

از بند ۸ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۲ – دادخواهی = اَرِتَه arətha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۳۳.

۳ – کام = کام kâma، در بند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۴ – بجای «زندگی جاودان» دَرِگ darəga یعنی دیرو درنگ؛ یو yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت، از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است.

۵ – هیچکس = نَئیچی naêči، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲.

۶ – بجای «بر آن شدن» = ایتِ itê (Inf.) از مصدر ای i یعنی شدن، رفتن، آمدن. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

۷ – ناگزیر کردن، ناچار کردن، واداشتن (...) = دَرْ dar، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۸ – هستی = ستی sti، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۳٤ نگاه کنید

۹ – آرزو شده = وَئیریه vairya، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ از هات ۳٤.

۱۰ – گفته شده (...) وَچ vac، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸.

چهاردهمین بند

۱ – پناه = رَفنَنگه rafənanh، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ از همین هات.

۲ – مهربان: بجای آن فراخشمن frâxshman آمده، صفت است از مصدر خشنا xshnâ با جزء فرا frâ یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ۲۹ گذشت. بارتولومه Bartholomae و مارکوارت Markwart آنرا fürsorglich (غمخوار) ترجمه کرده‌اند، ازهمین بنیاد است واژهٔ فرخشنی fraxshni (فرخشنین fraxshnin) که در مهریشت پارهٔ ۹ و پارهٔ ۲۴ و در زامیاد یشت پارهٔ ۴۸ آمده یعنی اندیشناك.

۳ – مرد = نا nâ = نر (نر) مرد، کس، در بند آینده نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ ازهات ۲۸.

۴ – دانا = وئدمن vaēdamna از مصدر وید vid، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸.

۵ – توانا: بجای آن ایسون isvan در بند ٤ از هات ٤۷ نیز آمده، صفت است ازمصدر ایس is توانستن، نیروداشتن. ایسون در گزارش پهلوی به خواستار گردانیده شده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸.

٦ – دوست = فریه frya صفت است در تأنیث فریا fryâ یعنی دوست، ارجمند، گرامی. در گزارش پهلوی نیز دوست آمده، ازمصدر فری fr دوست داشتن، خشنود کردن، در آمده است. دربند ۱ از هات ٤٤ و در بندهای ۲ و ٦ از هات ٤٦ نیز بواژهٔ فریه برمیخوریم. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۵ از هات ۲۹.

فریه frya نیز نام دوتن از پارسایان است، چنانکه در پارهٔ ۱۱۰ و پارهٔ ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند.

۷ – ارزانی داشتن ( ) = دا dâ دادن، بخشیدن.

۸ – شهریاری = خشتر xshathra.

۹ – میانجی، دستیاری = هچا hacâ یعنی «از»، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۲۸.

۱۰ – اش asha دین راستین

۱۱ – رسیدن ( ) از مصدر آنس as بدست آوردن، به بهره رسیدن، برخوردار شدن چنانکه در بند ۱ از هات ٤۸، دراین بند ۱٤ از هات ٤۳ همچنان در بند ۸ از هات ٤٦ با جزء فرا frâ (فرو frô) آمده، در گزارش پهلوی رسیتن، شتن آمتن رسیدن، شدن، آمدن. یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۲ ازهات ۵۱ و بواژهٔ آژدیائی azdyâi در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید.

۱۲ – برخاستن، بلندشدن. = اوز ارئیدیائی uz-əraidyâi نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۲ همین هات.

۱۳ – برابر شدن، پذیره گردیدن، بضد کسی رفتن = اَزِ azə از zâ یعنی رفتن، گراییدن، دربند ۷ از هات ۵۰ با جزء آ آمده.

۱۴ – خوار دارندگان، ننگین کنندگان، پست شمرندگان = سردنا sarədanâ بارتولومه Bartholomae آنرا ازبنیاد واژهٔ سانسکریت sardhati دانسته، در گزارش پهلوی بسر دارداناك گردانیده شده و این درست نیست.

۱۵ – آیین، آموزش، فرمان، آگهش = سنگه sə̄ngha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱.

١٦ – با = مت mat، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۱ ازهات ۳٤

۱۷ – همه = ویسپ vîspa یکسره، سراسر.

۱۸ – آموزش، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانتهر mąthra، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸.

۱۹ – یاد داشتن، برشمردن ( ) = مر mar، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۱ از هات ۳۱.

پانزدهمین بند

۱ – آگاه ساختن = اوشیائی usyâi (Inf.) از مصدر وچ vac آگاهانیدن، گفتن

یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ – آموختن، آموزانیدن ([Avestan]) = دخش [Avestan] daxsh ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱.

۳ – توشنامئیتی [Avestan] tushnā-maiti ، دراوستا همین یکبار باین نام که از آن ایزدی اراده شده برمیخوریم بارتولومه Bartholo. آنرا نام دیگری از برای سپنت آرمئیتی (سپندارمذ) دانسته، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ و به . Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامئیتی = توشنامتی [Avestan] Tushnā-mati نیز نام زن پارسایی است که در پارهٔ ۱۳۹ فروردین یشت باگروهی از زنان نیك یاد گردیده به فروهرش درود فرستاده شده است.

توشنامئیتی یعنی نهاد آرام یامنش خموش توشنی [Avestan] tushni بمعنی آرام و خموش است؛ توشنی شد [Avestan] tushnishad که درپارهٔ ۲۹ فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته، خاموش جای گزیده جزء دومی این صفت که شَد [Avestan] shad باشد از مصدر هَد [Avestan] had (نشستن) در آمده است.

۴ – همیشه = پئورو [Avestan] pouru یعنی پُر، بسیار، بیش. این واژه و هیئتهای دیگر آن در هر کجای اوستا که آمده، در گزارش پهلوی وَس [Avestan] vas (کبد [Avestan] kabad) بس، بسیار یا بور [Avestan] pur (پُر) شده‌است، در اینجا «همیشه» بمعنی بسا و بیش گرفته شده، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۵ – بجای «مایهٔ خوشنودی شدن» در متن [Avestan] آمده از مصدر خشنو [Avestan] xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲.

٦ – در بارهٔ پیرو دروغ و راستی پرست، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤

همین هات نگاه کنید.

۷ – برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = اَنگرَ [Avestan] angra ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ از هات ٤٤.

۸ – کردن ([Avestan]) از مصدر دا [Avestan] dâ دادن با جزء آ ā-dā ; [Avestan] یعنی کردن، ساختن، برگماشتن.

شانزدهمین بند

۱ – برگزیدن ([Avestan]) = وَرْ [Avestan] var نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۲ – پاکتر روان = سپِنیشت مئینیو [Avestan] spānista-mainyu بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ – پیکر آراسته = اَستونت [Avestan] astvant یعنی تنمند یا دارندهٔ تن و پیکر. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۴ – زندگی = اوشتان [Avestan] ustâna ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۵ – از نیرو برخوردار، نیرومند = اَئوجَنگهوَت [Avestan] aojōnghvat، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

٦ – بجای «باد» که دو بار در این بند آمده، خیات [Avestan] hyât از مصدر آه [Avestan] ah هستن، بودن، میباشد.

۷ – خورشیدسان = خونگ دَرس [Avestan] xvāng .darasa این صفت از خونگ [Avestan] ، از واژهٔ خون [Avestan] xvan درآمده و در گاتها بمعنی خور و کرهٔ خورشید و آفتاب است. هیئت دیگر همین واژه را که نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هوَر [Avestan] hvar آمده، در فارسی هور (= خور) گوییم (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) واز دَرس [Avestan] darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرس [Avestan] darəs

نگریدن ، نگریستن ، دیدن ، (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ ازهات ۲۸)

همین صفت در جاهای دیگر اوستا هْوَرِ دَرِسا Thvarə-darəsâ آمده ، چنانکه در پارهٔ ۱۳ ازفرگرد پنجم وندیداد ودر پارهٔ ۵۱ از فرگرد ششم وندیداد و در پارهٔ ٤٥ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن . درگزارش پهلوی به‌خورشیت نگیرشن خورشید نگرش گردانیده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۸ - پاداش = اَشی ashi بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

اُشتُودگات : یسنا، هات ٤٤

نخستین بند

۱ - درست = اِرِش arəš ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید .

۲ - نماز = نِمَنگه nəmaṅh ، دریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماج و در فارسی نماز شده ، درگزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیایشن آورده شده است .

۳ - واژه هایی که در این بند به « مانند شما » و« مانند تو » و « مانند من » آورده‌ایم درمتن خشماوَنت xshmâvaṇt ، بساهم درگاتها یوشماونت yûshmâvaṇt آمده‌است صفت است یعنی مانند شما ، بشما مانند ، چون شما ، بسان شما (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ ازهات ۲۹) ، تهواوَنت thwâvaṇt یعنی‌مانندتو، بتومانند چون تو ، بسان تو(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات ۳۱)

مَونت mavaṇt دربند۷ ازهات ٤٦ نیز آمده مانند دو واژهٔ‌پیش صفت است یعنی مانند من ، بمن مانند ، چون من، بسان من ، دراینجا افزوده گوییم صفت هواونت hvâvaṇt یعنی مانند خود، بخود مانند، چون خود ، بسان خود. درگاتها باین صفت برنمیخوریم اما دربخشهای دیگر، چنانك در فروردین یشت پارهٔ ۱٤٦ ، بآن برمیخوریم .

هَونت havaṇt که‌پسین‌جزء این‌صفتهاراساخته خودجداگانه در اوستا بسیار بکار رفته ، چنانکه در فرگرد هشتم وندیداد پاره‌های ۳۱ - ۳۲ و در فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ۱٤ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند ، مانا،در پهلوی هاوند hâvand

۴ – آموزانیدن ، آگاهانیدن ( ) = سنگه ، sanh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۵ – ارجمند = قرینه ، Irya در بار در این بند آمده : یکبار صفت اشا (اشی asha) ودرجملهٔ پیش از آن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١٤ از هات ٤٣ .

٦ – یاری، همراهی = ها کردن hâkurəna ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۳ .

۷ – دادن = دزدیائی dazdyâi (.inf) از مصدر dâ دادن، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پارهٔ ۱ و در یسنا ۳۵ (هفتهات) پارهٔ ٤ نیز آمده .

۸ – بجای فرود آمدن ( ) از مصدر گم gam گامیدن، آمدن، رسیدن. دراینجا با جزء آ â آمده است .

دومین بند

۱ – چگونه = kathâ ، همچنین دربسیاری از بند های همین هات آمده .

۲ – درآغاز یانخست = پئوروویم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۳ – جهان ، هستی = آنگهو anhu با صفت وهیشت vahista بهتر ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۲۸ ویادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ .

۴ – پاداش یا تاوان : کاثه kâtha ( ) ازمصدر چی ci که بمعنی تلافی کردن وجبران کردن و دیه دادن و تاوان گزاردن است (بارتولومه Bartholomae در فرهنك خود kây نوشته) کاثا و چیثا citha - که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، هردو از یك بنیاد هستند. چیتهادر گزارش پهلوی (= زند) توزشن شده چنانك چی ci در گزارش پهلوی به توختن گردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی

خواستن وگزاردن و اداکردن و واپس دادن وگردآوردن و پرداختن است :

بهٔازبندگی توختن شصت سال پراکنده گنج وبرآورده یال (فردوسی)

زنهار از آن دوچشم مستت فریاداز آن دو چشم کین توز (فخرالدین عراقی)

بآغاز گفتار پادافراه ، در جلد وندیداد نگاه کنید .

۵ – سود دادن = سوئیدیائی sûidyâi (.Inf) از مصدر سو su ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

٦ – دریافت کردن ( ) = ایش ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ . دراینجا با جزء پئیتی paiti آمده .

۷ – ضمیر او ( ) برمیگردد بزرتشت .

۸ – پاك سپنت spənta سپند، مقدس .

۹ – سراسر، همه = ویسپ vîspa .

۱۰ – انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت irixta ، یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ – نگران، آگاه = هار hâra ، یادداشت ۸ بند ۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤۹ .

۱۲ – دوست = اوروتهه urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۱۳ – درمان بخش زندگی یا پزشك زندگی = اهوم بیش ahûm.bis در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خودرا پزشك زندگی خوانده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ آن بند .

سومین بند

۱ – کیست = که ka ، درتأنیث کا kâ در پهلوی «که» و «چه» ؛ درفارسی کی، به بندهای ۱ ـ ۲ ازهات ۲۹ و بندهای ۵ و ۱۲ از هات ۳٤ نگاه کنید .

۲ – آفرنش = زانتهه zątha ، یادداشت ۲ بند ۵ هات ٤۳ .

۳ – پدر = پتر patar در بند ۲ ازهات ٤۷ نیزمزدا پدر راستی

خوانده شده، چنانکه در بند ۸ از هات ۲۸ مزدا پدر منش نیك (وهومننگه) و در بند ۳ از هات ۴۷ مزدا پدر سپند مینواست، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود.

۴ - راستی = اَشَ asha، چنانکه گفت در اینجا بمعنی دین راستین زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است.

۵ - نخستین = پئوروِیه paouruya، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۲۹.

۶ - خورشید = از واژهٔ خوِن x^van، خورشید، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۴۳.

۷ - ستاره = ستر star در پهلوی نیز ستار در اینجا یاد آور میشویم که ستر نیز در اوستا بمعنی گستردن است همچنین ستر star در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی گناه کردن آمده، چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۵ و جز آن، در پهلوی آستاریتن âstârîtan و آستارینیتن âstârênîtan، ستر stara یعنی گناه، بزه، یادداشت ۷ از بند ٤ هات ٤٤.

۸ - راه = اَدوَن advan، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱.

۹ - دادن = (دات dât) از مصدر dâ آفریدن.

۱۰ - ماه = ماونگه mâ̊nh، در سانسکریت mâs، در فرس هخامنشی و پهلوی و فارسی ماه، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۰۵ - ۲۰۸ نگاه کنید.

۱۱ - میفزاید و میکاهد: میفزاید از مصدر وَخش vaxsh افزودن، اوخشیانستات uxshyastât که در پارهٔ ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژهٔ اوخشینت uxshyant یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر وخش vaxsh) (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۱)؛ : میکاهد از مصدر نَرفس narəfs کاستن (بارتولومه Bartholomae نرپ narəp نوشته)

در گزارش پهلوی (=زند) نِرفسیتن nirfsîtan کاهیدن، کاستن، نِرفسانستات narəfsastât که در پارهٔ ۲ ماه‌یشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژهٔ نرفَسَنت narəfsant یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نَرفس narəfs)، در پاره ۲ ماه یشت، که در پارهٔ ٤ ماه نیایش تکرار شده، آمده: «چگونه ماه میفزاید؟ چگونه ماه میکاهد؟ - پانزده (روز) ماه میفزاید، پانزده (روز) ماه میکاهد. مانند هنگام افزایش، همچنین (است) هنگام کاهش، همچنین (است) هنگام کاهش، مانند هنگام افزایش؛ «از کیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد؟» پسین جمله از بند ۳ از هات ٤٤ میباشد، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۹ هات ۵۳.

۱۲ - دگرباره = تَهو thwa از ظروف زمان، تهو نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو، که در آغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته، همچنین تَهو thwa از ضمایر ملکیه (وصفیه) است، در تأنیث تهوا Thwa یعنی از تو، از آن تو، چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۳ - دیگر = آنیَه anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤.

۱۴ - دانستن، دریافتن = ویدویه vîduyê، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۲۹.

۱۵ - خواستار بودن ( ) = وَس vas، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

چهارمین بند

۱ - نگهداشتن ( ) = دَرْ dar داشتن، نگهداشتن، بمعنی دریدن هم آمده است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۲ - زمین = زانَم zam، در پهلوی زمیك در فارسی زمی نیز گوییم:
اساسی که در آسمان وزمی است باندازهٔ قدرت آدمی است (نظامی)
در بند ۱ از هات ٤٦ نیز آمده و بمعنی سرزمین و مرز و بوم گرفته شده، در یسنا ۹،

پارهٔ ۵۰ زمر گوز zəmar-gūz در متن اوستای گلدنر Geldner زمر گوزو صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته : از واژهٔ زم zam بمعنی زمین و از گوز guza اسم مفعول گوز guz (= gaoz بارتولومه Bartholomae نوشته gaoz) در فرس هخامنشی گود gaud بمعنی نهفتن ، پوشیده داشتن ، پنهان کردن ، در یارهٔ زمین بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۳۰۲ - ۳۰۶ نگاه کنید .

۳ - زیر = اَد ad از ظروف مکان است یعنی پایین ، زیر ، در جاهای دیگر اوستا اَذَر adhara چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۸ همچنین اَذَر صفت بکار رفته بمعنی زیرین در برابر اوپر upara زبرین چنانکه در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۷ و جز آن ، در سانسکریت ādhara هیئت دیگر همین واژه اَذَیری در پارههای ۵۵ - ۵۶ ارت یشت و جز آن ، اَذَیری دخیو adhairi-dahyu صفت است بمعنی زیرین کشوری چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱٤٤ ؛ اَذَیری زَمَ adhairi-zəma یعنی زیر زمینی چنانکه در تیریشت پارهٔ ٤٨ ، ازهمین واژه است در پهلوی اَدَر adar و هچ اَدَر hacadar و در پازند ازیر و در فارسی زیر گوییم ، اد adā در برخی از نسخه ها با واژه‌ای که پس از آن آمده سرهم نوشته شده و در معنی مایهٔ اشتباه گردیده است .

۴ - آسمان : بجای این واژه در متن نَبَنگه nabanh آمده بمعنی سپهر ، جز همین یکبار ، دیگر در اوستا بآن برنمیخوریم . برابر است با واژهٔ سانسکریت nabhas .

۵ - افتادن ( ) از مصدر پت با جزء اَو = ava-pat ، ازهمین واژه است افتادن درفارسی و اُپستن opastan در پهلوی و pat در اوستا که ازبرای رفتن و گردیدن آفریدگان اهریمنی بکار رفته چنانکه در یسنا ۹ در پاره های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پارهٔ

۵۸ و جز آن .

۶ - آب = اَپ ap (= آپ āp) در فرس هخامنشی آپی āpi در پهلوی آپ ، آفنت āfant که در پارهٔ ۵۳ تیریشت و در پارهٔ ۱٤ مهریشت و در پارهٔ ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند ، دارای آب . واژهٔ آوند که در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف ، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفنت اوستاست .

۷ - گیاه = اوروَرا urvarā بسا در اوستا بصیغهٔ جمع آمده ، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه ورستنی و درخت است ، در پهلوی اوروَر urvar در لاتینی arbor و در فرانسه arbre ، در بند ٦ از هات ٤٨ نیز آمده ، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا باواژه های دیگر آمیزش یافته چون اوروَرُوچیثر urvarō-cithra صفتی است که ازبرای ستارگان آورده شده یعنی در بردارندهٔ تخمهٔ گیاهها چنانکه در رشن یشت پارهٔ ۱۳ و جز آن ؛ اوروَرُو بَئِشَز urvarō-baēshaza نیز صفت است یعنی باگیاه درمان کننده چنانکه در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ٤٤ و جز آن ؛ اوروَرُوستریه urvaro-straya نام گناهی است که نسبت بگیاهها از کسی سرزند چنانکه در ویشتاسپ (گشتاسب) یشت پارهٔ ۷۳ و هادخت نسک فرگرد دوم پارهٔ ۱۳ ، جزء دوم از واژهٔ ستَر star (گناه کردن) در آمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = واتَ vâta در پهلوی وات ، در گاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم همچنین بواژههایی که با آن آمیزش یافته چون واتُو برَت vatô-barəta یعنی بادبرده چنانکه در فرگرد پنجم وندیداد در پارههای ۳-٤ ؛ واتُوشوت vatô-shûta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۳۲ . در اینجا یادآور میشویم که زانم (زمین) و آپ (آب) و اوروَرا (گیاه) و وات (باد) در بخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم

هستند . چنانکه میدانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیك و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و مایهٔ خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش .

۹ ـ ابر = دوانمن dvanman در گزارش پهلوی آوُر awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دونمن dunman آمده، چنانکه در تیریشت در پاره‌های ۳۱ ـ ۳۲ و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۱۵ یعنی ابر ، همچنین در اوستا اَوْرَ awra . که در فارسی ابر گوییم بسیار آمده چنانکه در تیریشت پارهٔ ۴۰ و جز آن، همچنین واژهٔ میغ به میغ ابر بود فردوسی گفت

همانا که باران نبارد ز میغ فزون زانك بارید برسرش تیغ «

(فرهنگ اسدی)

در اوستا میغ maêgha . در همان پارهٔ ۴۰ تیریشت و بسا در جاهای دیگر آمده است .

۱۰ ـ تندی = آسو âsu ، در سانسکریت نیز آسو âsu ، همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۳۱ و فروردین یشت پارهٔ ۲۵ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز (تیز)؛ آسیشت âsišta یعنی تندتر چنانکه در مهریشت پارهٔ ۹۸ و جز آن ؛ آسیَنگه âsyaṅh که در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۸ و در ویسپرد کردهٔ هفتم پارهٔ ۳ نیز بمعنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپ âsu-aspa . صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است ، چنانکه در پارهٔ ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپُوتَم âsu-aspôtəma یعنی دارندهٔ تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۹۸ ؛ آسواسپیَه âsu-aspya یعنی دارای اسب تندرو یا تیز تك چنانکه در مهریشت پارهٔ ۳؛ آسوکئیریَه âsu-kairya تند کار چنانکه در پارهٔ ۱ دین یشت؛ آسویسن âsu-yasna یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پارهٔ ۸۹، واژهٔ آسو âsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژهٔ آهو میباشد یعنی غزال در پهلوی آهوك ahûk این جانور چون تیزتك وتند رو و چست دو است چنین نامیده شده‌است ،اما آهو بمعنی پلیدی وآلودگی وبزه یا عیب ونقص که در فرهنك (ادبیات) ما بسیار بکار رفته :

یکی آن جانور که زاید مشك نامش آهو واو همه هنر است (خاقانی)
مرحبا ای بنای آهـو پا آهوئی درتو نا نهاده خدا (ابوالفرج رونی)
چنان درهجر برمن بگذرد روز کـه در صحرا بـر آهو بگذرد یوز
اگر گویم بدین تیمار نیکواست گرستن بر چنین حالی نه آهو است
(فخرالدین گرگانی)

و جز آن ، این آهو با واو مجهول باید باشد . در یك رشته از واژه‌هـای فارسی بواسطهٔ نقصان الفبای عرب در کتابت ، رفته‌رفته در تلفظ امتیـاز از میان رفته ، واو مجهول از واو معـروف ، چنانکه یای مجهول از یای معروف ، از همدیگر شناخته نمیشود . آهو بمعنی پلیدی و آلودگی از واژهٔ اوستایی آهیت âhita که در پارهٔ ۱۶ از شـانزدهمین فرگرد وندیداد بآن برمیخوریم در آمده است، در پهلوی آهوك âhōk، آهیتَ صفت است یعنی پلید ، پلشت ، آلوده، ناپاك ، شوخگین . آهیتی âhiti که در پارهٔ ۲۷ از پنجمین فرگرد وندیداد و در پارهٔ ۳ از بیستمین فرگرد وندیداد و در یسنا ۱۰ پارهٔ ۷ ودر مهر یشت پارهٔ ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی ، آلودگی ، ناپاکی است ، در گزارش پهلوی آهو کینشن âhokînêsn شده، ناهید که نام ستارهٔ زهره است درفارسی و نیز نام فرشتهٔ آب است در مـزدیسنا، از همین صفت آهیتَ با آن (= اَ a)که از ادوات نفی است ، میباشد: anâhita یعنی پاك ، بی آلایش. بنخستین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ،ص۱٦٤ ـ ۱٦٥ نگاه کنید .

۱۱ ـ پیـوستن ( ) = یوج yuj = یُوگ

. y aog) ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .

۱۴ - دادار ، آفریننده = دامی . dāmi ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

پنجمین بند

۱ - روشنائی = رَئُوچنگه . raočaṅh ، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - خوب کُنش = هوا پنگه . hvâpaṅh صفت است ، در مهریشت پارهٔ ۹۲ و آبان یشت پارهٔ ۸۳ ویسنا ۱۰ پارهٔ ۱۰ نیز آمده از هو . hu (خوب) که در یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰ گذشت و از آپنگه âpaṅh . برابر سانسکریت âpas و لاتینی opus کار .

۳ - تاریکی = تَمَنگه . tәmaṅh ، یادداشت ٦ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۴ - آفریدن (.) = دا . dâ دادن ، آفریدن ، بخشودن .

۵ - خواب = خوَفن . xᵛafna ، یادداشت ٦ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ - بیداری = زَئِمَن . zaêman ، در گزارش پهلوی زیناوندیه zēnāvandîh نیز بهمین معنی است ، صفتی که از آن در آمده ؛ زَئِنَنگهوَنت . zaênaṅhvant یعنی بیدار ، زنده‌دل ، هشیار در پهلوی زیناوند zênâvand چنانکه در مهریشت پارهٔ ٦١ ؛ زَئِنَنگهن . zaênaṅhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ٤٦ و در یسنا ٥۷ پارهٔ ١٦ ؛ زَئِنی . zaêni که در پارهٔ ٤٠ ازفرگردسیزدهم وندیداد آمده نیزصفت است بمعنی بیدار ، هشیار ، تخشا ، زَئِنی بوذر . zaêni-budhra که در پارهٔ ۳۹ از فرگرد سیزدهم وندیداد آمده یعنی دریابندهٔ هشیار . بوذر . ازمصدر بود . bud = بوذ . budh (= بئود . baod) بوی‌بردن ، دریافتن ، درآمده است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰) وی‌زُئیشت . vî-zōista که در پارهٔ ۱۰ از فرگرد هشتم وندیداد آمده یعنی بیدارتر ، هشیارتر .

۷ - بامداد یا سپیده دم = اوشَنگه . ushaṅh ، بجلد خرده اوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای اوشَهین . ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحهٔ ۱٤۹ و ۱۷۱ نگاه کنید .

۸ - نیمروز = اَرِم پیتهوا . arām-pithwâ ازاَرِم . aram ، که جداگانه دربند ۸ از همین هات آمده ودریادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجا یا « آنچنان که شاید و سزاوار است . » و از پیتهوا که با واژهٔ پیتو . pitu که در پارهٔ ۱۱ از یسنا ۹ آمده ودر گزارش پهلوی پیت pit شده بمعنی خورش ، از یك بنیاد است. بنابراین اِرِم پیتهوا هنگامی است شایستهٔ خورش و آن گاهی است ازشبانروز که ناهار خورند یا نیمروز (ظهر) یا آنچنان که در بندهش فصل ۲٥ پارهٔ ۹ آمده : رَپیتوین rapitvîn یعنی نیمروج گاس nemrôč gâs (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتهوا . rapithwâ آمده یعنی نیمروز چنانکه درفرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۱۰ ، رَپیتهوین . rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۲۸ و یسنا ۹ پارهٔ ۱۱ ، دربارهٔ رپیتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱٤۸ - ۱٥۱ و صفحه ۲٤٥ نگاه کنید .

۹ - شب = خشَپا xshapâ در مهریشت پارهٔ ٥٠ نیز خشپا درفرس هخامنشی خشَپ xshap درجاهای دیگر اوستا خشپ . xshap هم آمده چنانکه در پارهٔ ٥ سروش هادخت یشت وجز آن ، در پهلوی شپ هیئتهای دیگر این واژه خشَپن . xshapan و خشفن xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ٤٥ و آبان یشت پارهٔ ۱٥ و جز آن ؛ خشَفنیه . xshafnya که در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیه . xshâfnya

که در یسنا ۱۰ بارهٔ ۷ آمده با واژهٔ شم فارسی یکی است.

۱۰ - یادآور : در متن منثوتری manaothri از مصدر مَن man اندیشیدن ، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

منثوتری manaothri بمعنی گردن که در آبان یشت بارهٔ ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم وندیداد بارهٔ ۳۰ آمده، ناگزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یادآور بشریم منثوتری در اوستا که در گزارش پهلوی گرتن شده، در جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاک ایزدی باشد در برابر گریوا griva که از برای گردن آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم وندیداد بارهٔ ۷ از برای گردنهٔ کوه آرزور Arazûra کوهی که بر زیر آن دیوها انجمن کنند، بکار رفته است (نگاه کنید یادداشت بارهٔ ۷ از فرگرد سوم وندیداد)

گریوا grīvā در گزارش پهلوی گریوك grivak شده همین واژه است که درفارسی گریوه شده باید گردنهٔ کوه باشد درفرهنگها بمعنی کوه‌پست وپشتهٔ بلندگرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوهٔ غیب ‌‌‌‌ ‌‌ رب خود را بدیدهٔ لا ریب

(فرهنك جهانگیری)

گریوپان grīv-pān در گزارش پهلوی بارهٔ ۹ از فرگرد چهاردهم وندیداد بجای کوئیریس (Kuiris) (بارتولومه.Barthol kuīrit نوشته)میباشد وچنین توضیح داده شده

= آن هج ترك اباچ آن زره بست یعنی آن که ترك را (کلاه خودرا) بەزره بندد. گریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژهٔ اوستایی گریوا grivâ میباشد، درپهلوی گریو grîv

۱۱ - برگزیده،هوشمند، بخرد،فرزانه=چزدنگهونت ، eazdanhvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۳ - پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف=اَرِتهه arətha ،یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ - بدرستی = هَئیتیه haithya ، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۳۰ .

۲ - نوید دادن ( ) از واژهٔ وَچ vac که در نخستین جمله هریك از نوزده بند این هات آمده بمعنی گفتن است، در اینجا باجزء فَر . fra یعنی فرا گرفتن، نوید دادن .

۳ - یاوری کـردن ( ) = دباز dəbaz در جاهای دیگر اوستا باز baz چنانکه در پارهٔ ۹ فـروردین یشت با جزء پئیتی آمده: paiti-baz بمعنی پناه‌دادن،نگاهداری کردن،دبانز نگه dəbazanh که در بند ٦ از هـات ٤۷ آمـده یعنی یاوری، پناه ، نگاهداری ، پشتیبانی .

۴ - شناختن ( ) = چیش cish (= کَئش kaêsh) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

٥ - از برای واژهٔ جانور و صفت بارور نگاه کنید بیادداشت شماره ٥ بند ٥ هات ۲۹ .

٦ - خرّمی بخش : رانیوسکِرِتی ranyō. skərəti در بند ۳ ازهات٤۷ودربند ۲ ازهات٥۰ نیز آمده ومانند همین بندصفت گئو gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی بخشنده وخوشکردار گردانید ، در گزارش پهلوی به راتیه کرتار rātīh kartār (رادی کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این صفت‌رابواژهٔ‌سانسکریت raṇyati پیوسته وجزءدومی‌را کِرِتی kərəti ازمصدر کر kar (کردن) دانسته .

۷ - آفریدن، ساختن،پدیدآوردن =تَش tash

دربند آینده نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱

هفتمین بند

۱ - ارجمند، بزرگوار = برخذ bərəxdha نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۹ هات ۳۲.

۲ - فرزانگی = ویانا vyāna، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۹.

۳ - پسر = پوتهر puthra، در فرس هخامنشی نیز putra پوتر درسانسکریت پوتر putra در پهلوی پوس pus، پوسر در فارسی پُس و پسر و پور گوییم. در گاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم، نگاه کنید یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ٤٥.

پوتهر در اوستا از برای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی میآید و در برابر هونو hunu که از برای زادگان اهریمنی ناپاک بکاررفته چنانکه در بند ۱۰ از هات ۱ ه همچنین است در بخشهای دیگر اوستا چنانکه در آبان یشت پاره ٥٤ و مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و زامیاد یشت پارهٔ ٤١ وجز آن. در یسنا ۹ در پاره های ٤ و ۷ و ۱۰ پوتهر puthra بمعنی پسر است در برابر دختر، چه در این پاره سخن از پسر ویونگهونت vīvanhvant (ویونگهان) است که ییم yima (جم) باشد و از پسر آتهویه Athwya (آتبین) که تهر اِتئون Thraētaona (فریدون) باشد، و از پسران تهریت Thrita (اترط) که کِرِساسپ Kərəsāspa (گرشاسب) و برادرش اورواخشیه urvâxshaya باشند، همچنین است در پارهٔ ۱۸ آبان یشت که از پسر پوروشسپ Pourushaspa سخن رفته که زرتهوشتر Zarathustra (زرتشت) باشد و در پارهٔ ۱۰۵ از همان یشت پسر ائورونت اسپ Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپ Vīstāspa (گشتاسب) یاد شده است چنانکه پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نر، اما واژهٔ پوتهر در

پارهٔ ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه وفرزند است خواه نرو خواه ماده، چه درآنجا سخن از بچگانی است که هنوززاییده نشده ودرشکم مادراند. همچنین واژهٔ پوتهر دراوستا ازبرای بچهٔ جانوران بکاررفته خواه نرینه وخواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ ـ ۱۰ ازآفرینگان گهنبار که از میش و گاو و مادیان وشتریاد شده واز برای بچه های آنها واژهٔ پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره و گوساله و کره و بچه شتر است.

در پارهٔ ١٦ ازفر گرد چهاردهم وندیداد از برای بچه سگ (توله) نیزواژهٔ پوتهر آورده‌شده‌است، اینگونه مثال دراوستابسیاراست.ازاین چندمثال که‌برشمردیم بخوبی دیده‌میشود که واژهٔ پوتهر که درفارسی پُس و پسرو پور شده دراوستا بهمین معنی و بمعنی بچهٔ نرینه ومادینه مردمان وچارپایان‌است.همچنین واژهٔ گئو gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاو گوییم و هم اسم جنس همهٔ جانوران سودمند.

۴ - دوستار = اوزِم uzəma صفت است ازمصدراوز uz (aoz) درآمده که‌بمعنی گرامی داشتن یابزرگ وبلندداشتن وحرمت داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ٤٦، در گزارش پهلوی بلند اوزیتن buland-uzîtan یعنی بلندوبرشدن، ازهمین بنیاد است اوزیه uzya که‌نام‌یکی ازپارسایان است و در پارهٔ ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانَر usmānara لفظاً یعنی ستوده وگرامی نران (مردان) یاکسی که مردان‌وی را بزرك وبرتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پارهٔ ۹۷ و پارهٔ ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده‌اند.

۵ - پدر = پیتهر pithr، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱.

٦ - کردن ( ) = کَر kar، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰

۷ - همانا = تائیش tāis، یادداشت ۹ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ - کوشیدن ( ) = اَوْ av، یادداشت ۱۳ بند ۹

هات ۲۹.

۹ — خوپیاد (روان منش) = سپنتا مئینیو [illegible] سپند مینو، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۲۸

۱۰ — دادار = داتر [illegible] dātar در پهلوی نیز داتار [illegible]، در بندهای ٦ و ۱٦ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر دا [illegible] dā دادن، آفریدن، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۲۸.

۱۱ — فراشناختن = فرخشنی [illegible] fra-xshnī (Inf.)، یادداشت ۵ بند ۱۱ هات ۲۹.

هشتمین بند

۱ - آموزش = آدیشتی [illegible] ā-disti از مصدر دیس [illegible] dis نمودن، شناسانیدن، آموزانیدن، آگاه کردن، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۲.

۲ - یاد سپردن = منداییدیائی [illegible] məṇdāidyāi، یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱.

۳ - دستور، گفتار، سخن، دستور و گفتار ایزدی مراد است: اوخذ [illegible] uxdha در بند ۱ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ بند ٦ هات ۲۸.

۴ - زندگی = آنگهو [illegible] aňhu، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸.

۵ - پرسیدن ([illegible]) = فرس [illegible] fras پرس [illegible]. pərəs، در آغاز هریك از نوزده بند این هات آمده.

٦ - بدرستی = اَرِم [illegible] arəm، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۷ - دریافتن، دانستن، آموختن = وَئدیائی [illegible] vaēdyāi (Inf.) از مصدر وید [illegible] vid، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸.

۸ - روان = اوروَن [illegible] urvan، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۲۸.

بجای «چگونه» کا [illegible] kā ودر بند آینده بجای آن کتها [illegible].

katha آمده است.

۹ - بخشایش = وُهو [illegible] vohu صفت است، در فارسی به (خوب، نیك) دراینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بهی، خوشی، نیکی یا دهش وبخشایش.

۱۰ - شادی انگیز یا شاد کننده = اورواخشنت [illegible] urvâxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، درمتن اوستای گلدنر Geldner در بند ۸ از هات ٤٤ [illegible] نوشته شده ودر نسخه‌بدل [illegible] و [illegible].

۱۱ - رسیدن یا بهره‌ورشدن ([illegible]) = گم [illegible] gam باجزء آ [illegible] دربارهٔ ۵ از یسنا ۷۰ نیز باین فعل با همین پسین جمله ازبند ۸ از هات ٤٤ برمیخوریم، درمتن [illegible] بجای [illegible] آمده، نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

نهمین بند

۱ - ؛ ۲ - در متن آمده: کتها موئی- یانم- یئوش- دئنانم- یئوش- دان Kathâ - môi- yąm - yaos - daênąm-yaos - dâne

[illegible] یئوش دومی افزوده شده، دروزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

نخستین یئوش باواژهٔ دانِ پیوسته است: یئوش دا = یئوژدا [illegible] yaozdā، نخستین جزء این فعل مرکب، یئوش (= یئوژ) برابر است باواژه سانسکریت yos ولاتینی jus (بنیاد واژهٔ Juste فرانسه)، دومین جزء از مصدر دا [illegible] dā (دادن) میباشد. یئوژدا یعنی درست کردن، رسا ساختن، پاك کردن، ازآلودگی بدر آوردن و از آلایش گناه برداخته کردن. از اینکه در جمله بالا دو جزء یك فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد: از آنهاست مصدر مازدا [illegible] maz-dā یعنی بیاد دادن یا بخاطر سپردن که دربارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ بکاررفته ودوجزء آن ازهمدیگر جداشده، درمیان آنها واژهٔ وچ [illegible] vača فاصله است، درآغاز بند ٤ ازهات ۲۸ دیدیم که فعل مَن [illegible] با جزء دیگرش دِدِ [illegible] dadē = [illegible] man + dā که مرادف واژه مازدا maz-dā و بمعنی بیاد دادن و

بخاطرسپردن است، جداشده دو واژه میان آنها فاصله است. دو جزء فعل ... = زرزدا ... zraz-dâ که بمعنی اطمینان کردن و ایمان داشتن است و در پارهٔ ۲۶ درواسپ (گوش) یشت آمده از هم جدا گردیده حرف چه ... ca که از حروف عطف است میان آنها فاصله است (چه ... ca یا چا ... ca چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است) از معنی زرزدا ... (zrazdâ) = zarazdâ در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند۱ از هات ۳۱ سخن رفت.

یئوژدانگه ... yaozdânh که در بند ۵ از هات ٤۸ آمده و در پارهٔ ۲۱ از پنجمین فرگرد وندیداد باهمان جملهٔ گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی و پاکی است. یئوزدا ... yaozda و واژه‌های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده بویژه در وندیداد و گزارش پهلوی، این واژه و واژه‌هایی که از آن در آمده به یوشداسرینیتن ... yôšdâsrênitan و یوشداسریه ... yôšdâsrîh وجز آن گردانیده شده است و از برای توضیح افزوده گردیده پاک کردن، از گناه پاک داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه در جلد وندیداد)

ازواژهٔ دین = دئنا ... daênâ که در این بند و دربندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا بمعنی وجدان است.

۳ – نیك اندیش = هودانو ... hudânu، پیرو آیین مزد یسنا مراد است، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۴ – بجای خداوندگار در متن ... آمده از واژهٔ پئیتی ... paiti، دربند ٤ ازهات ۵۳ پئیتهی ... paithi و در بند ۱۱ از هات ٤۵ پتی ... pati آمده، در گزارش پهلوی پت ... pat شده و در توضیح بند ۱۱ از هات ٤۵ پس از پت pat افزوده شده خوتای ... (خدای)، همین واژه است که در فارسی بَذ یا بَد شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا

صاحب و رئیس ودر جزء یك رشته از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهبد ودرستبد (پزشك) واندرز بد وجز آن بجا مانده است.

در بند ٤ از هات ۵۳ واژهٔ پئیتهی paithi بمعنی شوهر بکاررفته همچنین دریسنا ۹ پارهٔ ۳۳ ودرارت یشت پارهٔ ۵۸، بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه های دیگر آمیزش یافته: چون نمانُو پئیتی ... nmânô-paiti؛ ویس پئیتی ... vis-paiti؛ زنتو پئیتی ... zantu-paiti؛ دئینگهوپئیتی ... daiñhu-paiti، در پهلوی مان پت ...، ویس پت ...؛ زندپت ...؛ دهیوپت ...، درفارسی میتوان خانخدا ودهخدا و مرزبان و شهریار گفت. نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ٤۱ از فرگرد هفتم وندیداد در جلد وندیداد.

۵ – نوید یا پیمان = ... a-sisti، یادداشت ٦ بند ۱۰ هات ۳۰ واژه اَسیشتی در گزارش پهلوی به تیژ (تیز) گردانیده شده ناگزیر با واژهٔ آسیشتَ ... âsista که صفت تفضیلی است از آسو ... âsu (تند، تیز) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ٤ همین هات گذشت، مشتبه شده است.

٦ – راستین = اِرشو ... ərəshva، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۸.

۷ – آموزاند = ...، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ همین هات.

۸ – مانند تو = ثْواوَنت، بیادداشت ۳ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

۹ – واژه‌ای که « دریك سرای » آوردیم بجای هَدَمْ ... ha-dam (...) در بند ۱٤ از هات ٤٦ نیز آمـده یعنی همان خانه، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۱۰ هات ٤۵.

۱۰ – آرام‌داشتن، جای گرفتن، خانه‌ساختن، (...) = شی ... shi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۱۰ هات ۲۹.

دهمین بند

۱ — پیوسته یا یگانه = اباز ( ) از مصدر هچ hac یاری کردن ، همراهی کردن، پیوستن، انبازی کردن ، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۲ .

۲ — جهانی = گیتیا gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ — فزونی دادن پیش بردن ، گشایش بخشیدن ( ) = فراد (frâd) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۱ هات ۳۲ و یادداشت شمارهٔ ۹ بند ١٤ هات ۳٤ .

۴ — پارسایی = آرمیتی ârmaiti ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲ .

۵ — نگریستن ، نگاه کردن ( ) = دی di ، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ — کیش ، آیین ، آموزش = چیستی cisti ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱

۷ — بآرزو ، بخواهش = اوسن usan از مصدر وس vas که بمعنی خواستن وخواهشداشتن و آرزو کردن است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹) دربند ۹ از هات ٤٥ نیز آمده . اوسن Usan نیز نام کسی است ، همین واژه است که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسر کی اپیوه ، نوه کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه در آبان یشت پارهٔ ٤٥ و بهرام یشت ۳۹ : کوی اوسن kavi Usan (کیکاوس) ، این نام بایستی در فارسی اوس باشد . کاوس نامی است که باعنوان کی که در اوستا کوی Kavi آمده ، آمیزش یافته امایکبار دیگر هم این عنوان بدو پیوسته کیکاوس شده . بگفتار کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ — ۲۳٦ نگاه کنید .

۸ — بخشایش = ایشتی isti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند

۱ — پارسایی مانند شمارهٔ ٤ از بند پیش و نیز میتوان بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر

خیره‌سری و برتنی و درشتخویی .

۲ — گراییدن ( ) ازمصدر گم gam (گامیدن ، رفتن) ، باجزء وی = vi-gam یعنی راه یافتن و گستریدن و نفوذ کردن .

۳ — گفتن ( ) از مصدر وچ vac .

۴ — برای این یا ازینرو = آئیش âis ، یادداشت ٦ بند ۲ هات ۳۱ .

۵ — درآغاز یا نخست = پئوا اوروِیه paouruyê ، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ — برگزیدن ( ) ازمصدر وید vid جستن ، پیدا کردن ، بدست آوردن ، با جزء fra یعنی فراجستن ، برگزیدن . یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

۷ — دیگران = اَنیه anya ، یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۷ هات ۳٤ .

۸ — بجای « خرد » مَئینیو mainyu آمده که در فارسی مینو گوییم . این واژه را گاهی بمعنی خرد گرفتیم و گاهی بمعنی روان . یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰ .

۹ — بدخواهی = دواِشَنگه dvaêshanh ، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۲۸ .

۱۰ — نگرستن ( ) = سپس spas ، دربند ٦ از هات ٢٥ نیز آمده ، در گزارش پهلوی پاسپانیتن پاسیدن ، پاسداشتن ، پاسبانی کردن ، نگهبانی کردن . واژهٔ سپس spas در اوستا بمعنی پاسبان نیز آمده چنانکه در مهر یشت در پاره های ٤٥ — ٤٦ و جز آن ، بهمین معنی است سپشتر spastar چنانکه درهرمزدیشت پارهٔ ۱۳ ، سپسن spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۲۸ آمده . این دو واژه پسین در گزارش پهلوی به پاسپان گردانیده شده است ؛ سپشیتی spashiti که در زامیاد یشت پارهٔ ٦ آمده یعنی

باس، نگاه .

دوازدهمین بند

۹ — سخن داشتن ([illegible]) = پرس [illegible] (فَرَس [illegible] fras) peres که در آغاز هر یک از نوزده بند این هات آمده، در اینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .

۲ - یا = وا [illegible] vā برابر واژهٔ لاتینی ve از حروف ربط است در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۲۹ بند ۱۲، هات ۳۳ بند ۳، هات ٤٥ بند ۱۱، هات ٤٦ بند ٤ و جز آن.

۳ - پیرو راستی = اَشَوَن [illegible] ashavan دروغپرست = دِرِگوَنت [illegible] dregvant ، از این دو واژه پیرو دین راستین یا مزدیسنا و پیرو کیش دروغین یا دیویسنا اراده میشود نگاه کنید یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ و بند ٤ از هات ٤٦ .

۴ - کدام یک = کتار [illegible] katāra .

۵ - دشمن ، بدخواه ، کینه‌ور = اَنگر [illegible] angra در پهلوی گَناک [illegible] ، در بخشهای دیگر اوستا اَنگر [illegible] angra با واژه مئینیو یا مَئینیو : [illegible] anrô mainyava [illegible] anrô mainyu در پهلوی گَناک مینوک [illegible] gannâk mênûk ، درفارسی اهریمن گوییم یعنی گوهر تیره یا خرد خیره و روان پلید (روح خبیث و شریر)، نگاه کنید یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰. در این بند ۱۲ از هات ٤٤ از اَنگر angra اهریمن اراده نشده، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنانکه در بند ۱۵ از هات ٤۳ بهمین معنی بکار رفته اما در بند ۲ از هات ٤٥ اهریمن مراد است .

٦ - بخشایش = سوا [illegible] savā سود : سود جاودانی ایزدی مراد است یا بهره و برخی که در روز پسین مایهٔ رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی، بهمین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ٤۳ و بند ۷ از هات ٤٥ و بند ۱ از هات ٤۸ و بند ۱۵ از هات ٥۱ ، نگاه کنید یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۷ - ستیزه کردن ، پرخاش کردن ([illegible]) = پئیتی از [illegible] paitī-ar پیکار کردن ، پذیره آمدن ، یادداشت ٥ بند ۳ هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - بجای چیست درمتن [illegible] ayanhat آمده : باید چی [illegible] čī که ازقیوداست بمعنی چه ، ازانگهت که از مصدر اَه [illegible] ah (هستن، بودن) درآمده ، جدا شود . نگاه کنید به :

Mills , Sacred Books of the East, Vol . XXXI, P. 117 ; A Dictionary of the Gathic Language, Vol. III, P. 198; Bartholomae, Altiranisches wörterbuch SP. 276 F. U. 584.

۹ - پنداشتن، اندیشیدن([illegible])= مَن [illegible] man، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ - دروغ = دروج [illegible] drūj : ازین واژه پیروان کیش دروغین دیویسنا ارادهشده، همچنان دربند٤ ازهات۳۳.

۲ - درمتن آمده : نیش، اَهمَت، آ، نیش، ناشاما nis-ahmat-ā-nis-nâshâmâ [illegible] دراین جمله واژهٔ نیش [illegible] nîsh دومی افزوده شده در وزن شعر زیادت است باید برداشته شود. ناشاما از مصدر ناش [illegible] nâsh (بردن) با جزء نیش، (= نیز [illegible] niz) : نیش ناش [illegible] nis-nâsh یعنی دور کردن ، بیرون بردن ، دور راندن، برکنار ساختن .

در یسنا ٦۱ پارهٔ ٥ نیز بهمین فعل بر میخوریم یعنی که همین جمله ازبند ۱۳ هات٤٤ درآنجا تکرار شده ، درگزارش پهلوی بجای آن نیتن [illegible] nitan = (در هزوارش [illegible] dzluntan دزلونتن) یعنی کشانیدن و بدر بردن ، آورده شده . در یادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند ۲۰ هات ۳۱ دیدیم که نیتن در پهلوی با واژهٔ اوستایی نی [illegible] nī (کشانیدن) یکی است .

واژهٔ ناش باجزء فرا : فراناش fâr-nâsh دوبار در پارهٔ ٥ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بوردن (بردن) شده است ، در پارهٔ ۹۲ از زامیاد یشت باجزء نیش nis و پئیتی paiti آمده بمعنی دگرباره راندن، دوباره کشانیدن آ...ناش â--nâshê که در بند ٤ از همین هات آمده (با جزء آ) نیز بمعنی آوردن است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ آن بند.

۲ - پر= پرن pərəna در پهلوی پور pur ، پرن pərəna نیز در اوستا بمعنی پر (پر مرغ) است چنانکه در بهرام یشت پارهٔ ٤٤، پرن بمعنی پر صفت است (اسم مفعول) ازمصدر پر par بمعنی پر کردن، انباردن که در بند ۱۰ از هات ۲۸ برخوردیم. پر با جزء هم: ham-par در پارهٔ ٤٨ از چهارمین فرگرد وندیداد آمده، در پهلوی هنبارتن han-bârtan و در فارسی انباردن (انباشتن) گوییم . از همین بنیاد است انبار. پر par نیز بمعنی گذشتن و گذر کردن است چنانکه در بند ۱۰ از هات ٤٦ با جزء فرا frâ (فرو) آمده است، همچنین در پارهٔ ٦ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، در پهلوی ویتارتن vitârtan گذشتن ، در پارهٔ ۲۷ از فرگرد سوم وندیداد با جزء آ بمعنی گذر کردن ، فرا رسیدن و درآمدن. در پارهٔ ۱ از خورشید یشت با جزء نی ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پر par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پارهٔ ۱۷ از فرگرد چهارم وندیداد و بمعنی برابر کردن ودرست کردن و در گذرانیدن گناه وجبران کردن است چنانکه در پارهٔ ۲۷ از فرگرد ۱۹ وندیداد وباجزء پئیتی paiti درپارهٔ ۱۰۷ ازفرگرد ۸ وندیداد . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ٤٨ .

۴ - نافرمانی = اسروشتی a-srušti ، یادداشت ٤ بند ٥ هات ۲۸ .

۵ - کوشیدن( ) ازمصدر دیو div (بارتولومه

نوشته dyav 1 در ص . Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء آ â .

٦ - پیوستن ( ) = هچ hac ،یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پرسش = فرسا fərasâ، یادداشت ٤ بند ۷ هات ٤۳ .

۸ - آرزوداشتن ( )= کن kan درپاره های ۱۱ - ۱۲ ازفرگرددوم هادخت نسك بمعنی دوست داشتن است، بمصدر کا kâ که از همین ریشه و بمعنی خواهشداشتن و آرزو کردن است دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ از هات ۳۳ برخوردیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کن kan نیز دراوستا بمعنی کندن است ، در پهلوی کنتن

چهاردهمین بند

۱ - سپردن ( ) از مصدر دا dâ دادن، دربند ۸ ازهات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۲ - برافکندن = نی مرانژدیائی ni-mərəz-dyâi (Inf.)،در گزارش پهلوی (= زند) مرنجینیتن mrenǰênîtan (میرانیدن تباه کردن)، ناگزیر مرانژدیائی ازمصدر مرج marəc (تباه کردن، میراندن کشتن) پنداشته شده (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ بند۱ هات۳۱) اما مرانژدیائی از مصدر مرز marəz در آمده ، مصدری که در پهلوی مالیتن و درفارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نی nî بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست کردن است.

۳ - دستور = مانتهر mathra ، یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۴ - آیین = سنگه sə̄ngha، یادداشت ۷ بند۱۱ هات ۳۱.

۵ - شکست یا گسستگی = سینا sinâ، ازمصدر سید sid ، (بارتولومه .Bartho نوشته saêd) درپارهٔ ٥٤ تیر یشت با جزء paroit وجزء ava ( )آمده، درفارسی گسستن

(گسلیدن).

۶ – سترگ یا برومند وزورمند = اِم وَنت ‌ əmavaṇt، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۲

۷ – دادن = داوُئی (Inf-) dāvôi یعنی دادن، رسانیدن، از مصدر دا dâ، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بواژهٔ داوُئی برخوردیم، در بند ۱۹ از هات ۵۱ باجزء اَئیبی aibî بآن خواهیم برخورد، بمعنی گذاردن ونهادن.

۸ – رنج، آزار، تنگی، تباهی ( ) = دوَفش dvafsha، در بند ۸ از هات ۵۳ ( ) دوَفشَنگه dvafshaṅh آمده، در گزارش پهلوی در هر دو بند این واژه از مصدر دب dəb (فریفتن) دانسته شده، از اینرو برخی از دانشمندان آنرا بمعنی فریب و برخی دیگر بمعنی فریفتار گرفته‌اند، بواژهٔ دفشنیه dafshnya (از مصدر دب) دریادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۳۵ نگاه کنید و به Geldner : Beiträge zur kunde der indogermanischen sprachen B. 14 S. 27 ; Bartholomae : Arische Forschungen Heft 2 S. 177.

۹ – ستیزه = آسْتَ asta، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳.

۱۰ – آوردن : در متن ā. īs. dvafshəṇg. Mazdâ. anâshê در واژهٔ آناش anâshê حرف آ در سر واژه زیادتی است بایداز برای وزن شعر ازمیان برداشته شود. ناش باجزء آ = آ ... ناش (Inf.) ā...nâshê از مصدر ناش nâsh درآمده که درشمارهٔ ۲ از بند پیش گذشت.

پانزدهمین بند

۱ – پس آیا = یَزی yazī، دربند ۶ همین هات نیز بآن برخوردیم، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱.

۲ – توانابودن، توانستن ( ) = خشی xshi، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸.

۳ – پناه دادن = پوئی (Inf.) pôi در بند آینده نیز آمده ودر گزارش پهلوی پانَك Pânak، پناه (واژهٔ پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا pâ پناه دادن و بر کنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۴ – سپاه = سپادَ spâda، درجاهای دیگر اوستا سپاذ spâdha چنانکه درپارهٔ ۶۸ آبان یشت وپارهٔ ۳۶ مهر یشت وپارهٔ ٤۳ بهرام یشت وجز آن، در پهلوی ( ) ودرفارسی سپاه، درفرس هخامنشی سپاد چنانکه درنام تَخمَ سپادَ Taxmaspâda که یکی ازسرداران داریوش بود ودریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ٤۳ گذشت.

۵ – ناسازگار = اَن اَئوچَنگه an-aoċaṅh، ترجمهٔ آن درگزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که اَنْ an باشد پیداست که ادات نفی است بمعنی «نه» وجزء دیگر را که اَئوچَنگه aoċaṅh باشد، برابر واژهٔ سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی وآسایش و رامش و بهبودی بنا براین اَنْ اَئوچنگه یعنی ستیزه جو وکینور، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار.

۶ – بهم رسیدن ( ) = هانْم گَم ham gam، نگاه کنید بیادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۰.

۷ – پیمان = اوروات urvâta، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ – استوار بودن ( ) از مصدر دَرِزْ darəz استوارکردن، بستن، پایدارکردن. در گزارش پهلوی بستن ، درپاره ۵۵ تیر یشت باجزء آ آمده: â-darəz، درپارهٔ ۳۱ ازفرگرد سیزدهم وندیداد باجزء نی آمده نی دَرِزْ ni-darəz وبازدرهمان پاره ازفرگرد ۱۳ وندیداد باجزء فرا و نی باهم آمده frâ-ni-darəz ودر پاره ٤۹ از فرگرد نهم وندیداد با جزء هن آمده : han-darəz وجز آن. ازهمین بنیاد است واژهٔ فارسی درز (درز جامه؛ درزی = خیاط؛ درزن =

سوزن) برابر دَرِزَ darəza بمعنی بند،بست.نگاه کنیدبیادداشت شمارۀ ۱۰ بند ۸ هات ۳۰.

۹ - پیروزی = وَنَنا vananâ بیادداشت شمارۀ ۸ بند ٤ هات ۳۱.

شانزدهمین بند

۱ - پیروزگر = وِرِثرَجَن vərəthrajan صفت است. در گزارش پهلوی پیروزکریه pêrozkarîh، در توضیح آمده زتار وناسکاران (زننده گناهکاران) zatâr-i-vinâskârân. وِرِثر vərəthra بمعنی پیروزی دراوستا بسیار آمده چنانک در فروردین یشت پارۀ ٢٤ و یسنا ۷۱ پارۀ ۸ وجز آن. وِرِثر vərəthra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن بپوشاندو نگاهداری کند ازمصدر وَر var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است. وِرِثرغْن vərəthraghna نام فرشتۀ پیروزی است،وبهرام یشت در نیایش اوست.همین واژه است که در فارسی بهرام شده، بیستمین روز از ماه راکه باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند.درجاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم دراینجا بیش ازاین نباید، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۱۲ - ۱۱۹ و بجلدخرده اوستا ص ۲۰۸.

۲ - آیین = سِنگهَ sə̄ngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

۳ - کسانی که هستند: در متن هنتی hənti صیغۀ جمع حاضر است بمعنی هستند ازمصدر اَه ah هستن، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات، بکاررفته است چنانکه دربند ٦ ازهات ٤٥ و دربند ۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است.

۴ - پناه بخشیدن = پُوئی pôi مانندیادداشت شمارۀ ۳ ازبند پیش.

۵ - آشکارا = چیثرا čithrâ، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱.

٦ - آگهی دادن ( ) = چیش čish، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱.

۷ - برگماشتن = دانَمْ dąm (Inf.?) از مصدر دا دادن.

۸ - از برای واژۀ رد = رَتو ratu و صفت درمان بخش زندگی یاپزشك زندگی = اَهوم بیش ahûm-biš نگاه کنید بیادداشت شمارۀ ۵ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارۀ ۲ بند ۱۹ هات ۳۱.

۹ - فرمانبری = سِرَئوش səraosha، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸.

۱۰ - روی کردن ( )ازمصدر گَم gam آمدن، گامیدن.

۱۱ - خواستن ( ) = وَس vas ،یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰.

هفدهمین بند

۱ - بجای کام‌دل درمتن زَرَ zara آمده جز همین یکبار دیگر دراوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است.

۲ - ساختن ( ) ازمصدر کَر kar کردن، ساختن، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰.

۳ - پیوستن یاپیوستگی = آسکیتی â-skitî ( ) از مصدر هَچ hač ،یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۴ - گفتار ( ) = وَچْ vač ،یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸

۵ - کارساز = اَئِش aêsha ،یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۹.

٦ - آن = اَوَ ava، در تأنیث اَوا avâ ضمیر اشاره است، دربند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ٦ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم، دربند ۱۹ همین هات نیز آمده.

۷ - دستور = مانثْر mathra ،یادداشت ٦ بند ۵ هات ۲۸.

۸ - دربارۀ رسایی وجاودانی یا خرداد وامرداد که دربند ۱۸ همین هات نیز

آمده یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۹ - درآمیختن، یگانه شدن، بهم پیوستن و آمیزش کردن درمتن سروئی بوزْدیائی آمده: سروئی srûi (Inf.) ازمصدر سر sar (پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است سَر sarô که در بند ۲ ازهات ٤۹ آمده (یادداشت۳بند۱ ۲ هات۳۱)؛ بوزدیائی bûzdyâi (Inf.) از مصدر بو bû بودن، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۸ هات ٤۳.

۱۰ - بهره ور، برخوردار = راتِهم râthema. درگزارش پهلوی بهار bahâr، در بند ٦ ازهات ۵۳ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (متعلق) و پیرو است، صفتی است که از مصدر راثه râth درآمده یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه دربند ۹ ازهات ۵۳ آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از آن بند.

هجدهمین بند

۱ - مزد = میژد mizda. دربند ۱۹ نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۳ هات ۳٤.

۲ - ارزانی‌شدن، بچیزی‌سزاوار گردیدن ( ) = هَن han، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ٦ هات ۳۲.

۳ - مادیان: اسپ aspa، در پهلوی و درفارسی اسپ، مادینهٔ آن اسپا aspâ، اسب ماده، مادیان.

۴ - بجای «بانر» در متن ارشن وَیتی arshnavaiti آمده صفت است، درتذکیر اَرشن وَنت arshnavâṇt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه‌مند و با (جفت) نر، ازاین صفت اسپ مراداست، بنابراین مادیان با جفتش که اسپ باشد، این صفت از واژهٔ اَرْشن arshan ساخته شده کـه نخست بمعنیِ مرداست در برابر زن = هائیریشی hâirishî که در یسنا ٦۵ در پاره های ۲ و ۵ وارت یشت پارهٔ ۵۸، در برابرجهیکا jahikâ (زنِ بدکردار) آمده است، دوم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۲۰، در پارهٔ ۱۲ بهرام یشت از بـرای شتر نر آمده‌است. سوم ارشن بمعنی مرد و دلیرویل آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ۸٦و زامیادیشت‌پارهٔ۵۲،اَرشَن arshan بمعنی‌نربساباناجهای‌چارپایان آمده، ازبرای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه درپارهٔ ۳۱ بهرام یشت وپارهٔ ۱۰ دین یشت با واژهٔ اسپ آمده؛ درپارهٔ ۷ بهرام یشت وپارهٔ ۵۵ ارت یشت باواژهٔ گاو آمده؛ درپارهٔ ۳۷ ازفرگرد نهم وندیداد ودرپارهٔ ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد باواژهٔ شتر آمده وجز آن، درپهلوی گوشن با وُشن ودرفارسی گُشن گوییم نظامی گوید: زدشت‌رملکه (؟) در هرقرانی بگُشن آید تکاورمادیانی
(خمسهٔ نظامی چاپ بمبئی جلد دوم صفحهٔ ۱۹)

گشن درفارسی چنانکه دراوستا بمعنی همهٔ چارپایان نراست چون گشن اشتر ومیش‌گشن و گشن بز که درمقدمةالادب زمخشری آمده (چاپ لیپسیك ص۷۱-۷۳) همین واژه است که درنام گشنسپ (= گشن‌اسپ) بجامانده: آتشکدهٔ آذرگشنسپ (= گشسپ) درآذربایجان وجُشنسف، شاهِ فدشوارگر (پتشخوارگر) درطبرستان که نامهٔ معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۲۳۹. ارشن Arshan نام یکی ازشاهزادگان کیانی است، نوهٔ کیقباد (کَی‌آرش = کیارش) در فروردین‌یشت‌پارهٔ ۱۳۲ ودرزامیاد یشت‌پاره ۷۱ باپادشاهان کیانی‌یادشُده، نگاه کنید بنام خشیارشن xsayârsan (خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی، پسر داریوش بزرگ دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ ازهات ۲۸، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵-۲۲٦ و ص ۲۲۸نیز نگاه کنید. واژهٔ دَئنو daênû بمعنی ماده دربرابر ارشن arshan (نر) دراوستا بسیارآمده، درپارهٔ٤۲ازفرگرد هفتم وندیداد با نامهای چارپایانی چون خروگاو و اسب وشتر بکاررفته، از برای بازشناختن این ستوران ازنرهای آنها در پهلوی دِنوتك denûtak = ماده آمده است، بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ٤۲ هفتمین فرگرد وندیداد نیز نگاه شود.

۵ - شتر = اوشتر ustra.

۶ – پیمان داده شده = از مصدر وَت vat با جزء اَپی aipi بمعنی دانستن و آگاه شدن و دریافتن در فرگرد نهم وندیداد در پاره‌های ۲ و ۷ و ٤ و ۲۵ و در یسنا ۹ پارهٔ ۲۵ و در پاره‌های ٦–۷ از یسنا ۳۵ (هفتهات) با جزء فرا آمده است، در این بند ۱۸ از هات ٤٤ بمعنی پیمان (وعده) دادن است.

۷ – بخشایش = دا رنگها dâ̊ṅhâ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱ هات ۳٤

نوزدهمین بند

۱ – بجای درست پیمان اِرِزاوخذَن arəz-uxdhan آمده، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و بواژهٔ اِرِزاوختائی arəz-uxdhâi در یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۲ – سزا = مَئِنی maêni، یادداشت ۱ بند ۱۵ هات ۳۱.

۳ – نخست = پئوُروُیه paouruyê، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰.

۴ – پایان = اَپِمَ apəma، یادداشت ۵ بند ٤ هات ۳۰.

۵ – آگاه بودن ( ) = وید vid، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸.

بیستمین بند

۱ – بجای «هرگز» چیثنا cithənâ ( ) در گزارش پهلوی چیگون هکرچ چگونه هکرز = هرگز.

۲ – بجای خداوند خوب هوخشتهر hu-xshathra آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰)، در گزارش پهلوی خوتای x^vatâi خدای (= انهوما).

۳ – دیدن = در بند ۲ از هات ۵۰ .

از مصدر پانگه pâ̊ṅh یعنی دیدن با مصدر پا pâ بمعنی نگاهداشتن و پاییدن که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، از یك بنیاد است. بارتولومه Bartholo. و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری از دانشمندان دیگر بهمین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پَرِت parət که بمعنی پیکار کردن و جنگیدن است، گرفته اند از مصدری که واژه پَشِنا pashənâ پیکار، نبرد، درآمده است.

۴ – چگونه = یائیش yâis، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۷ هات ۳۲.

۵ – اوسیج usij همین یکبار در گاتها آمده، در جاهای دیگر اوستا از او یاد نشده، باید مانند کَرَپَن karapan از پیشوایان دیویسنا باشد. از اوسیج و کرپن چنانکه از کوی kavi جداگانه سخن رفت، به بندهای ۱۵–۱٤ از هات ۳۲ نیز نگاه شود.

۶ – خشم = اَیشِمَ aêshəma، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹.

۷ – همیشه = آنمن anman، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۸ – نالانیدن ( ) = رود rud، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

۹ – پروردن ( ) از مصدر میز miz (مَئِز maêz) این معنی و معنیهای دیگر چون پرستاری کردن و نگهداری کردن و جز آن از خود جمله بر میآید. miz (مَئِز maêz) نیز بمعنی میزیدن (شاشیدن) است چنانکه در پارهٔ ٦ از فرگرد سوم وندیداد و جز آن، در پهلوی نیز میزیتن

۱۰ – گشایش بخشیدن = فرادَئِنگهِ frâdaiṅhê (Inf.) از مصدر فراد frâd، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱٤ هات ۳٤.

۱۱ – کِشت و ورز، کشاورزی، برزیگری = واستر vâstra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۲ هات ۲۹.

اشتودگات : یسنا ، هات ٤٥

نخستین بند

۱ - نثر بند نخستین این هات با آن فرَوَخشیا at-fravaxshyâ آغاز یافته و پیوستگی آنها را بهمدیگر میرساند.

۲ - اکنون = نو nû نون، کنون، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳ - گوشدادن ( ) = گوش gush (= گئوش gaosh) گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۲۹.

۴ - شنیدن ( ) = سرو sru، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰.

۵ - نزدیک = اَسنَ asna، در گزارش پهلوی (= زند) نزدیک

۶ - دور = دور dûra، در پهلوی نیز دور، یادداشت ۱۰ بند ۱٤ هات ۳۲.

۷ - خواستن، جویا شدن، آرزو داشتن ( ) = ایش ish (آئش aêsh)، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸. واژهٔ «آموزش» که نگارنده از برای نمودن معنی افزوده، برابر است با آنچه در گزارش پهلوی همین بند افزوده شده: اثر پستان کرتن ۱۱۴۱۹ ، دربارهٔ واژهٔ اثرپستان برابر واژهٔ اوستایی اَئیتهر aethra (آموزش) که واژهٔ هیربد (= آموزگار) از آن درآمده، بجلد دوم یشتها ص ۲۷۹ نگاه کنید.

۸ - ضمیر های «آن» و «او» از خود جمله بر نمیآید که از برای کیست زیرا چنین اسمی در پیش نگذشته، بارتولومه Bartholomae آنها را از برای مزدادانسته

اماگلدنر، Geldner از برای آموزگار یا پیشوای دروغین.

۹ - بیاد سپردن ( ) = مزدا maz-dâ ، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱ هات ۳۰.

۱۰ - چیتهرَ čithra هویدا، پیدا، آشکار، پدیدار. یادداشت ۱ بند ۳۲ هات ۳۱.

۱۱ - آموزگاربد = دوش سستی dus-sasti ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۱۲ - دیگرباره، دیگر = دئیبیتیه daibitya ، در بخشهای دیگر اوستا بیتیه bitya ، درفرس هخامنشی دوویتیه duvitiya ، در تأنیث دئیبیتیا daibityâ ، در پهلوی دِتیکر ditikar یادتیکر تر ditikartar از اعداد وصفی است از واژهٔ دوَ dva (دو) درآمده است.

۱۳ - زندگی، جهان، هستی = اَهو ahu ، در بندهای آینده نیز آمده (اَنگهو)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ هات ۲۸، در گزارش پهلوی، جهان دیگر یا روزپسین دانسته شده به آن دِتیکرتر زمان به تن پسین (یعنی زمان دیگر، در جهان پسین).

۱۴ - تباه کردن، نیست کردن، میرانیدن ( ) = مرنج marəṇč ، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۱۵ - بجای کیش، وَرَنَ varana آمده در بند آینده نیز آمده یعنی باور (عقیده، ایمان)، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰.

۱۶ - بد، زشت، نکوهیده = اَکَ aka ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰.

۱۷ - بجای گرواند ( ) = آوِرِتی â-vərətî بمعنی گروش و اعتقاد و ایمان است، از بنیاد همان واژه ای که در شمارهٔ پیش گذشت، از مصدر وَرْ var گروانیدن، گرویدن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بنده هات ۲۸.

دومین بند

۱ – بجای گوهر هستی mainyu آمده در فارسی مینو، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.

۲ – سپنینگه spanyaṅh، بواژهٔ سپنت spəṇta (سپند) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود.

۳ – چنین (نیز) = اوئیتی ūiti، درجاهای دیگر اوستا uiti چنانکه دریسنا ۴ پارهٔ ۴ و جز آن.

۴ – پلید، ناپاک = انگر angra، دراین جااز این واژه اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۱۲ هات ۴۴.

۵ – «نه» و «ونه»: بجای نخستین نوبت nōit و بجای دومین نئدا naēdâ آمده، در بخشهای دیگر اوستا نئذا naēdhâ چنانکه درمهریشت پارهٔ ۱۹. دربند ۶ ازهات ۲۹ نیز به نئدا naēdâ برخوردیم و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز خواهیم برخورد.

۶ – واژه‌هایی که به منش و آموزش وخرد وکیش (= باور، اعتقاد) وگفتار وکردار ودین وروان گردانیدیم برابر است باواژه‌های اوستایی ازروی ترتیب: مَنَنگه manaṅh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸)؛ سِنگَه sə̄ngha (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ خرتو xratu (یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸)؛ وَرَنَ varana (یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰)؛ اوخذَ uxdha (یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸)؛ شیئوتَهنَ syaothana (یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۸)؛ دئنا daēnâ (یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ اوروَن urvan (یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸).

۷ – سازش کردن ( ) = هَچ hac انبازی کردن، پیوستن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

سومین بند

۱ – آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانثرَ mathra، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸.

۲ – ورزیدن ( ) = وَرِز varəz، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹.

۳ – اندیشیدن ( ) = مَن man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

۴ – پایان، انجام = آپِم apə̄ma، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۵ – وای، افسوس، دریغ، دردا = آوئی avôi، از کلمات اصوات است، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژهٔ وَیوئی vayôi که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده و واژهٔ آوُیَه âvôya که در پارهٔ ۱۴ اردیبهشت یشت و بسا درجا های دیگر آمده. درگزارش پهلوی اناک anâk اناکیه anâkîh که در پهلوی بمعنی درد و رنج وگزند است.

واژهٔ آوَه که درفرهنگهای فارسی بمعنی آه و وای و افسوس گرفته شده همان آوُیه اوستایی است. بواژهٔ اَوِئتات avaētât در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید.

چهارمین بند

۱ – برزیگر = وَرِزیَنت varəzyaṇt صفت است، ورزنده ازمصدر وَرِز varəz ورزیدن، بآغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

۲ – دختر = دوگِذَر dugədar، دربند ۳ ازهات ۵۳ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا دوغذر dughdhar، درپهلوی دوخت، ودرفارسی دخت ودختر. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ همین هات.

۳ – نیک کنش، خوب کردار = هوشیئوتَهن husyaothana: ازهو hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) وشیئوتهن که در یادداشت شمارهٔ ۶ ازبند پیش گذشت.

۴ – فریفتن = دیوزَیدیای (dĭwzaidyāi (Inf. از مصدر دیوز . dĭwz، نگاه کنید به ریدبداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱–۵ و یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۰.

۵ – بهمه نگران، همه را بیننده = ویسپاهیشس . vī spāhishas صفت است، در پارهٔ ۸ از هرمزدیشت یکی از نامهای اهورا مزداست، در گزارش پهلوی هرویسپ نکیریتار harvisp-nikīrītār همه را نگران.

پنجمین بند

۱ – شنیدن = سروئیدیائی srūidyāi، یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳٤.

۲ – مردم = مَرِت . marəta، یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹.

۳ – ضمیر او = یُوئی yōi برمیگردد بپیغمبر زرتشت.

۴ – فرمانبری = سرَئوش . sraosha، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸.

۵ – رسایی = هَئوروَتات . haurvatāt (خرداد)؛ جاودانی = اَمِرتات . amərətāt (امرداد)، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۱.

٦ – رسیدن ( ) از مصدر گم . gam، اوپا upā + گم . gam، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۰.

۷ – دراینجا منش نیك: منیو . manyu (مینو) آمده باصفت وَنگهو . vaṅhu (وه، به)، همچنین است دربند ۸ ازهمین هات ودربند ۸ ازهات ٤۸. دربند ٦ ازهات ۳۳ منیو . manyu باصفت وهیشت . vahista (بهترین) آمده، درهر سه جا همان وُهومَنَنگه . vohu-manaṅh مراداست، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ هات ۳۳.

ششمین بند

۱ – بزرگتر، مهتر = مزیشت . mazista مزدا اهورا مراد است، یادداشت ٦ بند ۱۱ هات ۲۹.

۲ – ستاینده (.) ازمصدر ستو . stu ستودن، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.

۳ – نیکخواه، نیك اندیش = هودا . hudā، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۴ – آفریدگان = ( ) صیغهٔ جمع حاضر از مصدر . ah هستن، بودن. هستی یافتگان وآنانی که هستند (موجودات) مراداست. یادداشت ۳ بند ۱٦ هات ٤٤.

۵ – بجای روان پاك، درمتن مَینیو . mainyu آمده باصفت سپَنت . spənta که دربند ۲ ازهمین هات یاد کردیم.

٦ – شنودن، شنیدن ( ) = سرو . sru درنخستین بند همین هات نیز آمده.

۷ – نیایش = وَهْمَ . vahma، دربند ۸ همین هات نیز آمده، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤.

۸ – پرسیدن (.) = فرَسْ . fras بمعنی آموختن ومشورت کردن هم آمده.

۹ – آگاهانیدن، آموزانیدن، الهام کردن (... .) = فراسانگْه . frā-sāṅh، یادداشت ٦ بند ۵ هات ۲۹.

هفتمین بند

۱ – سود = سَوا . savā چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ هات ٤٤ گفتیم، از این واژه سود جاودانی یا پاداش نیك روز پسین اراده میشود یابخشایش ایزدی.

۲ – بجای «دردست اوست» رادَنگْه . rādaṅh آمده، صفت است یعنی آماده دارنده یاباختیار خویش دارنده (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی که نگارنده بآن داده اراده شده چه در بند ٤ از هات ٤۳ که از پاداش و پاد افراه روز پسین سخن رفته چنین آمده: «آنگاه

که آن پاداش بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد».

۳ – یافتن ( ) = ایش isht ، یادداشت ۲ ؛ بند ٤ هات ۲۸.

۴ – زنده = جو jva ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۵ – بودن (+) = اَهْ ah ، هستن ، بودن (+) = بو bû بودن.

٦ – جاودانی = اَمرتات amərətât ، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ گذشت.

۷ – همیشه = اوت یوتی uta-yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۸ – کامروا = اِیش ( ) ، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ – رنج = سادرا sâdra ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳٤.

۱۰ – آفریدن ( ) = دا dâ دادن ، آفریدن.

هشتمین بند

۱ – از «تو» یك تن اراده نشده ، بلکه هریك از شما مقصود است ، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰.

۲ – ستایش = ستَئُوت staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.

۳ – نماز = نِمَنْگه nəmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸.

۴ – بجای دریافتن ( ) = varəz ورزیدن. دراینجا با جزء آ در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ همین هات گذشت.

۵ – «آری اکنون آن» = نوزیت با نسخه بدلهای گوناگون باید چنین باشد . nû (اکنون ، نون) که در یادداشت شمارهٔ ۲ همین هات گذشت ؛ زی (آری) ؛ ایت ît (آن) ضمیر اشاره است که بر میگردد به خشتَهر xshathra (کشور ایزدی) که در بند

پیش یادشده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ هات ۲۸.

٦ – چشم = چَشمَن cashman ، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱.

۷ – نگریستن ، دیدن ( ) = دَرِسْ با جزء وی : vî-darəs ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰.

۸ – اندیش نیك : دراینجا مَنیو manyu باوَنگهو vanhu آمده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ همین هات گذشت.

۹ – بارگاه ستایش یا خان و مان درود و نیایش = دِمانِ گَرُو dəmânê-garô ، همین واژه است که در فارسی گرزمان شده بمعنی عرش و بهشت ، یادداشت ٤ بند ۱٦ هات ۳۱.

۱۰ – فرو نهادن ، پایین گذاردن ( ) = دا با جزء نی : ni-dâ ، در بند ٤ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ٤۹ نیز آمده.

نهمین بند

۱ – خوشنود ساختن ( ) = خشنو xshnu ، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۸ هات ۳۲.

۲ – بخواست خود = اوسَن usan ، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ٤٤.

۳ – بهروزی ، خوشبختی = سپا spâ ؛ تیره روزی ، بدبختی = اسپا a-spâ ، یادداشت ۵ بند ۷ هات ۳٤.

۴ – دهد ( ) ازمصدر کر kar که بمعنی کردن است ، دراینجا دادن درست تر میافتد.

۵ – توانایی = خشتَهر xshathra ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸.

٦ – بجای کِشت و کار وَرِزی varəzî از مصدر وَرِز (ورزیدن) ازاین واژه برزیگری و کارکشت و ورز اراده میشود ، نگاه کنید به بند ٤ همین هات.

۷ – چارپا = پَسو pasu ؛ کَس = وِیر vîra ، در بند ۵ ۱ از هات ۳۱ نیز این دو واژه باهم آمده نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ آن بند و

بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۸ – گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فرددائی fradathâi (Inf.) ، یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱.

۹ – شناسایی خوب = هُوزانتْهْو hauzathwa که در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۳ نیز آمده ، با واژهٔ هوزنتو hu-zãntu یکی است یعنی هیئت دیگری است از آن واژه . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ از هات ۴۳ .

دهمین بند

۱ – درود ستایش = یسن yasna ، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ – پارسایی = آرمئی ârmati ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ – بزرگ داشتن : در متن بارتولومه Bartholomae آن را از مصدر mang دانسته و بواژهٔ سانسکریت mahaya پیوسته است Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری از دانشمندان دیگر از مصدر مز maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی ای که گروهی از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ – همیشه = آنمن anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵ – خواندن ( ) = سرو sru ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰ .

۶ – نوید دادن ، آموزانیدن ( ) = چیش čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ – رسایی و جاودانی = خرداد، امرداد، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ همین هات گذشت .

۸ – بودن = ستوئی stôi (Inf.) ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤ .

۹ – بارگاه ، خان و مان و سرای = دانم dam در بند ۷ از هات ٤۸ و در بند های ٤ و ۱۰ از هات ٤۹ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده. بواژهٔ دمان

damâna که از همین بنیاد و بهمین معنی است یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ نگاه کنید، همچنین بواژهٔ هدم ha-dam در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ٤٤ .

۱۰ – نیرو = تویشی tavîshi ، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۱۱ – پایداری = اوت یوتی uta-yūtī ، یادداشت ۳ از بند ۷ هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ – آینده = اَپَر apara ، یادداشت ٤ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۲ – خوار داشتن ، پست کردن ، زشت پنداشتن در این بند دوبار آمده : ( ) ... از مصدر مَن man (اندیشیدن، پنداشتن) با جزء تَر tarə (ترُو tarô)، همچنین «نیک اندیشیدن» که در همین بند آمده ( ) نیز از همین مصدر است با جزء آرِم arəm یعنی نیک اندیشیدن ، درست پنداشتن یا کسی را بزرگ داشتن . یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ – ضمیر « او » به « رهاننده » که پس از آن آمده بر میگردد .

۴ – بجای نیک اندیشیدن یا اخلاص ورزیدن ( ) : از واژهٔ اَرِم arəm (درست و نیک) و مَن man (اندیشیدن) ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ – رهاننده : بجای آن سَوشیَنت saošyant آمده که بمعنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگار کننده است، خود پیغمبر زرتشت مراد است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳٤ .

۶ – کد خدا : . از واژهٔ دانم dam که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش گذشت و گفتیم با واژهٔ دِمان damâna

= نمان، nmâna (خان و مان) یکی است و از واژهٔ پتی pati میباشد که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ٤٤ گذشت و گفتیم که در پهلوی پت pat و خوتای (خدای) گویند و در فارسی بَد گویند چنانکه در واژهٔ موبَد و هیر بَد و سپهبَد و دُرستبدَ (پزشك) و اندرزبَد و جز آن.

پتی = پت = بَد یا بُد بمعنی بزرك و سرور و مهتر و خداوندگار است، کدخدا دُرست معنی واژه های اوستایی «دَمْ» و «پتی» میباشد، چه کده (در اوستا کَتَ kata و در پهلوی کَتَك) بمعنی خانه و سرای میباشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن، اما کدخدا در بند ۱۱ از هات ٤٥ بمعنی بزرك خانه یا بزرك ده گرفته نشده بلکه بمعنی سرور و مهتر و فرمانگزار و شهریار است:

کیومرث شد برجهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای (فردوسی)

۷ - دوست = اوروَتهه urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۸ - برادر = براتر brâtar در فرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی هم براتر، واژهٔ خونَگهر xᵛanhar یعنی خواهر در گاتها نیامده اما در بخشهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت یشت پارهٔ ١٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ٥ و جز آن. واژهٔ پدر = پتر patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت؛ ماتر mâtar یعنی مادر در گاتها نیامده، در جا های دیگر چندین بار آمده چنانکه در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ٥ و ارت یشت پارهٔ ١٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ۱؛ از واژهٔ پوثْرَ puthra یعنی پسر واز واژهٔ دوگِدَر dugədar یعنی دختر که هر دو در گاتها آمده در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ هات ٤٤ و در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ همین هات سخن داشتیم. بهمهٔ این واژهها در پارهٔ ۱ و پارهٔ ٥ از دوازدهمین فرگرد وندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد وندیداد

خویشان دیگر چنین نامیده شده اند: نیاك nyâka = نیا، پدر بزرك، پدر کلان؛ نیاکا nyâkâ = مادر بزرك، مادر کلان (پارهٔ ۹ و ۱۱)؛ نَپَتْ napat = نوه، نواده؛ اگر دختر باشد نپتی naptī (پارهٔ ۱۰ و ۱۱) بواژهٔ نَپَت napat در بند ۱۲ از هات ٤٦ خواهیم برخورد؛ توئیریَه tûirya برادر پدر (عَمّ) در فرهنگهای فارسی آوْدَرْ (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است؛ توئیریا tûiryâ خواهر پدر (عمه) (پارهٔ ۱٥)؛ براترویَه brâtruya = برادر زاده، اگر دختر باشد براترویا brâtruyâ = دختر برادر (پارهٔ ١٤)؛ توئیریو پوثْرَ tûiryô-Puthra = پسر برادر پدر (پسر عم)؛ توئیریَه دوغذر tûirya-dughdhar = دختر خواهر پدر (دختر عمه) پارهٔ ۱۷)، از برای خویشان واژهٔ تئُوخْمن taoxman آمده (پارهٔ ۲۱)، همین واژه است که درفارسی تخم شده وبهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۲٥ و جز آن.

اشتودگات: یسنا، هات ۴۶

۱ – زمین = زام zam در اوستا، چنانکه در فارسی، بمعنی خاك و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ٤ هات ٤٤)، در هادخت نسك فرگرد سوم پارهٔ ۲۰ آمده: روان گناهکار درجهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند: کام نِموئی زام kām-nəmōi-zam = بکدام زمین روی آورم. نگاه کنید بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص ۱۷۲ .

۲ – روی آوردن = نِموئی namōi در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر نَم nam، درجاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته: در پارهٔ ۳۵ زامیاد یشت باجزء آپَ: apa-nam (بدررفتن، برگشتن، گریختن)؛ در پارهٔ ۹٦ ازهمان یشت با جزء فرا: frā-nam (گریختن) همچنین است درپارهٔ ۱۸ ازیسنا ۵۷ ودرپارهٔ ٤ درواسپ (= گوش) یشت و درفقرهٔ ۵٦ از بهرام یشت بمعنی خمانیدن است؛ در پارهٔ ۳۹ فروردین یشت و پارهٔ ۱۰ ازدومین فرگرد وندیداد با جزء وی: vī-nam (گشودن، از هم جدا کردن، تمایل دادن)، واژهٔ نم nam درفرهنگهای فارسی بجامانده و آن واژهٔ نمیدن است که بمعنی میل کردن وتوجه کردن یادگردیده است و در فرهنك جهانگیری باین شعر مولوی گواه آورده شده :

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعررا درمثنوی جلال‌الدین نیافتم .

۳ – کجا = کوثرا kuthrā، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳٤ .

۴ – رفتن ( ) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۵ – آزاده، رزمی، سپاهی، لشکری = خوَئتو xᵛaētu ؛

پیشوا = اَئیریَمَن airyaman ؛ برزیگر، کشاورز = وِرِزنا varəzənā (در اینجا بهیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه کنید دربخش نخست.

٦ – دورداشتن(......)ازمصدر دا باجزء پئیری: pairi-dā دورداشتن، جداکردن .

۷ – خوشنودکننده = خشنو xshnu صفت‌است، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۸ – .... نظربوزن شعر باید یك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده .

۹ – فرمانروا = ساشتَر sāstar سردار، سرکرده (امیر) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ هات ۳٤

۱۰ – کشور = دخیو dahyu، یادداشت ٦ بند ۱٦ هات ۳۱.

دومین بند

۱ – ناتوان = اَن‌آئش an-aēsha، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۹ .

۲ – کم خواسته‌وکم کس یاکم کارگر: این‌دوواژه هردو درمتن صفت‌آمده، همچنان‌واژه‌ای که به «بخشای» گردانیدیم نیزصفت‌است‌یعنی‌بخشنده، بخشاینده . بسا صفتهایی که دراوستا بکار رفته، نه در فارسی و نه درهیچیك اززبانهای‌دیگر، ترجمهٔ صفت بصفت درست درنمیآیـد نـاگزیر باید بهیئت دیگر درآورد تا همان مفهوم را برساند . کم خواسته = کمن‌فشو kamna-fshva : ازدو جزء آمیزش یافته نخست کمن kamna در فُرس هخامنشی نیز کمن kamna، درپهلوی ودرفارسی کم گوییم . دوم از واژهٔفشو fshu (= پسو pasu) که دریادداشت‌شمارهٔ۹ ازبند ۵ ازهات۲۹ گفتیم‌بمعنی چارپای‌خانگی‌است، کمن فشو یعنی کم رمه واندك گله یاکسی که‌اندك گله و رمه‌دارد و چارپاکم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندك مال) درگزارش پهلوی (= زند) نیزکم رمك (کم رمه) شده ودرتوضیح آمده خواستك کم

(کم خواسته = کم مال) . دومین صفت که کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانَر آمده یا ازواژهٔ نر kamnā-nar . نر nar ساخته‌شده و در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد در گزارش پهلوی کم مرد شده است .

۳ – گله کردن ( ) = گرِز garaz ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹ .

۴ – نگریستن ، دیدن ( ) = وین vin (وئن vaēn) با جزء آ در متن آمده . در سر واژه در وزن زیادتی است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۳۰ .

۵ – یاری ، رامش = رَفِدْرَ rafəδhra ، یادداشت ٤ بند ۱ هات ۲۸ .

٦ – بجای « بخشای » درمتن چگَونگه cagvaṅh آمده ، دریادداشت شمارهٔ ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده ، دربند ۲۰ ازهات ٥۱ چگد cagəd نیزصفت‌است بمعنی بخشاینده ، دهنده ، ارزانی‌دارنده ، کام برآورنده ، آرزو برآورنده . درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات) واژهٔ چگِمَن cagəman بمعنی بخشش وارمغان‌است ، برخی‌این واژه‌ها را ازمصدر چگ cag دانسته بمعنی بخشیدن و آرزو کردن و درخواستن گرفته‌اند .

۷ – دوست = فریه frya ، یادداشت٦ بند١٤ هات٤٣

۸ – آگاهانیدن ، آموزانیدن ( ) = آخشا ā-xsā ، یادداشت١١ بند ٤هات ۲۸.

۹ – دارایی = ایشتی ištī ، یادداشت۸ بند ۹ هات ۳۲ .

سومین بند | ۱ – بامدادِ روز: اوخشانوآسنام . دربند۱۰ ازهات٥۰ نیزآمده: آسنام اوخشا

(در نسخه بدل اوشا) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ٤٦ آمده: وخشیتار روچان (روزهای برافزاینده) درگزارش پهلوی بند۱۰ ازهات٥۰ آمده په روشنیه خورشیت اندر روچ‌هوش آنِ اروس (به روشنی خورشید درروز در سپیده دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد اراده شده است . اوخشَن uxshan جداگانه در اوستا بمعنی گاو نر است یا ورزاو = ورز گاو، در آلمانی ochs ، درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ و جز آن به اوخشَنْ uxshan برمیخوریم ، درگزارش پهلوی گوشن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۸ هات ٤٤) ؛ آسْنَ asn = اَزَن azan بمعنی روز دراوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۱ ودر اُزیرنگاه پارهٔ ۷ وجز آن .

۲ – فرازآمدن ، فرارسیدن ( )ازمصدر اَرْ ar با جزء فرا ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ – جهان ، هستی ، مردمان = اَنگهو aṅhu ، دربندهای ۱۰و ۱۱و۱۳ازهمین هات نیزآمده . یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۴ – فراگرفتن = درِتهرائی darəthrāi (Inf.) از مصدر دَر dar (داشتن ، دارابودن ، نگاهداشتن) ، یادداشت ۷بند ۷ هات۳۱

۵ – آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سِنگهَ sãṅgha یادداشت ۷ بند ۱۱هات ۳۱ .

٦ – فزایش بخش ، برافزاینده = : برخی این واژه را از وَرِزدا varəzdā دانسته اند از مصدر ورز varəz (ورزیدن ،کردن ، بجای آوردن) ، بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند٤ هات۲۹ نگاه کنید وبرخی دیگر ازمصدرورِدْ varəd (بالیدن ، فزایش دادن) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ هات ۳۱.

۷ – رهاننده = سَوشیَنت saošyant، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۸ – یاری = اوتهائی ûthâi ازمصدر اَوْ یاری کردن، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ – آگاه ساختن ، آموزانیدن = سانسترائی sąstrâi از مصدر سَنْگه sanh ، بارتولومه .Bartholo ازمصدر سَند sand (ساختن ، انجام دادن) گرفته است . نگاه کنید یادداشتهای شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ۲۹ .

۱۰ – برگزیدن ( ) = وَرْ var ، یادداشت ۷ بند ۵ هات ۲۸ .

چهارمین بند

۱ – بازداشتن ( ) = پا pâ، دربند ۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ – بجای راهبر : وَزدرَ vazdra صفت است از مصدر وَز vaz که درپهلوی وزیتن ودرفارسی وزیدن گوییم .

در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در اوستا بمعنی رفتن وشدن و گرایيدن ودرآمدن وتاختن ودویدن وشتافتن وراندن وکشیدن وپریدن وروان‌شدن ووزیدن (باد) آمده است . یعنی ازبرای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش ازآن برآید . در پارهٔ ۳۳ تیریشت و درپارهٔ ۲ بهرام یشت فعلِ واژهٔ باد بکاررفته یعنی وزیدن ؛ درپاره های ۷ و۹ و۱۱ و۱۵ فعل واژه های گاو (ورزاو) واسب وشتر وگراز آمده یعنی تاختن ؛ درپارهٔ ۱۷ همان یشت ، فعلِ مرد جوان است یعنی درآمدن ؛ درفقرهٔ ۱۹ ازهمان یشت ، فعل مُرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پارهٔ ۵۸ از همان یشت ، فعل واژهٔ سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ درپارهٔ ٦۹ زامیاد یشت ، فعل واژه های گرسنگی و تشنگی بکاررفته یعنی روی نمودن ؛ درپارهٔ ۲۰ مهریشت یکبار فعل اسپ ویکبار فعل واژهٔ نیزه آمده یعنی تاختن وبرتاب شدن ، در

گاتها نیز باین فعل برمیخوردیم وآن دربند ۵ ازهات ۵۳ میباشد که فعل دختران آمده بمعنی بشوهر رفتن . وَزَئیذیائی vazaidhyâi (.Inf) در پارهٔ ۲٤ ازدومین فرگرد وندیداد ازمصدر وزvaz میباشد بمعنی روان شدن (آب) ، واژهٔ پرواز درفارسی ازپئیری pairi یا پَر para (فرا ، پیش) و از واز vâza رونده (ازمصدر وَزْ) آمیزش یافته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۲ ازهات ۵۱ .

۳ – بجای « دین راستین » اَش asha آمده ، دربندپیش نیزهمین واژه آمده و ازآن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است .

۴ – ازبرای روستا = شُوئیتهر shôithra وکشور = دَخیو dahyu بیادداشتهای شمارهٔ ۵ ـ ٦ از بند ۱٦ هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ – پرورانیدن ، پیش بردن (ترقی دادن) = فرُورِتوئیش frôratôis ازمصدر اَرْ ar باجزء فرا frâ که دریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند پیش گذشت، ازهمین بنیاداست فرِرتی frārəti که درهادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ ۹ آمده ، بواژهٔ فرِرتی در پارهٔ ۲ از یسنا ۸ نیز نگاه کنید ، در نخستین جلد یسنا .

٦ – بدنام یا بدخوانده وزشت شناخته گردیده = دوش اَزوبا dus-azôbâ ، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱ .

۷ – رفتار = شیئُوتَهنَ syaothana . باین واژه بسیار برخوردیم بسا آنرا به « کردار » برگردانیدیم .

۸ – تباهکار = اَهموستَ a-hāmusta صفت است، درگزارش پهلوی فروت مورت یهونت فَرو مرده بود.

از همین بنیاد است مُوذَنَ در صفت مُوذَنو کَرَ maodhanô-kara که درپارهٔ ۳۲ ازیسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتك کرتار mûtak-kartâr شده یعنی تباهکار . این واژه در اینجا بمعنی

شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مُوذن maodhana بمعنی حرص و شهوت است (وَرن در پهلوی بمعنی شهوت و فساد است) صفت اَهموست a-hāmusta که از آ (ادات نفی = نه) واز هام ham (هم) و از موست musta ساخته شده یعنی کسی که از او شاد نتوان شدن یا نفرت انگیز (نگاه کنید به: Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280)

در اینجا یاد آور میشویم که واژهٔ مُحه بضم اول و فتح ثانی که دربرهان قاطع بمعنی بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژهٔ پهلوی موتك mūtak است که یاد کردیم، برابر واژهٔ اوستایی مرور mrūra یعنی تباه کننده، زیان رساننده چنانکه دردومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۲۲ آمده و درگزارش پهلوی نیز موتك شده است.

۹ - شهریاری = خشتهر xshathra

۱۰ - بی بهره کردن، ربودن ( ) = میثه mith (= مَیثه maêtha) در بند ۹ ازهات ۵۳ با جزء هام: هام میته ham mith بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزءهای هام و أئیبی: ham-aibī-mith بمعنی پذیرفتن ورا دادن است، میته mith برابراست با واژهٔ لاتین mitto

۱۱ - زندگی = جیاتو jyâtu، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱.

۱۲ - بجای پیشرو: فرُوگا ( ) frô-gâ صفت است یعنی گام فرانهنده، پیش رونده از مصدر گا gâ با جزء فرو = فرا: فراگا frâ-gâ، یادداشت ۵ بند ٦ ازهمین هات.

۱۳ - راه = پَثمن pathman، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱

۱۴ - آیین نیك، خوب دانش = هوچیستی hu-cistī، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

۱۵ - آراستن ( ) ازمصدر کَرْ kar کردن، ساختن،

فراهم کردن، آماده کردن. یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰.

پنجمین بند

۱ - دانا، خوب شناسا، نیك دانا = هوزِنتو hu-zāntu، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ٤۳.

۲ - توانستن = خشی xshî، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ - نگاهداری کردن ( ) = دَر dar داشتن، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۴ - برآن داشتن، وادار کردن ( )، از مصدر دا dâ (دادن، بخشیدن با جزء آ)

۵ - روش، رویه = اورواتی urvâti، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

٦ - پیمان، پیوند وپیوستگی ( ) = میثر mithra در فرس هخامنشی نیز میثر، در فارسی مهر گوییم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است. در گاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است. در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی که در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ ـ ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر. گذشته از این، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی ازدلکش ترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است. مهر فرشتهٔ فروغ و راستی و پیمان است. صفت میثرودروج mithrô-druj که در پارهٔ ۱۹ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ و دربسیاری از جاهای دیگر آمده یعنی دروغگوینده به مهر یا پیمانشکن. همچنین صفت میثروزیا mithrô-zyâ که در پارهٔ ۸۲ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یا پیمانشکن؛ میثرواَئوجنگهْ

mithrō-aoǰaṅh یعنی به مهر زور گوینده یا پیمانشکن که در پارهٔ ۱۰٤ مهریشت آمده و جز آن.

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نبشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده اند. همچنین در کنده‌گری (حجّاری) طاق بستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود. چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید.

نگاه کنید بصفحهٔ ۳۹۲ ـ ۴۲۰ آن نامه و بگفتار انگلیسی نگارنده:

Mithra-Cult: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society. vol. XIX. 1933, Part III, p. 255-280.

۷ ـ برگشتن ( ) از مصدر ای آمدن، شدن با جزء آ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۸ ـ دستور، آیین، فرمان = رَشْن rashn، در بند ۱۲ از هات ۳٤ بواژه های رازِر rāzarə و راشْن rāshn برخوردیم، هر دو از یك بنیاد است، نخستین را بمعنی آیین گرفتیم و دومین را بمعنی پاداش. در بند ٦ از هات ۵۰ بواژهٔ رازن rāzan بمعنی آیین خواهیم برخورد و ازهمین بنیاد است واژهٔ رَسمَنْ rasman که در آبان یشت پارهٔ ٦۸ و در بهرام یشت پارهٔ ٤۳ بمعنی رده (صف جنگ) میباشد برابر واژهٔ لاتین regimen که در فرانسه régime شده است، از همین واژه است واژهٔ رزم درفارسی، این واژه بمعنی پیکار و نبرد وجنگ بمناسبت رده های (صفهای) آراستهٔ جنگاوران وهماوردان است. همهٔ این واژه ها از مصدر رز raz درآمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱٤ و بهرام یشت پاره های ٤۳ و ٤۷ بکار رفته است. از این مصدر با جزء ائیوی: aiwi-raz واژهٔ افراختن (افرازم، افرازد) فارسی درآمده است. درنخستین جلد یشتها ص ۵٦۲ سطر سوم لغزشی بنگارنده روی داده واژهٔ «آراستن» را با مصدر رز raz اوستا یکی دانسته است. آراستن، چنانکه در یادداشت شمارهٔ

۵ از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم، از مصدر راد rād اوستایی است.

واژه هایی که از مصدر رَزْ raz در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست ارِزَ arəza که در مهریشت پارهٔ ۳٦ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۲ آمده؛ اَرِزَنگه arəzaṅh که در پارهٔ ۸ مهریشت و پارهٔ ٤۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم، آورد، جنگ، کارزار، پیکار، نبرد و بهمین معنی است اِرِزْیا arəzyā در پارهٔ ۱۰۷ فروردین یشت؛ اَرِزَینت arəzayaṇt که درپارهٔ ۳۳ فروردین یشت آمده، صفت است یعنی جنگ کننده، رزم آزما و جز آن. در فارسی، گذشته ازواژه های افراختن و رزم، واژهٔ رده یعنی رسته (صف) ازهمین بنیاد است:

رده بر کشیدند ایرانیان　　ببستند خون ریختن را میان　(فردوسی)

رَشْنو rashnu که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ raz میباشد. رشنو در پهلوی و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزد یسناست. رشن یشت از آنِ این فرشته است، نگهبانی هجدهمین روز ازماه سپرده باین فرشته است. در نخستین جلد یشتها ص ۵٦۱ ـ ۵٦۳ از او سخن داشتیم.

۹ ـ زندگی کردن ( ) = جی (jī = گی gi)، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۱۰ ـ بخرد، خردمند، دانا، هوشیار = ویچیر vîčira، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹.

۱۱ ـ آزاده = خوئِتو xᵛaētu، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱ همین هات نگاه کنید.

۱۲ ـ آگاهانیدن، گفتن (...) از مصدر مرو mrū با جزء فرو (= فرا frā) فراگفتن.

۱۳ ـ گزند، خونریزی، ستم = خرونیه xrūnya، در

گـزارش پهلـوی ویخرونیـه vixrûnih در توضیـح افزوده شده دروندیه drvandih (ناپاکی) دربند ۸ از هات ۳۰ خرونرا xrunərâ آمـده در گـزارش پهلـوی ویخرونیه vixrûnih شده و در توضیح افـزوده شده ریش rês (زخم)، در بند ۱۱ از هات ۸؛ خرور xrûra صفت است یعنی خونخوار، سنگدل، بیدادگر، ستنبه، سهمگین. درگزارش پهلوی دروندان خروکیه در توضیح افـزوده شـده ریش rês. بهمین معنی است خروم xrûma در پارهٔ ۳۸ مهریشت و پارهٔ ۳۸ فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خـروت xrûta در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۷. خروِمین xrûmîn درمهریشت پارهٔ ۳۸ از قیود است یعنی ستمگرانه؛ خرو xrû در پارهٔ ۳۲ بهرام یشت یعنی گوشت خونین، پاره گوشت خام. خرو xrû نیز نام دیوی است، درپاره های ۹ و ۱۲ از یازدهمین فرگرد وندیداد با گروهی از دیو های دیگر یـاد شده است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازپارهٔ ۳۰ ازچهارمین فرگرد وندیداد.

۱۴ – پناه دادن، یاری کردن، نگهداری کردن، رهانیدن = اوزاوِیتیوئی uz-ûithyôi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه .Bartholo آنرا ازمصدراَو av یاری کردن با جزء اوز uz، دانسته.

ششمین بند

۱ – درخواستن ( ) = اِش ish در بند ۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ هات ۲۸.

۲ – آمدن ( ) = ای با جزء آ، در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند پیش گذشت.

۳ – بدرستی = هَئیثیه haithya در بند ۱۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۳۰. بارتولومه .Bartholo آن را در این بند haêthahaya نوشته وبمعنی Genossenschaft gehörig گرفته:

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیثیَه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار، راست، درست، هویدا.

۴ – آفریده = دامَن dâman، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳۱.

۵ – بجای پیوستن در متن از مصـدر گا gâ میباشد یعنی رفتن، گام فرانهادن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ همین هات.

٦ – واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن وهیشت vahista آمده. در یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است بمعنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است. در اینجا بمعنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته؛ چنانکـه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است.

۷ – دوست = فریَه frya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات.

۸ – نخستین = پئواورویَه paouruya در بند های ۹ و ۱۵ ازهمین هات نیز آمده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

هفتمین بند

۱ – پشتیبان، پناه دهنده = پایو pâyu از مصدر پا pâ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۲ – مانند من، چون من = مَوَنت mavant، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤.

۳ – دروغپرست = درِگوَنت drəgvant، کَسی ازسران و فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا مراد است. نگاه کنید به بند ٤ همین هات.

۴ – آزردن، آسیب زدن = آئِننگه aênanhê در بند ۸ نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰

۵ – آماده شدن ( ) بارتولومه آنرا ازمصدر دَر dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) بمعنی خود آماده کردن. ازبرای مصدر

dar (داشتن) یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید. گلدنر Geldner آن را از مصدر darš (دَرِش daresh) بمعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است.

۶ - جُز = اَنیه anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤.

۷ - منش = مَنَنگه mananh، در اینجا بی واژهٔ وُهو vohu آمده ناگزیر همان امشاسپند بهمن (منش نیك) مُراد است که نمایندهٔ منش نیك اهورامزد است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸.

۸ - بجای دین راستین اَشی asha دین زرتشتی مزدیسنا مُراد است

۹ - رسا ساختن (تهرئوش) thraos، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳٤.

۱۰ - بجای واژهٔ دستور دانستوا dąstvâ آمده از مصدر دَنگه danh (آموزانیدن) که در بند ۱۶ از هات ۴۳ برخوردیم: از همین بنیاد است صفت دَنگر darira دو تأنیث دنگرا (در نسخه بدل) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا، آزموده، آگاه، کارآگه. در فروردین یشت پارهٔ ۱۳٤ و رام یشت پارهٔ ٤۰ نیز آمده.

همچنین از این بنیاد است دَنگهَنگهْ danhanh یعنی آزمودگی، استادی، چابکی (مهارت) و واژهٔ دَهمَ dahma که در بند ۱۶ از هات ۳۲ آمده یعنی پارسا و آزموده و از دین آگاه و از آیین برخوردار (یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۲)

صفت دانهیشتَ dahista که در پارهٔ ۵ از کرده سوم ویسپرد ودر پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده از واژهٔ دَهمَ میباشد یعنی داناتر و از فرزانگی برخوردارتر.

واژهٔ دستور در فارسی از همین واژهٔ اوستایی دانستوا dąstvâ میباشد نه از واژهٔ دست (= ید در تازی) که در برخی از فرهنگها پنداشته شده است وداراب

دستور پشوتن سنجانا در ترجمهٔ کارنامك ارتخشیر پابکان (کارنامهٔ اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی ص۱۷ آن را برابر واژهٔ اوستایی زَستَ zasta دانسته، (از برای واژهٔ دست = زستَ zasta نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ هات ۲۸). در فرهنگ رشیدی که واژهٔ دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده، درست است. دست در فارسی بمعنی داوری و حکم و قضاء است. بهمین معنی است در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۰ آمده: دست کرد، رشید یاسمی در ترجمهٔ ارداویرافنامهٔ خود، چاپ طهران ص۱۳ سطر ۱٤ بمعنی برنخورده است.

واژهٔ دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر وبسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده، بشعر انوری گواه آورده شده:

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایهٔ طور

همان واژهٔ اوستایی دانستوا میباشد که درنخستین جزء واژهٔ دستور هم دیده میشود. دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنیای که یاد کردیم و از «ور»، در پهلوی دستوور (دستوبر) dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم که وَرْ باشد در اوستا و فرس هخامنشی بَرَ bara. یعنی برنده از مصدر بَر bar. بردن است چنانکه در اوستا زَئوتهرُوبَرَ zaothrô-bara یعنی (آب) زوربرنده، در پارهٔ ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی تَكَ بَرَ taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبهٔ) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده بمعنی سپربرنده یاتاج برنده (= تاجور) وباشد هم که بمعنی تکاور باشد؛ وَرَ vara و بَرَ bara یکی است، باء وواو بهمدیگر تبدیل مییابد چنانکه در خود اوستا، مانند واژهٔ گَدَوَرَ gadha-vara (در یسنا ۹ پارهٔ ۱۰) یعنی گرز برنده یا گرزور؛ گئوشاوَرَ gaoshâ-vara (در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده، گاهی در انجام یکدسته ازواژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر

pêtâmbar ؛ رهبر ؛ وَزیر (= وَنبیل) ؛ داور، در پهلوی داتوبَر dâtobar ؛ کینور، در پهلوی کینورو ؛ کدیور (کدخدای) چنانکه میدانیم دراین واژه‌ها واو مفتوح و راء ساکن است، بسا هم واو و راء زده و حرف پیش از واو مضموم است. چون وخشور در پهلوی وَخشوَر یعنی پیغمبر (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ هات ۲۸) ؛ رنجور ؛ آزور یعنی آزمند و خود واژهٔ دستور. دستور درنوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ یا بزرگ‌فرمدار(نخست وزیر)و بسا ازبرای بزرگ پیشوایان دینی یاموبدبزرگ آمده چنانکه در کارنامك ارتخشیر پابکان در فصل سوم در فقره های ۱۵و۱۹ و ۲۰ امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند.

همچنین دستوور درپهلوی لفظ مرادف داتوبر یعنی داور است و بمعنی داوری هم آمده‌است چنانك درماتیکان هزارداتستان . نگاه کنیدبه :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae Heidelberg 1922, S. 52-53.

دستور نیز در فارسی بمعنی اندرزدهنده و وزیر است :

سیامك خجسته یکی پور داشت — که نزد نیا جای دستور داشت

دستوری کاری است که از یك دستور برآید :

نه موبد مر او را نه فرمانروای — جهان پر ز دستوری سوفرای

همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است .

کنون من بدستوری شهریار — به‌پیچم بدین کینه‌و کارزار (فردوسی)

دستووَریه dastovarîh (= دستوری) در پهلوی بمعنی فتوی واجازه است چنانکه درشایست نه شایست فصل ۸ فقره‌های ۵ و ۱۰ و۱۱دستور مانندواژهٔوزیر که گفتیم دراوستاویچیرَ vičira آمده بمعنی صاحب رأی وفتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم گزار است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۲۹) . دستور کسی است آزموده و از آیین برخوردار و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور ، امروزه در فارسی واژهٔ دستور بمعنی روش وآیین و قاعده هم بکارمیرود ، نگارنده واژهٔ دستور را در بند ۷ از هات ٤٦ بجای دانستوا dastva که ریشهٔ واژهٔ فارسی ماست، بمعنی اصلی خود گرفته است .

۱۱ ــ نهاد بجای دَئِنا . daênâ ، یادداشت۲ بند۱۱ هات ۳۱ .

هشتمین بند

۱ ــ در سرداشتن ، در دل داشتن (.) از مصدر دا . dâ (دادن) ، بهمین معنی است در بند ۱۸ همین هات .

۲ ــ هستی = گَیتها . gaêthâ در بند های ۱۲ـ ۱۳ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ ــ آسیب آوردن ، آزردن مانند شمارهٔ ٤ بند پیش .

۴ ــ رنج ، درد ، گزند = آتهری . âthri ازمصدر آتهْ . âth آزردن ، تباه کردن ، نابود ساختن ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۲ .

۵ ــ رسیدن (.) از مصدر آنْس . ans با جزء (فرا) ، یادداشت ۱۱ بند ١٤ هات ٤۳ .

٦ ــ واژه‌ای که به برگشته گردانیدیم ازبرای رساندن معنی است چه پئیتیئوگت . paityaogat از قیود است : از پئیتی . paitî (درفرس هخامنشی پتیَ patiy) یعنی پذیره درفارسی پاد وپاذ شده ، درسریکدسته از واژه ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دَهشن pâtdahišn گویند ؛ پازهر یا پادزهر وجز آن . خود واژهٔ پذیره : پئیتی + اَرْ . paiti-ar یعنی پذیره شدن ، بضد کسی رفتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۱ . جزء دوم از اَئُوجوئی aoǰôi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ ازهات ۳۲ گذشت وبمعنی شدن ورفتن وجنبیدن و بگردش در آمدن است . واژهٔ پئیتیئوگت paityaogat در گزارش پهلوی به (=) به‌پتیرك‌رَوَشنیه pa patirak-ravasnîh

گردانیده شده یعنی «به پذیره روش» پئیتیوگت تبیشَیه paity aogat ṯbaêshahya که در پارهٔ ۱۵ تیریشت و در پارهٔ ۸ یسنا شانزدهم آمده یعنی برگشت دشمنی، بازگشت ستیزه (بخود همان کسیکه بدي و دشمنی از وی سرزده).

۷ – رسیدن، درآمدن، کامزدن ( ) = جس ǰas، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۲۸.

۸ – آزار، دشمنی، بدخواهی، کینه، ستیزه = دواَشَنگ dvaêshanh، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸.

۹ – خود = تنو tanū (خویشتن)، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۳۰.

۱۰ – بی بهره ماندن، دورماندن و بازداشته شدن ( ) = پا pā، یادداشت ۳ بند ۱۹ هات ۲۸.

۱۱ – زندگی‌خوب (خوب زیوشن) = هوجیاتی hu-ǰyâti، زندگی بد (دژزیوشن) = دوژجیاتی duz-ǰyâti، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

نهمین بند

۱ – راد = اَرِدَ arəda در بند ۱۶ همین هات نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳٤.

۲ – آموزانیدن ( ) = چیش čish، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱.

۳ – بجای «کارسازتر» زَویشتیَه zavištya آمده، میتوان نیز بجای آن تند تر یا تواناتر آورد، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴ – بزرگ داشتن، بلند داشتن ( ) = اوز uz، یادداشت ٤ بند ۷ هات ٤٤.

۵ – پاك = سپنتَ spəṇta (سپند) و بجای درستکردار اَشوَن ashavan (اشو) آمده است.

۶ – در پارهٔ «آفرینندهٔ جاندار» = گئوش تَشَن gə̄us-tashan یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۷ – خواستار شنیدن ( ) = ایش ish، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸.

دهمین بند

۱ – مرد و زن: در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم واژهٔ نر nar که در فارسی نیز نر گوییم بمعنی یل و دلیر و بمعنی مرد، در برابر زن، در اوستا بسیار آمده. بسا این واژه در اوستا نا nā آمده، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ٤٦.

زن = گنا gənā در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۱ نیز آمده، در بخشهای دیگر نامه مینوی غنا ghənā و غنا ghnā چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ٦ و یسنا ۲ پارهٔ ٦ و ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ۵ و جز آن. همچنین در گاتها جِنی ǰəni آمده چنانکه در هات ۵۳ بند ٦ و در جا های دیگر جَنی ǰani چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱۵ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰ وندیداد پارهٔ ۱۰ در پهلوی زن و در فارسی زن. در اینجا یادآور میشویم که زن نیك شوهر برگزیده دراوستا نائیری nâirî خوانده شده، در هفت هات: یسنا ۳۵ پارهٔ ٦؛ یسنا ۳۷ پارهٔ ۳؛ یسنا ۳۹ پارهٔ ۲؛ یسنا ٤۱ پارهٔ ۲ و بسا در جاهای دیگر بآن برمیخوریم. همچنین بواژهٔ نائیریکا nâirikâ بهمین معنی در اوستا بسیار بر میخوریم. زن بدکردار و هرزه جَهی ǰahî و جهیکا ǰahikâ خوانده شده چنانك در اردیبهشت یشت پارهٔ ۹ و تیریشت پارهٔ ۵۹ و جز آن. درپهلوی جِه ǰêh ودر برهان‌قاطع نیز یاد شده، از لغات زند و پازند، بمعنی زن‌فاحشه و بدکار گرفته شده است، همچنین درهمان فرهنك واژهٔ جهمرز یادشده و این هم درست‌است. جهمرز یا «زن‌باره» کسی است که بزن جه یاروسپی و بدکار درآمیزد. نگاه کنید بگفتار غلامبارگی در جلد وندیداد.

۲ – بجای آوردن ( ) = دا da دادن، بخشودن، آفریدن.

۳ – جهان = انگهو anhu در بند ۳ از همین هات بآن برخوردیم ودر بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده.

۴ – دانستن ( ) = وید vid، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸.

۵ – پاداش = آشی ashi، یادداشت ۵ بند ٤ هات ۲۸.

٦ – بجای درستکردار آشَ asha آمده است.

۷ – بجای بهشت خشترَ xshathra آمده، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها.

۸ – نیایش = وَهمَ vahma، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤.

۹ – برگماشتن ( ) = هَچ hac، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۱۰ – ازبرای پل چینوت بگفتار آن دربخش نخست نگاه کنید.

۱۱ – گذشتن (...) پَرْ par با جزء فرا (فرو) فراگذشتن، گذر کردن، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤.

یازدهمین بند

۱ – توانایی = خشتَهر xshathra.

۲ – کَرپَن Karapan؛ کَوی kavi از آنان جداگانه سخن رفت.

۳ – وادار کردن ( ) = یوج yuǰ (= yaog)، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰.

۴ – مردم = مَشیه masya در بند ٤ از هات ۲۹ و در بند ۱۱ از هات ۳۰ و در بند های ٤ و ۵ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۵ از هات ۳٤ و در بند ۱۱ از هات ٤۳ و در بند ۱۱ از هات ٤۵ بآن برخوردیم، در بند های ۱ و ۵ از هات ٤۸ نیز آمده است. بواژهٔ مَرِت marəta که از همین بنیاد و بهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۵ از هات ٤۵ نیز برخوردیم، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژهٔ مَش masha بهمین معنی واز همین بنیاد است؛ در بند ٦ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۳۲ واژهٔ مَرِتَن marətan صفت است یعنی مردنی، درگذشتنی (نگاه کنید بنام کیومرث در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ هات ۲۹).

واژه های دیگر ازهمین بنیاد چون مِرِتهیو marəthyu که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده یعنی مرگ، از واژه های اَمِش a-məsha (امشا + سپند) و اَمِرتات a-mərətat (امرداد) که هر دو با حرف نفی اَ آمده یعنی بیمرگ و جاودانی، جداگانه در گفتار امشاسپندان سخن رفت. همه این واژه ها ازمصدر مَر mar درآمده که بمعنی مردن است، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه است یعنی مردنی، درگذشتنی، نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ هات ۲۹.

۵ – بد = اَکَ aka، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰.

٦ – تباه کردن = مِرِنگِیدیائی mərəngəidyāi (Inf.) ازمصدر مَرِنچ marənc که بمعنی میرانیدن و نیست کردن و تباه کردن و کشتن است، در بند ۱ از هات ۳۱ ودر بند ۱ از هات ٤۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ و در بند ٦ از هات ۵۳ به مرنچ برمیخوریم، از همین بنیاد وبهمین معنی است. مِرِنچیائی mərəncyāi (Inf.) که در بند ۱٤ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن، تباه ساختن ونیز از همین بنیاد است واژهٔ مَرَکَ maraka که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و در بخشهای دیگر اوستا مَهرکَ mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژهٔ مَرَختَر maraxtar که در بند ۱۳ از هات ۳۲ آمده، بمعنی تباه کننده، از همین بنیاد است مَرِدْ marad که هشت دیگری است از مرنج marəne و در بند های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ بکار رفته است، برابر واژهٔ لاتین mordere که در فرانسه mordre شده است. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ هات ۲۹ .

۷ – زندگی = اَهو ahu، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۸ – دین = دِئنا daēnā بمعنی نهاد و منش و وجدان است. چنانکه در بند ۷ از همین هات .

۹ – هراسیدن، بیم داشتن ( )= خرود xrud (خرئود xraod) در بند ۱۲ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی خروسیشن یهبونتن (= دادن) بمعنی خروش دادن، در گزارش پهلوی واژهٔ خرو xru یا خرود xrud مشتبه شده با واژهٔ خروس xrus (= خرئوس xraos) که بمعنی خروشیدن است و در پهلوی نیز به خروشیدن گردانیده شده است. در بند ۸ از هات ۵۳ بواژهٔ خروس (خروشیدن) برمیخوریم (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ آن بند)، خرود xrud بمعنی هراسیدن و بیم داشتن است؛ خرونت xrvant صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامهٔ پازند آئوگِمَدئچا Aogəmadaēcā در پارهٔ ۲۸ بکاررفته و در پازند بجای آن سهمگین آورده شده است (در بارهٔ این نامه نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۷٤ ـ ۱۷۸) خرئودتاوروَن xraodat-urvan که در پارهٔ ٤ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده، صفت است بمعنی هراسیدن روان .

۱۰ – دربارهٔ پل چینوت (پل صراط) نگاه کنید بگفتار آن در بخش نخست .

۱۱ – رسیدن، گراییدن ( ) = اَئیبی گم aibî-gam ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۴۳ .

۱۲ – بجای «همیشه» ویسپ (همه)؛ «پاینده» یو yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ٤۹ نیز این دوواژه با هم آمده بمعنی هماره جاودان .

۱۳ – یار = اَستی asti ، یادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ – خان و مان دروغ = دروجو دِمانَ drūjō-dəmāna دوزخ مراد است، یادداشت ٤ بند ۱٦ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند

۱ – نواده = نَپَتْ napat ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ٤٥ .

۲ – خویش درمتن آمده از واژه نپتیه naptya آمده و از آن کسانی که از یك پشت و دودمان اند، اراده شده است. نپتیه Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۲ یاد شده است .

۳ – بجای نامور یا نامبردار اَئوجیه aoǰya صفت است (اسم مفعول) ازمصدر اَئوج aoǰ نامیدن، خواندن، یاد کردن، یادداشت ۵ بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ – روی کردن ( ) از مصدر گم gam با جزء اوس us (= اوز uz) در رسیدن، درآمدن، اوز در سرفعل جن ǰan در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۵ – کوشش = تهوخشَنگه thwaxshanh ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۲۹ .

٦ – گشایش بخش = فراد frâd ، یادداشت ۹ بند ۱٤ هات ۳٤؛ هستی = گیتها gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰

۷ – پذیرفتن، راه دادن ( )= هام اَئیبی میثه ham-aibî-mith ، یادداشت ۱۰ بند ٤ ازهمین هات نگاه کنید .

۸ – رامش بخشیدن = رَفِذرائی rafədhrâi (Inf.)، یادداشت ٤ بند ۱ هات ۲۸ .

۹ – سرانجام، پایان، فرجام = سَستَ sasta ، یادداشت ٥ بند ۸ هات ۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ – آمادگی = رادَنگه rādanh بخدمت آماده بودن و درراه دین جانفشانی کردن وفدا کاری کردن، مراداست . دربند ۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۹ هات ۲۹ .

۲ – برازنده ودرخور = اِرِتهو arəthwa ، یادداشت ۲ بند ۱۰ هات ۲۸ .

۳ – شنوده‌شدن = فرسرُوئیدیائی fra-srûidyâi (Inf.) در بند ۱٤ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاواراست که نام و آوازه اش بگوش همه کس برسد ، نگاه کنید بیادداشت ٥ ازبند ۱۲ هات ۳٤ .

۴ – زندگی = اهو ahu ، دریادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات گذشت .

۵ – هستی یا دارایی = گیتها gaêthâ دربند های ۸ و۱۲ نیز بآن برخوردیم .

٦ – برافزودن = فراد frâd ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ .

۷ – خوب دوست یا دوست خوب = هوش هخی hus-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

شناختن ( ) از مصدر مَن man شناختن ، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

چهاردهمین بند

۱ – پاکدین = اَشَوَن ashavan دربند ٥ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین

(اَش asha)

۲ – دوست = اوروَتهه urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۳ – در بارهٔ آیین مغ = مَگَ maga وصفت مَه = مز maz (بزرگ) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ و شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .

۴ – خواستن، آرزو کردن ( ) = وَس vas دربند ۱٦ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ – پایان کار، سرانجام = یآونگه yâṅh (یاه yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ – یك‌سرای = هَدَم ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ٤٤ .

۷ – درآمیختن یا گردهم در آمدن ( ) = میَس myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .

۸ – گفتار = اوخذ uxdha ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۹ – خواندن ( ) = زبا zbâ ، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱ .

پانزدهمین بند

۱ – آگاهانیدن ، گفتن ( ) = وَچ vac ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ – دانا ، هوشیار = داتهَه dâtha ؛ نادان ، بیهوش = اداتَهه a-dâtha (با حرف نفی اَ) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸ .

۳ – بازشناختن ( ) = ویچی vi-ci در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ – بجای راستی، اَش asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درستکرداری که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .

۵ – ارزانی داشتن ( ) از مصدر دا dâ بخشودن ، دادن ، آفریدن .

۶ – نخستین = پئوارویه paouruya ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۷ – آیین ، داد = داتَ dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند

۱ – راد = اَرِدَ arəda ، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی‌ای که نگارنده باین واژه داده سنّتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .

۲ – آنجا = آثرا athrâ (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای یَثرا yathrâ میباشد که ازظروف مکان است ، درآغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۳ – رفتن ( )= ای ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ – خواستن( )= وَسْ vas در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٤ همین هات گذشت .

۵ – خوش = اوشتا ustâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

٦ – بودن = ستُوئی stôi (Inf.)، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤ .

۷ – پیوستن ( )= هَچْ hac ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۸ – بکام یا دارائی = ایشتی isti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۹ – افزایش = وَرِدِمام varədəməm ازمصدر وَرِدْ varəd افزودن، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳۱ .

۱۰ – آرام گزیدن ، جای گرفتن( )= شی shi، یادداشت ٦ بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفدهمین بند

۱ – بجای سنجیده در متن اَفْشمَن afshman و بجای نا سنجیده اَنْاَفْشْمَنْ an-afshman (با حرف نفی اَنْ an) آمده و در گزارش پهلوی به پتمان patmân و لاپتمانیکیه lâ patmânîkîh گردانیده شده یعنی پیمان و نه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته در گزارش پهلوی افشمن با افسمن afsman مشتبه شده است . افسمن که در پارهٔ ۱٦ از یسنا ۱۹ و در پارهٔ ٤ از یسنا ۷۱ و پارهٔ ۳ از کردهٔ سیزدهم ویسپرد آمده بمعنی یك فرد شعر یابیت است . این واژه نیز درگزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده ودر اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات٤٦ از شیوهٔ سخن پیغمبر، درگاتها ، دور مینماید که واژهٔ افشمن رابمعنی گفتار موزون بکاربرده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افشمن را بمعنی زیان گرفته (Nachteil) و ان افشمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید : ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زیان یا بیچارگی تو سخن خواهم‌داشت آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا ببخشاید .

بارتولومه اَفْشَ afsha را که در پارهٔ ۱۰ از سیزدهمین فرگرد وندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است (damnum) verlust, schaden ، دانشمندان دیگر بمعنی دیگر گرفته‌اند :اشپیگل Spiegel ترجمه کرده : unangemessenes, angemessenes ؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند اشپیگل معنی کرده وپس از آن : nicht in gemeiner Rede , (Lobes) Hymnen

هوگ Haug : not curses, blessings

جکسن Jackson : not ordinances , ordinances

دهارله De Harlez : conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles

یوستی Yusti : Unmetriches , Ungemessenes ,metrisch

میلز Mills : not metrical , metrical

دارمستتر : Darmesteter rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois

کانگا : Kanga unmeasured verse ,measured verse

پونگر : Punegar unmetrically ' in metre

چاترجی : Chatterji ingnoble ,noble

۲ – سخن داشتن ( ) = سَنگه sanh یادداشت ۱ بند ٤ هات ۲۹ .

۳ – همچنین = هدا hada ، یادداشت ۷ بند۲ هات۲۹ .

۴ – فرمانبری،شنوایی=سِرئوش saraosha، یادداشت ٤ بنده هات۲۸ .

۵ – شما : درمتن وستا vastâ (درنسخه‌بدل‌ویستا vîstâ) از ضمیر و va (شما) بارتولومه:
Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311

٦ – نیایش=وَهمَ vahma در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ همین هات گذشت .

۷ – آمادگی= رادَنگه rādanh ، در یادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۱۳ همین هات گذشت .

۸ – اندرزگر (مشاور) = مَنتو mantu ، یادداشت ٦ بند ٤ هات ۳۳ .

۹ – کارآگاه=دنگرَ danra ، در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین هات گذشت .

۱۰ – بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش وبازشناختن دربنده۱ همین هات نیز برخوردیم .

هجدهمین بند

۱ – پایدار( )ازصفت یو yu که بمعنی پایدار و استوار است .

۲ – بجای«من خود» آس‌چیت as-cit ، یادداشت۲ بند٦ هات۲۹

۳ – دارایی = ایشتی ishtî ، در یادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱٦ همین هات گذشت .

۴ – نوید دادن ( ) = چیش cish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ – ستیزه = آنست asta ؛ ستیزه کردن = آنستائی astâi (Inf.) ، یادداشت ٥ بند ۸ هات ۳٤ .

٦ – درسر داشتن ، دردل داشتن ( )ازمصدردا در یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ گذشت .

۷ – خواست ، کام (اراده)=وار vâra ، یادداشت٦ بند۲ هات۳۳

۸ – خوشنود ساختن ( )=خشنو xshnu ، یادداشت۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۹ – دستور یا حکم وفتوی = ویچیتهه vîcitha ، یادداشت٦ بند۲ هات ۳۰ .

۱۰ – از برای واژه های خرد=خرتو xratu ومنش=مننگه manańh ، نگاه کنید بیادداشتهای۸–۹ از بند۱ هات ۲۸ .

نوزدهمین بند

۱ – بجای دین، آش asha آمده، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات۴۷

۲ – دُرست= هئیتهیَه haithya ، بیادداشت ۳ از بند ٦ همین هات نگاه کنید .

۳ – بجای آوردن یا ورزیدن ( ) = وَرِزْ varəz ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ – کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده‌ومیل)=وَسن vasna ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ – سازگارتر = فِرَشوتَم ... fərashôtəma صفت است یعنی بکام و آرزو برابرتر ، باخواهش کارسازتر . در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با ... hyat-vasnâ یکجا آمده است .

۶ – مِزد = میژد ... mîzda ، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳٤ .

۷ – جهان آینده، دیگر جهان = پَراهو ... parâhu (بارتولومه نوشته parâhva) از پَر ... para ، یعنی آن یکی ، دیگر ، واز اَهو ahu زندگی، جهان ، هستی ، پراهو صفت است مانند پرو آسن ... paro-asna که در یسنا ٥ پارهٔ ۲ ودرفر گرد نهم وندیداد پارهٔ ٤٤ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آن دیگر جهان است . پرُو اَستی ... parô-asti که در هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و در هادُخت نسك در نخستین فرگرد پارهٔ ٥ آمده بهمین معنی است . استی با واژهٔ ستی ... sti بمعنی بود و هستی از یك بنیاد است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۳٤ .

۸ – بچیزی ارزانی شدن یا در خور بودن (...) = هَن ... han، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۹ – دربارهٔ جانور بارور = ... یادداشت شمارهٔ ٥ از بندهٔ هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ – آرزومند : مَن وِیست ... manō-vista این صفت از مَن ... (ازواژهٔ مننگه ... manañh منش) واز ویسَت ... vista (اسم مفعول وید ... vid یافتن ، پیدا کردن) ساخته شده است. من ویست یعنی آنچه دریادبوَد یا آنچه دل خواهد، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ .

۱۱ – ساختن ، انجام دادن (...) = سَند ... sand ، یادداشت ۱٥ بند ۱ هات ۲۹ .

۱۲ – چاره ساز تر: وِئدیشت ... vaêdista صفت تفضیلی است

از وِئدَ ... vaêda پدید آرنده (از مصدر وئد ... vaêd = وید ... vid پیدا کردن ، یافتن) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۲۹، و ئدیشت vaêdista نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه دربند ۷ از هات ۳۲ و باین معنی از مصدر وئد vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ، درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .

سپنتمدگات: یسنا، هات ۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد.

دومین بند

۱ – پاکتر روان یا سپندتر مینو = سپنیشت مئینیو spəništa-mainyu سپنیشت صفت تفضیلی است از سپنت spəṇta (سپند) که در بند پیش گذشت. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳.

۲ – بجای «از روی» در متن اِاِآنو əaânû آمده از حروف اضافه است در بند ۱٦ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردیم و بجای آن «به» آوردیم. همین واژه‌است که دربخشهای دیگر اوستا آنو anu آمده‌چنانکه در آبان‌یشت پارهٔ ۹۳ ودر فرگرد دوم وندیداد پارهٔ۱۱، در فرس هخامنشی‌نیز اَنوو anuv بمعنی زی و سوی میباشد. چنانك در سنگنبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون).

بسا هم اِاِآنو əaânû یا اَنو anu جزئی (préfixe) است که در سر برخی از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدر ها، چنانکه در همین بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آن‌را بفعل وِرزیات (= بجای آورند، ورزند) پیوسته است. نگارنده آن را مانند لومل Lommel به منش‌نیك (وهومننگه) پیوسته است درگزارش پهلوی (زند) بند ۱٦ از هات ۳۲ و بند۲ از هات ۴۷ کلمهٔ اِاِآنو əaanû به ( ) دهان گردانیده شده، یعنی که درگزارش پهلوی اِاِآنو əaânû که حرف اضافه‌است بااسم اِاِآونگه əaânh که دراوستا بمعنی دهان است، مشتبه شده و مایهٔ اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده وااآنو əaânû را در بند ۲ ازهات ۴۷ بمعنی دهان گرفته اند. از برای əaânh دهان بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ – پارسایی مانندبندپیش بجای آرمئیتی ârmaiti آورده‌شده.

۴ – شناسایی = چیستی čistî، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱.

۵ – در بند۳ ازهات٤٤ نیز مزداپدر راستی خوانده شده نگاه کنیدبآن‌بند.

سومین بند

۱ – پدر: تا tâ بجای‌تر tar = پتر ptar، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۳۱ نگاه کنید.

۲ – خرّمی‌بخش = رانیوسکرتی rânyô-skərəti در بند ٦ از هات ٤٤ نیز این صفت از برای گئو gao (جاندار، چارپا) آورده شده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ آن بند.

۳ – آفریدن = هِم‌تش həm-tash، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱.

۴ – کشتزار = واستر vâstra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱

۵ – رامش دهنده = رامادانگه râmâ-dâṅh صفت‌است:ازرامن râman (رامش)وازمصدردا dâ(دادن) مانندصفت‌رامو داتی () râmô-dâti که در نخستین فرگردوندیدادپارهٔ۱ آمده، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ۷ازبند۱۰هات ۲۹.

٦ – پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرس həm.fras (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٦ هات ۳۳) در متن آمده: دومین hāmə افزوده شده، در وزن شعرزیادتی است بایدبرداشته‌شود.

چهارمین بند

۱ – سرپیچیدن،نافرمانی کردن( ) = رَنگه rəṅh، یادداشت۷ بند ۱۱ هات ۳۲.

۲ – توانا = ایسوَن isvan، یادداشت ٤ بند ۱٤ هات ٤۳.

۳ – کم = کَسو kasu ؛ بیش = پَرو paru نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٦ هات ۳۲ .

۴ – مهربان = کاث kâthê در نسخه بدل kâthā بارتولومه Bartholomae آن را (inf.) دانسته از مصدر کن kan که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ از هات ٤٤ بمعنی آرزو کردن و دوست داشتن یاد کردیم اما نظر به اَکَ aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به
Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47–51 Von Lommel s. 122 .
Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.

۵ – بد خواه = اَکَ aka ، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

پنجمین بند

۱ – پیمان دادن ، نوید دادن = چیش ۲ د ǝish . یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ – بی = هَنرِ hanrǝ ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۵ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ – خواست (اراده) = زئوش zaosha ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – بهره ور شدن یا بخش یافتن = بخش baxsh ، یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ – منش زشت = اَکَ مَننگه aka.manaṅh در پهلوی آکومَن âkôman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکومن دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داشتیم .

٦ – بسر بردن، جای گزیدن ، نشیم کردن، منزل ساختن = آشی â-shi ؛ یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – بخش = وی‌داتی vîdâtî ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ – مُزد = وَنگهو vaṅhu ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ – گروه = رانَ râna ، از این واژه دو گروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا هماوردان ، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ – بجای آوردن ( ) دا dâ دادن ، بخشودن .

۵ – یاوری = دِباز نگه dǝbạzaṅh ، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ از هات ٤٤ نگاه کنید .

٦ – چه = زی î ، باین واژه در اوستا بسیار برمیخوریم و گاهی آن را در فارسی به « آری » گردانیدیم چنانك در بند ۱٤ از هات ۳٤ و در بند ۲ از هات ٤۸ .

۷ – بساکسان = پئورو pouru = پَرو paru بیش ، پُر ، بسیار . در یادداشت شماره ۳ از بند ٤ از همین هات نیز به آن برخوردیم .

۸ – خواستار شنیدن ( ) = اَیش aêsh (ایش ish) ، یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ – گرویدن ( ) در نسخه بدل (Die Gâthâ's Von Bartholomae) = وَر var ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سپنتمدگات: یسنا، هات ۴۸

نخستین بند ۱ - چون = یزی yezi ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .

۲ - سزا = آدا âdâ پاداش، دهش. یادداشت ٤ بند ۷ هات ۳۰

۳ - شکست دادن، چیرشدن، پیروزی یافتن ( ) = وَن van ، در بند آینده نیز آمده ( ) یادداشت ۸ بند ٤ هات ۳۱

۴ - مردم = مشیَه masya ، یادداشت ٤ بند ۱۱ هات ٤٦.

۵ - جاودانی، بیمرگی، پایداری، همیشگی = اَمِرتاتات amərətâtât ، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۱ .

۶ - رسیدن ( ) = آنس as ، یادداشت ۱۱ بند ۱٤ هات ٤۳ .

۷ - دیرباز = دَیبیتانا daibitânâ ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .

۸ - آگهی دادن ( ) = فراوَچ frâ-vaš فراگفتن، ازپیش آگهی دادن، نوید دادن چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۳٤ ودر بند ٦ از هات ٤٦ و جز آن = وَچ vač گفتن، آگاهانیدن. در آغاز بند آینده نیز بکاررفته، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ هات ۲۸.

۹ - بخشایش = سوا savâ سود ایزدی ومینوی، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ هات ٤٤

۱۰ - برافراشتن، بلندکردن ( ) = وخش vaxsh ، یادداشت ۵ بند ٦ هات ۳۱ .

۱۱ - نیایش کننده، نیایشگر = وَهمَ vahma ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤ .

دومین بند ۱ - دانا، شناسا، آگاه = ویدوَنگه vîdvaṅh ، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

۲ - پیش = پَرا parâ ، در بند ۲ ازهات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ٤۳ نیز بآن برخوردیم .

۳ - سزا = پِرِتَه pərətha از مصدر پَر par در آمده که بمعنی سزادادن و برابر کردن ودرست کردن ودر گذرانیدن گناه است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤) .

پرتهه در گزارش پهلوی همین بند به ویترك vitark یعنی گذر گردانیده شده ، از مصدر ویترتن یا ویتارتن vitârtan گذشتن . در گزارش پهلوی پرتهه pərətha مشتبه شده با کلمهٔ دیگر اوستایی پرتو pərətu که بمعنی گذرو پل است وازمصدر پَر par بمعنی گذشتن و گذر کردن در آمده است. بکلمهٔ پرتو pərətu (= پل) نیز در گاتها برمیخوریم چنانکه در هات ٤٦ بند های ۱۰ - ۱۱ و در هات ۵۱ بند های ۱۲-۱۳ و بسا درجا های دیگر اوستا ، در گزارش پهلوی نیز ویترك vitark (گذر) شده است .

در گفتار چینود (صراط) از آن سخن داشتیم (نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۵۱) . کلمه های دیگر از بنیان پرتهه pərətha نیز در اوستا بسیار است ، از آنهاست آپرتی âpərəti که در پارهٔ ۳۸ از سومین فرگرد وندیداد آمده بمعنی سزا ، حد، تنبیه ؛ اَن آپرتهه an. âpərətha در پارهٔ ۱۱ از نخستین فرگرد وندیداد یعنی کفاره ناپذیر ، جبران نشدنی واین صفت از برای گناهی میآید که با سزا وحد جبران نشود. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ هات ۵۳ و بگفتار پادافراه درجلد

وندیداد .

٤ – اندیشیدن( ) = مَن man ، یادداشت ٨ بند ١٠ هات ٢٩ .

٥ – رسیدن( )= گم gam، یادداشت١ بند٢ هات ٢٨ .

٦ – آری = زی zī ، یادداشت ٦ بند ٦ هات ٤٧ .

٧ – پیدا = ویست vista ، اسم مفعول وید vid (دانستن ، شناختن) یعنی دانسته شده ، شناخته گردیده ، در گزارش پهلوی paitâk (پیدا) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ هات ٢٩ .

٨ – جهان = آنگهو aṅhu ، یادداشت ٤ بند ٢ هات ٢٨ .

٩ – بجای پیام آکرتی â-kərəti ، در گزارش پهلوی کرتاریه kartârīh کرداری بارتولومه بمعنی kunde, Botschaft (آگاهی، پیام) گرفته و لومل Lommel آن را با کلمهٔ سانسکریت â-krti برابر دانسته بمعنی Gestaltung (شکل، ترکیب) گرفته ، دانشمندان دیگر هر یك بقرینهٔ سخن معنی مناسبی بآن داده اند .

سومین بند

١ – نیکخواه ، نیك اندیش = هودا hu-dâ یادداشت شمارهٔ ٩ بند ٣ هات ٣٠ .

٢ – آموزش = ساسنا sâsnâ ، آموزانیدن = سانگه sâṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ هات ٢٩ .

٣ – مانندتو = ثواونت thwâvant، یادداشت٣ بند١ هات٤٤

٤ – آیین = سِنگَه sə̄ṅgha ، دربند١٢ ازهمین هات نیز آمده ، یادداشت ٧ بند١١ هات ٣١ .

٥ – نهانی = گوزرَ gûzrâ ، در گزارش پهلوی نیز نیها نیها ( ) نیهان: نیها نیك) از مصدر گوز

guz نهفتن ، پنهان کردن. درفرس هخامنشی باجزء اَپ : اَپ گود apa-gaud چنانکه درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) در اوستا باجزء آ : آگوز a-guz و با جزء فر : fra-guz ، درباره های ٥٥ – ٥٦ ارت یشت آمده است .

چهارمین بند

١ – اندیشه (= بندار) و کردار و گفتار ، نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ از بند ٣ هات ٣٠ و بیادداشت شمارهٔ ١ از بند ١ هات ٣٤ .

٢ – بهتر = وَهیَنگه vahyaṅh ؛ بتر = اَشینگه asyaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٣ هات ٣٠ .

٣ – بجای «کند» درمتن دات = دهد از مصدر دا dâ دادن .

٤ – دین = دَئِنا daênâ، یادداشت٢ بند١١ هات٣١ .

٥ – کام = زئُوش zaosha ؛ خواهش = اوشتی ustī ؛ کیش یا باور (اعتقاد) = وَرن varəna، یادداشتهای شمارهٔ ٢ از بند ٨ هات ٢٨ و شمارهٔ ٧ از بند٢ و شمارهٔ ١٠ از بند ١١ هات ٣٠ نگاه کنید.

٦ – پیروی کردن ( ) = هَچ hac ، دربند ١٢ ازهمین هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٩ از بند ٩ هات ٣٣ .

٧ – پایان ، انجام = اَپم apâma ، یادداشت٥ بند ٤ هات٣٠

٨ – بجای «خواست» = خرتو همان است که در بندپیش نیز آمده وبجای آن خرد آوردیم ، در این بند بمعنی خواست ایزدی بکار رفته است .

٩ – جدا = نَنا nanâ ازظروف مکان است ، جایگاه جدا ، جایگاهی است بر کنار ، چنانکه بارتولومه یاد کرده است ، برابر است با کلمهٔ سانسکریت nanâ (Altira.wörterb . sp.1041) در گزارش پهلوی گبرا ، نیسامن gabra nisâman = مرت وزن (مردوزن) باین مینماید که

در گزارش پهلوی نَنا nanâ با نرم نرم . که در بند ۲ از هات ۳۰ آمده از یك بنیان پنداشته شده باشد ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ آن بند .

پنجمین بند

۱ – شهریارخوب یاخوب شاه = هوخشتهر hu-xshathra ؛ شهریاربد یابد شاه = دوش خشتهر dusə.xshathra ؛ شهرباری کردن، پادشاهی کردن = خشی xshi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

۲ – آیین ، دستور = چیستی cisti ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱

۳ – زندگی = زاتهه zątha ، ازمصدر زن zan (زادن) درآمده بمعنی زایش است چنانکه دریادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٥ هات ٤۳ گفتیم در گزارش پهلوی دهشن (آفرینش) شده‌است، دراینجا باصفت آینده (جهان آینده) جهان دیگر وزندگی جاودانی آینده مراداست، دربند آینده نیز آمده وبمعنی آفرینش گرفتیم .

۴ – آینده = أئیپی aipî ، یادداشت ۷ بند ۳ هات ۳۲ .

٥ – پاکی ، پارسایی = یئوژدانگه . yaozdânh ، یادداشت شمارهٔ ۱–۲ از بند ۹ هات ٤٤ نگاه کنید .

٦ – کشت وورز = وِرِزیات . vərəzyâta از مصدر وَرِز varəz ورزیدن ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ ، در گزارش پهلوی ورزیتار، واستریوش آمده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۹ هات ۳۱ .

۷ – خورش = خوارِتهه . xᵛarətha ، یادداشت ۷ بند ۸ هات ۳۲ .

۸ – پرورانیدن = فشویو . fshuyô صیغهٔ امر است ازمصدر فشو . fshu پرورانیدن ، پرورش دادن چارپایان، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۲۹ .

ششمین بند

۱ – او: ضمیر ها . hâ (درتذکیر . ha) برمیگردد به آرمئیتی (سپندارمذ) که دربند پیش گذشت .

۲ – ما : ضمیر نِه . nə (. na) دوبار آمده، نخستین افزوده شده در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۳ – خان ومان خوب یا خوب نشیمنگاه = هوشُوئیتِهمن . hu-shôithəman در بند ۱۱ ازهمین هات هوشیتی . hu-shiti آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

۴ – پایداری = اوتَ یوتی . uta–yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

٥ – نیرو = تِویشی . təvîshi توش، تاب، زور. یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹ .

٦ – ارجمند = بِرِخذَ bərəxdha (در تأنیث بِرِخذا . بلند داشته شده، بزرك و گرامی ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۲

۷ – ضمیراو . برمیگردد به . (چارپا) که دربندپیش گذشت .

۸ – گیاه = اوروَرا . urvara ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ٤٤ .

۹ – رویانیدن ، رستن (.) = وَخش . vaxsh ، یادداشت ٥ ازبند ٦ هات ۳۱ .

۱۰ – آفرینش = زاتهه . zątha ، دریادداشت ۳ ازبندپیش گذشت

۱۱ – جهان ، هستی = اَنگهو . anhu ، دریادداشت ۸ بند ۲ همین هات گذشت .

هفتمین بند

۱ – خشم = أئشمَ aêshma ، دربند ۱۲ از همین هات نیزآمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ هات ۲۹ .

۳ – برانداختن یا برافکندن و دچار کردن = دیا dyâ، فقط
با جزء نی nî آمده. در متن چنین است:

دومین نی nî چنانکه دومین پئیتی paiti افزوده‌شده، هردو
در وزن شعر زیادتی هستند باید حذف شوند.

۳ – ستم، سنگدلی = رِمَ rəma، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۲۹.

۴ – دور کردن، راندن، پذیرفتن: ....
= سا sâ باجزء پئیتی. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۸ هات ۳۱
و بیادداشت شمارهٔ ۲ همین بند نیز نگاه کنید.

۵ – بجای پاداش درمتن ویام vyâm آمده، درپاره های ۱۱ و
۲۲ و۲۸ فروردین یشت و پارهٔ ۹ تیریشت نیز آمده.

۶ – بجای راست‌آمدن ( ) = درنج
draṇj آمده، در پارهٔ ۵۹ از هفتمین فرگرد وندیداد نیز آمده،
درپارهٔ ۱۴ ازنهمین فرگرد وندیداد ودرپارهٔ ۱۳ از یسنا۱۹ باجزء آ بآن
بر میخوریم بمعنی استوار کردن و پایدار کردن است. درنج draṇj نیز بمعنی از
برخواندن و آهسته‌برزبان‌راندن وزمزمه‌کردن‌است. دراوستا بسیار آمده، چنانکه
درهرمزد یشت پارهٔ ۱۱ و فروردین یشت پارهٔ ۲۰ و فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۴۵
و جز آن در پهلوی درنجیتن dranjênîtan نگاه کنید به:

Avestasprache uud Altpersisch Von Bartholomae, in grundriss der Irani. Philol. I Band I Abt .s.159

۷ – یار، انباز، پیوند = هیثو hithu، یادداشت ۵ بند ۱۰ هات ۳۴

۸ – مرد = نر nâ = nar؛ پاک = سپنت spənta
، پاکان ومزدیسنان مرادانند.

۹ – آفریدگان = دامن dâman، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳۱

۱۰ – سرای یا خان ومان = دانم، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۴۵.

هشتمین بند

۱ – کدام = کا kâ، دربند ۸ از هات ۴٤
نیز بآن برخوردیم و بجای آن «چگونه» آوردیم، در
گزارش پهلوی نیز در آنجا «چگون» و در اینجا «کدام» آمده‌است.

۲ – بخشایش = ایشتی îstî دارایی، خواسته، از آن بخشایش
ایزدی اراده میشود. یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۳ – کشور = خشَثر xshathra با صفت نیک = وُهو
vôhu (به) بهشت مراد است.

۴ – پاداش = اشی، در بندآینده نیز آمده یعنی بهره وبخش،
یادداشت ۵ بند ٤ هات ۲۸.

۵ – دو بار واژهٔ تو آمده: نخست توئی tôi دوم ثهو
thwa ( ) درتأنیث ثهوا thwâ ازضمایر اضافه
است یعنی از تو، از آنِ تو. درگاتها بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در بند ٤ و در
بند ۱۲ همین هات.

٦ – بجای آشکارا آکا âkâ آمده، در گزارش پهلوی نیز
آشکارک âskârak، هر چند که بنیاد این واژه روشن نیست اما
چون دربند ٤ از هات ۵۰ ودربند۱۳ از هات ۵۱ همچنین درپارهٔ ۱۱ ازیسنا ٦۰ نیز
بآن برمیخوریم ودر همه جا در جمله ای بکار رفته که از روز پسین و پل چینوت
(صراط) و راه فردوس سخن رفته، بقرینه باید از این واژهٔ آشکاری کردار
اراده شده باشد یا دیوان و داوری روز پسین چنانکه لومل Lommel حدس زده
است. گلدنر Geldner نوشته از این واژهٔ دیوان روز پسین اراده میشود که
شخصیت یابد و پیکر آسا نمودار گردد Das personifizierte gericht، بارتولومه
آن را در معنی استعاره چنین تعریف کرده: هر آنچه در جهان از مردمان سرزند،
در جهان دیگر هویدا خواهد گردید، همانگاه که درروز پسین بسر پل چینوت رسند

بآنان نموده شود که از یاران راستی‌اند یا بدروغ پیوسته اند . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ هات ۵۰ .

۷ - آرزو شده = ایشیه isya از مصدر ایش ish . یادداشت ۱۲ از بند ٤ هات ۲۸ .

۸ - پارسا ، راد = اَرِدْر arədra ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳٤ .

۹ - بجای منش نیك وُهومئینیو vohu mainyu آمده ، باید از آن وهومنه = منش نیك اراده شده باشد ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۳۳ .

۱۰ - بجای سنجیدن درمتن جَوَرَ ǰavara آمده ، بنیاد این واژه روشن نیست . بارتولومه آن را عبارت دانسته از سنجیدن کردار های مردمان در روز داوری پسین .

۱۱ - کردار = شیئوتهن syaothana

نهمین بند

۱ - کی = کدا kadâ ، در دو بند آینده نیز آمده .

۲ - دانستن ( ) درانجام این بند نیز آمده . از مصدر وید vid ، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

۳ - هر کسی : در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ گفتیم : یزی yezi از حروف ربط است بمعنی اگر ، چون ، چه . در اینجا با واژه . (= کَه ka که ، کدام) بمعنی « هر کسی » .

۴ - توانا بودن ( ) = خشی xshi ، دریادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ همین‌هات گذشت .

۵ - آسیب ، آزار ، رنج = اَئیتهی aithî ؛ بیم = دوَئِتها dvaêthâ ، نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤ - ۵ از بند ۱٦ هات ۳۲ .

٦ - در متن آمده : .

اِرِشْ موئی اِرِزوچام môi· ərəzûcam . ərəs . اِرِزْ ərəz = اِرِش ərəs درسر کلمهٔ اِرِژوچام افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است ، باید برداشته شود . اوچام ûcam « باید گفته شود » ازمصدر وَچ vac گفتن آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .

نگاه کنید به : vorgeschichte der iranischen sprachen von Bartholomae § 116. 4 in grundriss der Iran. Philol. I Band I Abt.S.64

در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ بواژهٔ اِرِش ərəs « درُست » نگاه کنید .

۷ - دستور ، داوری = وَفو vafu ، یادداشت ۱ بند ٦ هات ۲۹ .

۸ - رهاننده = سئُوشیَنت saošyant (سوشیانت) کسی که ازاوسود ایزدی آید ، خود پیغمبر زرتشت مُراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۳ هات ۳٤ .

۹ - پاداش = اشی ashī ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گذشت .

۱۰ - چسان = یتها yathâ

دهمین بند

۱ - بجای مرد در متن nar نر آمده که در فارسی نیزنر گوییم ، ازاین‌واژه باید سرکردگان و رزمیان و سپاهیان اراده شده باشد . شهریاران که نیز ازهمین گروه بشماراند و در انجام‌این‌بند یاد شده ، همین گروه‌ازمردم‌است ، نگاه کنید بگفتار پیشه وران .

۲ - بجای پیام مانَری manari آمده . بارتولومه آنرا ازمصدر مَرْ mar (یادآوردن) دانسته است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۳۱) چون معنی مانری درست روشن نیست ، بقرینه سخن بجای آن پیام آوردیم . میتوان بمعنی گفتار و آیین و دستور و فرمان گرفت .

۳ - شناختن ( ) از مصدر وید vid

که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ گذشت .

۴ – پلیدی = موتهر mûthra ، در فرگرد ششم وندیداد درپاره های ۷ و ۸ و ۲۹ نیز آمده و باواژه‌های است ast (استخوان) ، وَرِس varəsa (مو)؛ سپام spâma (ریمن) ونگهوتات vañhutât (خون) یکجایاد گردیده . در این پاره ها از این سخن رفته که کشاورزان باید زمینی را که از برای کشت و ورز بکارآید ، از این آلایشها وپلیدیها پاک کنند . برابر واژهٔ اوستایی موتهر mûthra در سانسکریت موتر mûtra بمعنی شاش است . در بند ۱۰ از هات ۴۸ ناگزیر این واژه بمعنی پلیدی و پلشتی و ناپاکی است یا خبث ونجاست .

۵ – بجای « می » مَد mada ، در بخشهای دیگراوستا مَذ madha چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۷ ویسنا ۱۰ پارهٔ ۸ ویسنا ۱۱ پارهٔ ۱۰ و ارت یشت پارهٔ ۵ ، در پهلوی همین کلمه است که در فارسی « می » گوییم یعنی نبید ، ازهمین بنیاد است مذو madhu که درفرگرد پنجم وندیداد درپاره های ۵۲ ـ ۵٤ و در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده است . درپارهٔ ۵۲ ازفرگرد پنجم «مذو» باصفت آن آپَ an-âpa آمده ، درست برابر فارسی می ناب . این واژه‌ها ازمصدر مد mad درآمده که بمعنی مست شدن وسرخوش گردیدن است ، چنانکه درنخستین پاره از هشتمین کردهٔ ویسپرد ، نگاه کنید بیادداشت پاره ۱۷ از چهاردهمین فرگرد وندیداد . مَدْ mad نیز بمعنی پیمودن و بخش کردن است . چنانکه در یسنا ٥٤ پارهٔ ۱

٦ – برانداختن ، برافکندن ، زدن ( ) = جَنْ ǰan با جزء اَ ، یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱٤ هات ۳۲ .

۷ – کرپان = کَرَپَن karapan پیشوای دیو یسنان ، از او جداگانه‌سخن داشتیم .

۸ – ازروی کین = angrayâ ، نگاه کنید بواژهٔ انگرَ

angra در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۵ هات ۴۳ .

۹ – در متن نیز خرد = خرَتو xratu آمده بمعنی آهنگ (نیت ، قصد) .

۱۰ – فریفتن ( ) = اوروپیه urûpaya ، این معنی‌ایست که ازقرینهٔ سخن برمیآید ، کانگا kanga آن را ازمصدرروپ rup وبرابر فارسی « ربودن » دانسته است ؟

۱۱ – شهریار بد = دوش خشتهر . در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ همین هات گذشت .

۱۲ – کشور یا سرزمین و مرز و بوم = دَخیو dahyu ، در بند ۱۲ نیز آمده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱٦ هات ۳۱ .

یازدهمین بند

۱ – کِشتمند یا از کِشت و ورز برخوردار = واستر وَئیتی vâstravaitî ، یادداشت ۷ بند ۹ هات ۳۱ .

۲ – خوب خان و مان = هوشیتی hu.shiti ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ همین هات نگاه کنید .

۳ – روی نمودن ( ) = گَم gam گامیدن ، گامزدن ، آمدن ، رسیدن ، درانجام همین بند « راه یافتن » نیزاز همین مصدر است که با جزء آ آمده : ...

۴ – خونخوار = خرورَ xrûra ، یادداشت ۱۳ بند ۵ هات ٤٦

۵ – رامش = رامَن râman ، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ – شناسایی = چیستی čistî ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند

۱ – خوشنودی = خشنو xshnu ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۲ – آیین = سِنگه səngha ، یادداشت ٤ از بند ۳

همین هات .

۳ - بیرون کردن ( ) = هَچ . hac یادداشت ٦ از بند ٤ همین هات .

۴ - برافکننده = هَمَئِستَر . hamaêstar ، در مهریشت پارهٔ ۱٦ وفرگرددهم وندیداد پارهٔ ۱۷ وجز آن نیز آمده ودر پارهٔ ۸ ازیسنا ۱٦ در تأنیث هموئیستری . hamôistrî ( ) آمده درپهلوی همیستار hamêstâr یعنی هماورد یارقیب ومخالف و ضدّ . این اسم از مصدر مید . mid (= مئِد . maêd) که فقط با جزء هانم . hąm آورده شده ، درآمده است یعنی برانداختن ، بزمین افکندن . همیستَ . hamista که در پارهٔ ٦ ازیسنا ۸ آمده (.) اسم مفعول همین مصدر است یعنی برانداخته و برافکنده ، هَمیستَیِئه . hamistayaê که دوازده بار در پاره های ۲ - ٥ ازیسنا ٦۱ با واژه نیژ برتَیِئه . nižbərətayaê (بدربردن) آمده یعنی برافکندن ، برانداختن . همیستئه hamistəe یعنی برافکندن ؛ نیژ برتئه . nižbārətəe (Inf.) که در همان پارهٔ ٥ از یسنا ٦۱ آمده یعنی بدر بردن ، در گزارش پهلوی همه این واژه ها همیستار hamistâr یا همیستاریه . hamistârîh شده است .

٥ - خشم = آئِشمَ aêshəma ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۱ هات ۲۹ .

٦ - بجای برگماشته شده در متن داتا . dâtâ از مصدردا . dâ دادن .

سپنتمدگات ، یسنا ، هات ٤۹

نخستین بند

۱ - دیرگاه = یو . yu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۱۱ هات ٤٦ .

۲ - ستیزه جوی: پَفر . pafrê ، این معنی و بسا معنیهای دیگر چون مخالف و ضد و جز آن از قرینهٔ سخن بر می آیـد . پیداست ، این واژه در جمله ای که سخن ازبزرگترین دشمن پیغمبر است ، نباید معنی خوبی داشته باشد و بهمین جهت هریك از دانشمندان بمناسبت جمله بمفهومی از این گونه حدس زده‌اند . برخی آن را از بنیاد پَر . par مصدری که بمعنی ضدیت کردن و مخالفت کردن است ، گرفته اند ، بارتولومه از مصدر پر par بمعنی باز داشتن و مانع آمدن دانسته است . چون در هیچ جای اوستا سراغ نداریم که پَر باین معنی هم آمده باشد ، باید بگوییم که این نیز حدسی است که از قرینهٔ سخن برخواسته است . در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ٤۸ گفتیم که پر par بچندین معنی در اوستا بکار رفته : نخست پُرکردن و انباردن وانباشتن ، دوم گذشتن و گذر کردن ، سوم سزادادن وتنبیه کردن و محکوم ساختن ، چهارم برابرکردن و درست کردن و جبران کردن و در گذرانیدن گناه ، لومل Lommel سومین مصدر را ریشهٔ واژهٔ پفرِ . pafrê برگزیده ، بمعنی محکوم گرفته است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤) .

پفرِ در گزارش پهلوی به پانکیه pânakîh (پناه) گردانیده شده است ؟

۳ - گمراه = دوش اِرِتهری . dus. ərəthrî این صفت از دو جزء آمیزش یافته : دوش (بد و زشت) ؛ اِرِتهری از مصدر هَر .

har که بمعنی نگهداری کردن و پاسداشتن است ، بنا بر این دوش ارتهری یعنی بد نگهداری شده یا زشت پاسبانی گردیده یا گمراه و از راه راست بدر رفته وبی نگهبان و پاسبان مانده .

هَرhar با جزءنی ni بمعنی پاسبانی و نگهبانی کردن وخودنگاهداشتن در یسنا ۱۹ پارهٔ ۱۰ و یسنا۵۷ پارهٔ ۱۶ ویسنا ۵۸ پارهٔ ٤ آمده است . درخود گاتها ، در هات ۳۱ بند ۱۳ و در هات ٤٤ بند ۲ بواژهٔ هارَ . hâra بمعنی پاسدار و نگران و آگاه برخوردیم و دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ هات۳۱ گفتیم که واژهٔ زینهار در فارسی از « زین » و « هار » ساخته شده یعنی پاسدار از این ، هشدارزین .

واژه‌های دیگرازهمین بنیاد دراوستا بسیاراست . از آنهاست هرِ ترharətar . که درپاره های ٤ ـ ٥ از دومین فرگرد وندیداد و در پاره ۱۰۳ مهریشت وجز آن آمده یعنی پاسدار و نگاهبان . درنامهٔ پهلوی بند هشن ودر مروج الذهب مسعودی هردار پسر سپیتمان، نهمین نیای پیغمبر زرتشت یاد گردیده است. این هردار با هَرترharətar اوستایکی است ؛ هَرتهر . harəthra یعنی پاس، نگهداری؛ أذائیتیوانگهرتهرَ . a-dhâityô, aṅharəthra صفت است یعنی درست نگهداری نگردیده وآنچنان که باید (از روی داد و قانون) پاسداری نشده ، باین دو واژه درچهاردهمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ و در پانزدهمین فرگرد وندیداد پارهٔ ١٦ و جز آن برمیخوریم .

هَرتهروَنت . harəthravaṇt در تأنیث هرتهروَئیتی . harəthravaitī در پارهٔ ۲ از یسنا ٥٥ یعنی پاسمند یا نگاهدار . هیشارَ . hishâra در پارهٔ ۱۷ از یسنا ٥۷ نیز صفت است یعنی پاسبان ، نگهبان . هَرتهرائی . harəthrâi در پارهٔ ۳ از یسنا ٥٥ یعنی پاسبانی ، نگهبانی ، هَنگهئوروَنگه . - haṅhaurvaṅh که در پارهٔ ۱۰٤ فروردین یشت یاد

شده نام یکی از پارسایان است یعنی پاسدار . واژه‌هایی که ازبنیاد مصدر هَر . har برشمردیم ، در گزارش پهلوی (= زند) سردار و سرداریه (سرداری) شده ، اما واژهٔ دوش اِرِتهری dus. ərəthrī در بند۱ ازهات٤٩ درگزارش پهلوی به دوش نکیریه dus-nikirih گردانیده شده یعنی دشنگری یا بدنگهبانی و بد پاسبانی .

۴ ـ خوشنود ساختن = چیخشنوشا . čixshnushâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۳۲ .

۵ ـ پاداش = آدا . âdâ و باشد هم که از آن در اینجا فرشتهٔ پاداش اراده شده باشد . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ هات ۳۳ .

٦ ـ آمدن (.) از مصدرگم . gam گامیدن، گامزدن ، گراییدن . یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۲ هات ۲۸ .

۷ ـ پناه بخشیدن یا رامش دادن (.) = رَپ . rap با جزء آ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ ـ مرگ، نیستی، تباهی = ائوشَنگه . aoshaṅh، یادداشت ۱۰ بند ١٤ هات ۳۲ .

۹ ـ دریافتن ، جستن ، پیدا کردن (.) = وید . vid ، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

دومین بند

۱ ـ آموزگار : بجای آن تکئِشَ . tkaêsha آمده ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۳۱ گفتیم که این واژه در فارسی کیش شده بمعنی دین بکار میرود ، در بند آینده نیز بهمین معنی بکار رفته است . نظر بریشهٔ این واژه ، بمعنی آموزش و آگهش و دانش است بویژه آموزش دینی .

تکئش در این بند بمعنی آموزگار دینی است واز آن آموزگاردین دروغین

دیویسنا اراده شده‌است . در یسنا ۹ پارهٔ ۱۰ تکئش بمعنی دستور و داور و آموزگار است . در آنجا ، مانند بند ۲ از هات ۴۹ ، در گزارش پهلوی به دستور dastovar گردانیده شده‌است یعنی دستور. در بارهٔ دستور بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ٤٦ نگاه کنید .

۲ – دیرباز = دَبیتا daibitâ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲

۳ – کلمه ای که به در سرراه ماندن آوردیم بجای از مصدر مَنْ man (ماندن) میباشد . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

۴ – سرپیچیدن یا سرکش وروگردان و نافرمان = رارِش rârəsha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .

۵ – بجای در اندیشه‌داشتن . ازمصدر dar داشتن ، نگاهداشتن ، یادداشت ۷ بند۷ هات ۳۱

٦ – بجای «شود» یا «بود» = سْتوئی stōi، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤

۷ – ونی، و نه = نَئِدا naêdâ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ٤٥

۸ – پرسش و پاسخ کردن ( ) = پرس parəs (فرس)، یادداشت ۳ بند۲ هات ۲۹.

سومین بند

۱ – بجای آیین وَرِن varəna، در بند ۲ از هات ۳۰ (آوَرِن) و در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بندهای ۱ـ۲ از هات ٤٥ و در بند ٤ از هات ٤۸ نیز بآن برخوردیم و بجای آن کیش آوردیم (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ۳۰) اما چون در همین بندخود واژهٔ کیش (= تکَئِش tkaêsha) آمده وچنانکه در یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند پیش گفتیم ، این واژه در گاتها از برای کیش دروغین بکار رفته ، ازبرای بازشناختن ، واژه ورن را دراین بند به «آیین» گردانیدیم.

۲ – نهادن ، فرونهادن = نی‌دا nî.dâ

یادداشت ۱۰ بند ۸ هات ٤٥

۳ – سود بخشیدن = سوئیدیائی sûidyâi ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ٤٤

۴ – زبان‌رسانیدن = راشِنگهِ rāshayeñhē

یادداشت ٦ بند ۱۱ هات ۳۰

٥ – آرزو داشتن ( ) = آز âz، یادداشت ۹ بند ٦ ها ۳۳

٦ – پیوستن = sarə ، یادداشت ۳ بند ۲۱ ها ۳۱

۷ – آمیزش = هَخمَن haxman = (هَخِمَن haxəman) دریسنا ٤۰ (هفت‌هات) درباره های ۲ـ۳ نیز آمده همچنین دریسنا ٦۰ پارهٔ ۷ ، چنانکه در گفتار پیشه وران گفتیم هَخمَن درپارهٔ ٤ ازیسنا ٤۰ از برای گروه اشکریان آورده شده در برابر گروه پیشوایان و گروه برزیگران .

۸ – بازداشتن (….) از مصدر مرو mrû (گفتن) با جزء انتر antarə (اندر) . انترمرو . mrû antarə درست برابراست باواژه لاتین inter-dicere که درفرانسه interdire شده یعنی نهی کردن ، بازداشتن. واژه انتر دو بار در متن آمده: … انتر دوم افزوده شده در وزن شعر زیادتی است، باید برداشته شود.

چهارمین بند

۱ – بدخرد = دوش‌خرَتو dus-xratu، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰

۲ – خشم = اَیشم aêshəma، یادداشت ٥ بند ۱ هات ۲۹

۳ – ستم، سنگدلی = رِمَ rəma ، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۲۹

۴ – بالائیدن ، فزودن ( ) = وَرِد varəd یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳۱

٥ – شبان یا گله پرور (چوپان) و نه شبان یاکسی که گله ورمه نپرورد واز

چارپایان سودمند نگهداری نکند = فشویَـو fshuyasû، افشوینت a.fshuyant از مصدر فشو fshu پروراندن. یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹

۶ - کردارنیك = هُورَشت hvarsta ؛ کرداربد = دوژورشت duz. varsta ، یادداشت ۹ بند۳ هات ۳۰

۷ - فزونی کردن،باچیرشدن(وانس)ازمصدرون van(نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند٤ هات ۳۱) برخی واژه وانس vasرا از مصدر وس vas (خواهشداشتن و آرزوکردن) گرفته‌اند ، چنانکه درگزارش پهلوی به کامك یعنی کام وخواهش و آرزو،گردانیده شده است(یادداشت۱۲بند۲ هات ۲۹)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ هات ۳۱ .

۸ - خان‌ومان(dan)= دانم dam(نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۱۰هات ٤٥)برخی آن‌رااز‌مصدر دا dâ (دادن،بخشودن، آفریدن) دانسته‌اند. از بند آینده پیداست که از خان ومان دیو، دوزخ اراده شده دربرابر کشور مینوی مزدا (= بهشت) که پاداش نیکوکاران است.

۹ - دین = دَئِنا daênâ نهاد وروان و وجدان، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱۱هات۳۱.

پنجمین بند

۱ - کامیابی = ایژا îzâ ؛ گشایش یا افزونی = آزوتی â.zûti ، دربند۱۰همین‌هات نیز آمده ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦هات ۳۳

۲ - پیوستن( )= sar، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱

۳ - پارسایی= آرمتی ârmati، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲

۴ - خوب شناسا، نیك دانا= هوزنتو huzãntu، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ٤۳

ششمین بند

۱ - درمتن آمده: . در واژهٔ فراشیا جزء فر fra در وزن‌شعر زیادتی است باید برداشته شود و چنین باشد: . ایشیا syâ ازمصدر ایش ishیعنی برانگیزانیدن‌وگسیل‌داشتن وبا جزء فرو (= فرا frâ)یعنی‌فرابرانگیختن. برخی آن را ازمصدر ایش ish یعنی در خواستن دانسته‌اند. یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤هات۳۱ نگاه‌کنید

۲ - گفتن = مروایتِ mrûitê (Inf.) در بخشهای دیگراوستامروتِ mrûtê و مروایت mrûite باجزء فرا frâ چنانکه در یسنا ۳ پارهٔ ۲۵ ویسنا ۸ پارهٔ ٤ یعنی فراگفتن و فراخواندن ازمصدرمرو mrû (گفتن)،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۱۷ هات ۳۱.

۳ - اندیشه = آمَنَنگها â.manañhâ اندیشه پندار، منش، نهاد.

۴ - خرد= خرَتو xratu

۵ - بازشناختن = وی چیدیائی vî. cidyâi ، با واژه اِرِش eres ، درست بازشناختن، درست برگزیدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند۳ هات۳۰

٦ - شنوانیدن ( ) = سرو sru شنیدن، شنوانیدن، خواندن، در بند های۷ و ۹نیز آمده، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸

۷ - مانند شما = خشماونت xshmâvant، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤

در همین بند واژه شما (خردشما) خشماك xshmâka که بسا هم یوشماك yûshmâka آمده صفت است یعنی از شما، در تأنیث خشماکا xshmâkâ - و یوشماکا yûshmâkâ در هات ۳٤ بند ٥ و هات ٤٤ بند ۱۷ و هات ٤٦ بند ۱٤ وجز آن باین واژه برخوردیم.

هفتمین بند

۱ - شنودن ( ) = سرو sru، در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند پیش گذشت. بجای گوش فرادادن ( ) = گوش gush آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۲۹

۲ - پیشوا = ائیریمن airyaman؛ آزاده = خوئتو xᵛaêtu؛ کشاورز = وِرِزِن varəzəna، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

۳ - داد آور = داتَ (داد و آیین) در گزارش پهلوی نیز داتار شده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۳۳

۴ - آوازه، نام (شهرت) = فرَستی fra.sasti در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۲ و گوش یشت پارهٔ ۲٦ و مهریشت پارهٔ ٦۰ نیز آمده ودر همه جا با صفت وَنگهو vañhu (وه، به، نیك) آورده شده است.

فرستی frasasti نیز بمعنی آموزش ودستور و آیین است چنانکه درچهارمین فرگرد وندیداد پارهٔ ٤۳. در پارهٔ ۳ دین‌یشت فرَسست fra. sasta از همین بنیاد و بهمین معنی است، این واژه‌ها از مصدر sañh در آمده که بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است و باجزء فرا frâ بمعنی ستودن است؛ فرستَتا fra. sastatâ در پارهٔ ٥۰ تیریشت یعنی برازندگی بنام و آوازه یا درخور ستودگی. فرستی در

گزارش پهلوی به فراج (فراز) آفرینکانیه گردانیده شده است.

هشتمین بند

۱ - آمیزش، پیوستگی، یگانگی = سر sar، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۲ - رامش دهنده‌تر، شادمانی بخشنده‌تر = اوروازیشت urvâzista، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰

۳ - بجای «برای این» = تَت tat: این واژه در گزارش پهلوی گاهی ایدون و گاهی هچ آن (ازآن) شده است.

۴ - خواهشداشتن ( ) = یاس yâs، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸

۵ - نیك، به، خوب = وَنگهو vañhu، بارتولومه این واژه را دراینجا مانند بند ۱۹ ازهات ۳۱ و بند ٦ ازهات ٤۷ اسم دانسته نه صفت، بمعنی بهی و نیکی یا مزد و پاداش، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ هات ۳۱

٦ - هماره = ویسپ vîspa؛ جاودان = یو yu، یادداشت ۱۲ بند ۱۱ هات ٤٦

۷ - فرستاده = فرَئشت fraêsta: از جزء فر fra و ایشت ista، اسم مفعول ایش ish گسیل داشتن، برانگیختن که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت.

فرستاده یا فرسته که با واژه اوستایی فرَئشت fraêsta یکی است بمعنی پیك و سفیر است:

فرستاده گفت ای گرانمایه شاه   مبیناد بیتو کسی پیشگاه   (فردوسی)

همین واژه است که درفارسی فرشته شده ودربُن بمعنی فرستاده است.

فرَئشت fraêsta نیز دراوستا بمعنی فزونتر وبیشتر میباشد چنانکه در پاره‌های ٤ - ۲۳ از فرگرد سوم وندیداد آمده از واژه فرایَنگه

frâyanh یعنی افزون ، بسیار، که در فارسی فره شده :

نیرنگ چشم اوفره برسیمش ازعنبر گره — زلفش همه بندو گرجعدش همه چین وشکن

(معزی)

در بند ۱ از هات ۳۲ دیدیم که واژه دوت dûta بمعنی گماشته و فرستاده و پیك است.

نهمین بند

۱ - شنودن ( ) = سرو ، sru ، در بندهای ۶-۷ گذشت.

۲ - فرمان ، دستور، آموزش = ساسنا sâsnâ ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۹

۳ - پاسبان: بجای این واژه فشنگهیه fshāņghya آمده در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز بآن برخوردیم. آندرآس و واکرناگل آن را از بنیاد spasyaiti دانسته‌اند بمعنی پاسداشتن (نگاه کنید بمصدر سپس spas پاسیدن، پاسبانی کردن، پاسداشتن در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ هات ۴۴) نگاه کنید به yosno 31 von Andreas und wackernagel in NKGWG 1911 Heft 1 S. 30 ; Die Arische Feuerlehre von Hertel I Teil Leipzig 1925 S.107

۴ - سود دادن = سویه suyê (Inf.) از مصدر سو یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰

۵ - آفریدن، ساختن ( ) = تش tash، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۹

۶ - راست گفتار = اِرِش وَچنگه ərəs. vačanh صفت است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱۲ هات ۳۱

۷ - آمیزش = سَر sar در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند پیش گذشت.

۸ - نگریستن، دیدن ، نگاه کردن : در متن در نسخه بدل

از مصدر دی dî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۳۰

۹ - پیوسته = یوخت yûxta، واژه‌ای که بجای «بهره‌ور کند» آوردیم: نیز ازبنیان یوخت میباشد ، میتوان «پیوندد» بجای آن آورد از مصدر یوج yuǰ بستن، بهم پیوستن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰

۱۰- دین = دئنا daênâ ، در بند های ۴ و ۵ و ۶ همین هات نیز بآن برخوردیم، چنانکه پیداست از آن روان ووجدان وتشخص معنوی باطنی اراده شده است.

۱۱- سرانجام ، پایان = یاونگه yãnh ، یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰.

۱۲- مزد = میژدَ mižda ، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴

دهمین بند

۱ - بارگاه ، پیشگاه ، سرای و خان و مان = دانم dəm ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ همین هات گذشت .

۲ - نگاهداری کردن ، پاییدن ( ) = نی پا ni-pâ ، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸.

۳ - روان = اوروَن urvan، در بند ۱۱ نیز آمده. یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸.

۴ - نماز = نِمنگه nəmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸

۵ - پارسایی یا فروتنی = آرمئیتی ârmaiti ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲

۶ - کوشش : ایژا ižâ در بند ۵ همین هات نیز بآن برخوردیم و بجای آن کامیابی (گشایش، افزونی) آوردیم، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ هات

۳۳ گفتیم که از این واژه معنی کوشش وغیرت ایمان نیز برمیآید چنانکه بارتولومه در همین بند باین معنی گرفته است .

برخی دیگر آن را بمعنی خورش مینوی دانسته اند، چنانکه در بندآینده از خورش دوزخی که گناهکاران را درروز پسین پیش آرند، سخن رفته است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۷ هات ۲۹

۷ - توانای بزرك ، مه شهریار = مانزاخشتهر . . mązā. xshathra

۸ - پایدار = وَزدنگه . vazdañh

اشوزدنگه . Ashavazdañh که نام دو تن از پارسایان و نیکان است و در پارهٔ ۷۲ آبان‌یشت ودر پاره های۱۱۲-۱۱۳ فروردین یشت‌یاد شده‌اند ، یعنی‌از راستی پایدار. آندرآس Andreas، چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲۱ هات ۳۱ گفتیم بمعنی رهبر راستی ؛ دانسته است . اَشوَزْد در روزگار هخامنشیان از نامهای رایج بوده ونویسندگان یونانArtavasdes نوشته‌اند نگاه کنید به : Iranisches Namen buch von yusti S.38

در بارهٔ اشوزد در نوشته های پهلوی بنخستین جلد یشتها ص ۲٦۳ و بکتاب سوشیانت نگاه کنید.

۹ - بجای « نیرو .... پاسبانی کنی » در متن آمده : اوِمیرا . avəmîrâ ، در متن اوستای گلدنر Geldner شش نسخه بدل آن یاد شده است چون بنیاد آن روشن نیست ، هر یك از دانشمندان را بحدسی واداشته است : بارتولومه آن را دو واژهٔ ازهمدیگرجدا دانسته، نخست آوِم . avəm ازمصدر اَو . av یاری کردن، پاسبانی کردن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ازبند۹هات ۲۹) دوم ایر . îra که بمعنی‌نیرو و زور وتوانایی درپارهٔ ۱٤مهریشت و پارهٔ ۲٦فروردین یشت بکار رفته، از مصدر اَر . ar جنبیدن، بگردش آمدن ، روی آوردن ، در رسیدن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند

۳ هات۳۱)، نگاه کنید بیادداشت لومل Lommel در yasna 47-51 S.145

یازدهمین بند

۱- شهریاربد= دوش خشتهر . یادداشت ۱ بند ٥ هات ٤۸.

۲ - بدکردار = دوش‌شیئُوتَهن . در بند ۱٥ ازهات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۳٤ نیز آمده؛ بدگفتار = دوژ و چنگه . duz- vacañh؛ بددین‌یابدنهادوزشت‌وجدان= دوژدَئن . duz- daêna؛ بدمنش=دوژمننگه . duz. manañh (=دوش‌مننگه .) (ازهمین واژه‌است‌دشمن درفارسی)، همه این واژه‌ها صفت‌اند در پارهٔ ۳٦ هادخت نسك بهمهٔ آنها برمیخوریم ، در برابر هوشیئوتَهن . hu. syaothana خوب کردار؛ هوچَنگه . hvacañh خوب گفتار؛ هودئن . hu.daêna خوب دین ، پاك وجدان؛ هومننگه . hu. manañh خوب منش که درپارهٔ۱۸ هادخت‌نسك آمده.دربارهٔهو . hu یاهو . hû(خوب)ودوش . dus یا دوژ . duz (بد) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰

۳ - خورش = خوَرِتَهِ . xᵛarətha، نگاه کنیدبیادداشت‌شمارهٔ ۷ از بند ۸ هات ۳۲ و از برای صفت زشت= آكَ . aka بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند۳ هات۳۰ .

۴ - پذیره شدن، استقبال کردن (.)از مصدر ای . با جزء پئیتی . paiti ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

٥ - خان و مان دروغ =دروجُودِمانَ . drûjō- dəmâna یعنی دوزخ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦هات ۳۱ .

٦ - یار ، یاور ، پیرو = اَستی . asti ،یادداشت۹ بند ۲۲ هات ۳۱

۷ - آشکار، هویدا = هئیتهیه . haithya،یادداشت ۹ بند ٥ هات ۳۰

دوازدهمین بند

۱ - یاوری = اَوَنگه avanh، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹.

۲ - خواندن، بیاری خواندن، یاوری خواستن ( ) = زبا zbā، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱.

۳ - ستایش = ستَئُوتَ staota، یادداشت ٥ بند ۱ هات ۳۰

۴ - آفرین خواندن، خوشنود کردن ( ) = فری frī، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ٥ هات ۲۹

٥ - خواهشمند، خواهش کننده ( ) از مصدر یاس yâs که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۸ همین هات گذشت.

٦ - بجای « بخشایش »: ایشتی īsti بمعنی توانگری و دارایی وخواسته است، برخی از دانشمندان آن را بمعنی کام وخواست وآرزو گرفته‌اند، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ هات ۳۲

سپنتمدگات: یسنا، هات ٥۰

نخستین بند

۱ - یاوری = اَوَنگه avanh، در یادداشت ۱ از بند ۱۲ هات ٤۹ گذشت، در بند های ٥ و ۷ همین‌هات نیز آمده است.

۲ - برخوردار بودن، توانستن، نیروداشتن( ) = ایس is، یادداشت ۹ بند ٤ هات ۲۸.

۳ - چارپا = پَسو pasu، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۲۹.

۴ - نگاهدار، پناه دهنده = ثَهراتر thrātar، یادداشت ٦ بند ٥ هات ۳٤.

٥ - بدرستی = اَزدا azdâ از قیود است بمعنی ناگزیر یا بدرستی. بنیاد آن درست روشن نیست، برخی از مصدر اَز az (راندن) گرفته‌اند. این واژه از این بنیاد در بند ۱ از هات ٥۰ که همین یکبار در اوستا دیده میشود، درست درنمیآید. برابر آن در سانسکریت addhâ بمعنی یقین و البته است، درفرس هخامنشی ازدا azdâ بمعنی شناسایی و آگهی است، در سنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) آمده: « آنگاه که کمبوجیه بردیا را کشت مردم را از آن آگهی (=ازدا) نبود »

٦ - شناخته شده = ویستَ vista اسم مفعول وید vid دانستن، شناختن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ٦ هات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ٤۸، برخی آن را اسم مفعول وید vid بمعنی یافتن، گرفته اند.

۷ - بیاری خواندن، خواندن: زوتی zūti از مصدر زو

zu ، زوتی در گزارش پهلوی (=زند) خوانش شده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ۳۱.

۸ - جُز = اَنیَه anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤.

۹ - بهترمنش : منگه با صفت وهیشتَ vahista دربند ٤ نیز آمده بجای وهومنه (منش نیك)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۲۸.

دومین بند

۱ - در بارهٔ چارپا یا گاو gao و صفت خرمی بخش یا رامش دهنده = رانیو سکرتی rānyō skərəti بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ هات ٤٤ نگاه کنید.

۲ - خواستن ( )= ایش ish ، یادداشت ۱۲ بند ٦ هات ۲۸.

۳ - آرزو داشتن ( )= وَس vas ، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

۴ - کشتزار = واستروَیتی vāstravaiti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۵ - شود یا بُوَد = ستُوئی stôi ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤.

٦ - درست زندگی کننده = اِرِزِجی ərəzəǰī ، یادداشت ۸ بند ٥ هات ۲۹.

۷ - بسیار ، پُر = پُورو pouru ، یادداشت ۱ بند ٦ هات ۳۲

۸ - خورشید ، هور = هوَر hvar ، یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۳۲.

۹ - نگریستن ، دیدن ( ) = پا نگه pâṅh ، یادداشت ۳ بند ۲۰ هات ٤٤.

۱۰ - بجای «روزشمار» یا «امارهٔ پسین» = . : از آکا

. ākā که در بند ٤ از همین هات نیز آمده و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ هات ٤۸ گفتیم که بمعنی آشکار است و در هر جای اوستا که بکار رفته از آن آشکاری کردار روز پسین برمیآید ، دوم از ستا stâ که صفت است بمعنی ایستنده ، بنا بر این آکاستا . âkâ-stâ یعنی آشکار ایستنده ، از این واژه روز شمار یا امارهٔ پسین اراده شده، روزی که مردم در دادستان ایزدی ایستند ، آنچنان که کرفه و بزه مردم آشکار گردد ، نیکی و گناه هر یك نمودار شود. پاداش و پادافراه نیکی و بدی پس از هویدا شدن کردار های جهانی خواهد بود.

صفت ستا stâ از مصدر ستا stâ میباشد که در فرس هخامنشی نیز ستا و در پهلوی ایستاتن و در فارسی ستادن و استادن و ایستادن گوییم ، دربند ٤ ازهات ۵۰ بآن برمیخوریم و دربند٤ از هات ۵۱ باجزء ا : a-stâ ( ) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ همین هات.

۱۱- بجای سرای یا خان و مان . آمده ، بارتولومه آن را ازدانم . dəm (خانه و سرای) گرفته، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۱۰ هات ٤۵

۱۲- هوشیار = داتَهِ . dâtha، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸.

۱۳- جای دادن ( ) = نیهَنت ni-hanṭ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ۳۲.

سومین بند

۱- پیمان دادن ( )= چیش ، čish ، یادداشت ٤ بند۳ هات ۳۱.

۲ - نیرو = اَئوجنگه . aoǰaṅh ،یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۲۹

۳ - بالانیدن ، ترقی دادن ( ) = وَرِد varəd ، یادداشت ٦ بند ۳ هات ۲۸

۴ - هستی ، دارایی ، زندگی ، جهان = گَیتها . gaêthâ،

یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰.

۵ – همسایه = نزدیشت nazdišta ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۳۳.

٦ – بهره ور بودن ، بخش و برخ داشتن ( ) = بخش baxsh ، یادداشت ۱۰ بند ۱۰ هات ۳۱

چهارمین بند

۱ – ستایدن ( ) = ستو stu ؛ پرستیدن ( ) = یز yaz، نگاه کنید بیادداشت های ۵ – ٦ از بند۱ هات ۳۰.

۲ – همچنان = هدا hadā ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹.

۳ – بجای « نماینده » آکا akā آمده ، آشکاری (کردار) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ همین هات گذشت

٤ – آرزو شده ( ) = ایش صفت است، درگزارش پهلوی خواهش آمده ، از مصدر ish ، نگاه کنید بیادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ و یادداشت ۷ بند ۸ هات ٤۸.

۵ – راد مرد = اَرِدر aradra ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳٤

٦ – فرمانبردار ، پیرو = سِرَئوشن saraoshan ، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸.

۷ – راه = پَتهه path ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱.

۸ – گرزمان ، فردوس ، بهشت = دِمان گَرو damânê-garô ، یادداشت ٤ بند ۱٦ هات ۳۱.

۹ – ایستادن ( ) = ستا stâ، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ همین هات گذشت ، در اینجا بمعنی منتظر ماندن ، انتظار کشیدن است.

پنجمین بند

۱ – برخوردار شدن ( ) = اَر ar ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۳.

۲ – پیغمبر = مانثرن mathran ، در بندآینده نیز آمده ، یادداشت ۱ بند ۵ هات ۲۸.

۳ – بجای مهربان = از مصدر اورواز urvâz با رامش و سازش و شادی بودن، یادداشت ۷ بند۱ هات ۳۰.

۴ – یاری = اَوَنگه avanh در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات گذشت.

۵ – بدیدار ، نمودار = اَیبی دِرشتا aibī-darəstā

٦ – آشکارا، پیدا ، هویدا = آویشیه âvisya ، یادداشت ۱ بند ۱۳ هات ۳۱.

۷ – بجای جنبش دست : زستا ایشتَ zastâ-ista یعنی بخواست دست، مراد اشارهٔ دست است یا بیك اشاره، در بند ٤ از هات ۳٤ نیز بآن برخوردیم در آنجا گفته شده که مزدا اهورا تواناست که بخواست دست یعنی بیك اشاره بداندیش را دچار رنج سازد . بیادداشت شمارهٔ ۹ آن بند نگاه کنید.

۸ – فردوس = خواثر xvâthra ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۱

۹ – ارزانی داشتن ( ) = دا dâ دادن ، بخشودن .

ششمین بند

۱ – نمازگزار=نمنگهن namanhan در بند ۵ از هات ۵۱ نیز آمده، صفت است از واژهٔ نمنگه namanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ هات ۲۸ .

۲ – بجای آواز = وچ vac ؛ برداشتن = بر bar مانند

بند ۱۲ از هات ۳۱.

۳ ـ دوست = اوروَتَه urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۴ ـ دادار، آفریدگار = داتر dâtar ، در بند ۱۱ همین هات نیز آمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ٤٤ .

۵ ـ آیین ، دستور = رازَن râzan (یادداشت ۸ بند ۵ هات ٤٦)؛ آموزانیدن ( ) = سانگه sâṅh ، یادداشت ٦ بند ۵ هات ۲۹.

٦ ـ راه = رَیثیه raithya همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی راس = راه شده بگفتهٔ بارتولومه Bartholomae از واژهٔ رَتَه ratha در آمده است. رَتَه بمعنی گردونه در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیریشت پارهٔ ۵٦ و مهریشت پاره ۳۸ و جز آن.

۷ ـ بود = ستوئی stôi ، در یادداشت ۵ از بند ۲ همین هات گذشت.

هفتمین بند

۱ ـ انگیزش = jaya از مصدر جی . از که بمعنی پرورانیدن و جان بخشیدن و زندگی دادن است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ هات ۲۹.

۲ ـ نیایش = وهمَ vahma . در بند ۱۰ نیز آمده ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤.

۳ ـ چست تر ، تیزتر ، تندتر ، زودتر = زَویشتیه zavistya ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴ ـ تکاور: اوروَنت aurvañt ، این واژه در اوستا بمعنی تند و تیز و چالاک و دلیر و پهلوان است چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۲۲ و آبان یشت پاره های ۱۳۱ـ۱۳۲ و جز آن، همچنین بمعنی تکاور یا اسب است چنانکه درهمین بند ۷ از هات ۵۰ و در یسنا ۱۱ پارهٔ ۲ و جز آن ، در پهلوی اروَند

همین واژه است که در فارسی الوند (کوه) گوییم و همهٔ جغرافیا نویسان اروند نوشته‌اند، همچنین اروند نام رود دجله است :

اگر پهلوانی ندانی زبان — بتازی تو اروند را دجله خوان

(فردوسی)

ائوروت اسپ aurvat.aspa نیز صفت است یعنی تیزاسب، همچنین ائوروت اسپ Aurvat.aspa نام کسی است که در فارسی لهراسب گوییم. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲٦٦ و ص ۳۲۷ نگاه کنید.

در فارسی واژهٔ تکاور درست مانند ائوروت در اوستا هم بمعنی تند و تیز است و هم بمعنی اسب .

۵ ـ بجای پهناورد = پرتو pərətu در تأنیث پرتهوی pərəthwî آمده ، صفت است یعنی پهن و فراخ چنانکه در یسنا ۱۰ پارهٔ ٤ و فروردین یشت پارهٔ ۹ و جز آن، چون این صفت باین معنی در بند ۷ از هات ۵۰ درست نمیافتد ، بجای آن پهناورد آوردیم بمعنی دشت پیما ، میدان نورد .

٦ ـ چیر = اوگر ugra در جاهای دیگر اوستا اوغر ughra بسیار آمده چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ۱۵ و جز آن، در پهلوی چیر یعنی دلاور ، گستاخ . اوغرَ بازو ughra.bâzu در پارهٔ ۷۵ مهریشت یعنی چیر بازو . اوغرَ زَئوش ughra-zaosha در پارهٔ ۳۱ فروردین یشت یعنی توانا خواست یا قوی اراده، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸.

۷ ـ برانگیختن ( ) = یوج yuj ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰.

۸ ـ فراز آمدن ، گراییدن ( ) = آزا a-zâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ بند ۱٤ هات ٤۳ .

هشتمین بند

۱ – سرود، شعر = پَدَ pada، پَدَ padha که در فارسی پی گوییم اندازه ایست چنانکه در فرهنگ پهلوی نامزد به اوئیم، آمده، به پهنای چهارده انگشت است، نگاه کنید به: Sacred Books of the East vol. V by west p.99

همچنین واژه پد pād = پاد pād که در فارسی پای گوییم در اوستا بمعنی شعر نیز آمده چنانکه در کردهٔ چهاردهم ویسپرد پارهٔ ۱.

۲ – شناخته‌شده، دانسته‌شده‌وشنیده‌شده = فرسروتا از مصدر سرو sru (شنیدن) با جزء فر: fra-sru، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰

۳ – کوشش = ایژا îzâ، یادداشت ۹ بند ٦ هات ۳۳.

۴ – روی نمودن، گـراییدن، گامیدن ( ) = پئیری‌گم pairî.gam، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸.

۵ – دستهـا بلنـد شده، دستهـای فـراز برداشته = اوستان زَست ustâna.zasta، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۲۸.

٦ – پارسا، راد = اَرِدرَ arədra، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٤ گذشت.

۷ – هنر = هونرتات hunaratât، یادداشت ٦ بند ٥ هات ٤۳.

نهمین بند

۱ – پـرستش = یسن yasna؛ ستایدن ( ) = ستو stu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ همین هات و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ هات ۳۰.

۲ – آمدن ( ) = ای با جزء پئیتی paiti در آمدن، پذیره شدن، روی کردن؛ یادداشت ۷ بند ۲

هات ۳۱.

۳ – آنگاه = یَدا yadâ، یادداشت ۱ بند ۸ هات ۳۰.

۴ – بدلخواه، بکام، بآرزو = وَس vasā، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱.

٥ – پاداش = اشی ashi، نگاه کنید به بند ۳ همین هات.

٦ – دست یافتن، توانایی داشتن ( ) = خشی xshi، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۲۸.

۷ – بجای کوشا ایشیَنت ( ) در نسخه‌بدل ishayant صفت است یعنی کوشا، جویا مانند ایشن îshan که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ هات ۳۲ گذشت.

۸ – نیك اندیش = هودانو hu-dânu، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۹ – بجـای برگرفتن در متن گـرزدا gərəzdâ، در بند ۱۷ از هات ٥۱ گرزدی gərəzdî یعنی دارایی. ریشهٔ این واژه که مصدر گَـرِذ garədh باشد در پارهٔ ۱۱ از یسنا ٦۲ و در پارهٔ ۱ از کرده هفدهم ویسپرد با جزء آئیوی aiwi بکار رفته و در پارهٔ ۱ از کردهٔ بیست ویکم ویسپرد با جزء آوی avi آمده این مصدر برابر است با واژهٔ لاتین gradiar بمعنی پرداختن، رفتار کردن، اقدام کردن. در گزارش پهلوی بجای گرزْدا garəzdâ گرفتار آورده شده و بجای گرزدی garəzdî (در بند ۱۷ از هات ٥۱) گیراد (وخدونات: وخدونتن = گرفتن) همچنین گرذ garədh در پاره هایی که یاد کردیم، در گزارش پهلوی به فعل گرفتن ترجمه شده است.

دهمین بند

۱ – ورزیدن، بجای آوردن ( ) = وَرِز varəz ورزیدن، یادداشت ٤ بند

٤ هات ۲۹.

۲ - پیش = پَئیری آئیش Pairi.âis از قیود است: پیش از این.

۳ - چشم = چَشمَن ćashman ، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱.

۴ - ارزش داشتن، ارزیدن ( ) = اَرِج arəj، در پهلوی ارژیتن . اَرَج arəja در پارهٔ ۱۷ یسنا ۹ صفت است یعنی ارجمند؛ اِرِجَنگه arəjaṅh یعنی ارج، ارز، ارزش، در پهلوی ارژ چنانکه در فرگرد هفتم وندیداد در پاره های ٤۱-٤۳ وجز آن اَرِجت اسپَ Arəjat.aspa نام پادشاه توران که در فارسی ارجاسب گوییم از همین واژه آمیزش یافته یعنی دارای اسب با ارج، نگاه کنید بنخستین جلد یسنا ص ٦۲.

۵ - روشنایی = رَئُوچَنگه raoćaṅh ، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰.

٦ - خورشید ( ) = خوَن xᵛan ، یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۳۲.

۷ - بجای سپیده: اَئیئورو aêuru صفت است یعنی سفید، در پهلوی اروس arûs (سفید) ؛ اَئوروش aurusha نیز صفت است یعنی سفید در اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در تیریشت پاره های ۱۸ و ۲۰ و جز آن؛ ائوروش بازو aurusha-bâzu که در هادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ ۹ آمده یعنی سفید بازو، ائوروشاسپ aurushâspa که در پارهٔ ۱۰۲ مهریشت آمده یعنی سفید اسب.

۸ - بامداد روز = اسنام اوخشا asnąm.uxshâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ هات ٤٦.

یازدهمین بند

۱ - ستایشگر = ستَئوتَر staotar (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ هات ۳۰)

۲ - خوانده شده ( ) از مصدر اَئُوج aoj یاد کردن، گفتن، خواندن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ هات ۳۲.

۳ - تا چند = یَوَت yavaṱ ؛ توش و تاب داشتن ( ) = تو tu ؛ توانستن، یارستن (+) = ایس is ، نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۸ - ۱۰ از بند ٤ هات ۲۸.

۴ - جهان، جهانیان، مردمان، زندگی، هستی = اَنگهو aṅhu، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸.

۵ - بجای « سازاد » در متن از مصدر ارد arəd بمعنی پیش بردن، ترقی دادن، رسا ساختن است، اِرِدت فِذری arədaṱ fədhri نام مادر استوَت اِرِتَ Astvaṱ.ərəta (سوشیانت = موعود مزدیسنان) که در پارهٔ ۱٤۲ فروردین یشت آمده، از همین واژه آمیزش یافته یعنی برومند پدر یا کسی که پدرش پیشرفته و رساست، نگاه کنید بکتاب سوشیانت

٦ - درست بجای آوردن: هئیتهیا ورِشتَ haithyâvarəsta، این واژه اسم است بمعنی درست ورزش، درست کارگزاری. در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۳۰ گفتیم که ورِشتَ از مصدر ورِز varəz (ورزیدن، بجای آوردن) در آمده است، بآن یادداشت نگاه شود و بیادداشت های ۲ - ۳ از بند ۱۹ هات ٤٦.

۷ - خواست (خواهش، کام) = وسن vasna ؛ سازگارتر = فِرشوتِم fərashôtəma ، نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤ - ۵ از بند ۱۹ هات ٤٦.

وهوخشتر گات - یسنا، هات ۵۱

نخستین بند

۱ - برگزیده = وَئیریه vairya صفت است، اسم مفعول وَرْ var برگزیدن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ هات ۲۸) همین صفت بسا در اوستا از برای خشتهر xshathra آورده شده چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ۱ و هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۱۱ و جز آن، در فارسی شهریور شده است.

۲ - بهره، برخ = بگ baga، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۳۱.

۳ - شایان‌تر :ائیبی‌بَئیریشت aibi.bairista صفت تفضیلی است ازمصدر بَرْ bar(بردن)با جزء ائیبی ، ازاین صفت معنی شایان تر برمیآید یا مانند این، چون:شایسته‌تر، برازنده تر، سازگارتر. در گزارش پهلوی (=) apar.barisnih

۴ - فراهم شدن ( ) از مصدر کر kar (کردن) با جزء انتر antarə (اندر) ساختن، فراهم کردن، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰.

۵ - کوشش=ایژا îzâ ، یادداشت ۹ بند٦ هات ۳۳.

٦ - بجای آوردن ( ) از مصدر وی دا vî·dâ پخش کردن، بجای آوردن، یادداشت ۷ بند ۱۹هات۳۱

۷ - ضمیر« این » = ta ( ) برمیگردد به بهره.

۸ - اکنون=نو nû ، یادداشت۸ بند ۹ هات۳۲.

۹ - ساختن ( ) = وَرِز varəz ورزیدن، کردن، ساختن، بجای آوردن. یادداشت ٤ بند ٤ هات۲۹.

دومین بند

۱ - پس اینچنین= تا tâ از قیود است، اینچنین، از اینرو. در بند ۱۱از هات ٤۵ و در بند ۳ از هات ٤۹ بآن برخوردیم و در بند های ۱۰ و ۱۲ و ۱۳همین هات نیز آمده.

۲ - نخست= پئواوروِیم paourvîm از قیود است(نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ هات ۲۸). پئواوروِیه paouruya که در بند های ۳ و ۱۵ از همین هات آمده صفت است یعنی نخستین، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۳ - نمودن ( ) = دیس dis نمودن، نشان دادن، شناسانیدن، دربند ۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۳ هات ۳۳.

۴ - دارایی=ایشتی isti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۵ - سود= سَونگه savaňh ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات۳۰

٦ - نیایشگر= وَهمَ vahma ، یادداشت ۵ بند ۲هات ۳٤.

سومین بند

۱ - گوش = گئوش gōusha ، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۰.

۲ - شدن، رفتن (...) از مصدر ای i با جزء آ و هانم ham ، یادداشت ۷بند ۲ هات ۳۱.

۳ - زبان=هیزو hizû، دربند۱۳ از همین هات نیز آمده‌بمعنی سخن و گفتار بکار رفته در ردیف شیئوتهن syaothana (کردار، رفتار)؛ هیزوا hizvâ و هیزونگه hizvaňh نیز بمعنی زبان است چنانکه در هرمزدیشت پارهٔ ۲۸ وفرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۵۵ و جز آن. هیزو دراجنگه

hizu.drâjañh صفت است یعنی زبان دراز کرده، زبان بر کشیده، چنانکه درفرگرد سبزدهم وندیداد پارهٔ ۴۸ و جز آن. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۲۸.

۴ – گفتار، سخن=اوخذ uxdha، در بند های ۲۰-۲۱ نیز آمده، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۶ هات ۲۸.

۵ – پیوستن ( ) =سر sar، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۶ – آموزگار= فرَدَخشتَر fradaxštar، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۷ هات ۳۱.

چهارمین بند

۱ – کجا = کوتهرا kuthrâ پنج بار در این بند آمده ویکبار کو ku.

۲ – رنج، درد، آزار = آری ári ( ) دربند ۱۴ از همین هات نیز آمده است.

۳ – مزد=آفسرتو âfsəratû پاداش، بخشایش، یادداشت ۸ بند ۱۲ هات ۳۳.

۴ – برپا ایستادن ( ) =ستا stâ، یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۵۰.

۵ – آمرزش=مرژدیکا mərəždikâ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۳.

۶ – برخوردار، بهره‌ور = یس yas، صفت است از مصدر یم yam (بازجستن، گرفتن) که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ هات ۳۱ گذشت، بواژهٔ یس همین یکبار در اوستا برمیخوریم.

پنجمین بند

۱ – برخوردار شدن، بدست آوردن، یافتن، پیدا کردن( ) =وید vid، یادداشت

۴ بند ۶ هات ۲۹.

۲ – برزیگر، کشاورز=واستریه vâstrya، یادداشت ۷ بند ۹ هات ۳۱.

۳ – درستکردار: بجای شیئوتهن syaothana (کردار) و ارشو (درست، راست)، بیادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – خوب خرد = هوخرتو hu-xratu، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۵ – بجای «نماز برد»: نمنگهن nəmañhan صفت است یعنی نمازگزار، نماز برنده، از واژهٔ نمنگه nəmañh(نماز) که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ هات ۵۰ گذشت

۶ – دانا، هوشیار، بینا = داتهه dâtha، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸.

۷ – داورِ درستکردار یا رَدِ درست (درست رَد) = اِرِش رَتو ərəš-ratu، نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۲۹ و شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰.

۸ – پیمان دادن، نوید دادن، آموزانیدن، آگهش دادن ( ) =چیش čish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۹ – پاداش (پاداش نیکی وپادافراه بدی)=اش asha، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸.

۱۰ – توانا، یارا ( ) از مصدر خشی xshi، توانستن، یارستن. یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸.

ششمین بند

۱ – از برای واژه های به =وَنگهو vañhu، بهتر= وَهینگه vahyañh،

بد = آکَ aka، بتر = اَشیَنگه asyañh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ هات ۳۰.

۲ – دادن ( ) = دا dā

۳ – خواست یا کام و خواهش کسی بجا آوردن، کامروا کردن ( ) واَر vāra (خواست، کام)؛ راد rād (بجای آوردن) در بند۲ از هات ۴۳ نیز این دو واژه باهم آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ و ۸ از آن بند.

۴ – واژه ای که بمعنی «خوشنود ساختن» گرفته شده درمتن آمده، باید از مصدر وید vīd باشد. در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۲۸ و در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ۲۹ گفتیم که این مصدر بدو معنی آمده: نخست شناختن و دانستن و آگاه شدن، دوم جُستن و یافتن و پیدا کردن. در این بند٦ از هات۵۱ همچنان در بند٤ از هات۵۳ معنی خدمت کردن و خوشنود ساختن ازآن برمیآید

۵ – بجای پایان: آپِم apāma و بجای گردش گیتی: اور وَیس، انگهو urvaēsa، aṅhu آمده. در انجام بند ۵ از هات ٤۳ نیز باین واژه‌ها برخوردیم جز اینکه در آنجا دامی dāmi (آفرینش) آورده شده بجای انگهو aṅhu (گیتی، هستی)، بیادداشتهای شماره ۷-۹ آن بند نگاه کنید.

هفتمین بند

۱ – آفریدن، ساختن ( ) = تَش tash، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ هات ۳۱.

۲ – پاکترخرد یا پاکترروان=سپنیشتَ مئینیو (سپندتر مینو)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳. spənista. mainyu

۳ – جاودانی = اَمرتات amərətāt (مرداد)؛ رسایی = هَوروَتات haurvatāt (خرداد)، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۱.

۴ – توش، توان = تِویشی təvīshī، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۵ – پایداری، استواری = اوتَ یوتی uta-yūti، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

٦ – داوری = سِنگَه sə̄ngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

هشتمین بند

۱ – بجای سخن داشتن ( ) = وَچ vac و بجای گفتن که دوبار در این بند آمده ( ) = مرو mrū، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱.

۲ – دانا = ویدوش vīdus، یادداشت ۷ بند٤ هات ۲۸.

۳ – بدی = اَکُویا akōyā، از واژه اَکَ aka (بد، زشت)، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ گذشت.

۴ – خوشی یا رستگاری = اوشتا ustā، یادداشت ۱۰ بند۱۱ هات ۳۰.

۵ – فراگرفتن، داشتن، نگاهداشتن ( ) = دَر dar، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱.

٦ – آری: بجای آن زی zi آمده، این واژه سه بار در این بند آمده: در نخستین بار بجای آن «پس» و در دومین بار «چه» آوردیم، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۱ از بند۱۰ هات۳۰.

۷ – پیغمبر = مانتهرَن mąthran، یادداشت ٦ بند ۵ هات ۲۸

۸ - شاد بودن ( ) = شیا sya ، در بند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا شا shâ ، شیاتَ syâta (در بخشهای دیگر اوستا شاتَ shâta) صفت است (اسم مفعول شیا sya شاد بودن) در پهلوی شات و درفارسی شاد گوییم ، شاتی shâti - چنانکه درکرده هفتم ویسپرد پارهٔ ۳ و شیاتی siyâti درفرس هخامنشی یعنی شادی ، در پهلوی شاتیه sâtîh ؛ شائیشت shâista صفت تفضیلی است یعنی شادتر چنانکه در پاره های ۱ـ۶ از سومین فرگرد وندیداد آمده و باحرف نفی آ: اشائیشتَ a-shâista یعنی ناشادتر ، در پاره های ۷ـ۱۱ از همان فرگرد وندیداد آمده است . در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ شادمان از شاتَ shâta و از مننگه manañh (منش) ساخته شده ، یعنی شادمنش ، نگاه کنید بیادداشت ۹ از بند ۱ هات ۲۸.

نهمین بند

۱ - سزا = خشنوت xshnût پاداش کردار خوب و بد ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ هات ۳۱.

۲ - گروه یا هماورد = رانَ rāna ، درگروه دینی مزدیسنان و دیویسنان مراد است، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱.

۳ - ازبرای آذر = آتهر âthr و صفت سرخ = سوخر suxra (افروزان) بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۴ - از برای آهن = اینگه ayañh وصفت گداخته = خشوستَ xshusta بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ هات ۳۲ نگاه کنید.

۵ - نشان = دخشتَ daxsta ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ٣٤.

۶ - بجای واژهٔ جان ، اهوا ahvâ آمده ، در بخشهای دیگر

اوستا انگهوا añhvâ چنانکه در یسنا ۱۱ پارهٔ ۱۸ و یسنا ٦۲ پارهٔ ۱۰ و تیریشت پارهٔ ٥٤ ومهریشت پارهٔ ۱۰۵ و وندیداد فرگرد پنجم پارهٔ۲۱، فرگرد هجدهم پارهٔ ۱۹ و جزآن. در گزارش پهلوی (= زند) اَخو axᵛ یا اخوان axᵛān یعنی نیروی زندگی ، مایهٔ هستی یا جان و روان .

۷ - گذاردن ، نهادن = . . . ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ هات ۲۸ و در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱٤ هات ٤٤ بواژهٔ داوُئی dâvōi بمعنی ارزانی داشتن ودادن برخوردیم، در اینجا با جزء اَئیبی: اَئیبی داوُئی aibî.dâvōi بمعنی گذاردن و نهادن است.

۸ - زبان = راشینگه râshayeñhê ، یادداشت ٦ بند ۱۱ هات ۳۰.

دهمین بند

۱ - جُز = انیاتها anyâthâ از قیود است بمعنی جز از این، گذشته از این.

۲ - تباه ساختن ( ) = مرنچ marəñc ، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۳ - زاده یا پسر و فرزند = هونو hunu : در هر جا که سخن از فرزند و پسر آفریدگان بد اهریمنی باشد ، هونو میآید و از برای فرزند و پسر کسان پاك وپارسا و پاکان ایزدی پوتهر puthra ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ هات ٤٤) هونو hunu از مصدر هو hu (زادن) که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۵ هات ۳۱ گذشت ، در آمده است.

۴ - آفرینش = دامی dâmi ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳۱.

۵ - بد خواه = دوژدا duzdâ ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

٦ - بجای هردمان hənti آمده یعنی آفریدگان یا کسانی که هستند، موجودات، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱٦ هات ٤٤.

۷ - خواندن ، بیاری خواستن ( ) = زبا zbâ ،

یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱.

۸ - در رسیدن = گَت تِه ga tīe، یادداشت ٤ بند ۱ هات ٤٣.

یازدهمین بند

۱ - دوست = اوروَتهَ urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۲ - اندرز پرسیدن ( ) = پرِس pares (فرس fras) با جزء آ بمعنی گفتن و شنودن و اندرز پرسیدن یا مشورت کردن بکار رفته است.

۳ - دوستکردار = اِرشو arashva در یادداشت ۳ از بند ۵ همین هات گذشت.

۴ - آیین مغ = مگ maga، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۱ هات ۲۹.

۵ - اندیشیدن ( ) = چیتهَ cith با جزء آ، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۳ هات ۳۱

دوازدهمین بند

۱ - خوشنودسازنده = خشناوش از مصدر خشنو xshnu (خوشنود کردن) صفت است، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ هات ۲۸. xshnāus

۲ - بجای «چاکر فرومایه»: وَئِپیَه vaêpya صفت است (از مصدر ویپ vip) بمعنی غلامباره؛ ویپتَ vīpta کسی است که بغلامبارگی تن در دهد چنانکه در فرگرد هشتم وندیداد پارهٔ ۳۲ آمده:
در گزارش پهلوی (= زند) گوشن ویپتك و گوشن ویپتنیتك gusn i viptak u gusn viptēnītak
در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۱ نرُو وَئِپیَه

narô-vaêpya یعنی غلامبارگی، در گزارش پهلوی (=) هرت ویپك mart-vêpîk در توضیح افزوده شده کون مرزیه kun-marzih. در جلد وندیداد، در گفتار «غلامبارگی» از این گناه که در اوستا کفاره ناپذیر خوانده شده و سزای آن مرگ دانسته شده، سخن داشتیم، در اینجا افزوده گوییم که مصدر ویپ vip گذشته از معنی ای که یاد کردیم، در پارهٔ ۵۵ از فرگرد هفتم وندیداد بمعنی برگردانیدن و بیرون انداختن یا استفراغ وقی کردن آمده و در گزارش پهلوی وامیتن vâmîtan (قی کردن) شده برابر واژه لاتین vomere که در فرانسه vomir شده است. در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ با جزء پَرَ: para.vip یعنی برگردانیدن و باجزء نی: nī.vip یعنی زیر انداختن، فرود افکندن.

۴ - گذر زمستان = پرِتوزمو peretô-zemô: از پرتو peretu که بمعنی پول یا پل و گذر است و از مصدر پر par (گذشتن، گذر کردن) بسا با واژهٔ چینوت činvat آمده یعنی صراط، پلی که در روز پسین باید از آن بگذرند، چنانکه در بند ۱۳ از همین هات و در بند های ۱۰-۱۱ از هات ٤٦ و در بسیاری از جاهای دیگر اوستا (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ٤٨)، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژه پشو pashu که در گزارش پهلوی پو هل (پل) شده چنانکه در آبان یشت پاره های ۷۷-۷۸ و در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۱۶. همچنین پشو مانند واژه پرتو peretu با چینوَت činvat آمده بمعنی پل صراط چنانکه در گشتاسپ یشت پارهٔ ٤۲.

زِمو =زیانم zyām یعنی زمستان، در اوستا بسیار آمده چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲ و پارهٔ ۱۹. هیئتهای دیگر آن نیز دراوستا بسیار است. چون زَین zaên در پارهٔ ۱۲ از شانزدهمین فرگرد وندیداد؛ زَین zayan که در فارسی دی (=زمستان) شده.

برگشتن زاء اوستایی به دال در فارسی همانند بسیار دارد چون زَست zasta در فارسی دست؛ زَرینَنگ zaranyang در فارسی دریا (در فرس هخامنشی دریه) وجز آن؛ زِم zem یا زیم zima که در فارسی دَم شده بمعنی زمستان یا سرمای سخت؛ زَین zayana صفت است یعنی زمستانی؛ زَمَك zemaka در پارهٔ ۴۹ از چهارمین فرگرد وندیداد بمعنی زمستان. نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۱۳.

بنا باین در جزء پرتوزمو paraiô-zemô یعنی گذر زمستان و این معنی است که از آن دو لفظ برمیآید چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۲ از هات ۵۱ ویترك زمستان vitarak-zamastân (= گذر زمستان) شده است اما چنانکه پیداست پرتوزمو نام جاو سرزمینی است.

۴ - فرود آمدن، پناه گرفتن = اَشتو astô (Inf.)، صفت وُئوروآشت vouru.asta که در پارهٔ ٤٤ مهر یشت آمده بمعنی پُر یا بسیار پناه بخش، از مصدر آس as (بدست آوردن، برخوردار شدن، رسیدن) در آمده است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ٤ هات ٤٣.

۵ - بازداشتن ( )= رود rud، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

٦ - چارپا، تکاور، اسب = واز vâza یعنی رونده از مصدر وَز vaz در آمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ هات ٤٦ گفتیم در اوستا بمعنی وزیدن و شدن و تاختن و دویدن وجز آن، آمده است. از همین بنیاد است واژهٔ وَشتر vastar که در پارهٔ ۱۳ آبان یشت با واژهٔ چتهور cathwar آمده: چتهوارُو وشتار cathwârô.vastâra یعنی چهار اسب، چهار توسن.

۷ - رفتن ( )= چر car در گزارش

پهلوی رفتن. فعل چر با جزءهای آ ، پَر ، فرا ، وی در اوستا بمعنی گراییدن، رفتن، گذشتن، گشتن، گردیدن، پیمودن، رهسپردن، خرامیدن بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۸، یسنا ٦۲ پارهٔ ۸، فروردین یشت پارهٔ ۳٤، آبان یشت پارهٔ ۸۹ وجز آن همین واژه است که در فارسی چریدن گوییم و از همین بنیاد است واژهٔ چراغ که بمعنی چرا هم آمده و در فرهنگ جهانگیری بشعر اسدی گواه آورده شده :

بپرسید آن پهلوان سترگ بگفتش که گاویست آبی بزرگ

همی زو فتد گوهر شب چراغ بدان روشنایی کند شب چراغ

و از همین بنیاد است چرتا caratâ که در پارهٔ ۵۰ آبان یشت و در پارهٔ ۷۷ زامیاد یشت آمده بمعنی میدان تاخت و تاز، پهنهٔ کارزار، اسپریس.

۸ - سرما ( ) = اَئودَر aodar، از همین بنیاد است اَئوت aota که در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۵۰ و فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۵ و گوش یشت پارهٔ ۱۰ و این صفت است یعنی سرد، همچنین در یسنا ۹ پارهٔ ۵ و زامیاد یشت پارهٔ ٦۹ همین واژه چون اسم بکار رفته یعنی سردی، سرما و در همهٔ این پاره ها با واژه گَرَم garema آمده که هم صفت است بمعنی گرم و هم اسم است بمعنی گرما و گرمی. اَئودَر aodar واَئوت aota در گزارش پهلوی گاهی سرت (سرد) و گاهی سرماك (سرما) شده است.

۹ - لرزان = زُوئیشنو zôishenu (در تأنیث zôishenû) در بخشهای دیگر اوستا زوئیشنو zôishnu چنانکه در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۷۰، در معنی و ریشهٔ این واژه گفتگو بسیار کرده‌اند، نگارنده گلدنر Geldner و بارتولومه Bartholomae ولومل Lommel را پیروی کرده بمعنی لرزان گرفته است. برخی گمان کرده‌اند که واژهٔ زوش با زوئیشنو

zôishnu یوستکی داشته باشد. اَدِرش یعنی خشمگین درفرهنگها یاد شده است و از شعراسدی: چنین گفت دانا که با خشم دیوش تراقم یکی پسته شیر استذوش، همین معنی برمیآید.

سیز دهمین بند

۱ - تباه کردن ([illegible]) = مَرد [illegible] marəd ، یادداشت ۳ بند ۹ هات ۳۲.

۲ - آشکار = هئیثیه [illegible] haithya ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰.

۳ - درست = اِرِزو [illegible] ərəzu ، در گزارش پهلوی اَپچك [illegible] apēčak واژه ای که در فارسی اویژه ، ویژه ، وبژ شده بمعنی پاك و پاکیزه و بویژه یعنی بخصوصه. این واژه در گاتها بسیار آمده چنانکه در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۵۳ و در هر سه جا صفت پَثه [illegible] path (راه) آورده شده است.

در این بند همچنان در بند ۶ از هات ۳۳، واژهٔ پَثه path (راه) که موصوف اِرزو ərəzu باشد ، نیامده ، نگارنده از برای نمودن معنی افزوده است ، اما در انجام این بند واژهٔ پَثه path = راه آمده است نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۳۱.

۴ - آشکاری کردار یا هویدا شدن رفتار جهانی مردمان = آکا [illegible] âkâ ، یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ هات ۴۸.

۵ - بهراس افتادن ([illegible]) = خرو [illegible] xru = خرود [illegible] xrud ، یادداشت ۹ بند ۱۱ هات ۴۶.

۶ - زبان = هیزو [illegible] hizu ، مانند بند ۳ از همین هات بمعنی گفتار بکار رفته است.

۷ - برگشتن ([illegible]) = نَس [illegible] nas ، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۳۲.

چهاردهمین بند

۱ - دستور ، آموزش ، فرمان = اوروانَه urvâtha [illegible] ، در گزارش پهلوی دوستیه [illegible] (دوستی) ناگزیر مشتبه شده با واژه اوروَثَه [illegible] urvatha که بمعنی دوست است و در بند ۱۱ همین هات گذشت و در گزارش پهلوی نیز بجای آن دوست [illegible] آورده شده است.

۲ - داد ، آیین ، قانون = دات [illegible] dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳.

۳ - برزیگری = واستر [illegible] vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۴ - فرمانبردار = اَرِم [illegible] arəm دراینجا چون صفت بکار رفته، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۳۲.

۵ - آزار، رنج ، درد = آری [illegible] âri ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ همین هات گذشت .

۶ - گفتار = سِنگَه [illegible] səngha بمعنی آموزش و آگهش بسیار بآن برخوردیم ، در اینجا چون در ردیف شیئوتَهن [illegible] syaothana (کردار) آمده بمعنی گفتار گرفتیم . بجای همین واژه که در انجام این بند نیز آمده « داوری » آوردیم .

۷ - بجای آوردن ([illegible]) = سَند [illegible] sand ساختن ، انجام دادن ، بجای آوردن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ هات ۲۹.

۸ - بیادداشت شمارهٔ ۶ نگاه کنید.

۹ - پایان، انجام = اَپِم [illegible] apəma ، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ همین هات گذشت.

۱۰ـ خان‌ومان دروغ = دروجودِمان [Avestan script] . drūjō-dəmāna یعنی دوزخ ، در آنجایی که دروغپرستان و پیروان کیش دروغین در آیند ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ هات ٢٦.

پانزدهمین بند

۱ ـ مُزد = میزدَ [Avestan script] . mizda ، یادداشت ۷ بند ١٢ هات ٣٤.

۲ ـ مغ = مگوَن [Avestan script] . magavan ، در بند ۷ از هات ۳۳ بآن برخوردیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ١١ هات ٢٩.

۳ ـ نوید دادن ([Avestan script]) در پایان همین بند نیز آمده : ([Avestan script]) = چیش [Avestan script] . čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱.

۴ ـ گرزمان = گرودِمانَ [Avestan script] . garō-dəmāna یعنی خان و مان سرود و ستایش : بارگاه فرّ مزدا و بهشت برین مراد است، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۱.

۵ ـ نخستین = پئوورویه [Avestan script] . paouruya ، در یادداشت شمارهٔ ٢ از بند ٢ همین هات گذشت

٦ ـ در آمدن ([Avestan script]) = گم [Avestan script] . gam ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ٢٨.

۷ ـ بجای رستگاری : سَوا [Avestan script] savā سود، یعنی سود جاودانی ایزدی و بهره وبخشی که مایهٔ رستگاری است ، یادداشت ٦ بند١٢ هات ٤٤.

شانزدهمین بند

۱ ـ شهریاری = خشتهر [Avestan script] . xshathra یادداشت ٤ بند ۳ هات ٢٨.

۲ ـ آیین ، آموزش = چیستی [Avestan script] ، دربند ۱۸ نیز آمده. یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ ـ مُغی یا دین مغی و آیین زرتشتی = مگَ [Avestan script] . maga ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ٢٩.

۴ ـ پذیرفتن ([Avestan script]) = نَس [Avestan script] . nas ، دریادداشت شمارهٔ ۷ از بند ١٣ همین‌هات دیدیم که این واژه بمعنی برگشتن هم آمده است، یادداشت ۹ بند ٤ هات ٣٢.

۵ ـ راه ([Avestan script]) : برخی این واژه را از پَد [Avestan script] pada که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ هات ۵۰ گفتیم بمعنی سرود و شعر است ، گرفته سخن و گفتار بجای آن آورده اند و برخی دیگر از پَتهه [Avestan script] path (راه) که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ١٣ همین هات گذشت.

٦ ـ اندیشیدن ([Avestan script]) = من [Avestan script] . man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ٢٩.

۷ ـ بکام، بخواهش، بآرزو = اوشتا [Avestan script] ustā ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ ـ انجام گرفتن ، پایان پذیرفتن = سَزدیائی [Avestan script] (inf.) sazdyāi ، یادداشت ١٣ بند ٢ هات ۳۰.

هفدهمین بند

۱ ـ پیکر ، تن ، اندام ، کالبد = کِهرپ [Avestan script] . kəhrp ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٢ از بند ۷ هات ۳۰.

۲ ـ بزرگوار ، ارجمند = برخذ [Avestan script] bərəxdha ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ٣٢.

۳ ـ نمودن ، نشان دادن ([Avestan script]) = دیس [Avestan script] . dis ، یادداشت ۵ بند ١٣ هات ٣٣.

۴ ـ توانا ([Avestan script])از مصدرخشی [Avestan script] . xshi توانستن، یارستن که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۵ همین هات گذشت .

۵ ـ آرزو شده = ایشیَه [Avestan script] . isya ، یادداشت ۷ بند ١٦ هات٣٢.

٦ ـ بخشودن ([Avestan script]) = دا [Avestan script] . dā دادن ، بخشیدن ، ارزانی داشتن.

۷ - دارایی = گرزدی [Avestan] garəzdi ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۵۰ .

۸ - برخوردار گردیدن ، بهره ور شدن ، بدست آوردن = آزدیائی [Avestan] āzdyāi (inf) از مصدر آس [Avestan] ās یاجزء آ [Avestan] ، یادداشت ۱۱ بند ۱٤ هات ٤۳ .

هجدهمین بند

۱ - دارایی = ایشتی [Avestan] ([Avestan]) išti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳٦ .

۲ - فر = خورَننگه [Avestan] xᵛarənah درفرس هخامنشی فرنه چنانکه در نام ویندفرنه vindafarnah یکی از یاران داریوش بزرگ بوده ویند فرنه در زبان اوستایی وِیذَت خورَننگه [Avestan] . vīdhaṯ xᵛarənah نام یکی از پارسایان است که در پارهٔ ۱۲۸ فروردین یشت یاد شده ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۹۹-۱۰۰ . در گاتها همین یکبار واژه فرآمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم . در زامیاد یشت از فر سخن رفته است. فر وفره و فرهی و فرمند و فرهمند و فرخنده و فرخندگی همچنان خره یا خوره چون اردشیر خره و جز آن در فرهنگ (ادبیات) و تاریخ ما معروف است. در جلد دوم یشتها در ص ۳۰۹ - ۳۱۵ از فر سخن داشتیم.

در اینجا گوییم فریا خره فروغ ایزدی است ، بدل هر که تابد بلند پایه و ارجمند شود ، از پرتو فر است که پادشاهی برازندهٔ تاج و تخت گردد ، دادگستر و نیك آیین شود و از پرتو فر است که مردی پارسا برهبری مردمان برانگیخته گردد و هنروری از همگنان برتری و سرافرازی یابد :

منم گفت با فرهٔ ایزدی همم شهریاری و هم موبدی (فردوسی)

در بیان الادیان (چاپ طهران باهتمام عباس اقبال ص ۵) گوید : «و هر که در عجم ملك روزگار شده است و او را کار های بزرك بر آمده در او چیزی دیده‌اند که آنرا فر ایزدی خوانده اند و یزد فره خوانده‌اند» دربارهٔ فر ایرانی و فرکیانی

بهزامیادیشت ، گزارش نگارنده ، درجلد دوم یشتها نگاه کنید .

۳ - برگزیدن ([Avestan])= ورَ [Avestan] var ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰

۴ - جویا = وید [Avestan] vīd صفت است از مصدر وید [Avestan] vid جستن ، یافتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ۲۹ و بواژهٔ اویستی [Avestan] a-visti (نیابندگی ، نابرخورداری) که دربند۹ ازهات ۳٤ نیز بامنش نیك (=وهومنه) یکجا آمده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از آن بند .

۵ - پناه بخشیدن ، رامش دادن ، یاری کردن ([Avestan]) = رپ [Avestan] rap ، یادداشت ٤ بند۱ هات ۲۸

نوزدهمین بند

۱ - مرد = نا [Avestan] nā = نر [Avestan] nar در آغاز بند ۲۱ نیز آمده ، یادداشت ۵بند۸ هات ۲۸

۲ - دادن ([Avestan]) از مصدر دا [Avestan] dā

۳ - بجای دل دئِنا [Avestan] daênâ ، چنانکه پیداست در اینجا بمعنی دین نیامده ، بمعنی دل ونهاد و روان بکار رفته است .

۴ - شناختن ([Avestan])= وید [Avestan] vid ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸

۵ - جهان = اَهو [Avestan] ahu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸

٦ - کوشیدن ([Avestan]) = ایش [Avestan] ish خواستن ، خواهش داشتن ، آرزو کردن، در اینجا با جزء ائیبی [Avestan] aibī

۷ - آگاهانیدن ،گفتن([Avestan])=مرو [Avestan] mrû ، دربند ۸ نیز بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱

۸ - بجای آیین = داتَ [Avestan] dâta که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ همین هات گذشت.

۹ - زندگی = گیَه [Avestan] gaya ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹

۱۰ - بهتر = وَهْیَنگه vahyanh، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت.

بیستمین بند

۱ - بخشایش = بجای آن سَوَنگه savanh آمده که بمعنی سود است و از آن سود و بخشایش ایزدی اراده شده است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۳۰

۲ - ارزانی داشتن، بخشودن، دادن = دائیدیائی dâidyâi یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱

۳ - هنگام، همخواست = هَزَئوشَ ha-zaosha، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸

۴ - نماز = نِمَنگه nəmanh، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸

۵ - ستودن، ستاییدن ( ) = یز yaz، یادداشت ٦ بند ۱ هات ۳۰

٦ - دستور، گفتار، سخن = اوخذَ uxdha، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ همین هات گذشت.

۷ - یاری، رامش وپناه = رَفِذرَ rafədhra، یادداشت ٤ بند ۱ هات ۲۸

۸ - بجای بخشد در متن سَگِد sagəd آمده، صفت است یعنی بخشاینده، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ٤٦ نگاه کنید.

بیست ویکمین بند

۱ - پارسایی = آرمَئیتی، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲

۲ - پاك = سِپنتَ (سپند)، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳

۳ - بجای پندار، چیستی cisti آمده در ردیف اوخذَ uxdha = گفتار؛ شیَئوتَهن syaothana = کردار نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۳۱

۴ - برافزودن ( ) = سپا spâ، در هادخت نسك، نخستین فرگرد پارهٔ ٤ نیز بکاررفته، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۷ هات ۳٤

۵ - پاداش = اشی ashi، یادداشت ۵ بند ٤ هات ۲۸

٦ - آرزومند بودن، خواهشداشتن ( ) = یاس yâs، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید.

بیست ودومین بند

۱ - ستایش = یِسنیَه yesnya ضمیر متصل «ش» بجای پئیتی paiti آورده شده است؛ فعل «میستایم» = از مصدر یز yaz، نگاه کنید بیادداشت ٦ بند ۱ هات ۳۰

۲ - شناختن ( ) = وید vid، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۹ همین هات گذشت.

۳ - نام = نامَن nâman، درفُرس هخامنشی نیز نامَن، درجاهای دیگر اوستا نانمَن naman آمده است، در پهلوی وفارسی نام. در گاتها همین یکبار آمده، در بخشهای دیگر نامهٔ مینوی بسیار بآن برمیخوریم.

۴ - درود، نیایش = وَنتَ vanta از مصدر وَن van خواستار بودن، خواهش کردن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۲۸

۵ - نزدیك شدن، روی کردن ( ) = گم با جزء پئیری: pairi-gam، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ بند ۲ هات ۲۸

وهیشتو ایشت گات ـ هات ۵۳

نخستین بند

۱ ـ دارایی = ایشتی īštī ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۲ ـ شناختن (سراوی sravī شناخته شده) از مصدر سرو sru شنیدن ، شناختن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۰ ، سراوی مانند کلمهٔ مرَئُوچی mraoī (گفته شده) که در بند ۱۴ از هات ۳۲ آمده ، از مصدر مرو mrū (گفتن) و واچی vācī (گفته شده) که در بند ۱۳ از هات ۴۳ آمده از مصدر وَچ vac (گفتن)

۳ ـ آری = یزی yezi ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱

۴ ـ خرمی ، آبادی ، نیکبختی = آیپتَ āyapta ، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۲۸

۵ ـ زندگی خوش( )=هونکهئویه hvanhaoya : از هو hu (خوب) ؛ انگهو aṅhu (زندگی ، هستی)، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ هات ۲۸

۶ ـ جاودان باهماره جاودان همیشه پاینده = . : از یو yu (جاودان) ، ویسپ vīspa (همه) با جزء آ ā ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۱۱ هات ۴۶

۷ ـ کلمه‌ای که «بکار برنده» آوردیم بجای دَبِن daban میباشد در نسخه بدل ، ، و جز آن . مصدر این کلمه باید دب dab باشد که بمعنی فریفتن هم آمده است و در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۳۰ از آن سخن داشتیم . در گزارش پهلوی

همین بند ۱ از هات ۵۳ دَبِن بـه فریفتار گردانیده شده ، ناگزیر از مصدر دَب dab بمعنی فریفتن گرفتـه شده که در گزارش پهلوی نیز فریفتن شده است . بسیاری از دانشمندان هم از روی همین گزارش پهلوی دَبِن را بمعنی فریفتن گرفته اند اما این معنی در این بند درست نمیآید بویژه با کلمهٔ پس از آن که خواهیم دید بمعنی آموزانیدن است . از قرینه گفتار باید این واژه بمعنی بکار بردن باشد یا چیزی نزدیك باین . هرتل Hertel نوشته که این کلمه در اینجا درست یاد نشده باید tapən باشد ، ناگزیر این دانشمند آنرا از مصدر تپ . tap که بمعنی تابیدن است گرفته که geglüht ترجمه کرده است . نگاه کنید به :

Arische feuerlehre von Hertel, Leipzig 1925 I teil S. 110

۸ ـ آموزانیدن(saškənčā) = سَچ sač ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۰

۹ ـ سخن ، گفتار = اوخذ uxdha ؛ کردار = شیئوتهن syaothana در بند ۲ نیز آمده .

دومین بند

۱ ـ پیوندیدن ، پیوستن (سچَنتو sčantū) = هَچْ hač (یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳) سچنتو در گزارش پهلوی (= زند) همین بند ۲ از هات ۵۳ به‌آموختیشن (آموزش) گردانیده شده ، گذشته از اینکه سچنتو فعل است نه اسم ، در گزارش پهلوی‌ازمصدر سچ sač که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بندپیش گذشت وبمعنی آموختن‌است‌دانسته شده . سچ در گزارش پهلوی درهمه جا آموختن شده‌است . بنا بقاعده ای که هاء درسر کلمه، اگرپس‌از آن‌یکی‌ازحرفهای کنك‌درآید، به سین برمیگردد، هچ hač درتصریف فعل، سچنتو sčantū شده است اما در جاهای دیگر که درتصریف این مصدر ، پس از هـاء یکی از حرفهای صوت (چون ا .) درآمده ، همان هاء اصلی بجا مانده است چنانکه در هچینتِ

haêñtê در بند ۹ از هات ۳۳؛ هخمی haxmi در بند ۵ از هات ۳۴؛ هَچینو haĉinâ در بند ۱۲ از هات ۴۳؛ هچمنا haĉâ-mnâ در بند ۱۰ از هات ۴۴؛ هچَیتی haĉaitî در بند ۴ از هات ۴۸، همچنین است در بسیاری از بندهای دیگر.

۲ – شادمان = فرَئورت fraorat یادداشت ۸ بند ۵ هات ۳۰

۳ – بجای «پسر زرتشت» در متن زرتهوشتری zarathustri آمده، صفت است یعنی زرتشتریان یا کسی که بزرتشت پیوسته و از پشت زرتشت است. ناگزیر از آن یکی از پسران پیغمبر زرتشت اراده شده است. شاید ایسَت واستر Isat̰.vâstra باشد که بزرگترین پسر پیغمبر است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۸ با دو برادر دیگرش اروتدنر (Urvatat̰.nara) و خورشید چهر Hvarə.ĉithra یکجا یاد شده اند.

در پارهٔ ۲ از یسنا ۲۳ و در پارهٔ ۵ از یسنا ۲۶ از ایست واستر با خود زرتشت سپیتمان و کی گشتاسب نام برده شده: Isat̰.vâstrahe.zarathustrôis و این یاد آور بند ۲ از هات ۵۳ میباشد که پیغمبر از یاوران بزرگ دین خود یاد میکند. در این بند پس از زرتهوشتری نام خاندان پیغمبر که سپیتمان باشد نیز آمده، چنانکه در بند آینده پیغمبر دختر خود را هم چنین نامیده است.

۴ – کلمه‌ای که «بیارایند» شده بجای میباشد، صفت است از دا dâ دهنده، بخشنده، ازمصدر dâ دادن، بخشیدن. ازهمین مصدر است ددات dadât̰ که درپایان این بند بجای آن «فرو فرستاده» آوردیم.

۵ – از برای راه = پتھه path و صفت راست = اِرِزو ərəzu یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۱ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ همان هات نگاه کنید.

۶ – نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۴

سومین بند

۱ – تِمچاتو tə̄mĉâ.tû: از ضمیر ta در تأنیث تا tâ یعنی «این»؛ چا ĉâ بجای واو عطف «و»؛ tû جزئی است که از پی نخستین کلمه یا نخستین جمله درآید: نخست از برای افادهٔ معنی خواهش وامر، چنانکه دربند ۱۰ ازهات ۴۳ وجز آن، دوم از برای نمودن اهمیت تَه ta (این) وبسوی آن توجه کشیدن، چنانکه در همین بند ۳ از هات ۵۳. همچنین تو tû ضمیر است بمعنی تو. نگاه کنید به:
Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 654

۲ – از پشت هچسپ یا هچتاسپی و هچتاسپیان = هَئچت اسپان Haêĉat̰.aspân (در تأنیث هئچت اسپانا ... Haêĉat̰.aspânâ) صفت است از هئچت اسپ Haêĉat̰.aspa نام چهارمین نیای پیغمبر زرتشت است، نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ۴۶

۳ – از خاندان سپیتمان = سپیتامَ spitâma در تأنیث سپیتامی spitâmî نام خاندان پیغمبر است، نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ۴۶

۴ – جوانتر: بجای آن یزیوی yezivî آمده، این صفت است، بهیئت تأنیث از کلمهٔ یَزو yazu که دربند ۸ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم، درآنجا با کلمهٔ پئواورویم Paourvîm (= نخستین) بمعنی پسین گرفتیم. در گشتاسب یشت پارهٔ ۲۶ یَزوم پوثرم yazûm. puthrəm باید بمعنی جوانتر پسر باشد. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ هات ۳۱

۵ – دختر = دوگِدَر dugədar، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ هات ۴۵

۶ – بجای آزموده پَئیتیاستی paityâsti آمده، در

یسنا ۳ (هفت هات) بارهٔ ۹ پئیتیاستر [illegible] paityâstar و در پارهٔ ۲ از یازدهمین کردهٔ ویسپرد پئیتیاستیه [illegible] paityâstayaê. بنیاد کلمه باید مصدر [illegible] dâ (دادن) باشد با جزء پئیتی و آ [illegible] â، نگاه کنید به: Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 841 و به: Baunack, studien I s. 356

در گزارش پهلوی ویسپرد و یسنا ۳ در هر دو پاره که یاد کردیم پتیرشن [illegible] patirišn (پذیرش) شده و چند تن از دانشمندان نیز پئیتیاستی را در بند ۳ از هات ۵۳ بمعنی پذیرنده گرفته اند. برخی از آنان بنیاد کلمه را مصدر اَه [illegible] ah (بودن، هستن) با جزء پئیتی [illegible] paiti دانسته اند.

بارتولومه و در پیروی از او چند تن از دانشمندان این کلمه ها را بمعنی تکرار و مهارتی که از تکرار بآن رسند، گرفته اند. باین معنی پئیتیاستر paityâstar در بارهٔ ۹ از یسنا ۳ کسی است آزموده و آموزش دینی از بر کرده و نیک بیاد سپرده و در آن زبردست و استادگردیده؛ پئیتیاستی paityâsti در بند ۳ از هات ۵۳ اسمی است که چون صفت بکار رفته است.

۷ - پیوند، پیوستگی، انبازی = [illegible] sar (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۱ هات ۳۱) در گزارش پهلوی همین بند از هات ۵۳ سرداریه [illegible] (سرداری) شده. تاگزیر سر sar مشتبه شده باکلمهٔ سارَ [illegible] sâra و سرنگه (سره) [illegible] sarañh که درفارسی سر ونیز سار گوییم چون سبکسار، باد سار، نگونسار، گاو سار (گرز گاو سر)، کوهسار، شاخسار و جز آن.

۸ - خرد = خرتهوَ [illegible] xrathwa (= خرتو [illegible] xratu)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۷ هات ۳۱

۹ - پندپرسیدن، اندرزخواستن، مشورت کردن [illegible] = هام فرس [illegible] ham·fras، یادداشت ۱۲ بند ٦ هات ۳۳

۱۰- باکتر = سپنیشتَ [illegible] spānista، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳

۱۱- پارسایی = آرمئیتی [illegible] ârmaiti، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲

۱۲- در متن آمده [illegible]. درست این است که دو کلمه باشد ازهم جدا: هودانو [illegible] hu.dânû صفت است بهیئت تأنیث، در تذکیر هودانو [illegible] hu·dânu یعنی نیک اندیش؛ وَرِشوا varəshvâ [illegible] صیغهٔ امر است از مصدر وَرِز [illegible] varəz ورزیدن، ساختن، بجای آوردن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

چهارمین بند

۱ - [illegible]: از کلمهٔ وِ [illegible] vē (از ضمیر وَ [illegible] va) در اینجا معنی «شما» برنمیآید، آنچنانکه در بند آینده بهمین معنی است. این ضمیر در این بند ٤ از هات ۵۳ باین هیئت چنانکه در یسنا ۵۸ پارهٔ ٤ و در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۷۱ بهیئت وُ [illegible] vô، چون جزئی بکار رفته که معنی بردار نیست. نگاه کنید به:

Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 1418

۲ - دلگرمی = سپرد [illegible] spərəd غیرت، شوق، نگاه کنید به:

Altiran. wörterb. von Bartholomae S.1623

۳ - در متن آمده: [illegible]. با چندین نسخه بدل، باید چنین باشد [illegible]. [illegible] از واژهٔ سپرد spərəd که در شمارهٔ پیش گذشت و از مصدر وَر [illegible] var (گروانیدن، بدین درآوردن) با جزء نی [illegible] nî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ۳۰

۴ - پدر = فِذر [illegible] fədhr، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱

۵ - خوشنود کردن ([illegible]) از مصدر وید [illegible] vid، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ١٥.

٦ - شوهر = پئیتی paiti، یادداشت ٤ بند ٩ هات ٤٤.

٧ - دربارهٔ برزیگر = واستر یه vâstrya ؛ آزاده = خوئتو xᵛaêtu بگفتار پیشه وران نگاه کنید.

٨ - پاکدین یا پیرو دین راستین (اش) زرتشتی = اَشَوَن ashavan (اشاون) در تأنیث اشاونی ashâunî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٨ از بند ٤ هات ٣٠

٩ - بجای بهره هنگهوش hanhuš آمده، در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ٣٨ نیز بآن برمیخوریم. در گزارش پهلوی سیریه sirih (سیری)، چنانکه از خود جمله بر میآید این کلمه بمعنی سود و بخشایش و بهرهٔ مینوی بکار رفته است.

١٠ - باشکوه یا درخشان = خونونت xᵛânvant، یادداشت ٣ بند ٢ هات ٣٢.

١١ - ... بجای نقطه‌ها ، با نسخه بدلهای فراوان، آنچنان بدست نسخه نویسان خراب شده که چاره پذیر نیست.

١٢ - همارهٔ جاودان = در شمارهٔ ٦ از بند ١ همین هات گذشت.

پنجمین بند

١ - سخن = ساخون sâxᵛan، یادداشت ١ بند ٤ هات ٢٩.

٢ - کنیزک = کئنیا kainyâ، همین یکبار در گاتها آمده، در بخشهای دیگر اوستا باین کلمه و کلمهٔ کئینی kainî و کئینین kainîn بسیار بر میخوریم چنانکه در پاره های ٩ - ١٥ از فرگرد پانزدهم وندیداد و در بسیاری از جاهای دیگر، در پهلوی کنیک و کنیچک و در فارسی کنیز و کنیزک گوییم. در اوستا کنیزک دختری

است که هنوز شوهر نگرفته، همچنین است در فارسی. کنیز بمعنی خدمتکار، نو است، درست مانند کلمهٔ mädchen در زبان آلمانی. در اوستا کئینیکا kainikâ نیز آمده چنانکه در یسنا ٢٣ پارهٔ ٣ و یسنا ٦٨ پارهٔ ١٢، صفت اَن او پَئت an. upaêta که در پارهٔ ٣٩ رام یشت و در پارهٔ ٥٥ ارت یشت از برای کئینین Kainîn آورده شده، یعنی بشوهر نرسیده، هنوز دست مرد بدو نرسیده، هنوز از برای شوهر گزیدن نا رسا یا دوشیزه؛ بهمین معنی است صفت اَن او پَیت an. upayata (در تأنیث اَن او پَیتا an.upayatâ) که در پارهٔ ١٠ از چهاردهمین فرگرد وندیداد آمده؛ صفت وَذریَه vadhrya در پارهٔ ٨٧ آبان یشت یعنی هنوز نارس از برای شوهر برگزیدن و جفت گرفتن.

٣ - بشوی رفتن، شوهر گرفتن، جفت برگزیدن ( ) = وَز vaz، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٢ از بند ٤ هات ٤٦.

٤ - شما ( ) از خشمَ xshma در اینجا تثنیه آورده شده از آن پوروچیست و جاماسب اراده شده.

٥ - بند دهنده، اندرزگوی = وَدِمنَ vadəmna

٦ - آن = ای î همچنین در بند آینده؛ ایش îš در بند ٨ و بند ٩ همین هات ضمیر اشاره است. نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٨ هات ٢٨.

٧ - بیاد سپردن: در متن آمده mâ̄nčâ. i. mazdazdûm، ماز maz افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود؛ ای î همان ضمیر اشاره است که در یادداشت پیش گذشت؛ مِن mân از مصدر مَن man (اندیشیدن، پنداشتن) در آمده است؛ دَزدوم dazdûm از مصدر دا dâ (دادن). مصدری که از این دو کلمه ساخته شده:

مند mand (= من + دا man + dâ)
یعنی یاد دادن، یاد سپردن، بمنش نشاندن، بخاطر سپردن. در بند ٤ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ آن بند. مزدا
که در بند ۱ از هات ٤٥ آمده و در یسنا ۹ پارهٔ ۲۶ مازدا mazdi
آورده شده، درست مانند مصدر مند mand آمیزش یافته و لفظ mazdâ
مرادف آن است بمعنی یاد سپردن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ٤٥ و بکلمهٔ منداییدیائی mandâidyâi در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥ هات ۳۱ و یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ هات ٤٤ نیز نگاه کنید.

۸ ـ دریافتن ( ) = وید vid دریافتن شناختن، دانستن، آموختن. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۲۸.

۹ ـ نهاد ( ) = دَئنا daênâ دراینجا جمع آمده، ناگزیر بمعنی دین نیست، بلکه بمعنی نهاد و منش و روان و دل و ضمیر و وجدان است.

۱۰ـ کوشش ( ) = اَبی یَستی abi-yas-ti از مصدر یَت yat با جزء آئیبی aibi، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۸.

۱۱ـ زندگی = آهو ahu (یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸)، درانجام بند ۱ از هات ٤۳ نیز به «زندگی منش نیك» برخوردیم جز اینکه در آنجا بجای آهو واژهٔ گیه gaya آمده که نیز بمعنی زندگی است. در اینجا همچنان در آن بند زندگی در خور نیك منشان یا زندگی جاودانی دیگر سرای مراد است.

۱۲ـ بجای «یکی بسر دیگری» : بکلمهٔ اَنیَه anya یعنی دیگر، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳٤ نگاه کنید.

۱۳ـ برتری جستن ( ) = وَن van، یادداشت ۸ بند ٤ هات ۳۱.

۱۴ـ بجای مزد خوب هوشَن hu-shāna آمده از هو hu (خوب) و از شَن shāna، از مصدر هَن han که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ هات ۳۲ گفتیم بمعنی بچیزی ارزانی شدن، بچیزی سزاوار گردیدن است و بسا با کلمهٔ مزد یکجا آمده است چنانکه در بندهای ۱۸ـ۱۹ از هات ٤٤، هوشَن یعنی (مزد) بخوبی ارزانی شده یا سود نیك و شایسته.

ششمین بند

۱ـ بدرستی = هَئیثیَه haithya، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۳۰.

۲ ـ چنین = ایثا ithâ از قیود است. اینچنین، آنچنان، اینگونه، همچنین، در بند ۱ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ٤٥ نیز بآن برخوردیم.

۳ ـ مرد = نر nar؛ زن = جَنی gəni، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ٤٦.

۴ ـ گشایش = فرائیدی frâidî از مصدر فراد frâd، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ هات ٤٤ نگاه کنید.

۵ ـ بجای پیرو = راتِهم râthəma، یادداشت ۱۰ بند ۱۷ هات ٤٤.

٦ ـ نگریستن، پاسداشتن ( ) = سپَس spas، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ٤٤.

۷ ـ بجای «خود او» در متن تَنو tanû (= تن) آمده، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ گفتیم که این کلمه گذشته از معنی تن و پیکر، در گاتها بمعنی خویشتن هم بکار رفته است یا شخص

۸ ـ بجای نقطه ها در متن آمده :

هوئیش. پیتها. کلمهٔ آیسه âyesê درو‌جو. آیسه. هوئیش. پیتها. کلمهٔ آیسه âyesê را در شمارهٔ آینده یاد خواهیم کرد؛ دروجو druj̄ô (= دروغ) که در دومین شعر این بند نیز آمده، تکرار آن در شعر سومی در وزن شعر زیادتی است، نا گزیر افزوده شده است. همچنین دو کلمهٔ دیگر: هوئیش. پیتها hōiš.pithâ نیز افزوده شده، هر دو در وزن شعر زیادتی است، باید برداشته شود. گذشته از این هر دو کلمه خراب‌شده ومعنی‌ای از آنها بر نمیآید.

۹ ـ برگرفتن، برداشتن، دورکردن (آیسه âyesê) از مصدر یاس yâs (خواستن، آرزو کردن، خواهش کردن) در اینجا با جزء آ â و پرا parâ بمعنی بدر کردن، دور کردن، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸.

۱۰ـ افسوس برنده، وای‌گو، ناله برآورنده، دریغ گوینده = ویوبرت vayū.barət، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۲۰ هات ۳۱

۱۱ـ خورش بد = دوش خورتهه dus.xᵛarətha یادداشت ۹ بند ۲۰ هات ۳۱.

۱۲ـ رامش = خواثر xᵛâthra، ازاین کلمه بخشایش ورامش فردوس یا خود بهشت اراده شده. نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ هات ۳۱

۱۳ـ برگشتن ( ) = نس nas بمعنی برگشتن واز دست رفتن وآسیب یافتن و بدر رفتن ودگرگون شدن است. نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ هات ۳۲.

۱۴ـ آیین آزار، خوار کنندهٔ آیین راستین = دجیت ارت dəjīt.arəta، در بند ۹ از همین هات نیز آمده و در فرگرد پنجم وندیداد بارهٔ ٤ جیت اش jīt.asha همین کلمه است که بمعنی آیین آزار یا براندازندهٔ دستور ونهاد وداد است.

۱۵ـ اینگونه، اینچنین، از اینرو = آنائیش آ anâiš.â از قیود است، در آغاز بند ۸ همین هات نیز آمده و در سربند ۱۵ از هات ۳۲ هم بآن برخوردیم.

۱٦ـ مینوی = مَنَهیَه manahya صفت است از کلمهٔ منَنگه manaṅh (منش)، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید. منهیَه در پارهٔ ۲ از یسنا ٤۰ (هفت هات) و در پارهٔ ۳ از یسنا ۷۱ نیز آمده بمعنی مینوی یا معنوی و روحانی است در برابر جهانی یا مادی و جسمانی.

۱۷ـ تباه کردن ( ) = مَرنج marəṇc، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ هات ٤٦.

هفتمین بند

۱ ـ مزد = میژد mīžda، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳٤.

۲ ـ آیین مغ = مَگ maga، بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات۲۹ نگاه‌کنید.

۳ ـ تا چند = یوت yavat، در بند٤ از هات ۲۸ و در بند ۹ ازهات ۳٤ و در بند ۹ ازهات ٤۳ و در بند ۱۱ ازهات ۵۰ نیزبآن برخوردیم.

۴ ـ کوشش یا غیرت و همت = آزو âzu، یادداشت ۹ بند ٦ هات ۳۳.

۵ ـ بجای «دلداده تر» زرزد یشت zarazdišta (zrazdišta) معتقدتر. نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ هات ۳۱ وبیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ هات ٤۳.

٦ ـ بُن = بون būna، در پارهٔ ۵۱ زامیاد یشت دوبار آمده و در پاره‌های ٤۲ و ٤۷ از نوزدهمین فرگرد وندیداد نیزبآن برمیخوریم؛ در پهلوی بون و در فارسی بُن.

۷ ـ کلمه‌ای که بجای «ریشه» آوردیم: . در فرگرد هشتم وندیداد در پاره‌های ۸ و ۹ هختی . haxti آمده و در گزارش پهلوی (=زند) همین کلمه و خط اوستایی هختی haxti تکرار شده است همچنین در فرگرد نهم وندیداد در پارهٔ ۲۹ باین کلمه برمیخوریم و در گزارش پهلوی هخت haxt شده است. در یک نسخهٔ خطی از برای توضیح کلمهٔ پهلوی آن، بفارسی افزوده شده «شرمگاه»، هختی باید پارهٔ زیرین ران باشد یا کمرگاه. در بند ۷ از هات ۳۰، چنانکه از خود جمله پیداست، از هختی و بون būna بن و ریشه یا بن و بُنت اراده شده است، باشد هم که رگ و خون، خون و گوشت، رگ و پی، مغز و خون و جز آن مراد باشد. دانشمندان مغربی هم در گزارش این بند مفهوم همین واژه‌ها را در زبانهای خود از برای این دو کلمه برگزیده اند.

۸ ـ آنجا، کجا = یثرا . yathrā، یادداشت ۱۰ بند ۹ هات ۳۰

۹ ـ روان: بجای آن مینیو . mainyu آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ هات ۳۰.

۱۰ـ برکنار = پرا . parā از قیود است یعنی دور، در سر یکبسته از واژه‌های فارسی بجامانده چون پراکندن و جز آن.

۱۱ـ نگون، پایین، زیر، فرود = اَئورا . aorā، در بخشهای دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۶۲ و فروردین یشت پارهٔ ۱۴۷

۱۲ـ دو تا گشته یا خم شده (.) = مرئوچنت . mraočant همین یکبار در اوستا آمده است.

۱۳ـ نابود شدن (. .): از مصدر نَس . nas که در یادداشت شمارهٔ ۱۳ بند پیش گذشت، در اینجا با جزء اَ . a و پرا . parā

۱۴ـ هلیدن، هشتن، رها کردن (.) = وی زا

. vi.zā، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۳۴.

۱۵ـ بانگ دریغ، وای = ویوئی . vyōi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ و بشمارهٔ ۱۰ از بند ٦ همین هات.

۱٦ـ انجام، پایان، فرجام = اَپم . apām، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ٤ هات ۳۰.

۱۷ـ گفتار، سخن = وَچ . vac، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸.

هشتمین بند

۱ ـ آنائیش آ . anāis-ā، در یادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ٦ گذشت.

۲ ـ بدکردار = دوژ وَرِشنَنگه . duž.varəshnaṅh از مصدر وَرِز . varəz (ورزیدن) که در یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۳ همین هات گذشت و دوژ = دُش (بد و زشت)، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۳ ـ فریفته = دَفشنیَه . dafshnya، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۰

۴ ـ بآسیب رها شده = زَخیَه . zahya صفت است یعنی رها شده و ترک گردیده از مصدر زَه . zah که با جزء فرا . در پاره ۷ از یسنا ٦۰ نیز آمده.

۵ ـ همه = ویسپَ . vîspa

٦ ـ خروش برآوردن، خروشیدن (.) = خرَئوس (= خروس . xrus) xraos در اینجا با جزء اُوپ . upa آمده، در پهلوی خروسینیتن xrôsênîtan، در فرگرد ۲۱ وندیداد پارهٔ ۱۷ با جزء پا . pâ: پَخروشت paxrusta . اسم مفعول است یعنی بخروش رانده شده؛ در آفرینگان گهنبار پارهٔ ۱۳ با جزء فرا . frâ آمده یعنی فرا خروشیدن. همین واژهٔ اوستایی خرَئوس xraos میباشد که در فارسی خروس شده، مرغی که از برای

خروشیدن و بانگ زدن چنین نامیده شده است.

برگشتن سین اوستا بشین در فارسی مثال بسیار دارد چون سرسك sraska در فارسی سرشك؛ آرسك araska در فارسی رشك؛ سکند skand در فارسی شکستن وجز آن.

خروس که در سپیده دم بانگ زند و مردم را از برای ستایش کردگار و کار همی خواند در مزدیسنا مقدس است. هنوز زرتشتیان خوردن گوشت خروسی را که بانگ زند، روا نمیدارند. در اوستا این مرغ پرودرش paro.dars نامیده شده، چنانکه در پاره ۱۱ از هجدهمین فرگرد وندیداد آمده، مردمان بد زبان پرودرش را کهرکتاس kahrkatâs خوانند، در لهجهٔ گیلکی بانگ ماکیان را کرکتاس گویند. در نخستین جلد یشتها، گزارش نگارنده، از خروس سخن داشتیم، نگاه کنید بصفحهٔ ۵۲۰–۵۲۱ آن نامه و بگفتار «خروس» در بخش نخست فرهنگ ایران باستان ص ۳۱۰ – ۳۲۸.

۷ – خوب شهریار، پادشاه نیك = هوخشثر hu.xshathra، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۸ – شکست = جنرا jānərā از مصدر جن jan زدن، برانداختن، شکستن، کشتن. یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱۴ هات ۳۲

۹ – گزند = خرونرا xrūnərā زخم، ریش، یادداشت شمارهٔ ۱۳ بند ۵ هات ٤٦.

۱۰– رامش = رامن râman، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۰ هات ۲۹

۱۱– ده = ویس vis، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۱٦ هات ۳۱.

۱۲– شاد = شیا syâ، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۸ هات ۵۱

۱۳– زود = مشو moshu زود، تند، تیز، چست، چابك. در آبان یشت پاره های ٦۳ و ٦۵ و ۹۸ و در فروردین یشت پارهٔ ۱٤٦ وجز آن نیز باین واژه بر میخوریم، در گزارش پهلوی tez = تیز

۱۴– بزرگتر = مزیشت mazista مهست، مهتر (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ هات ۲۹) از «آن کسی که بزرگتر است» مزدا اهورا اراده شده است.

۱۵– بند = درزا dərəzâ؛ درزون dərəzvan که در پارهٔ ۲ سروش یشت هادخت آمده، صفت است یعنی بسته، بند شده یا زنجیر شده، در یسنا ۱۰ پارهٔ ۱۷ نیز بواژهٔ درزا dərəzâ بر میخوریم از مصدر درز darəz که بمعنی بستن است، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۵ هات ٤٤ نگاه کنید.

۱٦– مرگ = مرتیو mərəthyu، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۱ هات ٤٦.

۱۷– رنج = دوفشنکه dvafshanh. در گزارش پهلوی این واژه با واژهٔ دفشنیه dafshnya که در نخستین شعر این بند آمده (یادداشت شمارهٔ ۳) هر دو از یك بنیاد پنداشته شده، به فریفتن گردانیده شده است. همچنان در چندین واژهٔ دیگر همین بند اینگونه اشتباه در گزارش پهلوی روی داده و مایهٔ اشتباه چند تن از دانشمندان شده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱٤ هات ٤٤.

۱۸– کشیدن ( ) = آر ar، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳ هات ۳۱.

نهمین بند

۱ – بدکیش یا زشت باور = دوژورن duž.varəna از مصدر ور var باور کردن، گرویدن. بیادداشتهای شمارهٔ ۷ از بند ۲ و شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ نگاه کنید.

۲ – تباهی یا گندیدگی و فساد = وَیشنکه vaêshanh در گزارش پهلوی ویشیشن vêsisn شده، در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۳۵ نیز آمده در گزارش پهلوی آن پاره بیشومند besômand

شده و در توضیح افزوده گردیده آخوی در نسند axvi ، در گزارش پهلوی این پاره کلمهٔ وِیشنگه با کلمهٔ دَرتمند dartômand (ستیزه، دشمنی) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از chvaêshahih - بند ٦ هات ٢٨ سخن داشتیم ، مشتبه شده است اما توضیحی که بآن داده شده:
اَخویِ (= اَخوان axvân) درنسند یعنی «جایگاه و سرای و جهان بردرد» مقصود را میرساند.

از کلمهٔ وِیشنگه vaêshaih در بند ۹ از هات ٥٣ جایگاه دوزخی گذیده و تباه اراده شده است.

۳ - بجای «سزد» ( ) = رائیه - rāth یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۷ هات ٤٤.

۴ - آرزومند = آئِشَس aêshasa صفت است یعنی جوینده ، خواستار ، ازمصدر ایش ish ، یادداشت شمارهٔ ۱۲ بند ٤ هات ۲۸

۵ - ارجمند: در متن ، با نسخه بدلهای بسیار ، ازآنهاست . و این درست است: اَرجی araji صفت است از مصدر اَرج araj ارزیدن ، ارزش داشتن. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۰ هات ٥٠ .

٦ - بجای «خوارکردن» نَرپیش narapis آمده بمعنی کاست و کاهش است ، اسمی است که چون فعل بکار رفته بمعنی خوار کردن و از پایه کاستن ، از مصدر نَرفس narafs کاستن ، کاهیدن. یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ هات ٤٤ نگاه کنید.

۷ - پست شمرندهٔ آیین یا آیین آزار = دِجیت اَرِتَ dažit arata در یادداشت شمارهٔ ۱٤ از بند ٦ همین هات گذشت.

۸ - بکیفر ارزانی = پِشو تنو pashô.tanû صفت است ، در گاتها همین یکبار آمده اما در جاهای دیگر اوستا بسیار بآن بر میخوردیم

چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۹۷ و در چهارمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲۰ وجز آن، پِشو از مصدر پر par که بمعنی بسزا رسانیدن و کیفردادن و پادافراه دادن ومحکوم کردن است ، در آمده است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۳ هات٤٤). تنو tanû همان است که درفارسی تن گوییم. پشو تنو یعنی تن بسزا ارزانی یا تن محکوم. درگزارش پهلوی ، این کلمه تناپوهر tanâpuhr شده و در توضیح افزوده گردیده: مرگ ارزان یعنی بمرگ ارزانی ، درخورِ مرگ. واژهٔ تنافور (= تناپوهر) در فرهنگهای فارسی نیز یاد شده و بمعنی «مقداری از گناهان» گرفته شده است . در اوستا بواژهٔ پشوسارَ pashô.sâra نیز برمیخوریم چنانکه دریسنا ۱۱ پارهٔ ۳ و بهرام یشت پارهٔ ٤٦ یعنی سر بسزا ارزانی. از برای کلمه های دیگر از همین بنیاد و بهمین معنی چون پرتو تنو paratô-tanû، تنو پرِتهِ tanu.paratha نیز درگزارش پهلوی تناپوهر آمده است. پشوتنو pashô.tanû نیز در اوستا نام کسی است. در گشتاسب یشت پارهٔ ٤ از زبان پیغمبر زرتشت به کی گشتاسب ، درود و آفرین خوانده شده: «بی ناخوشی و بی مرگ باش چون پشوتن». این پشوتنو پسر کی گشتاسب و برادر اسفندیار است و در فارسی پشوتن گوییم. معنی لفظی این نام همان است که یاد کردیم. در فرهنك انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق شگفت آمیزی یاد شده: «پشوتن برادر اسفندیار ، پسر گشتاسب ، معنی ترکیبی آن معلوم است یعنی تن خود را بشوی»!

۹ - داور = آهورَ ahura و درستکردار = آشَوَن ashavan آمده، دربند ۱۰ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ٤٦ نیز این دو کلمه باهم آورده شده ، مراد داوری است که از روی آش asha دین راستین و نهاد درست داوری کند. نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۸ از بند ٤ و شمارهٔ ٥ از بند ۹ هات ۳۰.

۱۰ - زندگی = جیاتو jyâtu ، یادداشت ۱۱ بند ٤ هات ٤٦.

۱۱- آزادی = وَس ایتی [illegible] vasaiti از وَس [illegible] یعنی بکام و بدلخواه (یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۲۹ نگاه کنید) و از مصدر یا [illegible] ya که بمعنی رفتن است. با ya در پارهٔ ۵۷ بهرام یشت باجزء اَپ [illegible] apa آمده ([illegible]) بمعنی بدر رفتن؛ در پارهٔ ۳۲ تیر یشت باجزء اوپ [illegible] upa آمده ([illegible]) بمعنی بگردش در آمدن، جنبیدن. از همین بنیاد و بهمین معنی است وَس یائیتی [illegible] vasōyāiti که در یسنا ۱۲ پارهٔ ۳ آمده است. بنابراین وَس ایتی vasaiti یعنی بدلخواه رفتن و شدن، بخواهش خویش رفتار کردن، بکام و آرزوی خود گردیدن یا آزاد.

۱۲- ربودن ([illegible]) = [illegible] ham-mith، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ٤ هات ٤٦.

۱۳- توانایی = خشتهر [illegible] xshathra شهریاری.

۱۴- درویش، بینوا = دریگو [illegible] drigu، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ٥ هات ۳٤.

۱۵- راست زندگی‌کننده = اِرِزِجی [illegible] ərəzəjī، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ٥ هات ۲۹.

۱٦- بهتر = وَهیَنگه [illegible] vahyanh، یادداشت شمارهٔ ٥ بند ۳ هات ۳۰.

۱۷- بخشودن ([illegible]) = دا [illegible] dā دادن، بخشیدن. بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ هات ۲۸ نگاه کنید.

پایان یادداشتهای پنج گاتها

برلین ۳ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی

برابر با ۱۲ آبان ماه ۱۳۱٦ خورشیدی

گفتار

در بارهٔ برخی از نامها که در گاتها آمده است

اوسیج

اوسیج [Avestan] Usij، نامی است که به پیشوایان کیش دیو یسنا داده شده است. در گاتها (اُشتود) یسنا ٤٤ بند ٢٠ از او یاد شده و جز همین یکبار در هیچ جای دیگر اوستا از او نامی نیست، و در گزارش پهلوی (زند) همان واژه بکار رفته است.

اوسیج در یسنا ٤٤ بند ٢٠ با کرپن [Avestan] karapan که آنهم نام گروهی از پیشوایان دیو یسناست و با کوی [Avestan] kavi که نام دسته ای از فرمانگزاران و شهریاران دیو یسناست، یکجا یاد گردیده، اینچنین: آیا دیو ها (پروردگاران آریایی) را باید از خداوندگاران نیك شمرد، آنانی که روا میدارند، کرپنها و اوسیجها همچنانکه کویها، جانداران را قربانی کنند؛ بجای اینکه آنها را از برای کشت و ورز بپرورانند.[1]

پیداست که زرتشت در اینجا مخالف آیینی است که کشتن جانداران را چون گاو و گوسفند از برای خشنودی خدایان روا میدارد و پیشوایان چنین آیینی را نکوهیده است.

از اینکه گروهی از پیشوایان کیش ایران پیش از برانگیخته شدن زرتشت، اوسیج خوانده میشدند، شبهه ای نیست زیرا در دین هندوان، برادران آریایی ایرانیان، گروهی از پیشوایان چنین خوانده شده اند. در ریگ ودا، کهترین بخش ودا Veda چندین بار باو بر میخوریم که در هنگام بر گزار کردن مراسم دینی یاد گردیده است.[2]

---

۱ ـ نگاه کنید بگاتها بخش نخست ص ۸۸

۲ ـ Der Rig-Veda Von K. F. Geldner, Harvard University Press 1951 Vol. I p. 77 Anmerkung 2 ab.

چنانکه میدانیم در دین یکتا پرستی زرتشت گروهی از خدایان که نزد ایرانیان پرستیده میشدند، از دیوان نابکار بشمار رفته اند، ناگزیر پیشوایان دینی آن پروردگاران، نزد پیغمبر ایران از دشمنان و بدخواهان آیین نو بشمار آمده‌اند، از آنانند اوسیجها. در چیتکیهای زاد سپرم در فصل ١٥ در پاره‌های ١ ـ ٢ گفته شده کرپنها و اوسیجها از دشمنان زرتشت و ویران کنندگان ایران بودند.

واژهٔ اوسیج از مصدر [Avestan] vas درآمده که بمعنی خواستن و آرزو داشتن وخواهشداشتن است، اوسیج لفظاً یعنی خواستار[1]

کَرَپَن

کرپن [Avestan] karapan در گاتها نامی است که بگروه پیشوایان دیو یسنا و دشمنان مزدیسنا داده شده است، گفتیم اوسیج یکبار در گاتها یاد شده، اما کرپن چندین بار در سرود های گاتها آمده است: در یسنا ٣٢ (اهونودگات) بند ١٢ با گرهم [Avestan] Grāhma (Gərāhma) یکجا آمده و در بند ١٥ از همان هات یسنا با کوی ها ([Avestan] kavi) با هم یاد شده‌اند؛ در یسنا ٤٤ (اُشتودگات) بند ٢ کرپن و اوسیج و کوی باهم آمده اند؛ در یسنا ٤٦ (اشتودگات) بند ١١ کرپنها با کویها یاد گردیده اند؛ در یسنا ٤٨ (سپنتمدگات) بند ١٠ کرپنها تنها یاد گردیده اند؛ در یسنا ٥١ (وهوخشترگات) بند ١٤ باز کرپنها تنها آمده اند. در سرود های گاتها، پیغمبر ایران ازین پیشوایان دیو یسنا که مردم‌را بستایش گروه دیوان یا پروردگاران

---

۱ ـ نگاه کنید بیادداشتهای گاتها (بخش دوم) ص ٣٤ شمارهٔ ١٢.
در بارهٔ اوسیج بکتابهای زیر نگاه کنید:

Haug Essays P. 289 ; A Dictionary of the Gâthic Language vol. III by Lawrence N. Mills, Leipsic 1902 p. 95 ; Bartholomae, Altiran. Wörterbuch Sp. 406 ; The Divine songs of zarathushtra by. I. J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 531.

آریایی رهنمون اند دانسته است و اینان را دشمن آیین یکتا پرستی خود دانسته و از اهورامزدا خواستار است که پیروان دین راستین را از آسیب این گمراه کنندگان بر کنار داراد .

از سرودهای گاتها که بگذریم ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بواژه کرپن بر میخوریم چنانك در یسنا « هات ۹ پارهٔ ۱۸ ، هرمزدیشت پارهٔ ۱۹ ، خردادیشت پارهٔ ۷ ، آبان یشت پارهٔ ۱۳ ، مهر یشت پارهٔ ۳٤ ، فروردین یشت پارهٔ ۱۳۵ و جز اینها . در همه اینها ، کرپنها با دیوان و جادوان و پریان و راهزنان و گمراه کنندگان و درندگان (گرگها) و ستمکاران و آسیب آورندگان و دشمنان و کویها یاد شده ، آنان ، بدخواهان مردم و ستیزندگان بدین و آیین مزدیسنا خوانده شده‌اند .

در گزارش پهلوی اوستا ، کرپن به کرپ [illegible] karap گردانیده شده و درجمع کرپان [illegible] ۱۳ و در توضیح افزوده شده « کر » [illegible] kar یعنی کسی که از آیین مزدیسنا چیزی نمی‌شنود و گوش شنوا ندارد چنانکه واژهٔ کوی kavi که بسا در اوستا با کرپن یاد گردیده ، در پهلوی به کیك [illegible] kik (kayak) گردانیده شده و در توضیح آمده کور ([illegible]) یعنی کسی که از برای آیین زرتشتی دیدگان بینا ندارد . در نوشته های دینی پهلوی از کرپنها و کویها بمفهوم دشمنان دین راستین زرتشتی و گروهی از کران و کوران که یارای شنیدن و دیدن راستی ندارند و چیزی از مزدیسنا در نمی‌یابند » اراده شده است ، زیرا پس از گذشتن چندی از پیدایش مزدیسنا و رواج آیین نو ، دیگر کسی بریشهٔ این واژه نیندیشید که اینان در پارینه از پیشوایان و شهریاران کیش پیش از زرتشت بودند واز سران مینوی و جهانی (روحانی و مادی) دیویسنا بشمار میرفتند [1]

کرپن که گفتیم پیشوای دینی پیش از روزگار زرتشت است لفظاً باید بمعنی

---

۱ ـ نگاه کنید به دینکرد بخش ۷ فصل ۱۱ پارهٔ ۹ ؛ بخش ۸ فصل ۳۵ پارهٔ ۱۳ ؛ زند بهمن یشت فصل ۲ پارهٔ ۳ :

Sacred Books of The East , edited by Müller. Vol· V p. 195-6 ; Vol· XXXVII p. 111-112 ; Vol· XLVII p. 19-20 and zâd-sparam p. 143·

« کسی که مراسم دینی را بجای آورد » باشد ، شبهه نیست که واژهٔ سانسکریت کلپ kalpa که بمعنی مراسم و آداب دینی یا تشریفات مذهبی است (Ritus) با کرپن اوستایی از یك ریشه و بن است [1]

گرِهم

گرهم [illegible] ([illegible]) Grāhma سه بار در گاتها : یسنا ۳۲ (اهونود گات) بند ۱۲ و بند ۱۳ و بند ١٤ یاد گردیده است . در بند ۱۲ با کرپن [illegible] karapan و در بند ١٤ با کویها kavi آمده است . درین سه بند وخشور زرتشت کشتار گاو و گوسفند را که پیروان دیویسنا از برای خشنودی خدایان خود بجای میآورند ، سخت نکوهیده است . پیغمبر فرماید : گرهم و کرپن و پیروان آنان که با خروش شادمانی چارپایان را قربانی کنند ، از دروغپرستان هستند . گرهم درروز پسین بسزای کردار جهانی خویشتن رسد و بسرای منش بد (دوزخ) در آید ، آنگاه پشیمانی سودی ندهد . گرهَم و کویها از نابکارانی هستند که دیویسنان را بقربانی کردن چارپایان گمارند و بمستی برانگیزند .

جز همین سه بند از گاتها ، دیگر در هیچ جای اوستایی که امروزه دردست داریم بواژهٔ گرهم بر نمی‌خوریم . از همین سه بند گاتها بخوبی پیداست که گرهم در ردیف کرپنها و کویها از دشمنان دین زرتشتی ، و از بزرگان کیش دیویسناست ، خواه از گروه پیشوایان دینی و خواه از فرمانگزاران دیویسنان .

در گزارش پهلوی همان واژهٔ گرهم به گرِهمَك [illegible] grahmak گردانیده شده چنانك در بند ۱۲ از هات ۳۲ : اینان پاره ستانی را بدرستی برتری

---

۱ ـ نگاه کنید به :

Essays by Haug . London 1878 P. 289-90 ; Bartholomae, Altiran . Worterbuch sp· 454; The Divine Songs of Zarathushtra by.I. Taraporewala p. 290-1

نهند و کربانها بدروغ از برای خودخداوندگاری خواهند در بندهای ۱۲ و ۱۴ واژهٔ گرهمك در توضیح ، پارك [illegible] pārak (پاره=رشوه) دانسته شده است ، ریشه واژه گرهم شناخته نشده ، درنوشته های پهلوی درجایی یاد نگردیده است.[1]

بندو

بندو [illegible] bāndva دو بار در گاتها ، یسنا ۴۹ (سپنتمد گات) بند ۱ و بند ۲ از او نام برده شده و جز همین دو بند دیگر در هیچ جای اوستا از او نام و نشانی نیست و در هیچیك از نوشته های دینی پهلوی نیز بآن برنمیخوریم . دربن دو بند پیغمبر گوید : « دیر گاهی است که بندو Bāndva از بزرگترین دشمنان من است . اوست که مرا بازمیدارد ، رهنمون شدن مردم بدین راستین » ازین گفتار برمیآید که بندو باید نام کسی باشد ، کسی از بزرگان وسران دیویسنان که با زرتشت در ستیزه است و از دشمنان مزدیسنان بشمار آید ، بایداز همان کسانی باشد که بسا زرتشت در سرودهای خود از آنان گله مند است ، از همان پیروان آیین دروغین که پیغمبر در یسنا ۴۶ (اشتودگات) بند ۱ ، آنان را ازبزرگان و سرداران یا فرمانگزاران (ساستر [illegible] - sâstar) خواند .

برخی از دانشمندان بندو را نام یکی از همین رهبران دیو یسنا دانسته چنانك بارتولومه Bartholomae و میلز Mills و مولتون Moulton ودیگران ، و برخی دیگر این واژه را بمعنی ناخوش - تباهکار - نابود شدنی - بیماری و جز اینها گرفته اند

---

۱ ـ نگاه کنید به :

Commentar über Das Avesta von Spiegel Band II, Wien 1868 s. 266-7 ; Altira. Wörterb. Von Bartholomae sp. 530 ; Divine songs. by Taraporewala p. 290

نگاه کنید به متن پهلوی یسنا و ویسپرد :

Pahlavi yasna And Visperad Edited by Dhabhar, Bombay 1949; A Dictionary of the Gāthic Language Vol. III by Mills p. 181

چنانك یوستی Justi و اشپیگل Spiegel و دارمستتر Darmesteter و تاراپوروالا Taraporewala و دیگران .

ناگزیر این دستهٔ اخیر از اوستا دانها را ، خود گزارش پهلوی اوستا (= زند) باین معنی راهنمایی کرده است زیرا در گزارش بند ۱ از یسنا ۴۹ آمده [illegible] bêtûm zamân بتوم زمان (پایان زمان) و در گزارش بند ۲ بجای بندو آمده ویماریه [illegible] vîmârîh .

باید گفته شود خود واژهٔ بندو ، گزارندگان اوستا را در روزگار ساسانیان بچنین ترجمه کشانیده است : بن [illegible] baṇ یعنی ناخوش کردن ، تیره و تباه ساختن ، در یسنا ۳۰ بند ۶ بکار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به ویمارینیتن [illegible] vîmârenitan ، همچنین مصدر بند [illegible] baṇd در اوستا بهمین معنی است . بنت [illegible] bānta (صفت) اسم مفعول بن baṇ و بزد [illegible] (صفت) اسم مفعول بند baṇd میباشد . این هردو صفت در گزارش پهلوی به ویمار [illegible] vîmâr (= بیمار = ناخوش) گردانیده شده است[1]

کوی = کی

پیغمبر ایران چندین بار در سرود های خود واژهٔ کوی [illegible] kavî را بکار برده ، گاهی از آن شهریاری ، دشمن دین مزدیسنا اراده شده و گاهی عنوانی

---

۱ ـ نگاه کنید به :

Altiran. Wörterb. Von Bartholomae sp. 956; The Treasure of The Magi by J. H. Moulton, Oxford 1917 p. 16 ; Gāthās by K. E. Punegar (The Journal of The K. R. Cama Oriental Institute No. 12) Bombay 1928 p. 276. ; Sacred Books of the East Vol. XXXI p. 160-161 ; The Divine Songs of Zarath. by Taraporewala p. 694 .

است که از برای گشتاسب، دوست و پشتیبان دین مزدیسنا بکار برده است.

در اهونودگات، یسنا هات ۳۲ بند ۱۴ با گرهم Grəhma ودربند ۱۵ از همان هات باکرپن karapan آمده. دراشتودگات، یسنا هات ۴۴ بند ۲۰ با اوسیج Usij و کرپن یکجا یادگردیده است؛ باز در اشتودگات هات ۴۶ بند ۱۱ باکرپن آمده. در وهوخشترگات، هات ۵۱ بند ۱۲ تنها یادگردیده است. چنانکه دیده میشود در اینجاها با دشمنان پیغمبر و پیروان کیش دیویسنا آورده شده و گفته شده این کویها (شهریاران) با نابکاران دیگر چون گرهم و کرپنها و اوسیج از یاوران دروغ و طرفدار کشتن چارپایان در قربانی و بکار بردن آشام «هوم» در مراسم دینی هستند. روانهای ایشان در روز پسین در سر پل چینوت بهراس افتند و در خان و مان دروغ (= دوزخ) درآیند. در بند ۱۲ از هات ۵۱ که کوی تنها آمده، باز در آنجا سخن از کسی است که پیغمبر از او گله مند است و او را جاکر پست و فرومایهٔ یك کوی میخواند.

در سخن از کرپن گفتیم که کرپن در گزارش پهلوی اوستا کر، و کوی (کیك و کی kayak ، kik) کور خوانده شده اند. ناگزیر در روزگاران خود زرتشت این شهریاران یا کویها، به پیروی آیین دیرین آریایی، بد خواه زرتشت و دین نو بودند و از همان کسانی هستند که پیغمبر آنان را از شهریاران بد (دو ش خشتهر [illegible] duš.xshathra در یسنا، سپنتمدگات، هات ۴۸ بند ۵ و بند ۱۰) یاد میکند. پس از سپری شدن آن روزگاران مفهوم دیرین کوی و کرپن از میان رفت، آنان را بمعنی خیره سر و بد خواه و گمراه گرفتند و بهمین مفهوم در بخشهای دیگر اوستا بکار رفته چنانك در یسنا ۹ پارهٔ ۱۸؛ فروردین یشت پارهٔ ۱۳۵؛ زامیاد یشت پارهٔ ۲۸ و جز اینها. کوی kavi در سانسکریت بمعنی داناست واز برای خدایان و سرودگویان بکار رفته است. همین واژه بمفهوم شهریار یا شاه چندین بار در گاتها آمده است. زرتشت دوست و پشتیبان

خود ویشتاسپ [illegible] vīštâspa را سه بار با عنوان کوی kavi یاد میکند[1]: یسنا ۴۶ (اُشتَودگات) بند ۱۴؛ یسنا ۵۱ و (وهوخشترگات) بند۱۶؛ یسنا۵۳ (وهیشتوایشت گات) بند۲، چنانکه میدانیم یك خاندان داستانی را کیانی خواندهاند و در جلد ۲. یشتها (ص ۲۰۷ ـ ۲۸۸) آنان را یاد کردهایم.

در ادبیات فارسی هم واژهٔ کی که با واژهٔ اوستایی کوی یکی است، بمعنی پادشاه گرفته شده است. فردوسی در شاهنامه در سخن از پادشاهان پیشدادی داستانی وضحاك و پادشاهان ساسانی همین عنوان را بکار برده، درسخن ازضحاك گوید:

کی اژدها فش بیامد چوباد　　　بایران زمین تاج بر سر نهاد

در بارهٔ فریدون که از پیشدادیان بشمار است، در سخن از دیدن وی درفش چرمین کاوه را که بر نیزه افراشته بود، گوید:

چو آن پوست بر نیزه بردید کی　　　بنیکی یکی اختر افکند پی

همچنین چندین بار همین عنوان را بپادشاهان خاندان ساسانی داده، در سخن از قباد پیروز آورده:

دو اسبه، فرستاده آمد بری　　　چو باد خزانی بفرمان کی

اسدی طوسی نیز در گرشاسپ نامهٔ خود واژهٔ کی را در همه جا بمعنی پادشاه بکار برده است. در جایی ضحاك بگرشاسپ گوید که با سپاه کم نشاید بجنگ هند رفتن:

کی نامور گفت کای جنگجوی　　　بدین لشکر آنجا شدن نیست روی

در سخن از دختر زیبای شاه روم که همهٔ شاهزادگان خواستارش بودند، گوید:

بسی خواستندش کیان زادگان　　　ز هر کشور آمد فرستادگان

پادشاه روم دربارهٔ داماد خود گرشاسپ که هنوز نمیدانست از کدام نژاد و تخمه است گوید:

---

۱ ـ یکبار در یسنا (اهونود) هات ۲۸ بند۷ بی‌عنوان « کوی » یادگردیده است.

بدل گفت شاید که هست این جوان ز پشت کیان یا ز تخم گوان

دربارهٔ فریدون آورده :

ز فرخ فریدون شه کامکار گزین کیان مدهٔ کردگار

باز در سخن از فریدون گوید

خدیو زمانه کی فرهمند گشاینده گیتی و ضحاک بند[1]

در لغت فرس اسدی یاد شده = «کی، بزرگترین ملکان را کی خوانند و این از کیوان گرفتند سوی بلندی، دقیقی گفت :

کی کردار برادر تنگ بزد کی نشین می گردان که جهان یاوه ر گردانستا ،

از اینکه اسدی واژهٔ کی را بمعنی پادشاه یاد کرده، درست است اما آن را از کیوان (زحل) گرفته درست نیست زیرا کیوان واژهٔ ایرانی نیست، از بابل زمین بایران آمده است. همچنین در پهلوی کی بمعنی پادشاه است ، عنوان فصل ۳۱ بندهش این است : «۱۰ دودتوخم و یتو ند کیان» در اینجا همه پادشاهانی که در داستانها پیشدادیان و کیانیان خوانده شده ، یاد گردیده اند، گوی از نامهای رایج نیز بوده، سه تن از پارسایان در پاره های ۱۱۴ و ۱۱۹ و ۱۲۳ بهمین نام یاد گردیده اند. از کی گشتاسب، شهریار سیستان که زرتشت بدو پناه برد ، در نامه ای که در کار فراهم شدن است (سوشیانت) سخن خواهیم داشت و باز از واژه «کی» گفتگو خواهیم کرد.

---

۱ ـ نگاه کنید بشاهنامهٔ فردوسی چاپ بروخیم جلد ۱ ص ۲۳ شعر ۱۹۷ ؛ ص ۴۸ شعر ۲۶۲ ؛ جلد ۸ ص ۲۲۹۱ شعر ۵۴ ـ گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی باهتمام یغمائی، تهران ۱۳۱۷ ص ۷۰ و ۲۱۰ و ۲۳۰ و ۳۲۹ و ۴۱۷ .

و نگاه کنید به :

Essays by M. Haug p. 290-1 ; Handbuch Der Awestasprache Von W. Geiger, Erlangen 1879 p. 219; Altiran. Wörterb. Von Bartholomae sp. 442-3 ; Zum Altiranischen Wörterbuch , Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Bartholomae Strassburg 1906 S. 156-7 ; Die Yäst's Des Awesta Von Herman Lommel , Göttingen 1927 S. 171-2

فریانَ

فریانَ [illegible] Fryâna از ناموران تورانی است که خاندانش بزرتشت گرویدند. پیغمبر یکبار از او در یسنا (اُشتودگات) هات ٤٦ بند ۱۲ یاد میکند و امیدوار است این خاندان از بخشایش ایزدی برخوردار گردند.

در بخشهای دیگر اوستا و در نوشته های دینی پهلوی نیز بنام این خاندان تورانی برمیخوریم. در آبان یشت پارهٔ ۸۱ آمده که یوایشتَ [illegible] Yôista از خاندان فریان از برای اناهیتا قربانی کرد واز او درخواست که وی را به اَختیَه [illegible] Axtya خیره سر، چیرسازد و درپاسخ گفتن به نود و نه پاسخ آن نابکار، کشور را ازگزند وی دور بدارد[1]. در فروردین یشت پارهٔ ۱۲۰ بفرورد همین یوایشت از خاندان فریان درود فرستاده شده است. در کتاب پهلوی دینکرد بخش نهم فصل ۳۰ پارهٔ ۲ ازخاندان فریان نام برده شده ودر دادستان دینیك فصل ۹۰ پاره‌های ۳ـ۱ یوشت فریان یکی از هفت بزرگان (شهریاران) جاودانی خونیرَس شمرده شده است[2]، همچنین درزند بهمن یشت فصل ۲ پارهٔ ۱ ازجاودانی بودن یوشتِ فریان سخن رفته است.

---

۱ ـ داستان یوشت فریان و آخت موضوع یك کتاب کوچك پهلوی است : اخت جادوگر بالشکر بزرگی بشهری درآمد وگفت شهر را ویران کنم اگر کسی نتواند ۳۳ معمای مرا بگشاید ، یکی از پارسایان که یوشت فریان باشد همه پرسشهای او را پاسخ گفت و اخت از پاسخ گفتن به پرسش یوشت فریان فرو ماند وکشته گردید. نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۲۶۹ ـ ۲۷۱ وبه ترجمه های یوشت فریان :
Arda-viraf by Hoshang and Haug .Yosht i Fryâno and Hadokht Nask by Haug and west, Bombay, London 1872.
Une Légende Iranienne, traduite du Pahlavi par Adrien Barthélemy , Paris 1888

۲ ـ در باره خونیرس در اوستا [illegible] Xᵛaniratha که کشور مرکزی است نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۴۳۱ـ۴۳۳

چون فریان تورانی است، برخی ازدانشمندان خواسته اند او را باپیران، سپهبد افراسیاب تورانی یکی بدانند واین درست نیست زیرا واژهٔ فریان بهیچروی، پیران نمیشود[1] اما با نام فلیانوس Philamos یونانی شده که در نوشته های یونانیان یاد گردیده، یکی است[2].

فریان باید از ریشه fri ستودن، خشنود کردن، دوست داشتن باشد و همریشه با واژه فریه frya بمعنی دوست[3]. فریان در پهلوی Fryân شده و یوشت در پهلوی Yosht، بغلط گوشت Gosht خوانده شده است.

تور

تور Tûra نام قبیله ایست. توئیریه Tûirya نیز صفت است یعنی تورانی. درسرودهای گاتها یکبار باین واژه برمیخوریم و آن در اُشتودگات، یسنا ٤٦ بند ١٢ میباشد؛ در آنجایی که فریان یادشده و از تورانیان خوانده شده است.

دربخشهای دیگر اوستا چندین بار تورانیان یاد گردیده‌اند، از آنهاست در آبان یشت پارهٔ ۷۳، دراینجا دانو Dânu یادشده که دسته وگروهی است از قبیلهٔ تور، درفروردین یشت پارهٔ ۳۸ از همین گروه دانو نام برده شده که بایك گروه دیگر ازقبیله های ایرانی بنام خشتاوی xstâvi درستیزه و جنك است.

۱ ـ دربارهٔ پیران نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص۲۳۲ ـ ۲۳٤

۲ ـ نگـاه کنید به : Iranisches Namenbuch Von Ferdinand Justi Marburg 1895 S. 100 und S. 149 - 150

۳ـ نگاه کنید به بخش دوم گاتها بشمارهٔ٤ ازبند ٥ ازهات ۲۹ ص ۳۹ وبشمارهٔ ٦ ازبند ١٤ ص ۲۲۲

درپاره‌های٥٥ـ٥٦ ارت یشت ازستیزهٔ تورانیان و نوذریان درسر اشی ashi توانگری، سخن رفته است[1]. در زامیاد یشت در پاره‌های ٥٧ و٥٨ و۹۳ از افراسیاب تورانی نام برده شده است.

در پاره های ١٤٣ ـ ١٤٤ بفروردهای همه مردان و زنان پاك و پارسای کشور ایران ( ) و توران ( ) و سرم= سلم ( ) و سائینی ( ) درود فرستاده شده است.

همچنین تور Tûra نام کسانی است، در پارهٔ ١١٣ فروردین یشت یکی از پارسایان بنام آرِجنگهوَت Arəjanhvat پسر تور و در پارهٔ ١٢٣ از همان یشت پارسای دیگری بنام فرارازی Frârâzi پسر تور یاد گردیده‌اند. در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ نیز واژه تور بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی آن به توران گردانیده شده و در توضیح آورده شده وِناسکار vinâskâr (گناهکار).

درجلد۱ یسنا بتفصیل از توران سخن داشتیم (صفحه ٥٨ ـ٧٤) و گفتیم تورانیان گروهی از اقوام ایرانی بودند و هیچ پیوستگی باترکها و نه باهیچیك از اقوام‌مغول نژاد ندارند. اینکه این گروه از ایرانیان درنوشته‌های ما بنیکی یاد نشده چنانکه در گزارش پهلوی اوستا ازگناهکاران بشمار رفته‌اند، برای این است که اینان مانند ایرانیان دیگر پابند کشاورزی نبودند وبیابان نوردی و چادرنشینی برگزیدند، بسا بغارت ایرانیان دیگر پرداختند، ازاین رو آنان را بدخواه و زشتکردار خواندند. درلهجه‌های کنونی ایرانی چنانکه درکردی و گیلکی و لاری و جز اینها تور بمعنی دیوانه و کیج و سرگشته وخیره‌سر بکار میرود[2]، در اصل واژه تور چنین مفهوم

۱ ـ دربارهٔ اشی= ارت و نوذر(naotar) و نوذری نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۷۹ ـ ۱۸٥ وص ۲۷۲-۲۷۳

۲ ـ نگاه کنید به فرهنگ گیلکی گردآوردهٔ ستوده (نشریه انجمن ایرانشناسی) تهران ۱۳۳۲ ؛ فرهنگ لارستانی تألیف احمد اقتداری، تهران ۱۳۳٤

زشتی نداشته ودرنوشته‌های دسته دیگری از آریاییها که هندوان باشند بمعنی‌چست و چابك و چالاك و تند و تیز و دلاور بکار رفته و بسا در ودا Veda صفت برخی از خداوندکاران آورده شده است.

زرتشت و خاندان وی

زَرَتهوشترَ (زرتوشترَ) [illegible] Zarathustra در فارسی زرتشت، زردشت، زرادشت، زراتشت، زرتهشت وجزاینها گوییم. درزبانهای کنونی اروپا Zoroaster ازلاتین گرفته شده ولاتین از یونانی Zoroastres گرفته است.

این نام لفظاً باید بمعنی دارندهٔ «شتر زرد = زرین» باشد، چنانکه میدانیم بسیاری از نامهای ایرانیان با شتر و اسب و گاو ساخته شده است.

زمان زرتشت باید پیش از پیدایش پادشاهی بزرگی در ایران باشد. درپایان سدهٔ هشتم پیش ازمیلاد مسیح، شهریاران بزرك و توانایی در «ماد» درمغرب ایران پایهٔ پادشاهی بزرگی را گذاشتند ورفته رفته سراسرایران زمین را بچنك آوردند وبه سرزمینهای همسایه‌نیزدست یافتند. این همان پادشاهی است که‌سومین شهریار آن‌خاندان اوَوخشَترَ Uvaxšatra (Kyaxares) درسال ۶۱۲ پیش از میلاد نینوا پایتخت آشوررا بگرفت و باخاك یکسان کرد ودست گردنکشان سامی نژادرا یکسره ازسرزمینهای ایران کوتاه ساخت. درسرودهای گاتها بهیچروی سخن از چنین پادشاهی بزرگی نیست، پیغمبر ایران هماره خواستار است که اهورا مزدا پادشاه توانایی برانگیزد و مردم را از غارت و ستم گروهی یله و رها برکنار دارد.

پیش از اینکه درمغرب ایران پادشاهی بزرگی بسر کار آید، درگوشه وکنار سرزمینهای فراخ ایران پادشاهان کم و بیش توانا برخاستند ودرهرجا که گروهی از ایرانیان گردهم آمده، توانستند گزند و آسیب دیگران را از خود برانند و سرزمینی راآبادان کنند وبکشاورزی و گله‌پروری بپردازند، همانجامرزوبوم‌پادشاهی

گردید، از آنهاست سیستان که زرتشت بپادشاه آنجا کی گشتاسپ پناه برد و از آنجاآیین وی کشورهای دیگر را فراگرفت.

درسنت، پیغمبرایران ازمغرب دانسته شده، اما زبان اوستا بلهجه های شرقی ایران نزدیکتر است.

از زمان زرتشت بتفصیل سخن داشتیم[1] و از همزمان وی کی‌گشتاسپ، پادشاه سیستان درکتاب «سوشیانت» یاد خواهیم کرد.

از زرتشت ومعجزه های وی دربخش هفتم نامه‌دینکرد پهلوی سخن‌رفته است آنچه نگارنده دراینجا ازخاندان زرتشت یادمیکند همان خویشان وبستگانی است که خود پیغمبر از آنان در سرودهای خود نام میبرد و هیچ جای شبهه نیست که اینان از خاندان خود پیغمبر میباشند. زرتشت شانزده بار از خود در پنج سرود گاتها نام میبرد، بسا هم از خود سومین شخص غایب نام میبرد. در این میان، هفت بار با نام خاندان خود، سپیتامَ [illegible] Spitâma خوانده شده: اهونوَدگات، یسنا، هات۲۸بند۶؛ هات ۲۹ بند ۸؛ هات۳۳بند۱۴، اُشتودگات، یسنا، هات ۴۳ بند ۸ وبند ۱۶؛ هات ۴۶ بند۱۳ وبند ۱۴و بند ۱۹؛ سپنتمدگات، یسنا، هات ۴۹ بند ۱۲؛ هات ۵۰ بند ۶؛ وُهوخشترگات، یسنا، هات ۵۱بند ۱۱ و بند ۱۲و بند ۱۵؛ وهیشتوایشت گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۱ وبند ۲و بند ۳.

سپیتمان گفتیم هفت بار درسرود های گاتها، زرتشت با نام خاندانش سپیتامَ یاد شده: زرتشت سپیتمان‌یا سپیتمان زرتشت چنانك درهات۲۹بند۸، هات ۴۶ بند ۱۳، هات ۵۱ بند ۱۱وبند۱۲، هات۵۳بند۱ وبند ۲ وبند ۳، دراین بند اخیردر جایی که پیغمبرازدخترخود پوروچیستَ که از اوسخن خواهیم داشت نام میبرد، اورا از خاندان سپیتمان (سپیتامی [illegible] Spitâmi بهیئت تأنیث) میخواند، دوبار دیگر هم سپیتمان درسرودهای گاتها بی‌نام زرتشت یادگردیده: اشتودگات

[1] - نگاه کنید بجلد۱ یسنا ص ۷۵- ۱۱۰

یسنا ، هات ٤٦ بند ١٥، دراینجا که پیغمبر بگروهی از خاندان خود پند و اندرز میدهدآنان رابهیئت جمع « ای هچتسپیان ، ای سپیتماقیان » میخواند ؛ در وهوخشتر گات ' یسنا ، هات ٥١ بند ١٩ ، دراینجا پیغمبر از پسر عم خود مدیو ماه سپیتمان که از او سخن خواهیم داشت، یاد میکند و اورا از یاران دین خود میشمرد.

دربخشهای دیگر اوستا بنام زرتشت و سپیتمان بسیار بر میخوریم و بسا هم از نام سپیتمان ، تنها ، همان زرتشت اراده شده چنانك درآبان یشت پارهٔ ۸۹ وپارهٔ۹۱، در مهر یشت پاره های ۲ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱٤۰ و ۱٤۳، در زامیادیشت پارهٔ۷، در یسنا ، هات ۱۹ پارهٔ ۱٤ و درهات ٦٢ پارهٔ ۷ وجز اینها .

درفروردین یشت بهفرورد یکی از پارسایان بنام ثریمیتوَنت Thrimithvant درود فرستاده شده و نام خاندان او سپیتمان خوانده شده است . در نوشته های پهلوی فزون و فراوان ، زرتشت سپیتامان یادگردیده است .

درنامهٔ پهلوی بند هش (دین آگاسی) درفصل ۳۲ خاندان زرتشت باسلسلهٔ نسب وی یادگردیده وخاندان وی بمنوچهر پیوسته است، دراین سلسله که از پدر زرتشت تاخود منوشچهر چهارده تن بر شمرده شده، سپیتمان نهمین نیای زرتشت بشمار رفته است همچنین در نوشته های دیگر چون دینکرد و وَجرکرت دینیك و چیتکیهای زاد سپرم و روایات و طبری در تاریخ الامم والملوك و مسعودی در مروج الذهب که خاندانزرتشت را یاد کردهاند سپیتمان یاسپیتام و اسیمان وسیمان واسفنتمان را نهمین نیای پیغمبر برشمردهاند .

معنی لفظی سپیتامَ Spitāma روشن نیست ، هرچند که جزء نخست آن سپیتَ Spita (سپید = سفید) از واژه های رایج ایرانی است .

یوستی سپیتامَ Spitâma را ، مختصر شده از نام Spitamenes دانسته که در نوشتههای یونانیان ، درسخن از ایران ، نام یکی از سرداران یادگردیده و باید لفظاً

بمعنی سپیدمان باشد[1] یا بعبارت دیگر از منش روشن وپاك برخوردار[2]

هچتسپ

هَئچت اسپ Haêčataspa

یکی از نیاکان زرتشت است ودوباردر سرودهای گاتها یاد گردیده : یکباردر اشتودگات ، یسنا ، هات ٤٦ بند١٥ درآنجایی که گفتیم پیغمبر بگروهی از خاندانخودبند واندرز میدهد وآنانرا بهیئت جمع «ای هچتسپیان ، ای سپیتمانیان » میخواند . بار دیگر در وهیشتوایشت گات ، یسنا ، هات ٥٣ بند۳، در اینجا پیغمبر دختر خود پوروچیستَ را ازپشت هچتسپ واز خاندان سپیتمان میخواند. هچتسپ، آنچنانکه دربند هش و دینکرد و طبری ومسعودی وجز اینها آمده ، چهارمین نیای زرتشت بشمار رفته است .

جزء نخست این نام هَئچ haêč (هیچ hič) در سانسکریت سیچ sič بمعنی آب پاشیدن ، افشاندن ، پاشیدن است . هئچ بمعنی آب پاشیدن ،آب ریختن دراوستا بسیاربکار رفته چنانکه درفرگرد٦وندیداد پارهٔ ۳۲ ، فرگرد ۸ پارهٔ ٥٨ وفرگرد ۹پارهٔ ٤٧ وجز اینها، بسا باجزء های (پرفیکسها، پیشوندها)پئیتی paiti وپَر para وفرا frâ آورده شده ودرپهلوی آشنجیتن āsinǰitan گردیده ، همین واژه است که درفارسی بهیئت پشنجیدن باپرفیکس پتی pati بجای مانده و بمعنی آب و خون ومانند آن پاشیدن گرفته شده است[3].

نظر باین وجه اشتقاق هچتسپ باید بمعنی دارندهٔ اسب پشنجیده باشد[4] .

---

١ ـ این نام ناگزیر بایستی Spitamanaṅh بوده باشد.

۲ ـ نگـاه کنید به Iranisches Namenbuch Von F. Justi, Marburg 1895 S. 309

۳ ـ لبیبی گوید : بخنجر همهتنش انجیدهاند بر آن خاك خونش پشنجیده اند نگاه کنید بلغتنامه دهخدا وگنج بازیافته گردآوردهٔ دبیرسیاقی تهران ۱۳۳٤ ص۲۲

٤ـ نگاه کنید بفرهنگ ایران باستان ص ۲۲۹

پوروشسپ پُئوروش اسپَ Pourushaspa نام پدر زرتشت است ، از او در سرودهای گاتها یاد نشده چنانك از دغدو ، مادر زرتشت نیز در گاتها یاد نگردیده است . دربخشهای دیگر اوستا چندین بار باین نام بر میخوریم : در یسنا ۹ پارهٔ ۱۳ آمده « چهارمین کسی که در میان ناموران مانند ویونگهان و آتبین و سام، گیاه هوم را بفشرد ، پوروشسپ بود ، اهورا مزدا در پاداش کار نیك وی فرزندی چون زرتشت بدو داد ، آنچنانك درپاداش همین کردار ستوده ، فرزندی چون جم به ویونگهان داد و فرزندی چون فریدون به آتبین وفرزندی چون گرشاسب به اثرت بخشید [1] .

در آبان یشت پارهٔ ۱۸ آمده : اهورا مزدا ایزد آب اناهیتا (ناهید) را بستود و خواستار شد که زرتشت پسر پوروشسپ را بر آن دارد که هماره نیك

۱ـ ازویونگهان پدر جمشید ، در گفتار «جم» سخن خواهیم داشت، دربارهٔ وی بصفحه ۱۵۳ـ۱۵۵ یادداشتهای شماره ۲ـ۳ و بجلد ۱ یشتها ص ۱۸۰ـ۱۸۸ نیز نگاه کنید .

فریدون یاآفریدون درپهلوی فریتون Frêtôn در اوستا ثرئتئون Thraêtaona پسرآثویه Athwya ، درپهلوی آسپیگان Aspigân (برخی آسپیان Aspiyân خوانده اند) . در فارسی باید آتبین Atbîn باشد نه آبتین Abtin ، درسانسکریت آپتیه Aptiya ، بجلد ۱ یشتها ص ۱۹۱ـ۱۹۵ نیز نگاه کنید .

گرشاسپ در اوستا کرساسپ Kərəsâspa در پهلوی کرشاسپ Karsâsp پسر ثریت Thrita ، در سانسکریت تریت Trita در پهلوی سریت Sarit درفارسی اثرت، (اثرط) یاد کرده اند.

گرشاسپ از خاندان سام Sâma درپهلوی سامان Sâmân میباشد که در فارسی سام گوییم . پسر دیگر ثریت ، در اوستا اورواخشیه Urvâxshaya خوانده شده و در پهلوی اورواخش Urvâxs شده است . دربارهٔ گرشاسپ نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص۱۹۵ـ۲۰۷

ازگرشاسپ که یکی از جاویدانیهاست و ازیاران سوشیانت خواهد بود ، درنامه « سوشیانت» باز سخن خواهیم داشت .

اندیش و نیك گفتار و نیك کردار باشد . در فرگرد نوزدهم وندیداد از زایش زرتشت سخن رفته ودرپارههای ٤ و ٦ و٤٦ ازپوروشسپ نام برده شده و گفته شده که اهریمن از زایش زرتشت بهراس افتادچه دانست که او آیین راستی بگسترد ، ازینرو دیودروغ رابرانگیخت تا نوزاد را در خانه پوروشسپ بکشد .

در فروردین یشت ، در فهرست بلندی که نامهای گروهی ازپارسایان ، چه مرد و چه زن و ناموران و پلان و شهریاران پیشدادی و کیانی ، یادگردیده و بفرورد هریك درود فرستاده شده ، نامی از پوروشسپ و دغذو نیست ، اما در همان یشت زنان و فرزندانی که در سنت بزرتشت باز خوانده شده اند، یادگردیده اند.

پوروشسپ درپهلوی Pôrusasp درمروج الذهب مسعودی بورشسف شده است . این نام لفظاً یعنی دارندهٔ اسب پیر. پُئوروش بمعنی پیرجداگانه در اوستا بکار رفته چنانکه در فرگردهفتم وندیداد پارهٔ ۵۷

در زاد سپرم فصل ۱۵ پارهٔ ۵ ، پنج پسر به پوروشسپ باز خوانده شده ، اینچنین : « ازچهار برادر زرتشت دوبرادرکه پیش ازاو بودند ، رَتوشتَر Ratustar و رَنگوشتر Rangustar نام داشتند ودو برادرکه پس از اوبودند ، یکی نو تریکَ Nôtariga و دیگری نیوِتیش Nîvêtis خوانده میشدند » از چهار برادر زرتشت در هیچ نوشته دیگر پهلوی یا پازند ، سخنی نیست.

دُغدو دوغذووا Dughdhôvâ زن پوروشسپ ومادر زرتشت است. دربندهش فصل۳۲پارهٔ۱۰ فرِهیمروا Frahimravâ نام پدرِ دغدو و در زادسپرم فصل ۱۳ پارهٔ ۱ فرنُو Frênô نام مادردغدو یادگردیده است [1] دراوستایی که امروزه دردست داریم ، نام دغدو بجای نمانده ، اما دریك پارهٔ

۱ـ در زادسپرم فصل ۲۳ پاره ۱۱ دو دختر زرتشت فرن Frên و سریت Srit یادگردیده اند و از دختر سوم که پوروچیست باشد نام برده نشده است.

وست West (SBE. 47 P. 166) مینویسد:

She may not have survived her father

اوستایی در کتاب صد در بندهش ، درچهلم باین نام برمیخوریم و این پارهٔ اوستایی ازهادخت نسك[1] که نسك بیستم بشمار میرفته دانسته شده‌است، دراینجا نام‌زرتشت بانامهای پدر ومادرش چنین یاد گردیده:

[illegible]

mâ âzâra yô is Zarathustra mâ Pourusaspəm mâ Dughdhôvəm mâ aêthrapaitis -

میازار ، ای زرتشت، نه‌پوروشسپ ، نه دغدو ، نه هیربدان را .

دراینجا پوروشسب ، پدر زرتشت، بمفهوم مطلق پدر گرفته شده‌چنانکه از دغدو، مادر زرتشت ، مطلق مادر اراده گردیده است[2] واژهٔ اِئِثرِ پئیتی [illegible] aêthrapaiti که در پهلوی êhrpat و در فارسی هیربد گوییم نیز بمعنی اصلی خود، آموزگار ،گرفته شده است ، چه‌اِئِثر [illegible] aethra بمعنی آموزش‌است چون در روزگاران پیش ، پیشوایان دین ، استادو آموزگار بودند وکار آموزش و پرورش مردم با آنان بود ، اینست که آثْربانان (=پیشوایان) ، هیربدان هم خوانده شدند[3] . بنا بر این، این پاره اوستایی یعنی : « ای زرتشت، پدر و مادر و آموزگاران را میازار »

۱ـ دربارهٔ هادخت، بیستمین نسك از دست رفته اوستا ، نگاه کنید بجلد۲ یشتها ص ۱٦٥

۲ـ نگاه کنید به: Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p.151 Fr. 4 ; Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 748.

صد در نثر و صد در بندهش بکوشش هیربد بهمن جی نوشیروان جی دهابر Dhabhar بمبئی ۱۹۰۹

۳ ـ واژهٔ اوستایی اِئثریه [illegible] aêthrya درپهلوی به هاویشت [illegible] hâvist گردانیده شده‌است. هاویشت [illegible] hâvista در اوستا بمعنی شاگرد یا پیرو بکاررفته است . در فرهنگهای فارسی هاوشت ، جزء لغات زند وپازند ، بمعنی امت یادگردیده است ، بجلد۲ یشتهاص ۲۷۹ نیزنگاه کنید.

دُغذو یا دغدو ودغدویه دربسیاری ازنوشته‌های فارسی وتازی نام مادرپیغمبر ایران یاد گردیده است . زرادشت بهرام پژدو گفته :

روایت کند موبد روزگار   چو بگرفت دغدو بزرتشت بار

شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالکریم)گویا در سال ٤٧٩ زاییده شد و در سال ٥٤٩درگذشت.درکتاب الملل و النحل آورده : « زرادشت‌بن بورشسب الذی ظهر فی زمان‌کشتا سف بن لهراسب الملك و ابوه‌کان من اذر بیجان‌وامه من‌الری واسمها دغدو »[1]

درترجمه فارسی افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی‌آمده: « زرادشت‌بن‌پورست که در زمان‌کشتاسب‌بن‌لهراسب ملك عجم ظاهر شد و پدر او از آذربیجان بود و مادر ازری و نامش دغد بود »[2]

در نوشته های پهلوی بسیار بنام دغدو برمیخوریم ، از آنهاست : دینکرد ، در پخش هفتم ، فصل۲ در پاره های ۳٥ و ٤١ و٤۲ و ٤٦ و ٤٧ .

در شایست نه شایست فصل ۱۰ پارهٔ ٤ آمده : «آنگاه که زن آبستن باشد، شاید در آن خانه‌آتش افروخته دارند ، چه در سپند[نسك] پیداست‌که دوغدو مادر زرتشت که بزرتشت‌آبستن‌بود ، سه شب، درهر شب یك دیو باصد وپنجاه دیو دیگر ، برای‌آسیب رسانیدن بزرتشت آمدند ، چون آتش درآن خان و مان بود، چاره کردن ندانستند »[3]

درزاد سپرم فصل ١٤ پارهٔ۱ نیزاز صدوپنجاه دیو که برای‌کشتن زرتشت‌گماشته بودند، سخن رفته است .

۱ـ کتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ بمبئی ١٣١٤ ص ١١٤

۲ـ الملل والنحل ترجمه افضل‌الدین صدرترکه اصفهانی باهتمام جلال نائینی چاپ تهران ۱۳۲۱ ص ۲٥۱ ، در نسخه بدل بورشت آمده است ـ پیداست که باید بورشسب= پوروشسپ باشد.

۳ ـ نگاه کنید به : sâyast-nê-sâyast by J. Tavadia, Hamburg 1930 در ترجمهٔ شایست نه‌شایست West به‌فصل ۱۲ پارهٔ ۱۱ SBE Vol. V. p. 343

دوغذَ . daughdha اسم مفعول (صفت) است از مصدری که در فارسی دوختن بمعنی دوشیدن از آن بجای مانده است، معادل دوه duh درسانسکریت که بمعنی دوشیدن است.

هووی

دیگر از کسانی که از خاندان زرتشت در خور یادآوری است، هوُوی . Hvôvi میباشد هووی دختر فرشوشتر وزن زرتشت است. از فرشوشتر و برادرش جاماسپ که هردو از وزیران کی گشتاسپ و از خاندان هوُگوَ . Hvôgva بودند سخن خواهیم داشت :

زرتشت در وهوخشتر گات، یسنا هات ۵۱ بند ۱۷ گوید: «فرشوشتر هوُگوَ پیکر ارجمندی بمن بنمود» در گزارش پهلوی همین بند، فرشوشتر «پدر زن زرتشت دانسته شده و واژه کهرپ . Kohrp که بمعنی پیکر یا تن و اندام است به بنتمن bentman (= دخت) گردانیده شده است آنچنانکه شبهه نمیماند که فرشوشتر دخت خود را بزنی بزرتشت داد، از این گذشته درسنت هم هوُوی زن زرتشت است و در بخشهای دیگر اوستا نیز چنین یاد گردیده است.

هوُوی همان هیئت تأنیث هوگوَ Hvôgva میباشد که لفظاً یعنی «دارندهٔ گاوهای زیبا» یا «دارندهٔ گله ورمهٔ خوب»

در دین یشت پارهٔ ۱۵ آمده : هوُوی پاك و دانا که خواستار زرتشت پاك بود، چیستا (. čistâ ایزد دانش) را بستود که از خوشی بهره‌مند شود و آنچنانکه باید بدین بیندیشد و از روی دین سخن گوید و از روی دین رفتار کند.

در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۹ هووی باسه دختر پیغمبر : فرنی ، ثریتی ، پوروچیست ، یکجا یاد گردیده و بفروهرهایشان درود فرستاده شده است.

در اینجا یادآور میشویم درفروردین یشت، آنچنانکه در گفتار «پوروشسپ» گفتیم ، در فهرست بلندی نام گروهی از مردان و زنان نامور و پارسا برشمرده شده و فروهرهای آنان ستوده گردیده است ، در پارهٔ ۱۳۹ نام هووی در سر نامهای زنان

نامور و پارسا جای داده شده و پس از او هوتئوسا . Hutaosâ زن کی گشتاسپ و پس از او هومایا . Humâyâ (همای) دختر کی گشتاسپ یاد گردیده‌اند، چنانکه مدیوماه پسرعم زرتشت، نخستین کسی که به پیغمبر گروید و از او سخن خواهیم داشت ، درپارهٔ ۹۵ همان یشت در سر نامهای گروهی از مردان بزرگ آمده است .

در سنت سه پسر و سه دختر به پیغمبر باز خوانده شده ، هیچیك از آنان از هوُوی نیستند. گفته شده که سه پسر آینده زرتشت: هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت که سه هزار سال مانده بزندگی جهانی ، هر یك بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر، روی بجهان خواهند آورد و پس از سپری شدن هزارهٔ سوشیانت ، رستاخیز بر انگیخته خواهد شد . این سه تن از پشت زرتشت و هووی میباشند و نطفهٔ آنان در دریاچهٔ هامون ، در سیستان ، بنگهبانی هزاران فرور نیکان و پاکان سپرده شده و سه دوشیزه در آن آب از آن نطفه آبستن گردند و هر یك در هزارهٔ خود مادرهای هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت گردند .

در کتابی جداگانه که اینك درکار فراهم شدن است از این سه ظهور که از مسائل بسیار دلکش مزدیسناست، بتفصیل سخن خواهیم داشت.

ایسدواستر

پیغمبر ایران یکی از پسران خود را در گاتها یاد میکند . در وهیشتوایشت گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۲ ، در جایی که از یاران خود نام میبرد ، فرماید: «کی گشتاسپ و پسر زرتشت سپیتمان و فرشوشتر راه راست دین را بیارایند و در جهان دیگر از کسانی باشند که بپاداش جاودانی ایزدی برخوردار گردند» در اینجا از این پسر نام برده نشده ، اما او باید ایست و استر . . Isat. vâstra (در پهلوی ایستواستر Isat·vâstr) باشد که بزرگترین پسر زرتشت است.

دربخشهای دیگر اوستا چندین بار ازاو نام برده شده است، در یشتا، هات ۶۳ بارهٔ ۲ آمده : خواستار ستایید نم ، فروردکیومرث ، زرتشت سپیتمان ، کی گشتاسپ ، ایسد واستر پسر زرتشت وهمه نخستین آموزگاران کیش را ، همچنین درهات ۲۶ بارهٔ ۵ فروردهای کیومرث وزرتشت سپیتمان و کی گشتاسب وایسد واستر پسر زرتشت ، کسانی که راه راستی بگشودند، یکجا یاد گردیده‌اند. در گزارش پهلوی همین درباره آمده: [illegible] ایسدواستر زرتشتان. دردومی آمده: [illegible] ایسدواستر زرتشت.

درفروردین یشت پاره ۹۸ ایسدواستر بادوبرادرش اوروتدنر وخورشید چهر باهم یاد گردیده و بفروردهایشان درود فرستاده شده است . این برادران هر سه با صفت زرثوشتری [illegible] Zarathustri یادگردیده اند یعنی زرتشتریان یاکسی که بزرتشت پیوسته و ازپشت اوست[1]

دوبرادردیگرایسدواستردراوستا اوروتت نر [illegible] و هور چیثر [illegible] Urvatat- nara Hvara .čithra خوانده شده‌اند. اوروتدنر لفظاً یعنی فرمانگزار نران، سردار مردان و یلان[2]. معنی لفظی هور چیثر پیداست که همان خورشید چهر یا هورروی میباشد و ایست واستر یعنی خواستار کشتزار[3].

درسنت این سه برادر ازیک‌مادر دانسته نشده اند: ایسد واستروسه خواهرش که فرنی وثریتی وپوروچیست باشند وآنان را یادخواهیم کرد ازیک‌مادراند، اوروتدنر وخورشیدچهر ازیک زن دیگرهستند .

دروچرکرت دینیک آمده : ازاورویج Urvij که پادشاه زن بود چهار فرزند زاد ، یکی ایست‌واستر، پس (پسر) بود و سه دخت چون‌فرن (فرنی) و سریتک

۱ـ نگاه کنید بصفحه ۳۶۶ یادداشت شمارهٔ ۳

۲ـ Altiran. Wörterb. Von Bartholomae Sp. 1536

۳ـ ibid. Sp . 372

(ثریتی) و پوروچیست، و از ارنیج بیردا (Arnij̆ .Beyrdâ) که چکر زن بود دو پسر زاد یکی اوروتدنر ودیگری خورشید چهر .

درفرگرد دوم وندیداد پاره ۴۳ گفته‌شده که اوروتدنروخود زرتشت در ور ([illegible]) جمشید ، بزرگ و سرورانند[1]. در بندهش فصل ۳۲ که گفتیم از خاندان زرتشت سخن رفته، آمده: ایست واستر ردِ موبدان بود، صدسال پس ازدین (تأسیس دین) درگذشت ، اوروتدنر ردِ واستریوشان (کشاورزان) بود ، او در ورجمکرت (ورِ ساخته‌جمشید) بسر برد ، خورشید چهر ردِ ارتشتاران (سپاهیان) است ، درگنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر کی گشتاسپ است ، اوروتدنر و خورشید چهراز چکرزن بودند. ایست واستر و سه دختر زرتشت ، فرنی و ثریتی و پوروچیست از پادشاه زن بودند[2]

در پایان گفتار « هو وی » گفتیم : هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت که پس از این ظهور خواهند کرد از پشت زرتشت و هو وی دانسته شده اند. در دینکرد در بخش هفتم گوید سه دوشیزه که هریك درهزاره خودمادرهای هوشیدر وهوشیدرماه و سوشیانت خواهند بود، نسب هرسه به وهو رئوچنگه فرانیه پیوندد و ازخاندان ایست و استر باشند[3]

۱ـ دربارهٔ بزرگ یا رد و سرورنگاه کنید به واژه های آهو [illegible]. ahû ورتو [illegible] (رد) دریادداشت شمارهٔ ۵ ص ۳۱

ازجمشید وباغ وی (Vara) درجلد ۱ یشتها ص۱۸۰-۱۸۸ یاد کردیم ودرجلد وندیداددر گزارش فرگرد دوم، بازازآن یادخواهیم کرد .

۲ـ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۸۳

۳ـ وهو رئوچنگه‌فرانیه [illegible]. Vôhu-raočanh پسر فرانیه [illegible] Frânya و ازخاندان وی در پارهٔ۹۷ فروردین یشت یادشده است، نگاه کنید بجلد ۲ یشتهاص۸۲ یادداشت۴ ونگاه کنید به‌دینکردبخش هفتم فصل ۸ پارهٔ ۵۵ ، فصل۹ پارهٔ ۱۸ ، فصل ۱۰ پارهٔ۱۵: SBE vol. XLVII

دربارهٔ گروه سه گانه ایران باستان :آتورنان (موبدان ، هیربدان) وارتشتاران و واستریوشان نگاه کنید بگاتها بخش ۱ بگفتار«پیشه وران»

پوروچیست

گفتیم در سنت سه دختر و سه پسر پیغمبر ایران بازخوانده شده اند. پوروچیست که در اوستا پئورو چیستا pôuručistâ (در پهلوی پوروچیست pôročist) آمده از دخترانی است که در گاتها از او نام برده شده است

در وهیشتوایشت گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۳ در باره زناشویی همین دختر با جاماسپ، وزیر کی گشتاسپ، وخشور زرتشت بدو گوید: «ای پوروچیست، از پشت هچتسپ، ازخاندان سپیتمان (سپیتامی) ای جواترین دختر زرتشت، آن [مرد] آزموده را با منش نیك و راستی از برای پیوند تو برگزیدم، تو خود باخرد خویش، پند و اندرز برس». از واژهٔ جواتر یا پسین ( )[1] بخوبی برمیآید که زرتشت یك دختر مهتر و یك دختر میانکی داشته که پوروچیست را کهترین آنان خوانده است.

ازدختر مهتر ودختر میانکی نامی در خود سرودهای پیغمبر بجای نمانده اما در بخشهای دیگر اوستا، چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۹ این سه خواهر با هم یادگردیده‌اند.

بزرگترین فرنی Frənî ومیانکی ثریتی Thritî خوانده شده اند و در پهلوی فرن Frên و سریتك sritak گردیده است. واژه فرنی Frənî بمعنی فزونی، فراوانی، پری، بسیاری است و جداگانه در اوستا بکار رفته چنانك در آبان یشت پارهٔ ۱۲۹ و مهریشت پارهٔ ۲۰ و جز اینها.

نام خاص فرنی ناگزیر جزئی است ازیك نام مرکب.

ثریتی Thritî هیئت مؤنث نام ثریت Thrita میباشد.

۱ـ نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ درص ۳٦۷ در همین کتاب

درگفتار پوروشسپ گفتیم که ثریت (اثرت)[1] پدر گرشاسب و اورواخش است. از این گذشته در آبان یشت پارهٔ ۷۲ و در فروردین یشت پارهٔ ۱۱۳ از یك ثریت دیگر بابرادرش اَشوَزدنگه Ashavazdaṅh پسران سایوژدری Sâyuzdri یادگردیده‌است، معنی لفظی ثریتی و ثریت دانسته نشد، یوستی Justi از واژه ثری thri (سه) گرفته بمعنی «سومی»[2]؟

نام کهترین دختر، پوروچیست، بمعنی پُر دانایی یا دارنده دانش بسیار و از دانش بسیار بر خوردار، روشن است.

این نامها درایران باستان بسیاررواج داشت، درفروردین یشت که نام گروهی از زنان و دوشیزگان پارسا یاد شده در پارهٔ ۱٤۰ آن، نام چهار زن فرنی، با نامهای شوهرهایشان یادگردیده اند.

مدیو ماه

دیگر ازخاندان پیغمبر، کسی که درگاتها هم از او نام برده شده باشد، مدیو ماه است که در اوستا مَئیدیوئی ماونگه Maidyôi-mâṅha یا مئیذیوئی ماونگه Maidhyôi-mâṅha آمده و در پهلوی متیوك‌ماه Mêtyôkmâh شده است، لفظاً یعنی در میان ماه [زاییده شده] یا در نیمهٔ ماه زایش یافته.

در پازند مدیو ماه خوانده شده است. مدیو ماه پسر عم زرتشت است. یك بار دروهوخشتر گات، یسنا، هات ٥۱ بند ۱۹ یاد شده‌است، پیغمبر پس از یادکردن

۱ـ درپهلوی اترت Atrat درتاریخ سیستان (ص۲) اثرت، در گرشاسپ نامه و مجمل‌التواریخ (ص ۲٥) اثرط آمده. در کتاب سوشیانت بتفصیل از گرشاسپ وخاندانش سخن‌خواهیم داشت.

۲ـ Iranisches Namenbuch S. 332

یاران بزرگ و نامور خود چون کی گشتاسپ و فرشوشتر و جاماسپ گوید: «مدیوماه از دودمان سپیتمان پس از آنکه آیین مزدا را دریافت، دیگران را راهنما گردد و بدین راستین آشنا سازد»

در فروردین یشت پارهٔ ۹۵ آمده:

«اینك بخشایش و فروَرد مدیوماه پسر آراستی پاك را میستاییم نخستین کسی که بگفتار و آیین زرتشت گوش فراداد»[1] در بندهش فصل ۳۲ پارهٔ ۲ آمده «آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد، مدیوماه آنرا پذیرفت»[2]

در زاد سپرم فصل یازده گفته شده: «زرتشت در نخستین ده سال پیغامبری خود، یك پیرو داشت و بس واو مدیوماه بود، در سال پس از آن گشتاسپ دین وی پذیرفت»[3]

درفصل ۲۴ از بخش نهم دینکرد درپارهٔ ۱۹ نخستین یاران دینی زرتشت چنین یادگردیده اند: مدیوماه، پرشَت گئو parshat gao ، سَئنَ Saêna[4] ، کی گشتاسب، فرشوشتر، جاماسپ.

آنچنانکه پیداست مدیوماه یکی از نخستین گروندگان بآیین زرتشتی است.

۱ـ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص۸۰.

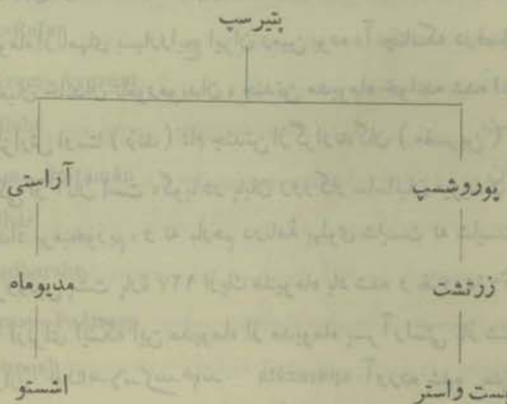
۲ـ در بارهٔ ایران ویج و رود آن وخشو (Oxus) = آموبه = جیحون که در کرانهٔ آن زرتشت بالهام ایزدی رسید، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۵۰

۳ـ نگاه کنیدبه: SBE Vol. V p. 187

٤ـ در فروردین یشت پارهٔ ۹٦ پرشت گئو Parshat gao پسر پرات Parâta که در بندهش فصل ۲۹ از جاودانیها بشمار رفته، باپنج تن دیگر از نخستین پیروان آیین مزدیسنا یادگردیده‌اند. پرشت گئو لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهای دورنك (ابلق). سئن saêna درپاره‌های ۹۷ و۱۲٦ فروردین‌یشت یاد گردیده و همین واژه چندین باردراوستا بمعنی شاهین بکار رفته ودر سانسکریت هم بهمین معنی آمده است. بنگارنده شبهه نیست که نام «ابن سینا» ازهمین واژه است. نگاه کنید بجلد ۱ فرهنك ایران باستان ص ۳۰۲ ـ ۳۰۵ بگفتار شاهین.

درفصل ۳۲ بندهش درباره های ۲ و ۳ آمده: پتیرسپ را دوپسر بود، یکی پوروشسپ و دیگری آراستی، از پوروشسپ، زرتشت زاد واز آراستی، مدیوماه.

ازین آراستی Arâsti درفروردین یشت پارهٔ ۹۵ یادگردیده وگفتیم که مدیوماه پسر وی خوانده شده است و در پارهٔ ۱۰٦ از فروردین یشت نام اَشستو Ashastu ، پسرمدیوماه یادگردیده است.[1]



---

۱ ـ دراوستایی که امروزه‌دردست داریم، بنام پتیرسپ Paitirasp برنمیخوریم ودرنوشته‌های پهلوی وپازند وفارسی ودرهرجا که یاد شده باملاء مختلف نوشته شده است. نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch Von Justi S.252

نام‌آراستی Arâsti پسرپتیرسپ در اوستا یادشده وگفتیم درفروردین یشت‌پارهٔ ۹۵ مدیوماه پسرآراستی‌خوانده شده است، این نام ازمصدر راد râd با پرفیکس « آ » بمعنی‌آراستن (آراید) درآمده است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۹ ازیسنا ۲۹ ص ٥٠ ـ ٥١

همچنین نام اشستو Ashastu درفروردین یشت پارهٔ ۱۰٦ یاد شده وگفته شده: فرورد پاکدین اشستو پسر مدیوماه را میستاییم. این نام لفظاً یعنی ستایندهٔ پاکی و درستی وراستی یا دین راستین مزدا.

وجرکرت دینیك که چندین بار از آن نامه نام بردیم، به مدیوماه پسر آراسپ باز خوانده شده چنانکه چند نوشتهٔ دیگر پهلوی و پازند چندتن از بزرگان روزگاران پیش بازخوانده شده‌است، از آنهاست اندرز اوشنردانا وجاماسپ نامه که به اوشنر [illegible] Aoshnara ، اندرزبد یا وزیر پادشاه داستانی کاوس [1] و جاماسپ وزیر کی گشتاسپ باز خوانده شده اند. پیداست که از برای ارزش دادن باین نوشته‌ها ، بآنان پیوسته اند .

مدیوماه از نامهای بسیاررایج ایران زمین بوده ، آنچنانکه درفصل ۳۳ بندهش آمده ، درمیان خاندان ناموزموبدان ، چندتن مدیوماه خوانده شده اند.

درگزارش اوستا (زند) نام چندتن ازگزارندگان (مفسرین) بجای مانده، مدیوماه یکی از آنان است ،گویا در پایان روزگار ساسانیان میزیست . نه یادینام او در وندیداد برمیخوریم ، و نه یادهم درنامهٔ پهلوی شایست نه شایست.

درفروردین یشت پارهٔ ۱۲۷ ازیك مدیوماه یاد شده و بفروردش درود فرستاده شده است ، ازبرای اینکه این مدیوماه از مدیوماه پسر آراستی باز شناخته شود با صفت آپرزاتَ [illegible] aparazāta آورده شده یعنی پس از آن زاییده شده یا متأخر ودوم ودرهمان پارهٔ ۱۲۷ از فروردین یشت ازیك جاماسپ‌دوم (آپرزات) و از یك اوروتدنر دوم یاد گردیده است .

گفتیم در نوشته های پهلوی چون بندهش و زادسپرم و دینکرد و وچرکرت دینیك چهارده‌تن از نیاکان زرتشت یادگردیده وخاندان اورابه منوچهر(منوش‌چیتهر [illegible] Manus-cithra) پیوسته‌اند (نگاه‌کنید بجلد۲ یشتها ص۵۰) همچنین طبری ومسعودی همین نامها را یادکرده‌اند . درهمهٔ این نوشته ها این نامها دگرگون شده ، بهیئتهای باستانی و اصلی بما نرسیده است .

[1] ـ دربارهٔ اوشنر، اندرزبد کیکاوس که درفروردین‌یشت پارهٔ ۱۳۱ یادگردیده، نگاه‌کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۰۳.

اینك سلسلهٔ نسب زرتشت آنچنانکه در بندهش و زادسپرم و مروج الذهب مسعودی آمده است :

مروج الذهب مسعودی	بندهش و زادسپرم و دینکرد
منوشهر	Mānûshcihr
دورشرین	Dûrāsrôb
ارج	Airic-Rajan
هایزم	Nayāzem–Ayazem
واندست	Vaēdisht
اسپیمان	Spitām- Spitāmān
هردار	Hardhār
ارحدس	Arejadharshn
باتیر	Paitirasp–Paētrasp
حخیش	Čaxshnush
هجدسف	Haēcatasp
اریکدسف	Urugadhasp
فذرسف	Paitirasp–Patiritarāsp
بورشسف	Pôrushasp
زرادشت	Zaratûsht

برخی‌از این‌نامها که درسرودهای گاتها ویا در بخشهای دیگر اوستا آمده ، درست بجای مانده اما برخی دیگرکه در نوشته های پهلوی آمده ، بواسطهٔ کم و کاستی که در الفبای پهلوی است ، بهیئتهای کم و بیش درست بما رسیده است . در بند هش نام یازده تن از نیاکان زرتشت بخط اوستایی (پازند) نوشته شده و در دینکرد نام پنج تن از آنان و در زاد سپرم نام سه تن از آنان بخط اوستایی

نگاشته شده ، این نامها چه با این خط خوانا و چه بخط پیچیدهٔ پهلوی ، آنچنان که باید یاد نگردیده ودر هر نوشته‌ای که آمده با نوشته‌های دیگر یکسان یاد نگردیده است . با این ، برخی از آنها را بدستیاری همین اوستایی که امروزه در دست داریم ، میتوان دانست که در پارینه چگونه بوده است. از آنهاست نام دوراسروب .

دوراسروب دوراسروب پسر منوچهر در دینکرد بخط پهلوی و دربندهش (چاپ یوستی) بخط اوستایی (پازند) Dûrâsrôb . Durâsrun نوشته شده و در مروج الذهب مسعودی دردشرین شده است ، شبهه نیست که این نام باید بهیئت باستانی اوستایی دورَ اِسرَونگه . dūraêsravaṅh باشد و بمعنی ، کسی که نام و آوازه‌اش دور رفته ، یا ، درهمه جانیکنام ، است، جزء نخست این نام از واژهٔ دور . dûra (درپارسی باستان نیز dūra) که در فارسی دور گوییم و جزء دوم سرَونگه . sravaṅh بمعنی سخن و گفتار (از مصدر . sru شنیدن) در پهلوی سروب srôb شده است[1] ، همچنین هئو سرَونگه . Haosravaṅh که در فارسی خسرو شده لفظاً یعنی نیکنام یا کسی که نامش بخوبی شنیده شده و دارای نام و آوازه خوب است[2] همین نام در پهلوی خسروب xusrôb شده است؛ بنا براین اگر نام دوراسروب در اوستا بجای مانده بود بایستی دورَ اِسرَونگه Dûraêsravaṅh باشد ، به همانند این نام در فروردین یشت پارهٔ ۱۱۹ بر میخوریم ، اینچنین : ، فروردهای اوخشن پسر ویذی سرونگه [و] دورَ سروت پسر برزونت را میستاییم. اوخشن . uxshan یعنی نر ، مرد ، دلیر ، همان است که در فارسی گشن شده . ویذی سرونگه . vidhisravaṅh جزء نخست این نام از مصدر وید

۱ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۲٤ بیادداشت شمارهٔ ۸ و ص ۱٤۷ یادداشت شمارهٔ ۱۲ و ص ۱۵٦ یادداشت شمارهٔ ۲ .

۲ـ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۲۵۵ .

: دانستن ، شناختن درآمده، لفظاً یعنی کسی که از نام و آوازه دانایان برخوردار است: دورَ اِسروت Dûraê srûta یعنی کسی که دورادور شنیده شده یا کسی که نام و آوازه‌اش در جاهای دور بگوش رسیده . برزَونت . Bərəzavaṇt یعنی بُرز ، بلند ، باز بهمین نام در پارهٔ ۱۲٤ فروردین یشت بر میخوریم .

رَجن رجن پسر دوراسروب در بندهش بخط اوستایی (پازند) رَجن . Rajan نوشته شده ودر دینکرد ، درپهلوی ایریچ Airič خوانده میشود و مسعودی ارج (طبری ، رج) یاد کرده ، همان است که درفارسی ایرج گوییم .

رَجن ، این واژه با تغییر یافتن حرف ، ز ، به ، ج ، یاد آور واژهٔ اوستایی رَزَن . razan میباشد ، بمعنی دستور ، آیین ، فرمان . واژه هایی که از آن درآمده ، درهمین نامه یاد کردیم[2]

نیازِم نیازم ، ایزم یازدهمین نیای زرتشت بشمار رفته است . در بندهش (چاپ یوستی) بپازند آیَزمن . Ayazəmn نوشته شده و در بندهش ترجمهٔ وست west ایزم ayazem ، در زادسپرم نیزچنین خوانده شده‌است.

دردینکرد (چاپ سنجانا) بپازند نیازِم . Nayâzəm نوشته شده است . درروایات درجایی بپازند ائیزم . Aizəm و در جای دیگر نیز ایزم آمده است . در تاریخ طبری ، ادرا ، و در مروج الذهب مسعودی هایزم یاد گردیده است .

هیئت باستانی این نام را نیافتم ومعنی لغوی آن را ندانستم .

وَئدیشت وئدیشت یا ویدشت ، پسر نیازم و پدر سپیتمان است . در دینکرد بپازند وئدیشت Vaêdist و در بندهش بپازند

۱ـ نگاه کنید بصفحه ۱۱ بیادداشت شمارهٔ ۷ .

۲ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۱۸۰ بیادداشت شمارهٔ ۸ .

ویدشت Vidast آمده، در زادسپرم بخط پهلوی Vaêdist خوانده شده است. در روایات پازند و پارسی ویدشت آمده است.

در مروج الذهب واندست و در تاریخ طبری ویدس نوشته شده است.

تردید نیست که هیئت باستانی اوستایی این واژه ویدیشت Vaêdista میباشد. هرچند در اوستایی که امروزه در دست داریم، کسی باین نام یاد نکرده و در نوشته‌های دیگر چون پهلوی و پازند و پارسی چنین نامی سراغ نداریم، اما این واژه درست بما رسیده و صفت تفضیلی است بمعنی آگاه تر و داناتر، از مصدر وید vaêd (= وید vid) بمعنی دانستن، آگاه بودن، از واژه‌های رایج اوستایی است و آن را یاد کردیم[1]

هردار درمیان نامهای نیاکان زرتشت، هردار درهمه جا درست یادشده است: در بندهش بپازند هردار Hardâr و در دینکرد هردر Hardhar و در زادسپرم با تبدیل یافتن «ها» به «خا» خردر Xaredhar شده است. طبری و مسعودی نیز هردار یاد کرده‌اند، همچنین است در روایات. هرچند در اوستا هرتر Har?tar نام کسی نیست اما بمعنی نگهبان و پاسدار بسیار بکاررفته چنانک درمهریشت پارهٔ ۱۰۳ و یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۵ و فرگرد دوم وندیداد پاره های ٤ و ٥ وجزاینها. این واژه از مصدر هر har بمعنی پاسبانی و نگهبانی کردن است و هار hâra صفت است بمعنی آگاه و پاسدار و نگران، درفارسی «زینهار» ازهمین بنیاد است یعنی آگاه باش ازین، هشدارزین:

ای زینهار خوار بدین روزگار — از یار خویشتن که خورد زینهار

(فرخی)

واژه‌هایی که ازین بنیاداست یاد کردیم[2]

۱ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۱۵۳ بیادداشت شمارهٔ ۱۰.

۲ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۱۲۲ بیادداشت شمارهٔ ۸ و بصفحهٔ ۳۱۹ بیادداشت شمارهٔ ۳۵

ارِجَدَرشن ارجذرشن یا هردرشن، در سلسله نسب پیغمبر ایران، هفتمین پشت منوچهر و هفتمین نیای زرتشت بشمار آمده است. این نام در دینکرد، پازند ارجذرشن Arəǰadharsn و در بندهش نیز پازند هرشن Harsn = هردرشن Hardarsn و در زادسپرم پازند ارگدرسی Aregadarsi آمده، همچنین درروایات پازند و پارسی هردرشن Hardarsn یاد شده، در مروج الذهب ارحدس نوشته شده است. چنین نامی در اوستا بجای نمانده و معنی لفظی آن بدرستی دانسته نشده‌است.

پتیرسپ پتیرسپ، درروایات پازند و پارسی پتیرسپ Paitirasp، در دینکرد پازند پتْرسپ Paitarasp، در بندهش پازند پتیرسپ Paêtrasp، در زادسپرم به پهلوی پتیرسپ Paitirasp خوانده‌شده است. همین نام در سلسلهٔ نسب زرتشت دو بار دیده میشود: یك بار نام پدربزرك زرتشت (پدر پوروشسپ) و بار دیگر نام ششمین نیای زرتشت است. در زادسپرم، در پهلوی نام پدر بزرك زرتشت Purtarâsp خوانده شده و همین کس دردینکرد (بخط پهلوی) Patîrîtarâsp خوانـده شـده است. وست West این نـام را Patiragtarâsp خوانده است[1]. در بندهش در دو مورد پدر بزرك زرتشت وششمین نیای او هر دو در پهلوی پیترسپ خوانده شده است. از هیچیـك از هیئتهای این نام چیزی ندانستم. جزء اخیراین نام، چنانکه پیداست، همان‌واژهٔ اسپ (aspa) است که در نامهای چهارتن از نیاگان زرتشت دیده میشود.

چَخشنوش چخشنوش Čaxshnush را، چیخشنوش، چشنوش‌هم نوشته‌اند ودر تاریخ‌طبری جخشنش آمده و آن‌نام پنجمین‌نیای زرتشت‌است این نام باید چاخشنی Čâxshni باشد. درمیان‌نامهایی که درفروردین یشت یاد شده، بکسی باین نام در پارهٔ ١١٤ آن بر میخوریم و فرورد وی در شمار

۱ـ Grundriss der Iranischen Philologie II Band S. 95; SBE. Vol. XLVII p. 20 No. 1

گروهی از پارسایان دیگرستوده شده است. معنی لفظی این نام دانسته نشده است.

اوروگذسپ اوروگذسپ، دردینکرد پازند نوشته شده Urugadhasp و در بندهش نیز پازند نوشته شده اورودسپ Urvadasp ؛ درمروج الذهب اریکدسف ودر تاریخ طبری که نگارنده زیردست دارد ارنجدآمده است ؛ درزادسپرم اهوروداسپ Ahurvadāsp خوانده شده است ؛ در روایات پازند و پارسی اثوروذسپ Aorvadhsp نوشته شده[1]، شاید در اینجا پس از حرف (ذال) حرف (آ) افتاده باشد. این نام باید همان واژهٔ اوستایی ائوروَت‌اسپ aurvaṭ-aspa باشد بمعنی تیزاسب وازهمین واژه است نام ائوروَن اسب Aurvaṭ-aspa که درفارسی لهراسب شده است.[2]



در این نامه ها خاندان زرتشت یاد شده است :

۱ـ بندهش (دین آکاسی = دین آگاهی) فصل ۳۳ در ترجمهٔ یوستی :
Bundehesh von F. Justi Leipzig 1868. S. 455.

۱ـ کتاب روایات که دراین گفتار ازآن مطالبی یاد کردیم، مجموعه ایست دردو جلد بزرك . گردآورندهٔ آنها داراب هرمزد یاراست و سال انتشار آنها ۱۹۲۲ میلادی است در بمبئی . این روایات بزبان فارسی است در بارهٔ مسائل دینی . دراین مجموعه پرسشها و پاسخهایی که درهنگام نزدیك به سیصد سال میان پارسیان هند و زرتشتیان ایران ، دوام داشت ، گردآوری شده است . آغاز آن سال ۸۴۷ یزدگردی = ۱۴۷۸ میلادی وانجام آن سال ۱۱۴۲ یزدگردی = ۱۷۷۳ میلادی است ، بنابراین از روزگار سلطان حسین میرزا ازسلاطین گورکانی تیموری تاروزگار کریمخان زنداست. مجموعه‌ای هم که روایات پهلوی خوانده میشود دردست داریم، درجای دیگرازاین دوروایات سخن خواهیم داشت . نگاه کنید به :
Pahlavi text Series No. 2 , The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar Bombay 1913 P. 1-3

۲ـ نگاه کنید بجلد۲ یشتها صفحهٔ ۲۶۶ .

۱ـ فصل ۳۲ بندهش درترجمهٔ وست :
Sacred books of the East , Edited by M. Müller Vol. V , pahlavi texts by E. W. West , oxford 1897 p. 140.

۲ـ دینکرد در ترجمه وست بخش هفتم (زرتشت نامه) فصل دوم پارهٔ ۷ :
S. B. E. vol XLVII oxford 1897. p. 34.

دینکرد : ترجمهٔ سنجانا فصل یکم :
The Dinkard by Darab Dastur p. Sanjana Vol. XIII , Bombay. p. 43 (text) and p. 37 (translation).

۳ـ چیتکیهای زادسپرم فصل ۱۳ پارهٔ ٦ :
S. B. E. Vol. XLVII Selections of Zad Sparam. by West. oxford 1897. P. 139–140.

٤ـ وچرکرت دینیك، نگاه کنید بخرده اوستاگزارش نگارنده ص ۷۸-۸۱

٥ ـ روایات داراب هرمزدیار جلد ۱ چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی ص ۳٥٦ و جلد ۲ ص ٤۳ ، دراین کتاب « پیوند زرتشت » پازند نگاشته شده است.

٦ـ طبری ـ تاریخ الامم والملوك جلد ۱ چاپ قاهره ۱۳٥۷ ص ٤۰۳ .

۷ـ مسعودی مروج الذهب جلد ۱ چاپ مصر ص ۱٤۲ :
Les prairies d'or Vol. II tr. par Barbier de Meynard. p. 123.

۸ـ Erânisches Alterthumskunde Band I Leipzig 1871 S. 687. Von Spiegel .

۹ـ Avesta traduit par De Harlez. Paris 1881. Introduction p. CCXXVIII

۱۰ـ Iranisches Namenbuch . von . F . Justi Marburg 1895. S. 393.

۱۱ـ Zoroaster the prophet of Ancient Iran . by Jakson . New york 1901. p. 19.

۱۲ـ مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات فارسی تألیف دکتر معین تهران ۱۳۲٦ ص ٦۹.

۱۳ـ The Divin Songs of Zaratushtra by Irach. J. S. Taraporewala (the family of Zaratushtra) Bombay 1951 p. 908-914.

تارا پوروالا در ۱٥ ژانویه ۱۹٥٦ = ۲٤ دی ۱۳۳٤ خورشیدی در بمبئی در گذشت.

خاندان هوگو

فرشوشتر و برادرش جاماسپ درسرودهای گاتها ، بخاندان هوگو باز خوانده شده اند . این نام در گاتها هوگو Hvôgva ودربخشهای دیگر هوو Hvôva آمده و در گزارش پهلوی اوستا هوب Hvôb شده است . این نام لفظاً یعنی دارندهٔ گاو های خوب یا از گاه و رمهٔ خوب برخوردار .

درآبان یشت پارهٔ ۹۸ آمده : از بی ستایش انا هیتا، مزدیسنان برسم بدست گرفته درآیند . او را هوویان بستودند و نوذریان ستایش کردند . هوویان ازاو دارایی ( ) خواستند و نوذریان اسبهای تندرو . دیری نپایید که هوویان توانگرشدند و نوذریان نیز کامیاب گردیدند . گشتاسب در این کشورها از اسبهای تیزتك برخوردار گردید [1]

در سراسراوستا، فرشوشتر و جاماسپ ازهمین خاندان آزاده وتوانگر دانسته شده انـد . فرشوشتر که در اوستا فرش اُشتر . Frashaoshtra خوانده‌شده‌در گاتها . Fərashaostra و در پهلوی فرشوشتر Frasôstar گردیده برادر جاماسپ ، پدر زن زرتشت ، وزیر کی گشتاسپ است . در اهنودگات ، یسنا، هات ۲۸ بند ۸ پیغمبرایران او را با صفت مرد یا دلیر (. nar) یاد میکند وامیدوار است از بخشایش منش نیك ایزدی ، بهره مند شود ؛ در اشتودگات ، هات ٤٦ در بندهای ١٦ و ١٧ فرشوشتر هوگو و جاماسپ هوگو یادشده ، پیغمبر بآنان نوید

---

۱ - در بارهٔ گشتاسپ بجلد ۲ یشتها ص ۲٦۷-۲۸٤ و دربارهٔ نوذریان بجلد ۲ یشتهاص۲۷۲-۲۷۳ نگاه کنید

رستگاری در جهان دیگر میدهد و امیدوار است که آنان ببخشایش بهشت برین رسند ؛ در سپنتمدگات ، هات ٤۹ بند ۸ باز بنام فرشوشتر برمیخوریم ، در اینجا وخشور زرتشت ازمزدا اهورا خواستار است که بدو درکشور مینوی خویش، آمیزش با اردیبهشت ارزانی دارد ؛ در وهوخشترگات ، هات ۵۱ بند ۱۷ فرشوشتر هوگو بمناسبت دخترش ، هووی . Hvôvî ، زن زرتشت که از او سخن داشتیم ، یادگردیده است ؛ در وهیشتوایشت‌گات ، هات ۵۳ بند ۲ کی گشتاسپ و پسر زرتشت (ایسدواستر) و فرشوشتر با هم یادگردیده و ازآرایندگان راه دین راستین ، خوانده شده اند .

دربخشهای دیگراوستا بسا بنام فرشوشتر ازخاندان هوو Hvôva برمیخوریم ؛ ازآنهاست در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۳ در اینجا فرشوشتر هوو و جاماسپ هوو وچندتن ازناموران دیگر چون سپنتودات . spəntôdâta (اسفندیار) و بستوری . Bastavari [1](بستوربغلط نستور) وکوارسمن . Kavârasman (کرزم یاگرزم) و جز اینان با هم یادگردیده و بفروهرهایشان درود فرستاده شده است . دریسنا ۱۲ پارهٔ ۷ از ایمان (.) زرتشت وکی گشتاسپ وفرشوشتر و جاماسپ و سوشیانتها یادگردیده است ؛ دریسنا ۷۱ پارهٔ ۱ از پرسش وپاسخی که میان فرشوشتر وزرتشت رفته یاد شده است ؛ درگشتاسپ یشت پارهٔ ۱۱ ازین سخن رفته که چگونه زرتشت بجاماسپ و فرشوشتر اندرز داد و در پاره های ٥٤ و ٥٥ آن ، فرشوشتر تنها یاد شده است.

در فروردین یشت پارهٔ ۱۰٤ هوشیَئوثن . Husyaothna (لفظاً خوب کردار) از خاندان فرشوشترخوانده شده و فروردش ستوده شده‌است. همچنین درهمان پاره ازفروردین یشت پارسایی، بنام خوادَئِن .

۱- دربارهٔ اسفندیار وبستور وگرزم و فرشوشتر و جاماسپ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۸۷-۸۸.

Xvâdaêna از خاندان فرشوشترخوانده شده است[1]

جاماسپ ازخاندان هوُگو برادر فرشوشتر، وزیر کی گشتاسپ، داماد زرتشت است، سه باردر گاتها یادگردیده وهرسه بار دِجاماسپ [illegible] Dā. Jāmāspa آمده است. جزء دِ Dā شاید ازمصدر دی [illegible] di بمعنی دیدن باشد؟ این جزء راگزارندگان پهلوی اوستا درروزگارساسانیان بمعنی دستور گرفته اند. وبجای دِجاماسپ اوستایی، در پهلوی دستوبرجاماسپ [illegible] آورده اند چنانکه واژهٔ دِجیت آرت [illegible] dā. jit. arəta که در وهیشتوایشت گات، هات ۵۳ در بند های ٦ و ۹ بکاررفته، در گزارش پهلوی گردانیده شده بـه دستوبر زتار [illegible] dastōbar zatār یعنی آیین آزار یا زننده و براندازنده دستور و داد[2]

جاماسپ از نامهای بسیار رایج ایران بوده، بسا از ناموران ایران که نامشان در تاریخ بجای مانده چنین خوانده میشدند. در فروردین یشت پارهٔ ۱۲۷ ازجاماسپ دوم ([illegible]) یادگردیده است ودرنوشته‌های یونانی زاماسپس Zamaspes نوشته شده است. جاماسپ ناموری که از او در اینجا سخن میداریم، گفتیم سه بار پیغمبرایران ازاو درسرودهای خود نام برده‌است: یکباردر اشتود گات، هات ٤٦ بند ۱۷ جاماسپ هوُگوَ آمده و آنرا یاد کردیم و باردیگر درسپنتمد گات، هات ٤۹ بند ۹، دراینجا گفته شده که جاماسپ از راستی یا دین راستین برخوردار و از دروغ یا دین دروغین رو گردان است، در جهان دیگر، بهترین پاداش ایزدی از آنِ اوخواهد بود وبارسوم دروهوخشتر گات، هات ۵۱ بند ۱۸، دراینجا جاماسپ هوُگوَ کسی است که بدارایی فرایزدی رسیده وبآیین راستین دست یافته، کشور مینوی مزدا آرامگاه او خواهد شد.

در بخشهای دیگر اوستا چندین بار از جاماسپ یـاد شده، از آنهاست در

۱ـ واژهٔ خوادئنا [illegible] Xvâdaênâ درمهریشت پارهٔ ۲ بکار رفته و درگزارش پهلوی گردانیده شده به [illegible] xvēš-dēn خویش دین.

۲ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۳۷٤ بیادداشت شمارهٔ ١٤ و بصفحهٔ ۳۸۰ بیادداشت شمارهٔ ۷

آبان یشت درپاره‌های ٦۸ ـ ٦۹ اینچنین:

آنگاه که جاماسپ از دور دید، ردهٔ سپاه دیویسنان دروغپرست، پیش‌میآید، از برای اناهیتا صد اسب وهزار گاو وده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست که اورا مانند ایرانیان دیگرازپیروزی بهره مندگرداند.

چنانکه پیداست دراینجا سخن از جنگی است که در میان ارجاسپ تورانی دیویسنا و کی گشتاسپ مزدیسنـا در سردین زرتشت درگرفت. جـاماسپ وزیر کی گشتاسپ و زریر برادرکی گشتاسپ و اسفندیار پسر کی گشتاسپ ازناموران این نبرد دینی‌میباشند. درشاهنامه وبویژه نامهٔ پهلوی «یادگار زریران» از آن سخن رفته است.

درگشتاسپ یشت که از زبان زرتشت بکی گشتاسپ آفرین ودرود گفته شده درپارهٔ ۳ آمده:

«بکند که ازتو ده پسرزاید: سه چون اتورنان ([illegible]) سه چون ارتشتاران، سه چون واستریوشان و یك پسر مـانند جاماسپ، آباد کنندهٔ کشور»

درآفرین پیغمبرزرتشت پارهٔ ۲ اززبان زرتشت بگشتاسپ گفته شده: نیرومند باش مانند جاماسپ[1]

درفروردین یشت پارهٔ ۱۰٤ یکی ازپارسایان بنام‌هنگهئورونگه Hańhaurvańh [illegible]. (لفظاً یعنی نگهدار، پاسدار) یاد شده واز خاندان جاماسپ خوانده شده است وپس از او بفرورد پاکدین ورشنَ [illegible] Varshna پسرهنگهئورونگه درود فرستاده شده است.

از خاندان هوُگوَ کسانی که در اوستا ازآنان نامی بجای مانده اینانند:

۱ـ نگاه کنیدبه:

Zendavesta or The Religious Books of The Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard Vol.I The Zend Texts, Copenhagen 1852–54 p. 300and 302

هوگو

فرشوشتر — جاماسپ

هوُوی ـ هوشیَئوتن ـ خوادان — هنگهوروئنگه

ودئن

جاماسپ در نوشته های پارسی و پهلوی وپازند دانا یا فرزانه وحکیم خوانده شده است.

فرشوشتر لفظاً یعنی دارندهٔ شتر بکار آمد، راهوار، فرارونده: (+) معنی لفظی نام جاماسپ شناخته نشده؛ jāma که جزء نخست آنست در اوستا بجای نمانده، جزء دوم همان اسب است که در نام گروهی از ایرانیان دیده میشود . معنی را که چند تن از دانشمندان باین نام داده اند ، درست نیافتم.

***

دربارهٔ جاماسپ نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۲۲۷ـ۲۳۰ .

Das Yâtkari Zariran Von W.Geiger 1890;
Pahlavi Texts , edited by Jamas-Asana, I-II Bombay 1913 P. 1–16
Grundriss der Iranischen Philologie–pahlavi Literature by West-p.110.
Peshotan Behramji Sanjana. Memorial Vol.The pahlavi Jamâsp-nâmah by W. West–Strassburg 1904 p. 97–116.
Ayâtkar i Žāmāspik Von Giuseppe Messina, Roma 139;
Poure-Davoud Memorial Vol. No. II- Jamasp Bitaxsh or Jamasp Hakim by Ervad B. N. Dhabhar- Bombay 1951 P. 57-61

جم

در گاتها یکبار بنام یِیم Yima برمیخوریم و در بخشهای دیگر اوستا چندین بار و بسا با صفت خشئتَ Xshaêta که بمعنی روشنی و فروغ و درخشندگی است آمده واین همان واژه‌ای است که درفارسی شید گوییم :

فلك ثالث آنِ ناهیداست　　زُهره کز نوراوجهان شید است[1] (سنائی)

جم یاجمشید در گاتها وسراسر اوستا و نوشته های پهلوی وپازند وفارسی، پسر ویونگهان است ، در اوستا ویونگهونت Vîvaṅhvant در پهلوی ویونگهان Vîvanghân است مُعرب آن ویونجهان در بسیاری از کتابهای فارسی و تازی چون تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و تاریخ حمزه اصفهانی و اخبار الطوال دینوری و المسالك و الممالك ابن خرداد به (چاپ لیدن ص ۲۳٤) و تاریخ ابن الاثیر و مجمل التواریخ و فارسنامه ابن البلخی و تاریخ سیستان و جز اینها یاد گردیده و بسا هم بدست نویسندگان دگرگون نوشته شده است ، در شاهنامه بنام ویونگهان بسر نمیخوریم ، جمشید پسر طهمورث دانسته شده است. داریوش در سنگنبشتهٔ بیستون چندین بار مرزبان(خشترپاون) هَرَئووَتی Harauvati را بنام ویوانَ Vivâna یاد میکند ، نامی که یادآور نام اوستایی ویونگهونت است، درسانسکریت ویوسونت Vivasvant همان نام ویونگهونت اوستاست . در نامه دینی برهمنان ویوَسوَنت پدر یَم Yama

---

۱ـ درمجمل التواریخ (ص۲۵) آمده: جمشیدنام اوجم بود، اما آن نیکویی وروشنائی که ازوی تافتی جمشید گفتندش وشید روشنی باشد چنانك آفتاب‌راخور گویندوخورشید یعنی آفتاب روشن. دراثو کمدئچا، پارهٔ ۹٤ آمده: اورا جمشیدخواندند برای اینکه‌شید روشن بود؛ هورمه خواندند برای اینکه رمه مردم درست داشت .

میباشد، آنچنانکه جای شبهه نیست، جم پادشاه داستانی ایرانیان با یَم[1]، نخستین کسی که مرد و درجهان زبرین بپایه خداوندی رسید، یکی است. در ودا Veda چندین بار از یَم وخواهرش یمی Yami سخن رفته، بویژه دربخش دهم ریك ودا Rig-Veda فصل ۱۰ گفتگویی که درمیان این برادر وخواهر همشکم (همزاد = توامان = دوقلو) رفته شایان توجه است. دراین فصل ازریك ودا که دارای چهارده بند است، یمی از برادر خود یَم خواستاراست که اورا همسر خود برگزیند و با وی درآمیزد و گوید: خشنودی خدایان در این زناشویی است، پیش ازاینکه دراین جهان چشم بگشاییم، درشکم مادرنیز با همدیگر در آمیخته بودیم. یَم بدو گوید: چون ما برادر وخواهریم، نشاید که همبستر یکدیگر شویم و چنین آیین بدبکار اریم، آن به که دوست دیگری بگزینی ومانند گیاه پیچك که بدرختی پیچد، با وی در آمیزی. چون یم نزد هندوان نخستین کسی است از مردمان که مرد، اینست که او را پادشاه دیار مرگ دانند بویژه درسرودهایی که درسوگواری کسی خوانند، آمرزش درگذشته را درپناه یَم خواستار شوند[1]

داستان زناشویی جم با خواهرش نزد ایرانیان هم رواج داشت، درنامهٔ پهلوی بندهش در فصل ۳۱ آمده: جم و تهمورث (طهمورث) و سپیتور و نرسی همه با همدیگر برادر بودند. از جم [illegible] و جمك [illegible] jamak که خواهرش بود یك جفت مرد وزن زاییده شدند و آنان شوهر وزن همدیگر شدند...

باز در بندهش فصل ۲۳ از جم و خواهرش جمك چنین یاد شده: آنگاه که فره [ایزدی] از جم روی بر تافت، او از بیم دیوان (شیدا) ماده دیوی (دروج) بزنی گرفت و خواهر خود جمك را بزنی بدیوی داد، ازایشان کپیك ([illegible] Kapik کپی بوزینه) و خرس و زیانکاران دیگر بر خاستند، در روایات از جم و خواهرش جمه نیز یاد شده و گفته شده داستان اورا در یك نوشته پهلوی (هزوارش)

۱- دربارهٔ سرودهایی که درریگ ودابنام یم Yama خوانده شده نگاه کنید به:
Der Rig-Veda by K.F. Geldner Dritter Teil (The Harward Oriental Series Vol. 35) 1951 p. 132–155.

چنین دیدم: ازپیوند آن برادروخواهر با دیوان میمون وخرس وجانوران زیانکاری چون وزغ و بزمجه وسنگپشت وگربه بوجود آمدند[1]، همچنین درایاتکار جاماسپیك (یادگار جاماسپ) ازجم وخواهرش جمك و برادرانش و روزگار کامروایی وی در هنگام هفتصد وهفده سال وهفت ماه وسرانجام وی و کشته شدنش بفرمان بیوراسپ، بدست سپیتور، سخن رفته است[2]

ویونگهان پدر جم در یسنا، هات ۹ در پاره های ۳-۵ یاد گردیده و از زبان زرتشت ازهوم پرسیده شده: ای هوم پاك، درمیان مردمان خاکی جهان که تُرا نخستین بار بفشرد کدام پاداش بدو داده شد و چه نیکبختی بدو رسید.. آنگاه هوم پاكِ دوردارندهٔ مرگ در پاسخ گفت، مرا نخستین بار در میان مردمان خاکی جهان، ویونگهان بفشرد، این نیکبختی بدو رسید که ازاو پسری آمد چون جمشید دارندهٔ رمه خوب، آن فرهمند وخورسان نگران، کسی که درهنگام شهریاری خویش، جانور ومردم را نمردنی، آب و گیاه را نخشکیدنی، خورش را نکاستنی ساخت. در هنگام شهریاری جم دلیر نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود ونه مرگ ونه رشك دیو آفریده. در آن روزگارانی که جم پسر ویونگهان شهریاری داشت، پدر و پسر هردو چون جوانان پانزده ساله مینمودند.

در ایران باستان در بارهٔ جم که یکی از ناموران داستانی آریایی است، داستانهای گوناگون در سر زبانها بوده. دراوستایی که امروزه دردست داریم چندین بار از او نام برده شده گاهی بنیکی وگاهی بزشتی. درسرود های پیغمبر زرتشت یکی از آن داستانها بجای مانده وآن در اهونودگات، یسنا، هات ۳۲ بند ۸ میباشد اینچنین: «ازین گناهکاران است جم ویونگهان، کسی که ازبرای خشنود ساختن مردمان، بآنان گوشت خوردن آموخت [امید است] نزد توای مزدا، ازچنین کسانی باز شناخته شوم»

۱- نگاه کنید به روایات جلد ۱ ص ۲٦۰ وجلد ۲ ص ۲۰۸، درجلد ۱ گفته شده که دوال پا وسپرگوش هم از آنان است.
Ayâtkâr i Žamâspîk par Messina Roma 1939 p. 40-42 -۲

از اینکه زرتشت جم را از گناهکاران یا بزهکاران و بدکنشان (آ تِنگه [illegible])[1] شمرده نباید مایهٔ شگفت باشد، زیرا جم از پروردگاران آریایی مانند گروهی از خدایان پیش از زرتشت از گمراه کنندگان بشمار رفته است. در بخشهای دیگر اوستا هم، پایان شهریاری جمشید بنیکی یاد نگردیده است. ازین گذشته، گفتیم در یسنا هات نهم آمده که ویونگهان پدر جم نخستین کسی است که بنا بسنت دیرین آریایی، گیاه هوم را بفشرد. چون زرتشت (آنچنانکه در بند ۱۴ یسنا ۳۲ اهونودگات آمده) آشام هوم را نکوهیده و پیروان خود را از بکار بردن آن بازداشته[2]، ناگزیر بایستی ویونگهان پدر جمشید و خاندان او را از بدکنشان بدانند. اما اینکه گفته شده جم بمردم گوشت خوردن آموخت، مقصود این نیست که نزد ایرانیان گوشت خوردن روا نبود چنانکه در یادداشتها گفتیم (ص ۱۵۳ ـ ۱۵۶) در اینجا یکی از اختراعهای جم یاد گردیده و آن از گوشت چارپایان خورش ساختن است، در ردیف بسیاری از اختراعهای دیگر که در سنت دیرین بدو پیوسته اند. شبهه نیست که در اینجا مقصود همان گوشت خوردن است که از آیین جمشید دانسته شده است. در روزگار ساسانیان هم گزارندگان (مفسرین) اوستا ازین بند گاتها همین مفهوم را دریافته اند، این است که واژهٔ گئو [illegible] gao را که در متن اوستا آمده به پهلوی به بسریا [illegible] basryâ گردانیده اند و این واژه ارامی (هزوارش) را بجای گوشت [illegible] آورده اند، اما پارسیان هند، پیروان کنونی دین زرتشت، این واژه را بمعنی دیگر گرفته اند، در ترجمه گاتهای هشت تن از دانشمندان پارسی که نگارنده زیردست دارد واژهٔ اوستایی گئو gao به univers یا World (جهان، گیتی) و جز اینها گردانیده شده، چنانک گئوش اوروَن [illegible] gāus urvan که در بند ۱ از یسنا ۲۸ (اهونودگات) آمده و در یازده بند از هات ۲۹ از آن سخن رفته، بمعنی The Soul of Earth-Spirit of Earth-Soul of Creation [روان زمین ـ روان آفرینش] گردانیده شده است. این واژه هم چنانک

۱ ـ نگاه کنید بصفحه ۸۷ بیادداشت شمارهٔ ۳
۲ ـ نگاه کنید بصفحه ۱٦٦ بیادداشت شمارهٔ ۱۰

از دو جزء آن پیداست بمعنی «روان چارپایان» سودمند است، بسا از آن ایزدی اراده میشود که بنگهبانی جانداران سودمند اهورایی، گماشته شده است. واژهٔ گئو که امروزه گاو گوییم در زبان اوستایی هم نام همین جانور است و نام ورزاو (گاو نر) و هم نام همه جانوران نیک سودمند. بسا هم در اوستا همین واژه بمعنی جانداران نیك اهورایی در ردیف آفریدگان دیگر نیك مزدا چون آسمان و زمین و آتش و آب و گیاه آمده چنانك در فروردین یشت پارهٔ ۲۸؛ یسنا ۱۹ پاره ۲؛ یسنا ۲۳ پارهٔ ۱؛ و یسپرد کردهٔ ۷ پارهٔ ٤ و جز اینها. گزارنده پهلوی اوستا در روزگار ساسانیان همین واژه مرکب را به گوش اوروَن [illegible] gôsûrvan گردانیده یا به گوسپندان روبان [illegible] gôspandân rubân (روان جانوران سودمند) چنانکه در گزارش پارهٔ ۲ از یسنا ۱ و پارهٔ ۱ از یسنا ۳۹ و پارهٔ ۲ از یسنا ۷۰ و پارهٔ ۵ از کرده ۹ ویسپرد همچنین گئو gao در اوستا بمعنی گوشت و بمعنی شیر، بسیار بکار رفته است.

دیگر از جاهایی که در اوستا جم یاد گردیده در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۰ میباشد. در اینجا فرورد جم ویونگهان پاك توانا و از گله و رمهٔ بسیار برخوردار ستوده شده، از برای پایداری کردن در برابر بینوایی دیو آفریده و خشکسالی و آسیب مرشَون ([illegible] Marshaona دیو فراموشی). در گوش یشت در پاره‌های ۸ ـ ۱۱ آمده: از برای درواسپا ([illegible] Drvâspâ ایزد نگهبان جانوران سودمند) جمشید دارنده گله و رمه خوب از بالای هوکئیریه ([illegible] Hukairya)[1] صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و آب زَور پیش آورد، از او درخواست که من بفراهم آوردن گلهٔ پرواری از برای آفریدگان مزدا کامیاب گردم و از آفریدگان مزدا گزند دور بدارم ـ و از آفریدگان مزدا گرسنگی و تشنگی دور سازم و در هنگام هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) آفریدگان مزدا را از باد گرم و سرد

۱ ـ هوکئیریه در پهلوی هکر [illegible] Hukar نام یکی از بلندترین سره‌های کوه البرز است، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱٤٨ یادداشت ۱

بر کنار دارم ـ او را کامیاب ساخت در واسپا. در آبان یشت در پاره‌های ۲۵ـ۱۷ آمده : از برای اناهیتا (ایزد نگهبان آب) جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب از بالای هو کثیریه صد اسب ، هزار گاو ، ده هزار گوسفند قربانی کرد ـ از او درخواست که من برهمهٔ کشورها بزرگترین شهریار شوم ، بهمهٔ دلیران و مردمان و بهمهٔ جادوان و پریان و بهمهٔ کویها و کرپنهای ستمکار (دست یابم) ، که من دیوها را از توانگری وسود ، از گشایش و گله ، از خشنودی و سرافرازی بی بهره سازم ـ

در ارت یشت در پاره‌های ۲۸ـ۳۱ مانند پاره‌های ۸ـ۱۱ گوش (درواسپ) یشت از جمشید یاد شده است . در زامیاد یشت (= کیان یشت) که در آن از فرّ کیانی یا فرّهٔ شاهی سخن رفته ، در پاره‌های ۳۱ ـ ۳۸ از جمشید چنین یاد شده : فرّهٔ (ایزدی) دیرگاهی از آنِ جمشید بود واز پرتو آن بهفت کشور پادشاهی داشت ، دیوان و مردمان و پریان و کویها و کرپنهای ستمکار همه در فرمان وی بودند ـ اوست که دیوها را از خواسته و سود و گشایش و گله و رمه و خشنودی و سربلندی بی بهره داشت . در هنگام پادشاهی وی خوردنی و نوشیدنی تباه نمیشد ، جانوران و مردمان بی گزند میزیستند ، آبها و گیاهها خشك نمیگردید ـ در هنگام پادشاهی وی نه سرما بود و نه گرما ، نه پیری بود و نه مرگ ونه رشك دیو آفریده . اینچنین بود تا اینکه او لب بدروغ گشود ـ همینکه او دروغگویی آغاز کرد ، فرّهٔ ایزدی از او بپیکر مرغ وارغن ([illegible] Vâraghan شاهین) جداگردید . از آن پس جمشید بیچاره شد و در برابر دشمن پایداری نتوانست کردن ـ نخستین بار که فرّ از جم پسر ویونگهان بگسست ، بایزد مهر رسید ـ دومین بار که فرّهٔ ایزدی از او روی برتافت به فریدون پسر آتبین گرایید و او در میان مردمان پیروزمندترین گردید ـ فریدون از پرتو آن فره بازدهاك چیره شده و جهان را از گزند وی برهانید ـ سومین بار که فرّهٔ ایزدی بپیکر مرغ وارغن از جمشید پسر ویونگهان بیرون شتافت ، گرشاسپ دلیر آن را دریافت ودرمیان مردمان زورمندترین گردید... [1]

۱ـ نگاه کنید بفرهنگ ایران باستان، بخش نخست ص ۳۰۵ ـ ۳۰۶ .

در پارهٔ ٤٦ از زامیاد یشت گفته شده که سپیتور از گماشتگان اژدهاك (ضحاك) جم را (با اره) دو نیم کرد . [1]

آنچه تاکنون از اوستا در بارهٔ جمشید یادکردیم ، همان است که درشاهنامه ونامه‌های دیگردربارهٔ جمشید یاد شده ، جزاینکه در شاهنامه آمده که فرّهٔ ایزدی آنگاه از جمشید روی برتافت که خود را جهان‌آفرین خواند :

چو این گفته شد فرّ یزدان ازاوی   گسست وجهان شد پراز گفتگوی [2]

در وندیداد ، فرگرد دوم نیز از جمشید سخن رفته است . در سراسر این فرگرد که دارای چهل و سه پاره است ، سخن ازین شهریار داستانی است . دو سنت دیرین ایرانیان در بارهٔ وی در آن بجای مانده ، یکی ازآنها از پارهٔ ۱ تا خود پارهٔ ۱۹ میباشد و دومی از پارهٔ ۲۰ تا خود پارهٔ ٤۳ را فراگرفته است . درجلد وندیداد بگزارش این فرگرد خواهیم برخورد . دراینجا کوتاه گرفته گوییم ، دربخش نخست (پارهٔ ۱ـ ۱۹) سخن از این است :

اهورامزدا خواست که جمشید پسر ویونگهان پیامبر دین اهورایی باشد ،

۱ـ در متن آمده ییمو کرنت [illegible] yimô.kərəṇta یعنی جم دو نیم کننده یا کسی که جم را با اره بدو نیم کند و این صفت آورده شده از برای سپیتور که دراوستا سپیتیور [illegible] Spityura خوانده شده و لفظاً یعنی « دارندهٔ برهٔ سفید » او برادرجمشید است . گفتیم که در فصل ۳۱ بندهش آمده جم وتهمورث وسپیتورونرسی همه با همدیگر برادر بودند. ازتهمورث که دراوستا تخمواوروپ [illegible] Taxmô·Urupa آمده درجلد۲ یشتها ص ۱۳۸ ـ ۱٤٤ سخن داشتیم نگاه کنید بآنجا، و برادردیگر اورا که در پهلوی نرس و نرسی(؟) خوانده شده جزدر بندهش درجای دیگر ندیدم که برادر جمشید یادگردیده باشد .

۲ـ در تاریخ بلعمی (چاپ هند ص ۳۹ـ٤۰) آمده : ابلیس (اهریمن) جمشید را بفریفت وبدو گفت من فرشته ام واز آسمان آمده‌ام تا بتوبگویم که تو خدایی، بمردم بگوی تا ترا بپرستند ، هر که فرمان کند ، اورا پاداش نیکوی کن وهر که فرمان نکند، اورا بسوز . . .

چون او خود را درخور پایهٔ پیغمبری ندید ، اهورا مزدا بدو شهریاری روی زمین داد و از برای پیشرفت کار جهانبانی دو ابزار بدو بخشید ، یکی تکین و دیگری دشنه . هنگام شهریاری وی باد سرد وگرم نبود و نه بیماری و مرگ .

آنگاه که سیصد سال از شهریاری جم سپری شد ، روی زمین از برای آفریدگان پاك مزدا تنك گردید زیرا مردمان و جانوران خرد و سترگ و سگان و مرغان و آتشها فزونی یافته زمین را پر کردند، آنگاه جم بخورشید روی آورد و زمین را بانگین خویش بسود و با دشنهٔ خود شکافت ، اینچنین زمین یك سوم فراختر از آنچه بود، گردید . پس ازسر آمدن این سیصد سال ، دیگرباره زمین تنگ گردید، باز جم آنرا یك سوم بزرگتر ساخت .

درپایان نهصدمین سال شهریاری جم، برای سومین بار زمین یك سوم فراختر از آنچه بود گردید .

سنت دوم که گفتیم در همین دومین فرگرد وندیداد درفقرههای ۲۰ـ۴۳ مانده چنین است :

اهورا مزدا، جم پسرویونگهان را از یك زمستان سخت و نابود کننده آگاه ساخت و بدو گفت ، پناهگاهی (وَرَ [illegible]) بساز وازهمهٔ آفریدگان نیك ازهر کدام نمونه‌ای درآنجا نگاهدار تا پس از سپری شدن آن آسیب سهمناك وفرو نشستن آب ، بتوانی زمین را دگرباره آبادان کنی .

در سخن از اوروَتَدنر [illegible] Urvatat Nara

گفتیم که درپایان همین فرگرد دوم وندیداد گفته شده : در وَرَ Vara ، اوروتدنر و خود زرتشت ، بزرك و سرور اند[1]

در پهلوی این دژ وَرِ جمکـرت [illegible] Var i Jamkart خوانده شده یعنی ور ساختهٔ جم .

۱ـ درجلد ۱ یشتها ص ۱۸۰ـ۱۸۸ ازجمشید وباغ ویا دژ وشهری که او بنام ور Vara بدستور اهورا مزدا ساخت سخن داشتیم ، نگاه کنید بآنجا.

در آثارالباقیه درسخن ازماهها وجشنها ، مانند اوستا از فراخترشدن زمین یاد گردیده : هیچ جانداری درهنگام پادشاهی جمشید نمرد آنچنانکه زمین تنك گردید، پس آنگاه خداوند سه برابرزمین را فراختر ساخت.

در پایان این گفتار باید بیفزاییم که در اوستا پادشاهی جم هنگام هزار سال دانسته شده . درگوش یشت پارهٔ ۱۰ که یادکردیم هزارسال هنگام پادشاهی اودانسته شده است واین بخوبی ازپارههای ۸ و ۱۲ و ۱۶ ازفرگرد دوم و ندیداد هم برمیآید وگفتیم که درهرسیصدسال باسیصدزمستان (زیم [illegible] zima) جمشید زمین را فراختر کرد و سه بار چنین کرد و صد سال هم پس ازآنکه فرهٔ ایزدی از وی روی برتافت ، بگفتهٔ فردوسی پنهان بود :

چو صد سالش اندر جهان کس ندید　　ز چشم همه مردمان نا پدید

عوفی درجوامع الحکایات آورده جمشید هزار سال برسریر پادشاهی نشست .

ابن البلخی در فارسنامه (ص ۳٤) گوید : ششصد و شانزده سال جمشید پادشاهی کرد . . . پس از دعوی خدایی صد سال دیگر پادشاهی کرد اما کارش افتان و خیزان بود . . . تا بیوراسف درکنار دریای چین بدو دست یافت واو را باره یا باستخوان ماهی بدو نیم کرد .

طبری هنگام پادشاهی اورا هفتصد وشانزده سال و چهار ماه و بیست روز یاد کرده همچنین ابن الاثیر ، بلعمی هفتصد سال آورده (ص ٤٠) یعقوبی (جزء اول ص ۱۲۸) نیزهفتصد سال نوشته‌است. درشاهنامه نیزهفتصدسال آمده؛ حمزهٔ اصفهانی (ص۱۲) هفتصدسال وشانزده‌ماه ؛ مسعودی درمروج الذهب ششصد وبروایتی هفتصد سال وشش ماه ؛ مجمل التواریخ (ص ۳۹) هفتصد وشانزده سال ؛ ثعالبی (ترجمهٔ فارسی ص ۸) مدت پادشاهی جمشید را پانصد وبیست سال نوشته وگفته « مدت کمتر و بیشترهم یادکرده‌اند . »

درداستان ما جمشید سومین پادشاه بشماررفته امادرشاهنامهٔ فردوسی چهارمین پادشاه پیشدادی یادگردیده و کیومرث که درسنت ایرانیان نخستین بشراست، نخستین

پادشاه این خاندان دانسته شده است و پس از او هوشنگ و پس از او تهمورث و پس از او جمشید که برادر تهمورث است. در میان اینان، از جمشید بیشتر در اوستا یاد شده است و در نوشته‌های پهلوی و پازند و پارسی و تازی نیز بیشتر بداستان او برمیخوریم در هر جا که از او سخنی بمیان آمده، پایان پادشاهی او بزشتی یاد شده است. این پادشاه که از پرتو فرهٔ ایزدی کارهای بزرگ و نیکو از او بر آمد و جهان آباد ان کرد، سرانجام بفریب اهریمن خود را آفریدگار گیتی پنداشت و مردم را بپرستش خویش خواند از اینرو آن فره ایزدی از او روی برتافت و اژدهاك بدو دست یافته بخواری بکشت.

درسنت دیرین ایران جمشید، خودستا و گمراه و گناهکار شناخته شده این است که در سرودهای پیغمبر ایران (گاتها، هات ۳۲ بند ۸) همین سنت کهنسال بجای مانده و او از گناهکاران خوانده شده است. این سنت دیرین در بارهٔ جمشید پسر ویونگهان، در نوشته‌های دینی بهتر و روشنتر بجای مانده است.

در نوشته‌های معروف بروایات درجایی آمده: سروش بجمشید فرود آمده و فرمان خداوند بدو رسانید که سدره پوشد و کستی بندد، جمشید فرمان برد و چنین کرد، بداد ودهش پرداخت وجهان چون بهشت ساخت.

پس آنگاه امشاسپند بهمن اورا بیارگاه هرمزد بسوی گرزمان رهنمون گشت. خداوند بدو گفت، دین من در جهان رواج ده، جمشید گفت خواستارم که بمن شهریاری بخشی، خداوند بدو پادشاهی داد آنگاه که جمشید از آسمان بالبرز کوه فرود آمد، مردم درشگفت ماندند که چگونه دو خورشید سرزد، یکی از آسمان ودیگر از زبر گیتی.. جمشید نخست هنر جامه دوختن بمردم آموخت، از پنبه و ابریشم جامه بافتن و شستن آموخت اینچنین پنجاه سال بگذشت پس از آن ابزارهای جنگ ساخت و آهن نرم کرد. پنجاه سال هم اینچنین سر آمد. از آن پس مردم را چهار گروه کرد: آتورنان - ارتشتاران - واستریوشان - هتخشان در این کارهم پنجاه سال سپری شد.

پس از آن خشت ساخت، از سنگ و گچ و چوب خانه برپا داشت، کشتی در

آب انداخت، مروارید از دریا بیرون آورد، از گیاهان بوی خوش بیرون کشید... پنجاه سال هم در اینکار سر آمد.

پس از ساختن اینگونه کارها، بفرمان پروردگار، بسوی چینود پل روی آورد وبعد دوزخ کلید برنهاد وآن در را بروی مردم بست. کسی در هنگام شهریاری وی نمرد. این در خرداد روز (ششم) از فروردین ماه بود که او راه دوزخ را بست. پس از بندکردن اهریمن ودیوان، بخوشی وشادمانی از آن جایگاه برگشت و تاج شهی بسرنهاد، موبدان وسران بدو درود گفتند وآن روز را نوروز خواندند.

درروزگار جمشید مرگ و پیری ورنج وزیان و کینه نبود، پسر از پدر بازشناخته نمیشد، هردو یکسان جوان مینمودند. ابر و باد فرمانبردار او بودند، جهان چون بهشت برین بود، نه آز بود و نه نیاز، درخت خشك نمیشد وبرك از آن نمیریخت. اگرمیوه ای از درختی میچیدند همانندم میوهٔ دیگر بجایش سرمیزد. از رود و چاه و چشمه آب کم نمیشد. ستودان بفرمان او ساخته شد، ورجمکرد را او پی افکند.

چون هفتصد سال بجمشید گذشت، روزی اهریمن خود را بدو نمود وخرد از سرش بربود.

جمشید سران و مهان ودستوران و موبدان بنزد خود فرا خواند و گفت منم خدای جهان. سالخورده مهان از گفتار او خیره ماندند و سرها بپیش افکندند. چون این بگفت فرهٔ ایزدی از او بشد، آشفته وشوربخت گردید، اژدهاك (ضحاك) ماردوش ایران بگرفت، تاج وتخت از او بربود. جمشید بیچاره وسرگشته بکوه وبه بیابان پناه برد[1]

در جای دیگر روایات بنظم آمده:

در آن روزگاران که جمشید از بیم اژدهاك گریزان بود، خواهرش جمه نیز همراه اوبود، روزان وشبان با اندوه فراوان بسر بردند وهفت سال اینچنین سر آوردند

۱ـ نگاه کنید به: Die Traditionelle Literatur Der Parsen Von Spiegel Wien 1860 S. 323–332.

آنگاه اهریمن دستان کرد، دودیو برای فریفتن نزد آنان فرستاد. جمشید از آنان پرسید، شما کیستید و از کجا آیید، گفتند ما نیز از ازدهاك گریزانیم اینك با شما همراه گشتیم، باشد با همدیگر شادمان شویم. آن به که من خواهر خود را بتو دهم و تو هم خواهر خود را بمن دهی، اینچنین خوش بگذرانیم وازشاه غم راسیم. جمشید چون ازین دستان ونیرنك آگاه نبود، پذیرفت که خواهر خود بدودهد وخواهر وی ستاند. آنگاه که آنان بهم در آمدند، ازجم و آن دروج (ماده دیو) بوزینه (میمون) وخرس زاییده شدند و آفریدگان شگفت انگیزی چون دوال پا وسبز گوش ازآنان برخاستند وازجمه و آن دیو چندین گونه خراستر (= خرفستر، جانور زیان رسان) چون بزغ وُ بزمجه وسنگپشت و کربه آمدند سالها براینان گذشت تااینکه جمه بدرگاه خداوند بنالید و آزاد گردید. جمشید با سوزو گداز هنگام صد سال در بیشهٔ چین پنهان بود، تا اورا بکشتند [1]

باز درجای دیگر ازکتاب روایات، همان منظومه تکرارشده و سرایندهٔ آن دستور نوشیروان مرزبان گوید داستان جمشید و جمه را در یك نوشتهٔ هزوارش (پهلوی) دیدم و در پایان آن منظومه آورده:

. . . جمشید شبانروز در سوزو گداز، هنگام صد سال دربیشهٔ چین پنهان بود، بیوراسپ (ضحاك) اورا در آنجا بدید جمشید ازخدا یاری خواست. در آنجا درختی بود که بخواست خدا دهن باز کرد وجمشید را دربر گرفت. اهریمن به بیوراسپ آن درخت را بنمود و اره بر آن نهادند چون دندانه‌های اره بسرجمشید رسید، تیرگی شب فرارسید، ناگزیر دست از کار بداشتند. دیگرروز اهریمن وازدهاك ازدیدن آن درخت درشگفت ماندند زیراشکاف ار بهم پیوسته بود. بازباره کردن درخت پرداختند چون بسرجمشید رسید بازشب درآمدبآن درخت آتش افکندند، سوم روزدرخت را

۱ــ نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار باهتمام اون والا، جلد۱ ص ۲۵۹
Dârâb Hormazdyâr's Rivâyat by Unvâlâ, Bombay 1922

بریدند، جمشید در هماندم جان بداد و خداوند او را در دوزخ فرستاد. در آنجا هنگام دوهزارسال دررنج وشکنج بود تا اینکه بمیانجی زرتشت خداوند اورابیامرزید وبه همستکان (برزخ، اعراف) [1] فرستاد، هزارسال نیزدرآنجاگرفتارسرما و گرما بود. پس از سرآمدن هزار سال او را خداوند بگرزمان فرستاد و تاکنون درآنجا شادمان است. [2]

در صددر بندهش آمده: آنگاه که زرتشت بهبخشایش گفت وشنود باخداوند پیوست، ازهرمزد درخواست که روان‌مرد خودخواه وخویش پسندی را بدو بنماید. خداوند دردوزخ روان جمشید را بدو نمود. جمشید مانند کسی که بدرد پا دچار باشد، بزانوی همیرفت و جامهٔ کهنه و دریده در برداشت و از دیدن امشاسپندان اندوهگین و شرمزده بود. زرتشت پرسید این روان کیست که چنین اندوهناك و شرمساراست. هرمزد گفت این روان جمشید پسرویونگهان است کسی است که من نخست بدودین بنمودم واو برتنی و خودستایی کرد و دین نپذیرفت، بگفتار دیوان فریفته گردید و گفت من آفرینندهٔ زمین‌وآسمانم. چون این بگفت ورج وُخرهٔ کیان ازاو بشد وبدست اژدهاك کشته گردید، این‌است که روان اوچنین‌درآزاراست، بترین گناهی که در گیتی‌ازاوسرزد این بود که نخواست دین‌بگسترد. آنگاه که جمشیداین سخنان بشنید بزرتشت گفت: دل بگفتاردیوان مبند، خویشتن ازبدکردن نگاهدار. دین بپذیرودرروا کردن آن بکوش. خدای این دین‌بمن سپرد ومن ازنادانی نپذیرفتم وگفتم جهان وآنچه درآنست من آفریدم تا اینکه خرهٔ پادشاهی ازمن بشد، تباه و درمانده‌بدست دیوان افتادم. ای زرتشت ترا اندرزدهم، درهیچگاه دین ازدست‌مده نه در تنگی و نه در گشایش زندگی... آنگاه که جمشید این‌سخنان بگفت واز گناهانی که ازاوسرزده بود پتت (توبه) کرد وپشیمان شد، خداوند اورا بیامرزید و

۱ــ دربارهٔ همستکان [illegible] Hamestakân اعراف نگاه کنید بخرده اوستا ص ۱۸۱ــ۱۸۴

۲ــ نگاه کنید بجلد۲ روایات داراب هرمزدیار ص ۲۰۸ــ۲۱۰

از آن رنج ودرد برهانید و پادشاهی همستکان بدرداد.[1]

ازاینها گذشته، درسنت، بسیاری از مراسم دینی را بجمشید پیوسته اند. از آنهاست شش جشن گهنبارسال. گویند اوست نخستین کسی که بنیادگهنبار نهاد[2] و دیگر رسم کُستی بستن در سنت جمشید نخستین کسی است که کستی بمیان بست[3]

باید بیاد داشت که درنامه‌هایی که از پادشاهان داستانی ما سخن رفته، خواه از پیشدادیان وخواه از کیانیان، از جنبهٔ دینی آنان، کمتر مطالب بجای مانده، بیشتر بجنبهٔ شهریاری و توانایی آنان پرداخته شده است. درمیان آنان جمشید از شهریاران داستانی است که درنوشته هایی مانند اوستا و نامه های پهلوی و پازند و پارسی دینی زرتشتی، مطالبی ازجنبهٔ دینی وی بجای مانده که در کتابهایی چون شاهنامه و تاریخ طبری وجزاینها، اثری از آنها دیده نمیشود.

☆☆☆

نامه‌هایی که درآنها کم وبیش ازجمشید سخن رفته‌است:

شاهنامهٔ فردوسی

تاریخ الامم والملوك تألیف طبری جزء الاول قاهره ۱۳۵۷ ص ۱۱۹ـ۱۲۲

۱ـ نگاه کنید به صددر بندهش در ۳۱

Saddar Nasr And Saddar Bundehesh. Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1909 p. ۹۸-۱۰۰

آنچنانکه درپایان گفتار «زرتشت وخاندان وی» گفتیم، روایات مجموعه ایست که رنج سفر کشیده از ایران بهندرفت، دو آنجا دور ازسرزمین فارسی زبانان، ناگزیر دگرگون شده‌است واز این گذشته درخود ایران روایات درروزگارانی بقلم آورده‌شده که نویسندگان آنان دچار تعصب سهمگینی بودند، این است که عبارات این مجموعهٔ بسیارسودمند که سنتهای کهنسال دینی در آن گردآوری شده، رنك وروی دیگری گرفته، هم گویای شوربختی ایران است وهم نمودار رنج سفرهندوستان، اینست که نگارنده مطالب روایات را درهر کجا که یادکنم، مختصر کرده تغییری درعبارت میدهم.

۲ـ نگاه کنید بجلد ۱ روایات داراب هرمزدیار ص ۴۲۸ و بجلد خرده اوستا ص ۲۱۵ـ۲۲۳

۳ـ نگاه کنید بجلد ۱ روایات داراب هرمزدیار ص ۲۴ و بجلد خرده اوستا ص ۵۸ـ۷۴

تاریخ بلعمی چاپ هند ص ۳۹ـ۴۰

ترجمهٔ فرانسه آن

Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduite par Louis Dubeaux. Tome premier paris 1836 p. 94-96

تاریخ الکامل تألیف ابن الاثیر، جزء الاول قاهره ۱۳۰۱ ص ۲۸ـ۲۹

آثارالباقیه تألیف ابوریحان بیرونی، باهتمام زاخو Sachau، ص ۲۱۸ـ۲۱۶

ترجمهٔ فارسی آن ازاکبر داناسرشت، صیرفی. تهران ۱۳۲۱ ص ۲۴۰ـ۲۴۶

مروج الذهب تألیف مسعودی جزء الاول قاهره ۱۳۴۶ ص ۱۳۸ـ۱۳۹

تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء تألیف حمزه اصفهانی چاپ برلین ص ۲۴

غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم تألیف ثعالبی باهتمام زوتنبرگ Zotenberg پاریس ۱۹۰۰ ص ۱۰ـ۱۷

ترجمهٔ فارسی آن: شاهنامهٔ ثعالبی ترجمهٔ محمود هدایت تهران ۱۳۲۸ ص ۵ـ۸

فارس نامه تألیف ابن البلخی باهتمام لیسترانج ونیکلسون، کمبریج ۱۹۲۱ ص ۲۹ـ۳۴

مجمل التواریخ باهتمام بهار، طهران ۱۳۱۸ ص ۳۹ـ۴۰

در کتابهایی چون جوامع الحکایات عوفی (چاپ تهران ۱۳۲۴ ص ۴ـ۷) و روضة الصفا میرخواند (چاپ هند ص ۱۷۲ـ۱۷۶) وحبیب السیر خواندمیر (چاپ تهران ۱۳۳۳ ص ۱۷۸ـ۱۸۰) و جزاینها ازجم سخن رفته و مطالب آنها ازفردوسی وطبری و نویسندگان دیگری است که یادکردیم.

Zoroastre Par J. Duchesne-Guillemin Paris 1948 p. 30-43

La Vie Future D'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblome, Paris 1901 p. 160-190

Erânisches Alterthumskunde Von F. Spiegel I Band, Leipzig 1871 S. 522-30.

Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft XLV Band, Leipzig 1891 S. 187

Arische Studien Von F. Spiegel, Leipzig 1874 S. 110 Flg. und S.157 Flg.
Arische Periode Von F. Spiegel, Leipzig 1887 S. 243 Flg.
Zend-Avesta Par Darmesteter Vol. II p. 16-20;
Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume. (Jamshed in the Avesta and the Vedas by Hodivala), Bombay 1914 p. 50-57
Die Yäšt's Des Awesta Von H Lommel, Göttingen 1927 S. 196-203
Pavry Memorial Volume (König Yima and Saturn Von Hermann Collitz) London 1933 p. 86—108
Iranisches Namenbuch Von F. Justi, Marburg 1895 S. 144-5 und S.390 (Stammbäume).

پایان یادداشتهای پنج گاتها

فهرست واژه های اوستایی
که در این نامه آمده است

f

فهرست واژه های پارسی باستان

که در بخش نخست و دوم آمده است

دراین فهرست چند واژه ای که بحروف ابجد برشمرده شده واژه هایی است که درگفتار «پیشه وران» و «چینود پل» دربخش نخست بکار رفته است.

فهرست واژه‌های پهلوی

که در بخش نخست و دوم آمده است

ه

ی

فهرست

واژه‌های پارسی

